DS
23
S48
1887
v. 2

Sharaf al-Dīn 'Alī, Yazdī
The Zafarnámah
v.2

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

جلد دوم

ظفرنامه

از تالیفات

مولانا شرف الدین علي یزدي

بتصحیح و تحشیهٔ سالک مسالک صدق و سداد خیر خواه عباد

مولوي محمد الهداد

سابق مدرس بهرهٔ عربي مدرسهٔ کلکته

حسب الحکم اهالي حل و عقد اشیاتک سوسایتي بنگاله

در

بپتست مشن پریس واقع کلکته

چاپ شد

۱۸۸۸ ع

LIBRARY
715876
UNIVERSITY OF TORONTO

جلد دوم ظفرنامه

بســـــم الله الرحمن الرحیم

گفتار درخواستاري نمودن حضرت صاحبقران دختر خضرخواجه خان را و جشن فرمودن جهت ازدواج امیرزاده اسکندر باشاهزاده بیکیسی سلطان

چون حضـــرت صاحب قران دین پرور در امتثال امر تناکحوا تکثروا رغبتی کامل و میلی صادق داشت هم از برای نفس مبارك خویش و هم ازبرای اولاد و اسباط امجاد درین وقت شمع جهان را که پسر خضرخواجه اوغلان[1] بود بخلعتهای فاخر پادشاهانه وسیورغالات خسروانه مخصوص گردانیده و از سمرقند پیش پدرش فرستاد تا جهت حضرت صاحب قران خواهررا از پدر خواستاري نماید و ازبرای این مهم غیاث الدین ترخان را با تحف بسیار از نفایس اجناس و کرایم اموال همراه او گردانید و بنفس مبارک در ظاهرسمرقند بمرغزار کان کل که درنزاهت ازبهشت برین

(۱) دربعض نسخه بجای اوغلان (خان) دیده شد *

نمود اریســـت و در طراوت نگارخانه چین ازو شرمساري بسعادت نزول فرمود و دران محل فردوس آسا مهد اعلی ملکت آغا از هرات رسید * * نظم *

* بلـــب خاک را عنبـــر آلود کرد *
* زمیـــن را بچهـــره زر اندود کرد *
* بســـی پیشکشهـــای لایق کشیـــد *
* دعا گفتـــه شه را ثنـــا گستـــرد ید *
* فلـــك را لب از حقـــه پر نوش کرد *
* جهـــان را ز دُر حلقه در گوش کرد *
* ثنای جهاندار گیتي پنـــاه *
* چنـــان گفت کافروخت آن بارگاه *

اشارت علیه درباب ترتیب طوی بصدور پیوست و هرکس از ارکان دولت و بندگان حضرت دست و میان از میان جان بخدمت بکشاد و بیست سراپرده کیهان فسحت پیـــرامون بسیط هامون درکشیـــدند و بسی بارگاه گردون رفعت باوج کیوان برافراشتند مرصع بزواهر جواهر وموشح بدرر و لآلي فاخر وافر* * بیت *

جهـــان پر سراپرده و بارگاه * گذشته سرِ خرگه از اوج ماه
ز بس خرگه و خیمه و سایبان * زمین کرده از آسمان رو نهان

و تمام حوالي و نواحي آنرا به تعبیهای دلاویز و آذینهای

طرب انگیز زیب و آرایش دادند و کران تا کران دران مرغزار فرح افزا بساط نشاط گسترده خوان شادمانی و شیره کامرانی نهادند * * نظم *

* بهر شیره[1] زان گونه گونه خورش *
* که جان یافت زان ذوق و تن پرورش *
* زهرچه آن بود آرزو را هوس *
* بحدی که حدش ندانست کس *

بخار بخور که عبیر مجمرش از مشک اذفر و شمامه عنبر آمیخته بودند نسیم صبا را غالیه سائی آموخته و فروغ باده یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر زر و جام طرب انجام ریخته بودند بزم عشرت را از نور سرور برافروخته * * بیت *

* زبوی مجمر مشکین مشام دهر معطر *
* ز عکس ساغر رخشان هوای بزم منور *

شاهزادگان کامگار و سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقدار از اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف بدرگاه اقبال مطاف آمده بودند هرکس بحسب رتبت و منزلت خویش در ساوریها نشسته و چاوشان بهرام هیبت و یساولان ضرغام صولت بر باد پایان کوه پیکر بازین زرگرزها در دست و تغمارها[2] در شست

---

(۱) در بعض نسخه بجای شیره (سفره) است * (۲) در بعض نسخ بجای تغمارها (تغمهارها) دیده شد *

گرفته نسرین چرخ از سهم تیرجان شکارشان از محاذات آن دشت باز مي گشت و آفتاب ازبالاي آن صحرا هراسان و لرزان مي گذشت * * بیت *

هرروز آفتاب بدرگاه عالیش * آید بخاکبوسي ولرزیده بگذرد

حضرات عالیات وخواتین ابهت سمات که هریک بلقیس عهد و قیدافه عصر بودند بغتا قهاي مرصع برسر وزردوزهای ملمع دربر پشت تمکن بمسند کامراني باز داده و دختران ماه روي و پري پیکران مشکین موي درمقام خدمت سرو آسا ایستاده و دست ادب برهم نهاده * * نظم *

نازک بدنان سرو قامت • درشوخي و دلبري قیامت
هریک صنمي مهی نگاری * سروي سمني گلي بهاري
از چشمهٔ فتنه آب خورده * با بابلیان شراب خورده
سوجیان جان پرور دلنواز و ساقیان سرتا قدم کرشمه و ناز *

* نظم *

* برکف نهاده سرخ مي کز نشاطِ آن *
* اندیشه لاله زار شود دیده گلستان *
* خوشبوی ترز عنبرورنگین ترازعقیق *
* روشن ترازستاره وصافي ترازروان *
* گربگذرد پري بشب اندرشعاعِ آن *
* ازچشم مردمان نتواند شدن نهان *

رامشگران خوش الحان اوتار عشرت آثار شد رغو وتیغان نواخته ونغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه عبد القادر ماهرکه از نوادرِ زمان ویگانه دوران است بآهنگ عود و چنگ زمزمه عاشقانه این ترانه درعالم انداخته * * نظم *

* که از فَرِّ اقبال صاحب قران *
* جهان دارجم حشمت و کامران *
* همیشه جهان باد در خرمي *
* کزو ملک نوشد مي بی غمي *
* خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد *
* جهان رامي از ساغرِ عدل داد *
* گل و لاله را تابود بو و رنگ *
* زمان را شتاب وزمین را درنگ *
* رخش باد رخشنده چون آفتاب *
* بتاجِ کي و تختِ افراسیاب *
* مدام از مي لعل فرمان دهي *
* مبیناد کس جام خسرو تهي *

وباین گونه مدت سه ماه بعیش وعشرت اشتغال نمودند و خدر ابهت قباب عفت مآب بیکیسي سلطان را بآیین شرع درعقد ازدواج امیرزاده اسکندر انتظام دادند وبعد ازان خدر معلی خانزاده اجازت انصراف یافته ازراه بخارا متوجه تبریز شد *

ذکر احداث باغ دلکشای و عمارت قصر فرح افزای

در اول پاییز همان سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران فرمان داد که برکنار موغزار کان کل که در نزاهت و طراوت از باغ ارم دلکشای تر و از بستان فردوس فرح افزای تر افتاده باغی احداث نمایند * * نظم *

با مدادی که صبح زرین تاج * تاج از زر نهاد و تخت از عاج
مرد اختر شناش و طالع بین * طالعي کرد بس خجسته گزین
چیره دستان بشغل رسّامي * در مساحت مهندس و نامي
خرده کاران بکار بنّائي * نقش بندان بصورت آرائي
از مهندسان دانشور و بنّایان صاحب هنر که از خاور تا باختر از هر مملکت و کشور بمستقر سریر خلافت مصیر جمع بودند بساعتي خجسته و طالعي فرخنده بر حسب اشارت علیه دران محل بنیاد باغي نهادند مربع هر ضلعي هزار و پانصد گز شرعي و در میان هریک ازان ارکان اربعه دروازه کشاده طاقهای آن بسقف مقرنس سپهر برافراشته شد و بانواع زینت از کاشي کاری وغیر آن نگاشته گشت و بهر گوشه از چهار رکن آن برجي کبوتر سر بآشیان نسر طایر برافراخته و آنرا بصنعت کاشی آرائي در غایت تکلف و زیبائي پرداخته و عرصه

باغ را بطریق هندسه بگذارهای مربع و چمنهای مسدس و مثلث بخش کرده فرمان شد که درحواشي گذارهای آن سفیدار نشانند و مسدسها و مثلثهای اطرافش باصناف درختان میوه دار و انواع اشجار با ازهار و اثمار بیارایند *

* نظم *

بچمنها چو بخش گشت زمین * یافت هریك بمیوهٔ تعیین
پردهٔ وصف آن چوسازکنم * درِ بستانِ فکر باز کنم
میوهٔ چند ازان کنم تعداد * تا دهد میوه بارشاخ مراد
بهتر آن کاول از به آغازم * آب درجوی آبي اندازم
پرپشمینه پوش خوش منظر * همتش کرده خاك برسرزر
دارد ازجامعیتی که دروست * چهرهٔ عاشقان و نکهت دوست
ور ز انواع سیب یاد آرم * نتوانم که جملهٔ بشمارم
بگلابي کنم نَفَس مشکین * تا[1] کنم سیب سرخ را تحسین
عبدي و اشکوانه و قمزك * همه را شرح چون دهم یك یك
وصف زرد آلو ار کنم بنیاد * سازم اول دل ازعروسك شاد
خوش کنم دل بیاد معموري * که خرابم ز محنتِ دوري
دم نیارم زدن ز شفتالو * کین سخن را بود دگر پهلو
خاصه آنراکه دانه شیرین است * تخم احسان وبیخ تحسین است
هست ازان میوهٔ بدیع نشان * نازك و دلپذیر و خرد و کلان

---

(۱) دربعض نسخ بجاي تا (یا) دیده شد *

چون درآیم بوصف آلوچه * فکرتم گم شود دران کوچه
سرخ آلو مپرس و الوانش * تا نیابی بکشت بستانش
کرده بی‌دانه توت طبع نواز * مرغ دلها اسیر دام نیاز
وصف انگور اگر بنظم آرم * مست گردد خرد ز گفتارم
شکّر انگور از شکّر خوشتر * کام امید ازو پر از شکّر
صاحبی صاحبان دانش را * صاحبی دلپذیر و روح افزا
وز حسینی سخن چه گویم راست * دلِ عشاق ازو ببرگ و نواست
روزیم باد لعل یك دانه * خوش و شیرین چو لعل جانانه
خود که داند شمار انواعش * قیمت و قدر تاک نقّاعش
بوسه ده دست آنکه تاک نشاند * بیخ کرّم از کرّم بخاک نشاند
کین چنین میوهٔ بود بارش * عقل حیران ازو و آثارش
ور بوصفِ انار پردازم * حقهٔ طبع پرگهر سازم
چون دهم شرح ناشپاتي را * منعقد شربتی نباتي را
آلو انگور و فندق و امرود * چون کنم تار هر صفت را پود
یادم آید چو گویم از بادام * چشمِ آن سرو قد سیم اندام
دهنم همچو پسته ماند باز * بس کنم تا نهان بماند راز
و چون بنهایت خوبي و دلکشائي تمام شد بزبان اقبال
بي انتقالش باغ دل کشا نام شد تا اسم مطابق مسمی باشد و
درمیان آن قصری اساس انداختند مشتمل برسه طاق رفیع
و قبه منیع و برفعت منزلت و علوشان و زیب و دل فریبي

حشمت ثابت بنیان افراخته و پرداخته گشت * * بیت *
بنائي ممکّـــن بعـــز و بقـــا * بدیع و نشاط آور و دل کشا
ز تصویر دولت فزوده جمال * مبارک باقبال و فرخنده فال
بر اطراف ارکان پرداخته * ستونهای مرمر برافراخته
ظفر پرده دارش غبوق و صبوح * درآینده هردم ز درصد فتوح
و همت پادشاهانه از برای تطییب خاطر مخدره تقی جلالت
که مراعات آن از سنن سنیه و طرایق پسندیده است آنرا باسم
تکل خانم دختر خضر خواجه اُغلن که نوبینان را بخواستاري
او فرستاده بود نامزد فرمود و بعد از تاسیس عمارت باغ
دلکشا رایت فتح آیت نصرت انتماء بصوب تاشکنت نهضت
فرمود و موکب همایون از آب سیحـــون عبور نمـــوده در
آهنگران بقرب قریه جیناس مضرب خیام نزول فرخنده گشت
و درانجا قشـــلاق اتفاق افتاد و دران موضع خانهـــای
زمستاني ساختند و از نی قوریا(۱) ها گرفتند و حضرت صاحبقران
بقریه یسي بزیارت شیخ احمد یسوی(۲) توجه فرمود که از
فرزندان امام زاده محمد حنفیه است - علیه وعلی آبائه السلام -
و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالي ارزاني داشت و
عمارتی معتبر اساس انداختند مشتمل برطاق وسیع رفیع

---

(۱) دریک کتاب بجای قوریا ها (بوریا ها) است * (۲) در دو
نسخه بجای یسوی (یسوري) است *

با دو منار و گنبد مربع سی گز در سی گز و گنبد دیگر دوازده گز در دوازده گز با چهار صفه برای مرقد منور در قبله گنبد بزرگ متصل بآن و در دو جانب گنبد دو چهار صفه دیگر هریکی سیزده گز و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت خانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد تا دیوار و قبهٔ آنرا از کاشي کاري تزیین دهند و قبر از سنگ سفید بتکلف تراشیده نقشهای بدیع بران نگارند و اتمام آنرا بعهده اهتمام مولانا عبد(۱)الله صدر فرمود و برحسب فرموده بعرض دو سال باتمام پیوست و چون میامن اقامت رسم زیارت قرین روزگار سعادت آثار گشت همت پادشاهانه صلات و صدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب استحقاق و افتقار تصدق فرمود و ازانجا بازگشته باردوی همایون معاودت فرمود و بشارت رسید که مهد اعلی تکل خانم میرسد جمله آغایان و امراء برحسب فرموده بعزم استقبال سوار شدند و پانزده روز راه پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده اسپان کشیدند و از تقدیم وظایف اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعي نگذاشتند و تمام راه در هریورت طویهای بتکلف مرتب داشتند در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه (ثمان مایة) نوشابه عهد را بآیینی هرچه تمامتر ببارگاه عالم پناه اسکندر

---

(۱) در سه نسخه بجای عبد الله (عبید الله) دیده شد *

دوران رسانیدند فرمان قضا جریان بترتیب جشن و تهیه طوی بزرگ نفاذ یافت قضات اسلام و علماء انام را احضار فرموده آن گوهر صدف سلطنت و خانی در عقد ازدواج حضرت صاحبقرانی بآیین شرع مطهر انتظام پذیرفت آغایان و شاهزادگان و امراء و نوینیان دست بهجت و استبشار باقامت رسم نثار برکشادند وهوا جواهربار و زمین اززر و گوهر گران بار گشت مدتی همگنان را اوقات و ساعات روز و شب مستغرق استیفای تمتع از عشرت و طرب بود و زبان دولت در مقام تهنیت زمزمه این ترانه می سرود * * نظم *

* جهان جوان شد ازان اجتماع با ردگر *
* عروس دولت فرخ لقا کشید ببر *
* طرب عروس ودل خلق وعالمی داماد *
* سرود تهنیت و پرده ساز فتح و ظفر *

عواطف خسروانه امراء وخواتین که بامهد ابهت مآب آمده بودند همه را بخلعتهای فاخر وانعامات وافر مخصوص گردانیده نوازشها نمود و تربیتها فرمود و ایلچیان تنغورخان که از طرف ختای با تحف و هدایای فراوان رسیده بودند بوسیله امراء بعز بساط بوس مستسعد گشته و پیشکشها کشیده و مضمون رسالت عرضه داشته و مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشته اجازت انصراف یافتند وچون آفتاب بحوت

انتقال کرد رای خورشید اشراق امیرزاده محمد سلطان را بضبط سرحد مغولستان نامزد فرمود و فرمان داد که آشیره[۱] را قلعه بخیزاند و در تکثیر عمارت و بسیارے زراعت اهتمام تمام نماید و بیردي بیگ ساربوغا و امیرحاجي سیف الدین و خداداد حسیني و امیرشمس الدین عباس و دیگر امراء را با چهل هزار سوار ملازم او ساخت و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند و از عقبه قولان گذشته آشیره[۲] و آن نواحي را معسکر ظفرمآب ساختند و بترتیب مقدمات عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون شهسوار گردون سریر مهرمنیر آهنگ مستقر شرف خویش کرد حضرت صاحبقران جهانگیر از قشلان نهضت نموده روی توجه بصوب سمرقند آورد و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار از آب خجند عبور نموده سایه وصول بر سمرقند انداخت و آن خطه خلد آیین را از نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر برین ساخت و بعد از چند روز ازانجا نهضت فرموده عنان عزیمت بصوب کش معطوف داشت و دران راه کوهیست که ازو تا بسمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در دهنه آن رود خانه جاریست چون پرتو وصول پادشاه دریا موهبت

---

(۱) چنین است در نسخ کثیره و در بعض نسخه بجایش (آشپره) است * (۲) در بعض نسخه بجای آشیره (آشپره) است *

سپهرشکوه بران کوه افتاد رای ممالك آرای که از غایت اهتمام برونق و انتظام عالم هرجاکه قابل عمارت بود ضایع روا نمي داشت فرمان داد که دران موضع باغي را اساس اندازند که آن جوی خوشگوار دران بستان بهشت آثار مذکر کریمه تجری من تحتها الانهار گردد و درسرکوه پاره که درمیان آن بود قصری بپردازند و چون امر واجب الاتباع بامتثال انجامید و آن عمارت برحسب فرموده استکمال یافت بتخت قراجه موسوم گشت و رایت نصرت شعار بعد ازدو روز ازانجا نهضت فرموده دامن دامن کوه براه رباط یام روان شد و درائنای راه امیرزاده شاهرخ از قشلاق استراباد براه ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل انامل کریمه استسعاد یافت حضرت صاحبقران گزیده فرزند ارجمند را * * بیت *

ببرد درگرفت و نوازش نمود * زدیدار فرزند شادي فزود

و شاهزاده باقامت رسم نثار قیام نموده پیشکش کشید و حضرت صاحب قران ازکش گذشته در ایلچي بالغ نزول فرمود و قبه بارگاه بقمهٔ ماه برافراخت و چند روز دران موضع نزه و علف زارهای فرح بخش و یورت قدیم خویش بدولت و اقبال از اندازه بیش بگذرانید حفظ رباني درهمه حال حارس و نگهبان و میامن تایید آسماني قرین روزگار سعادت نشان

والحمد لله المنعم المنان *

گفتار در ذکر اسباب توجه حضرت صاحبقران بصوب هندوستان

صاحب قران گیتي ستان قندز وبقلان و کابل و غزنین و قندهار با توابع ولواحق تا حدود هند بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزاني داشته بود چنانچه سبق ذکر یافته و چون آن مملکت بتحت ضبط شاهزاده مشارالیه درآمد و بانواع عدل و احسان بیاراست برحسب فرمان اعلی عساکر اطراف و جوانب پیش او جمع شده متوجه فتح دیگر بلاد گشت و با لشکری گران و وافرو نوینان و امراء متکاثر مثل امیر سیفل قندهاري و امیر قطب الدین عم زاده امیر سلیمان شاه و شاهان بدخشان شاه لشکر شاه و شاه بهاء الدین و بهلول محمد درویش برلاس و قماري ایناق و تمور خواجه آقبوغا و سیفل نکودری و حسن جاندار و محمود براتخواجه و دیگر امراء روان شده اوغانیان کوه سلیمان را بتاختند و از آب سند گذشته شهر اوچه را بجنگ بگرفتند و ازانجا روان شده بمولتان رسیدند و شهر مولتان را محاصره کردند و حاکم آنجا سارنگ برادر بزرگ ملو بود و بعد از وفات سلطان فیروز شاه از امراء او ابن دو برادر استیلاء تمام یافتند و سلطان محمود نبیره

فیروز شاه را بپادشاهي برداشته حکومت هندوستان بدست فرو گرفتند و ملو با سلطان محمـــود در دهلي بود و سارنگ باینجا لشکر منصور هر روز دو نوبت جنگ مي انداختنـــد بتخصیص تمور خواجه اقبوغا که بیشتر دران معامله ساعي او بود و چون این خبر بحضرت صاحبقران رسید و دران حال آنحضرت جهت قلع و قمع گمراهان و بت پرستان عزیمـــت جانب خطا تصمیم فرموده بود و عساکر گردون مآثر بر حسب فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش ازان هم بمسامع علیه رسانیده بودند که در ممالك هندوستـان با آنکه اعلام دین محمدی- علیه الصلوة والسلام- در بعضی مواضع مثل دهلي وغیر آن برافراشته است و نقش کلمه توحید بر در اهم ودنانیر نگاشته بسی از اطراف و اکناف آن ممالک و مسالک بخبث وجود کفار لعین و شین غوایت و ضلالت بت پرستان بیدین ملوث و آلوده است و ملوک آن جوانب تا غایت ازان گمراهان باندك چیـــزی قانع شده اند و ایشان را بر کفـــر و طغیان و ضلالت و عدوان مسلم داشتند و دران ولا چون پیش نهاد همت عالی آن حضرت احراز فضیلت غزو و جهاد و سپاه ستاره کثرت گردون صولت را بآن نیت مرتب داشته داعیه یورش هندوستان از خاطر مبارک سر بر زد و سنت سنیه استشارت را رعایت نموده *

* نظم *

* دران شغـــل بازیرکان رای زد *
* که دولت مرا بوسه بر پای زد *
* چو ایران و توران مرا شد تمـــام *
* بهنـــدوستـــان داد خواهم بکام *
* بجـــوشم بجـــوشد جهان از شکـــوه *
* بجنبم بجنبـــد همـــه دشت و کوه *
* بهنـــدوستـــان در زنم آتشـــي *
* نمانم دران بوم گردن کشـــي *
* نمایم بگیتي یکی دست برد *
* که گردد ز پولاد من کوه خرد *
* چه گوینـــد هریک درین داستان *
* که دولت نه پیچد سر از راستان *
* چو فرمود شاهِ جهـــان رای خویش *
* سخنهای فرخنده آورده پیش *
* گرانمـــایگانِ سپـــاهِ گزین *
* نهادند از اخلاص رو بر زمین *
* که فرض است فرمانِ صاحب قران *
* بر اهلِ جهـــان خاصه بربنـــدگان *
* کجـــا اونهـــد پای ما سر نهیـــم *
* ز فرمانِ او بر سر افســـرنهیـــم *

* گر آب و گر آتش کند جای ما *
* نگردد ز فرمانِ او رای ما *
* شه آسوده ترشد ز گفتارِ شان *
* نوازش گري کرد بسیارشان *

گفتار در یورش همایون حضرت صاحب قران جهان کشا بجانب هندوستان به نیت غزا

فحوای بشارت موداى کلام معجز نظام رباني و مضمون میمون تنزیل واجب التبجیل آسماني - حیث قال جل من کبیر متعال - ان الله یحب الذین یقاتلون في سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص دلیلیست یقین نماى ریبت زداى بر علو رتبت مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر و منزلت نبرد آزمایان معرکه غزو با اهل شرک و عناد و مویدات این معني از نصوص کتاب و احادیث صحیح الانتساب زیاده ازانست که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد لاجرم همت متعالي آثار صاحب قران موید دین دار پیوسته در بند غزو کفار و محاربه و قتال زمره اهل ضلال و استکبار بود و در تاریخ رجب سنه (ثمان مایة) که از روی حساب سال فتح قریب است موافق پارس ئیل که شمارش مطابق عدد اصحاب بدر افتاده به نیت غزاء متوجه صوب هندوستان شد

هر آینه مصدوقه نصر من الله و فتح قریب بظهور پیوست و میامنِ امتنان لقد نصرکم الله ببدر قرین روزگار همایون گشت و با سپاهي چون قطرات امطار در نیسان و آذار بسیار و مانند اوراق و ازهارِ اشجار در فصل بهار بیرون از حیزِ حصر و شمار روی مکنت و اقتدار بآن دیار آورد و امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط سمرقند باز داشت *

* نظم *

چو آهنگ هندوستان کرد شاه * بتلقیـــن الهـــام و عونِ الٰه
بجوشید گفتـــي زمین و زمان * بجنبید گیتي گران تا کران
روان شد سپاهي که هنگام عرض * شمارش ندانست کس جز بفرض
شهِ شرق در قلب چون نره شیر * چو کوهِ روان خِنگ جنگي (۱) بزیر
ز خاریدنِ کوس خارا شکاف * پرافگند سیمرغ در کوه قاف
خروشِ روارو بکیوان رسیـــد * زگردِ سپه شد جهان ناپدید
ملوکِ ممـالک زیکساله راه * ز آحاد آن جیش نصرت پناه
بُد از هر دیاري و هر کشـوري * سپاهي گران با گزین سروری
ولي اصلِ آن لشکرِ کینـــه کش * ز توران زمین بُد بتخصیص کش
که اقبال سلطان صاحبقـــران * چو رخشنده خور بود و کش آسمان
و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ آفرید گار سایه وصول
برترمذ انداخت * * نظم *

---

(۱) در بعض نسخة بجاي جنگي (خنلي) دیده شد *

پلی برسرِ آبِ جیحون روان * زکشتي به بستند فرمان بران
بران پل زجیحون گذر کرد شاه * بتایید حق با تمامي سپاه
جهاندار و آن جیش نصرت قرین * گزیدند منـزل بخلـمِ گزین
واز خلم نهضت نموده براه غزنیک و سمنکان روان شدند و از
بقلان و عقبها گذشته اندراب مخیم نزول همایون گشت *

گفتار درتوجه صاحب قران گیتي ستان بغزو کفار کتور و سیاه پوشان

چون رایت نصرت شعار سایهٔ شوکت و اقتدار باندراب
انداخت اهالي آن ولایت روی تظلم واستغاثت بدرگاه
عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کتور و سیاه پوشان داد
خواستند که ما جماعتي مسلمانانیم و کافران هرسال مبالغي
مال از ما مي ستانند و باج و خراج مي طلبند و اگر در ادای
آن تعلل و تهاون مي نماییم مردان مارا بقتل آورده زنان
و فرزندان اسیر مي برند و چون این سخن بمسامع علیه رسید
حمیت پادشاهانه در حرکت آمد و آنحضرت را خود همیشه
بتخصیص درین سفـر وجههٔ همت عالي نهمـت نصـرت دین
وتقویت اسلام و غزو کفار و کسر اصنـــام بود بی توقف روی
توجه بدفع آن کافران ستمگار نهاد و از لشکر فیروزي اثر از هر
ده نفر سه نفر گزین کرده بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده

شاهرخ را با باقي لشکر و اغرق در ییلاق غونان و یکتور بگذاشت و هر روز دو کوچ کرده به تعجیل میرفت و چون موضع پریان از وصول و نزول موکب همایون مشرف گشت امیرزاده رستم و برهان اغلن و جماعتي از امراء را باده هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سیاه پوشان روان کرد و بنفس مبارک از انجا سوار گشته بهمان صوب که متوجه بود براند و چون بخاوك رسید دران محل قلعه خراب بود بعمارت آن فرمان داد و اکثر امراء و تمام لشکریان اسپانرا دران موضع باز داشتند و پیاده ببالای کوه کتور برآمدند و با وجود آنکه آفتاب در برج جوزا بود و هوا گرم برف بغایتي بود که اسپان را دست و پای دران فرو مي رفت و از رفتن عاجز مي ماندند در شب که یخ مي بست بربالای آن مي راندند و در روز که یخ وا مي شد اسپان را بربالای زیلوها و نمدها داشته توقف مي نمودند و باز در آخر روز روان مي شدند و بدین طریقه میرفتند تا ببالای کوهي دیگر بغایت بلند برآمدند و چند اسپ که بعضی امراء همراه آورده بودند همه را باز گردانیدند و چون کفار در اندرون درها مقام داشتند و از بالای آن کوهها راه فرود آمدن نبود و تمام برف داشت مجموع امراء و لشکریان از جرنغار و برنغار ازان بالای کوه بعضی بطناب فرود آمدند و بعضی برروی برف

خسپیده خود را به نشیب روان می کردند تا بعد از زمانی بزمین میرسیدند و جهت حضرت صاحب قران چیزے از چوب ترتیب کرده و حلقها بران زده طنابهای دراز هرطنابی صد و پنجاه گز بآن حلقها بستند و صاحب قران موید غازی از صدق نیت بران چیز نشسته چند کس از بالای کوه او را بمقدار ریسمان فرو می گذاشتند و یک دو کس به بیل و کلند در برف جای پای نهادن و محل قرار و ایستادن راست میکردند تا آن جماعت فرود می آمدند و باز چیز را فرو می گذاشتند و دیگربار محل قرار ترتیب میکردند تا باین طریقه در نوبت پنجمین بپایان کوه رسیدند حضرت صاحب قران غازی که در سرافرازی پای قدر برتارک کیوان می نهاد عصا بدست اخلاص گرفته مقدار یک فرسخ راه پیاده سیر فرمود و بقصد جهاد کمر اجتهاد از حسن اعتقاد بسته ارتکاب امثال این شداید و مشقات نموده لاجرم بحکم من کان لله کان الله له درجمیع مدت حیات روی همت عالی بهر کار خطیر مشکل که آورد بآسان تر وجهی میسر شد و رایت فتح آیتش از مشرق تا مغرب هرجا که رسید مظفر و منصور آمد *

* بیت *

* هرکرا کوشش از برای خداست *
* همه کارش زایزد آید راست *

و چند سر اسپ خاصه را طنابها بگردن و دیگر اعضاء استوار بسته از بالای کوه فرو گذ اشتند و بعضے را نگاه داشتن نتوانستند از کوه در افتاده تلف شد و دو سر اسپ بسلامت به نشیب رسید و حضرت صاحبقران بسعادت سوار شد و امراء و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند و کفار آن دیار مردم عادي قوي هیکل بودند[1] و بیشتر از خرد و بزرگ برهنه باشند و کلان تران ایشانرا اعدا و عداشو مي گفتند و ایشان را علی حده زبانیست غیر پارسي و ترکي و هندي و اکثر ایشان غیر همان زبانِ خود ندانند مگر از موضعي که نزدیک ایشانست کسی آنجا افتاده باشد و بزبان ایشان وقوف یافته که ترجمان شود والا هیچ کس بزبان ایشان وقوف نیابد و قلعهٔ داشتند که در دامن آن آبي بغایت بزرگ مي گذشت و ازان سوی آب کوهي عالي بود سر بفلک کشیده و عقاب بلند پرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده و آن ملاعین پیش از وصول سپاه ظفر پناه بیك شبا روز آگاه شده بودند و مقام خود را باز گذاشته و ازان آب گذشته رختها را ببالای آن کوه عالي کشیده بودند و بتصور آنکه کسي آنجا نتواند رسید دران محل متحصن شده بودند و چون لشکرِ اسلام با قدام سعي جمیل بقلعه آن گمراهان رسیدند کس آنجا نبود اندک

---

(۱) در اکثر نسخ بجاي بودند (اند) مکتوب است *

گوسفندي که داشتند گرفته خانهای آن خاکساران را آتش زدند و چون باد از آب بگذشتند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بآن کوه برآیند مجاهدان دلاور چالاک زمزمه تکبیر و تهلیل بمسامع مسبحان صوامع افلاک رسانیدند و بقصد آن سنگ دلان فهی کالحجارة او اشد قسوة روی جلادت بکوه نهادند شیخ ارسلان با تومان کیپک خان در قنبل جرنغار پیش از همه اعدای دین را رانده بقله برآمد که برایشان مشرف بود و علی سلطان تواجي از طرف دیگر کافران را رانده جای ایشان فرو گرفت و شاه ملک در موقف قتال و جدال با آن زمره ضلال سعي و کوشش بحد کمال رسانید و از غازیان سعادت مند چهارده کس از بالای کوه در افتاده بمرتبه بلند شهادت فایز گشتند و مبشر جنگهای مردانه کرد و منکلي خواجه با جمعي از بهادران قوشونِ خود پیش رفته ببالای کوه بر آمد و سونجک بهادر نیز با مردمِ خود داد مردی و مردانگي داد و شیخ علي سالبرد لاور پیش از قومِ خود ببالای کوه بر آمد و دشمنان را رانده جای ایشان بستد و موسی رک مال و حسین ملک قوجین و امیر حسین قورجي دست برد های بهادرانه نمودند و باقي امراء هزاره و قوشون با تمامي لشکر منصور از اطراف حمله آوردند و نصرت اسلام را بجان کوشیده

آثار شجاعت و دلاوری بظهور رسانیدند وبسیاری ازکفار فجار را بتیغ آبدار[1] بگذرانیدند وبعد ازسه شبانه روز که پیوسته جنگ بود آن روز بر گشتگان بتنگ آمدند وبعجز وزاری امان خواستند حضرت صاحبقران آق سلطان کشی را پیش آن گمراهان فرستاد که اگر بقدم انقیاد و اذعان بیایید و زبان و دل را بکلمه توحید و نور ایمان بیارایید خون و مال شما ببخشم واین ولایت را بشما ارزانی دارم آن بدبختان را کار بجان رسیده بود چون آن بوساطت ترجمانی که داشتند بشنیدند روز چهارم همراه آق سلطان بدرگاه اسلام پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان مسکنت وتضرع برکشادند که ما بنده ایم و هرچه فرمان آنحضرت باشد متابعت کنیم عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده و استمالت داده بازگردانید و چون شب درآمد آن روز برگشتگان تاریک دل برامیرشاه ملك شبیخون آوردند وبعضی ازیشان خسته وجسته جان بیرون بردند و قریب صد و پنجاه کس اسیرگشته کشته شدند و ازسمر آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند وتمام لشکر اسلام بآن کوه برآمدند وبرحسب فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین واستحیوا شرخهم - علی قایلها افضل التحیة والسلام - ازانچه مانده بودند مردان را بتیغ غزا بگذرانیدند

---

(۱) دربعض نسخه بجای آبدار (جهاد) است *

و فرزندان و زنان را اسیر کردند و برقلهٔ آن کوه و سرِ فول[1] از سرهای بی دینان که هرگز سر بسجده حق در نیاورده بودند منارها برافراشتند و حکایت آن غزو نامدار را که در ماه مبارك رمضان سنه (ثمانماية) وقوع یافته بود با تاریخ همانجا بر سنگ نگاشتند تا بتمادي روزگار خلایق بدیده اعتبار مطالعه نمایند و شمه از کمال شوکت و اقتدار صاحب قران موید کامگار دریابند چه اهالي آن دیار برانند که در هیچ عصر از اعصار هیچ پادشاه رفیع مقدار حتی اسکندر ذوالقرنین برانجا دست نیافته * بیت *

* آنچه این صاحب قران را شد میسر درجهان *
* هیچ شاهِ کامران حتی سکندر آن نیافت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران دین‌پرور محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده رستم و برهان اغلن و مراجعت نمودن از کتور

چون از امیرزاده رستم و برهان اغلن که بطرف سیاه پوشان رفته بودند خبری نمي آمد رای عالم آرای یکی از کتوریان را غجرجي ساخته از خانه بچگان محمد آزاد

(۱) در بعض نسخ بجاي فول (پل) دیده شد *

و دولتشاه و شیخ علي و ایدکوچقرا و یغور و شیخ محمد و علي را با چهار صد کس ترک و سیصد تاجیك مقدم بر همه محمد آزاد بتفحص احوال ایشان فرستاد محمد آزاد با آن جماعت بر حسب فرمان روان شدند و براههای تنگ و دشوار بمشقت بسیار بکوههای بلند برآمدند که نظم بر کمال کمال *

* بیت *

* مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است *

* اجرام کوهها امت نهان درمیان برف *

بی مبالغه وصف الحال آن بود آن دلاوران صاحب توفیق سپرها بر دوش استوار کرده و به پشت باز خسپیده خود را بر روی برف به نشیب رها کردند و بعد از زمانی بزمین رسیدند و چون ازانجا روان شده بقلعه سیاه پوشان آمدند هرچند گرد آن گردیدند کسی را ندیدند و آواز کس نشنیدند اما پی پای غلبه یافتند که بطرف دره رفته بودند و آن در واقع پی پای سیاه پوشان بود که از توجه لشکر منصور آگاه شده بودند و از قلعه بیرون آمده پیش ایشان باز رفته بودند و در دره تنگ کمین کرده و چون برهان اغلن و امیرزاده رستم و ازامراء قوشون اسمعیل و الله داد و سونج تمور و یحیی و آدینه و شیخ حسین سوچي و صاین تمور و شمس و قرتقه و اردو شاه و دولتشاه جیاچي و هري ملك تواجي با سپاهي

که همراه داشتند بدان دره تنگ رسیده بعضی گذشته بودند و بعضی غافل فرود آمده و اسپان را رها کرده سیاه پوشان تاریک دل از کمین بیرون جسته بودند و مغافصه[1] برسرایشان ریخته و برهان آغلن ازبددلي و سست رائي جنگ ناکرده جبه انداخته بود و گریخته و ازین سبب شکست برلشکر افتاد

* بیت *

* چوسردار درجنگ بنمود پشت *

* نه خود را که نام آوران را بکشت *

و چون کفار مشاهده کرده بودند که سپاه اسلام رو بگریز نهاده دلیر گشته از عقب ایشان درآمده بودند و بزخم تبرزین و میتین بسیار مسلمانان را شهید کرده از انجمله از امراء قوشون شیخ حسین سوچي و دولت شاه جیاچي و آدینه بعد از کوشش فراوان و جنگهای مردانه بدرجه شهادت استسعاد یافته بودند انا لله و انا الیه راجعون القصه محمد آزاد آن پی گرفته از عقب سیاه پوشان روان شد چون بآن دره رسید که جنگ واقع شده بود با سیاه پوشان تیره رای دو چار خورد و با ایشان محاربه عظیم کرده داد مردي و مردانگي داد و بسیاری ازان کفار خاکسار را بشمشیر آبدار و خدنگ

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای مغافصه (مناوضه) و در بعضی بجایش (معارضه) است *

سندان گذار بجهنم - و بیس القرار - فرستاد و ایشان را مقهور و منکوب گردانیده جبه و اسلحه و اسپان لشکر اسلام که گرفته بودند بازستد و مظفر و منصور به برهان آغلن و سپاه گریخته پیوست و از لشکریان هرکس جبه و سلاح و اسپ خود شناخته بستد و محمد آزاد برهان آغلن را گفت امشب درین موضع توقف مي باید نمود او ازبد دلي نه ایستاد و بعقبه برآمد و بآن واسطه لشکریان نیز از عقبِ او برآمدند و هرآینه چون سردار بد دل و بی جگر باشد برلشکر شکست آید ولهذا در حکمت سیاستی (۱) بیان کرده اند و شیخ سعدي رحمة الله علیه محصل آن بنظم آورده که * * بیت *

* به پیکار دشمن دلیران فرست *
* هزبران بناورد شیران فرست *
* سپه را مکن پیش رو جزکسی *
* که درجنگها بوده باشد بسی *
* نتابد سکِ صید رو از پلنگ *
* زروبه جهد شیرِ نادیده جنگ *
* مخنث به از مرد شمشیرزن *
* که روزِ وغا سر بتابد چوزن *
* یکی را که دیدي تو درجنگ پشت *

(۱) درسه نسخهٔ بجای سیاستی (سپاهي) است *

* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

و حقیقت آنکه کم ناموسي که برهان آغلن دران قضیه کرد از زمان چنگیزخان باز از قوم قیات کس نکرده و در جنگ اوزبك نیز مثل این حرکتی از وصد و ریافته بود و حضرت صاحب قران از مکارم اخلاق پادشاهانه او را عفو فرموده بود و برقرار حرمت او میداشت و درین ولا او را ازبرای آن فرستاد تا باشد که جبر آن نموده او را آب روی حاصل شود و او خاک چنین عار برفرق روزگار خویش کرد * * نظم *

سپهبد نزیبد بجز صفدری * که تنها نیندیشد از لشکري
چو بد دل بود پیشوای سپاه * شود کار لشکر سراسر تباه
سپهدار بد زهره هرگز مباد * که ناموس لشکر رود زو بباد

و حضرت صاحب قران دین پرور بعد از فتح کتور و قهر و قتل کفار دیوسیر بداختر جلال اسلام و علي سیستاني را با جمعی بفرستاد تا محل بیرون رفتن ازان دره تفتیش نمایند و راه آماده سازند و لشکریان را فرمان داد تا زرع بي دینان ستم پیشه را که دران موسم هنوز سبز بود از بیخ برکندند و چون جلال اسلام و علي برحسب فرموده جای برآمدن پیدا کردند و در بعضی محل برف را سوراخ کرده راه راست ساختند حضرت صاحب قران در ضمان عون پروردگار مظفر و کامکار روان شد و از عقبها و کوهها گذشته بخاوک نزول

فرمود و جمعي را بمحافظت آن قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود باز داشت و دران محل باسپان رسیده تمام اُمراء و لشکریان که از مدت هزده روز باز پیاده بغزو کفار قیام نموده بودند سوار شدند و ازانجا نهضت نموده در ظل رایت نصرت شعار بفتح و فیروزي باغرق همایون پیوستند و چون برهان اُغلن و محمد آزاد و لشکری که با ایشان بود بمعسکر ظفر پناه رسیدند حضرت صاحب قران برهان آغلن را که جنگ ناکرده از پیش کافران گریخته بود بمجلس همایون راه نداد و درمعرض خطاب و عتاب آورده با امراء برسبیل تعییر و سرزنش او فرمود که نفس قران مجید بآن ناطق است که اگر از مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت نمایند بر دویست کس از کفار غالب آیند و او باده هزار مرد از پیش اندک نفری از کفار گریخته است و مسلمانان را درمهلکه انداخته وباین جریمه او را گناه کار ساخته از نظر بینداخت *

* مصرع *

* کز چشم عنایتش بیندار که مرد *

و محمد آزاد را که پیاده با چهارصد کس در جنگ همان گروه پای ثبات فشرده بود و بسیاري از بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده و ایشان را مغلوب گردانیده و هرچه از سپاه اسلام برده بودند بازستده بود به تربیت و عاطفت خسروانه

سرافراز گردانید و بانعامات بی دریغ نواخته قوشون ارزانی داشت و جماعتی که با او آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را بعطایای پادشاهانه نوازش فرمود *

گفتار در بازگردانیدن صاحب قران ملکی ملکات امیرزاده شاهرخ را بهرات

آن حضرت هم دران محل قرة العین سلطنت و پادشاهی امیرزاده شاهرخ را اجازت داد که بخراسان معاودت نماید و درهنگام وداع اورا بزبان عطوفت و مهربانی بسی نصیحت فرمود * * نظم *

* که ای نور چشمِ پدر هوش دار *
* سخنهای پیرانه ام گوش دار *
* بهر صورتی کافتد از خیر و شر *
* مشو غافل از ایزدِ داد گر *
* بهر حالی از شادمانی و غم *
* مزن جز بفرمودهٔ شرع دم *
* بفتح اربری کار دولت ز بیش *
* ز تایید حق دان نه از سعی خویش *
* مکن خو بآسایش و ناز و نوش *
* مراد از خدا دان و لیکن بکوش *

و چون حضرت صاحب قران گوشِ سعادت آن چشم و چراغ

دودمان سلطنت را بجواهرِ مواعظ و نصایح بیاراست او را کنار گرفته وداع کرد و بحفظ و عنایت بی غایت الهي سپرده روانه ساخت و رایتِ نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبال متوجه صوب کابل شد و از راه تل بکوه هندوکش برآمد و از بیخ شیرکه به بیخهیر مشهوراست عبور کرده بجلگاء باران که ازانجا تا بکابل قریب پنج فرسخ است بمرغزاری نزول فرمود و چون طایرِ همت بلند پرواز آن حضرت عالي منقبت پیوسته به پرو بال عدل و احسان در هوای تعمیربلاد و ترفیه عباد طیران مي نمود درین ولا از رود خانهٔ که درانجا جاریست بحفر نهری فرمان داد و بر تمام امیران و لشکریان قسمت نمود و جوئي بزرگ بطول پنج فرسخ باندك زمانی از آب غربان جاری ساخت و آنرا جوي ماهي گیر گویند و چند دیه معتبربآن آب معمور شد و آن وادي غیر ذي زرع - حدایق ذات بهجة - گشت *

* بیت *

* هرجا نسیم دولتِ صاحبقران وزد *
* از خاک آب خیزد و از خار گل دهد *

وبعد از کفایت آن مهم ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد و چون بکابل رسید مرغزار دورین معسکر ظفرقرین گشت *

ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف و تایزي اغلن از قلماق و شیخ نورالدین از فارس

چون مرغزار دورین از فر نزول موکب نصرت آیین غیرت فزاي سپهـــر برین گشت از طرف دشت ایلچي تمور قتاغ اغلن و کس امیراید کو برسیدند و از جانب جته نیز رسول خضرخواجه آغلن آمد امراء و نوییان ایشـــانرا بپایه سریر اعلی رسانیدند و بعد از اقامت رسم زمین بوس زبان را بدعا و ثنا آراسته رسالتی که داشتند ادا نمودند مضمون پیغام همه این بود که مابنده و چاکر و تربیت یافته آن حضـــرتم و اگر پیش ازین خدشه مخالفتی چهره اخلاص مارا خراشیده پای از جاده متابعت بیرون نهادیم و گریخته در بیانها سرگشته و حیران گردیدیم این زمان قبح و زشتی آنصورت در آینه عقل مشاهده کردیم و ازان مخالفتِ ناپسندیده که باعث بران وسوسه شیطـــانِ جهل و غرور بود پشیمان گشتـــه انگشـــت ندامت بدندان تاسف گزیدیم اگر عاطفت حضرت صاحب قران شامل احوال ماگشته نقوش آن جرایم بزلال عفو بشوید و گناه مارا ببخشد بعد ازین قدم از جاده بندگي فراترننهیـــم و از فرمان بندگان حضرت بهیچ حال تجاوز نه نماییم *

* نظم *

* جهان از کران تا کران زان تست *
* سر ما همه زیر فرمان تست *
* همه بنده گانیم خسرو پرست *
* درین عهد فرخنده هرکس که هست *

وتایزي اغلن درالغ یورت با قا آن مخالفت کرده واز قلماق گریخته هم درین محل بپایه سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران اورا کنار گرفته بزبان اعزاز واکرام پرسش نمود وبصنوف عنایت وعاطفت پادشاهانه مخصوص فرمود وخلعت طلا دوز وکمر مرصع واسپان راهوار واستران قطار وشتر بسیار باخیمه وخرگاه وهرچه درعداد تجملات سلاطین باشد درباره اوارزاني داشت واو ظفر کردار ملازم موکب همایون شد * مصرع *

* آزاد بنده که بود در رکاب او *

وهم درین محل امیر شیخ نورالدین پسر سار بوغا که در یورش پنج ساله برحسب فرمان بفارس رفتة بود که اموال آنجا ضبط نماید از شیراز برسید باخزانه وبسی تحفهای ارجمند گرامي وتبرکات گرانمایه نامي مثل جانوران شکاري از طیور پرنده وفهود جهنده دونده وصنوف ذخایر از نقود وزر وجواهر وکمرهای مرصع وخلعتهای طلا دوز فاخر ونفایس ثیاب واقمشه رنگارنگ وکرایم اسلحه وهرگونه آلات وادوات

جنگ و اسپان تازي با زین زر و شتران شکوه‌مند کوه پیکر و استران بسیار بعضی قطار و بعضی زینی راهوار و چندی رکابی با رخوت و آلات زر و نقره مکمل بسته و چترها بربالای آن تعبیه کرده و سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه همه از سقرلاط الوان و دیگر تجملات و تنسوقات فراوان مجموع این طرائف و ظرائف از لطف و خوبي بمرتبهٔ که دیدهٔ بندگان از نظاره آن حیران مي‌ماند و از بسیاری بمثابهٔ که اندیشهٔ محاسبان از شمار آن سرگردان مي‌شد کُتّاب و حُسّاب دیوان جلالب انتساب سه شبانه روز متصل آن را قلمي کرده نسخها پرداختند و بمطالعه امراء رسانیدند و روز عرض مجموع امراء و نویینان باتفاق آنرا بپایه سریر اعلی عرضه داشتند و امیر شیخ نورالدین زانوزده از اول صباح که افق سیم سیمای آسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین آفتاب برسم پیشکش بر عرض طبق نهاد تا زمان فرمان اقم الصلوة لدلوک الشمس آن پیشکشها مي گذرانیدند ودران مجلس عالي که شوکت فریدون و حشمت خسرو پرویز را در نظر روزگار خوار گردانیده بود تایزی آغلن و ایلچیان دشت وجته و دیگر جوجیان حاضر بودند و از مشاهده آن متعجب و حیران مانده هم از لطافت و غرابت آن تبرکات که مثل آن در متخیله ایشان هرگز نگذشته بود

وهم از رفعت و علو شان حضـــرت صاحب قران که یک بنده از بندگان او تواند که چنان تحفها بعرض رساند والله یختص برحمته من یشاء * نظم *

فرازنده سقف گردان سپهـــر * فروزنده شمع رخشـــان مهر
کسی را کز اهلِ جهان برگزید * زرفعت بگردون تواند رسید

عاطفت خسروانه ایشان را بسی ازان تبرکها ارزاني داشت و نیکو بندگي امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی محل قبول یافت و از جلالتِ قدر و عزتِ مجـــال زبان حالش از پرده انفعال این ترانه مي سرود * * بیت *

* امروز هر نثار که کمتـــر زجان بود *
* نه در خورِ جلالتِ این آستان بود *

و بعد ازان حضرت صاحب قران ایلچیان اوزبک و جتـــه را مرحمت فرموده بکلاه وکمر و خلعت و اسپ سرافراز گردانیده و ملتمسات همه را مبذول داشته بانوازش نامه و بیلاکات و تنسوقات خسروانه بازگردانید و امیر شیخ نورالدین زانو زده برهان اغلن وکساني را که با او مخاطب بودند درخواست کرد مراحم بیدریغ گناه ایشان را با و بخشید و صحیفه جرایم همه را بر قلمِ عفو کشید و هم دران ولا سلطان محمود خان با لشکرِ دست چپ و امیر زاده سلطـــان حسین و امیر زاده رستم و امیر جهـــانشاه و غیاث الدین ترخان و حمـــزه

طغي بوغا برلاس و امیرشیخ ارسلان و سونجك بهادر و مبشر
و دیگر امراء برحسب فرمان بصوب هندوستان روان شدند
و پیش ازین ملک محمد برادر لشکرشاه اوغاني با جمعی
رعایا بدرگاه عالم پناه آمده بود و داد خواسته که موسی
اوغاني که مقدم قبیله کرکس است برادرمرا که ازبندگان
حضرت بود کشته است و قلعه ایریاب را خراب کرده و هزاره
مارا غارتیده و اسباب و املاک مارا بدست غصب و تغلب
فرو گرفته و بدزدي و راه زني مشغول است و هیچ آفریده
بسلامت ازان حوالی نمي تواند گذشت و من بنده ازبیم
جان گریخته بغزنین آمدم و چون بشارتِ توجه موکب نصرت
قرین شنیدم آنجا توقف نمودم حضرت صاحب قران را ازان
حکایت نایره غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن بدکداران
را وجهه همت عالي ساخته فرمود که تو خود را پنهان دار
تا من اورا طلب دارم اگر بیاید داد تو ازو بستانم و اگر
تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون برادر او را بقصاص رساني
و درزمان کسی را با یرلیغ قضا جریان پیش موسی فرستاد
که بمسامع علیه رسانیدند که تو قلعه ایریاب را خراب ساختهٔ
و حال آنکه آن حصار برسر راهِ هندوستان واقع است
و مناسب نیست که خراب باشد مي باید که بتعجیل بیائي
تا ترا رعایت فرموده آن ولایت را بتو ارزاني داریم و قلعه

را بحال عمارت باز آري و چون فرستاده پیش موسی رسید بتعجیل با پیشکش بپایه سریر اعلی شتافت و بسعادت زمین بوس استسعاد یافته پیشکش کشید رای ممالك آرای صواب آن دانست که او را با تمام اتباع بدکرد ارش نیست گردانند تا مادهٔ فتنه و فساد ازان ولایت بکلي منقطع شود او را بجامه طلا دوز و کمر و شمشیر زر و اسپ بازین و دیگر انعامات پادشاهانه ایمن و مستظهر گردانید و فرمود که ما لشکر با تو همراه کنیم تا بروی و قلعه را معمور سازی تو حشم خود را کوچ کرده بنزدیک حصار آور و بعمارت قلعه مشغول شو و سعي کن که تا رسیدن ما قلعه تمام شود و اگر کاري مانده باشد چون ما برسیم چریک مدد کرده مکمل سازند و ترا آنجا گذاشته متوجه هندوستان شویم و موسی رکمال را با سه هزار مرد همراه او کرده بتعجیل از پیش روان ساخت و چون بایریاب رسید بر حسب فرمان حشم خود را بحوالی قلعه بدامن کوه آورد و عمارت حصار اغاز نهاد و هر روز دویست سیصد مرد باد هل و سرنا بجد تمام بکار مشغول بودند *

گفتار در تعمیر قلعه ایریاب و دفع قطاع الطریق اوعاني

حضرت صاحب قران گیتي ستان مهد اعلی سرایملك خانم و امیرزاده الغ بیگ را که همراه بودند ازمرغزار

دورین بسمرقند بازگردانید ودرچهارشنبه غره ذی الحجه سنه (ثمان مایة) ازجلگای کابل پای توفیق برکاب توکل در آورده سوار شد وبه تعجیل براند و چون باعساکرگردون مآثر درشنبه چهارم ماه بایریاب رسید عمارت قلعه آغازکرده بودند سرا پرده عظمت وکامگاري باطناب دولت وبختیاري استوار کرده باوج سعادت برافراختند ولشکر گروه گروه رسیده بمورچل فرود آمدند و حکم جهان مطاع باتمام قلعه بنفاذ پیوست وآن حصاری بود معتبر مشتمل بر مسجد جامع ودیگر مساجد وبسی مساکن واماکن وتعمیر مسجد جامع باهتمام امیر شاه ملك و جلال الاسلام حواله رفت وچنان قلعه بمدت چهارده روز ساخته پرداخته گشت وحضرت صاحب قران تواچیان را بخفیه امر فرموده بود که از اتباع موسی که بعمارت مشغول اند هرکس که بیرون رود نگذارند که بمحل خود بازگردد و ایشان ازین معني رمزی دریافته بودند وچون قلعه تمام شد حضرت صاحبقران صباح جمعه هفدهم ماه جهت احتیاط خندق و حصار بر اسپی بُوز که آنرا تخت روان مي گفتند سوار شده گرد قلعه مي گشت و امراء و نوینان پیاده ملازم رکاب همایون میرفتند و ازاتباع موسی که کار مي کردند هفت نفربر بالای خانه برپشت دروازه ایستاده بودند چون حضرت

صاحب قران بمقابل دروازه رسید از روزن آن بالا خانه تیری بقصد آنحضرت انداختند چنانچه از آوازِ گذشتن تیر اسپ برمید اما حفظ الهي پیوسته شامل احوال آنحضرت بود گزندی نرسید نایره خشم پادشاهانه برافروخت و از دیگر دروازه باندرون حصار درآمد و فرمان داد تا موسی را با مردم او که بعمارت آمده بودند مجموع بگرفتند و آن هفت جاهل بی باک که بربالای دروازه تیر انداخته بودند از بیم جان دست اضطراب بجنگ برگشادند و چند کس را زخم دارکردند تا کلکی سیستاني نردبان نهاده ببالا برآمد ایشان را بقتل آورد و درچاشت همان روز بر حسب یرلیغ لازم الاتباع موسی را با دویست کس از اتباع او که گرفته بودند بملك محمد سپردند و او با سه نوکر ایشان را بقصاص برادر بخنجرِ انتقام سر از تن جدا کرد و بآبِ دشنه آتشِ فعل آن بادپیمایان را بخاك هلاک انداخت و از سرهای ایشان منارہ ساخت و فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت کردند و جمعي از روسای آن بدکرداران که درحشم بودند ناچیز شدند و زن و فرزند و اموال و اسباب آن ظالمان بدست مظلومان ایریاب افتاد که سالها از جور و بیداد ایشان بلاها دیده بودند و زحمتها کشیده مصدوقه وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور

پیوست * بیت *

کس بر اسپِ ستم سوار نشد * که نه افتاد و خوار و زار نشد

عاطفت حضرت صاحبقران قلعه ایریاب را بملك محمد ارزانی داشت و او از میامنِ التفات آنحضرت بجای برادر حاکمِ قلعه و والی ایل و احشامِ آن ولایت گشت و راههای آن حدود و نواحی از آسیب تعرض مفسدان و بی باکان ایمن شد و حقیقت آنکه مساعی مشکور که حضرت صاحب قران دین پرور در باب صلاح ممالک و ایمنی طرق و مسالک در معظم بلاد و ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافه بنی آدم تا انقراض عالم بادای شکرِ آن قیام نمایند از عهده آن بیرون نیایند * نظم

آنچه انصاف او بعالم کرد * که تواند که شکرِ آن گوید

چه برآید زدستِ خلق مگر * فضلِ یزدان رضای او جوید

گفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان و نغرو قطع ماده طغیان و عدوان جماعت پرنیان

حضرت صاحب قران مصالح ولایت ایریاب از فرد ولت خلود انتساب بساخت و امور آنجا بر نهج استقامت جریان یافت رایتِ نصرت شعار در شنبه هزدهم ذی الحجه سنه

(ثمان مایة) نهضت فرمود و عنان عزیمت بصوب خطه شنوزان معطوف گشت و از کوه و جنگل عبور نموده در حوالي آن خطه نزول فرمود و روز دیگر توقف نمود و فرمان شد که شاهزاده جوان بخت خلیل سلطان با جمعی امراء و اغرق از راه قبچغای[1] بصوب بانوروان شود و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار ایلغار فرموده شبگیر کرد و با چند هزار سوار روی توجه بجانب قلعه نغر آورد و صباح سه شنبه بیست و یکم ماه مذکور رایت منصور بآنجا رسید و پیش ازین در مقام کابل امیرسلیمان شاه و دیگر امراء با لشکر خراسان برحسب فرمان همایون متوجه نغر شده بودند و آن قلعه را عمارت کرده و در استحکام آن سعي بلیغ نموده و چون هوای آن دیار از غبار موکب ظفر شعار مشکبار گشت مقارن وصول فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیله پرنیاني از قبایل اوغاني که مثال متحتم الامتثال صادر شده بود که کمر بندگي بسته با لشکر خود بمعسکر ظفر پناه آیند و بوظایف ملازمت و خدمتگاري قیام نمایند پای از جاده انقیاد بیرون نهاده اند و لشکر نفرستاده و پیش ازین دران هنگام که شاهزاده پیرمحمد حوالی دیارهند را تاخت فرموده بود و سپاه منصورش برده و غنایم بطرف کابل مي آوردند آن بی باکان

---

(۱) در دو نسخه بجای قبچغای (قبچاق) دیده شد *

جسارت نموده راه زده بودند و بعضی ازانها برده و از آب هیرمن[1] گذشته و در کوههای بلند و جنگلهای محکم متحصن شده بقطع طریق اقدام مي نمودند از وصولِ این اخبار آتش خشمِ آن حضرت زبانه زدن گرفت و هم دران روز * نظم *

* خدیوِ جهان گیـــر صاحب قران *
* زتخت اندر آمد بتختِ روان *
* یکـــی بارهٔ کوه پیکـــر بزیـــر *
* بچستـــي آهو به نیـــروی شیر *
* سبق برده از آهوان درشتـــاب *
* بگرمي چو آتش به نرمي چو آب *

و با عساکر گردون مآثر که هنگام تاخت نه باد جهانگرد گرد ایشان دریافتی و نه برق آتش فعل غبار نعل رخش ایشان شکافتی روی قهر و انتقام بصوب آن بدکرداران نکوهیده فرجام نهاد و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا لشکریان پیاده گشته بکوهها و جنگلها برآیند و درآیند و آن سرگشتگان عاصي را بقوت بازوی جلادت و مردي بدست آرند و از پای درآرند برحسب فرموده بتقدیم رسانیدند و خلق بسیار ازان بادپیمایان خاکسار بتیغ آبدار بآتش دوزخ

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضي نسخه بجاي هیرمن (هیرمند) است *

فرستادند و فرزندان ایشان را اسیر کرده اموال و اسباب شان بباد تاراج بردادند و خانها را آتش زده دود استیصال از دودمان آن دزدان بد فعال برآوردند * * بیت *

* هر آن کو ز صاحب قران سر کشد *
* زمانه سرش را ز تن برکشد *
* کسی کو نهد بر خلافش قدم *
* سیه روی گردد بسانِ قلم *

و بعضی ازان اشرار صوب گریز وجهه عجز و اضطرار ساختند و بوسیله فرار جان از ورطه آن قهر بکنار انداختند همت پادشاهانه مقتضی آن شد که دران کوه توقف نماید تا بیخ آن قوم فتنه انگیز بشمشیر تیز بریده گردد و راههای آن ولایت بکلی ازخوف و خطر مفسدان ایمن و آرمیده ماند درائنای آن حال ازکلانتران آن قوم اوبل نام روی اخلاص به نیتی صادق بدرگاه عالم پناه نهاد و بشرف بساط بوس استسعاد یافته توبه و استغفار وسیله نجات ساخت ضمیر منیر که بنظر فراست ملکانه از عنوان ظاهر اسرار باطن مطالعه فرمودی دریافت که اورا سعادت یاوری نموده بدلِ پاک و خاطرِ صافی از درایلی و خدمت گاری درآمده صحیفه زلّات اورا رقم عفوکشید وبعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانید و بمیامنِ راستی ازگرداب بلا رستگاری یافته بانواع

تربیت و نوازش مخصوص گشت * * بیت *

* چو صبح صادق آمد راست گفتار *
* جهان در زر گرفتش محتشم وار *
* چو سرو از راستـــي برزد علم را *
* ندید اندر خزان تاراج غـم را *

و امیر سلیمان شاه بعد ازانکه قلعه نغر را چنانکه ذکر کرده شد آباد ان ساخته بود و از تعمیر و استحکام آن پرداخته خبر یافته بود که حشم کلاتیان که قبیله با قوت و گروهی با عدت و اهبت اند یرلیغ لازم الاتباع را بمطاوعت و انقیاد تلقي نکرده اند و لشکرِ خود را بمعسکرِ ظفرپناه نفرستاده و بد و روز پیش ازانکه رایت نصرت شعار سایه وصول برقلعه نغر اندازد با لشکری که ملازم او بودند برسرِ آن حشم تاخت کرده بود باوجود آنکه ایشان مردم قوي هیکل و دلاور بودند همه را مغلوب و منکوب گردانیده و بعضی را بتیغ قهر گذرانیده و جمعی را دستگیر و فرزندان ایشان را اسیر گرفته و خان و مان ایشانرا بباد غارت و تاراج برداده و از حدود و مواضع کلاتیان مظفر و منصور توجه نموده بدرگاه عالم پناه آمد و بعـــز بساطبوس مستسعد گشته بصنوف تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در جمعه غره ماه محرم سنه (احدی و ثمان مایة) حضرت صاحب قران از ناحیه قبیله پرنیان

مراجعت نموده در حوالي قلعه نغر بسعادت و اقبال نزول
فرمود و امير سليمان شاه را با فوجي از لشكر بمولتان پيش
اميرزاده پير محمد فرستاد و شاه علي فراهي را با پانصد
پياده در قلعه نغر بگذاشت و ازانجا درضمان حفظ و تاييد
ملك ديان روان شده موضع با نو مخيم نزول همايون گشت
و پير علي سلدوز و امير حسين قورچي را با جمعي از لشكر
دران محل باز داشت و رايت منصور از با نو نهضت نموده
جمعه هشتم ماه مذكور سايه اقبال بر كنار آب سند انداخت
و در همان محل كه سلطان جلال الدين خوارزم شاه از
چنگيز خان گريخته خود را بر آب زد و بگذشت و چنگيز
خان فرود آمد و از آب عبور ننموده باز گشت اطناب
سراپرده پادشاهي باوتاد عنايات الهي مشدود شد قبه بارگاه
خلافت پناه سر رفعت باوج ماه برافراخت حكم عالم مطاع
نفاذ يافت كه برسر آب سند پلي بندند طاعت گذاران در
زمان دست مهارت برگشادند و بدو روز از سه پايه و كشتي
و نی جسري معتبر به بستند و درين اثنا ايلچيان كه از اطراف
ممالك آمده بودند بعضي را روانه فرمود مثل سيد محمد
مدني كه از حرمين شريفين مكه و مدينه شرفهما الله تعالى
روى توجه بپايه سرير اعلى كه قبله اقبال و كعبه آمال جهانيان
بود نهاده رسالت مجموع حكام و اشراف آن اطراف آورده

بود بعز عرض رسانیده که همه در مقام انتظار مترصد و امیدوارند که رایت جهان کشای همای آسا سایه سعادت بر فرق همگنان گسترد و آن مملکت را در پناه حمایت و عنایت خویش آورد و ایلچي اسکندر شاه والي کشمیر بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود اورا نیز نوازش نموده بازگردانید و فرمان داد که اسکندر شاه با لشکرِ خود در شهر دیپالپور بمعسکرِ ظفرپناه ملحق شود *

گفتار در عبور فرمودن حضرت صاحبقران از آب سند

روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه (احدی و ثمان مایة) موافق پارس ئیل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی نه درجه گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر گردون مآثر مجموع آب برداشته بکنار چول جرو فرود آمدند و آن بیابانی است درازی آن از طول امید هوسناکان کشیده تر و عرض آن از عرصه کرم فتوت پیشگان افزون تر و در حوالي آن از آب و آبادانی هیچ اثرنی و این چول در کتب تواریخ بچول جلالي مشهور است ازان سبب که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریزان شده از آب بگذشت و باین چول در آمد و دران ولا خلاص یافت و چون رایت فرخنده فال سایه نصرت و اقبال بران حدود انداخت

مقدمان و رایان کوه جود برهنمائي طالع مسعود رو بدرگاه عالم پناه آوردند و کمربندگي برمیانِ جان بسته سر برخطِ فرمان و قدم در دایره انقیاد واذعان نهادند وبمراسم پیش کش و شرایط مال گذاري و خدمت گاري قیام نمودند و پیش ازین بچند ماه رستم طغي بوغا برلاس با لشکری برحسب فرمان بطرف مولتان[1] رفته بود و عنان عزیمت بصوب کوه جود تافته چند روز آنجا توقف نموده و همین رایان وظیفه ملازمت بتقدیم رسانیده تغار و علوفه چنانچه باید مرتب داشته بود و خدمتهای پسندیده بجای آورده لاجرم درین ولا عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شد و احکام جهان مطاع درباب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ یافت و خوش دل و آسوده خاطر بی گزندی و تفرقه بمقامِ خود باز گشتند هرآینه نهال ادب و خدمت ثمره دوستکامي و آسایش بار آورد * بیت *

* چون بد نکـــردۀ زکسان چشـــم بد مدار *

* پیوسته درحمایتِ کردار خویش باش *

ذکر قضیه شهاب الدین مبارک شاه تمیمي و مخالفت او بعد از متابعت

شهاب الدین مبارک شاه حاکم جزیره بود که برکنار آب

---

(۱) درد و نسخه بجاي مولتان (ملتان) بدون واو است *

جمد واقع است وخدم وحشم بسیار داشت واسباب و
اموال بی شمار پیش ازین درزمانی که امیرزاده پیرمحمد
جهانگیر بحدود مولتان فرموده بود شهاب الدین طوق بندگی
درگردن جان افگنده بقدم انقیاد و اذعان آمده بود و بپای
بوس شاهزاده سرافراز گشته وبصنوف تربیت و نوازش
اختصاص یافته وچند وقت بوظایف خدمت وملازمت قیام
نموده وچون بمقام خود بازگشته دیو غرورش راه زد وبمحکمی
جزیره واستظهار آب مغرور شده سودای مخالفت و سرکشي
دردماغ جهلِ او افتاد وبرکنار رودخانه فنا قصر اماني بنیاد
نهاد آب که سببِ حیات است اورا واسطه هلاك شد
واشارت * * بیت *

ای که بر چرخ ایمني زنهار * تکیه برآب مي کني هشدار

ازنظربصیـــرتِ او محجوب ماند وچون حضرت صاحبقران
ازچول عبور نموده کنارِ آب جمد معسکرِ ظفرپناه گشت از
مخالفتِ آن بدبخت آگاه شد روز پنجشنبه چهاردهم محرم
فرمان داد که امیرشیخ نورالدین با تومان خود متوجه آن
جزیره شود وبحسن تدبیر وزخم شمشیر وتیردمار از روزگار
آن سرگشته تیه غرور وپندار برآورد امیرشیخ نورالدین بر
حسب فرموده روان شد وچون بحـــوالي آن جزیره رسید
شهاب الدین خندقی عمیق فرو برده بود وبارهٔ رفیع برکشیده

و بدان متحصن شده و در حوالي آن محلّ حصين بحيره آب بزرگ بود سپاه ظفرپناه بی توقف بآن آب درآمده آتش پیکار برافروختند و محاربه واقع شد که وصف آن بعبارت نگنجد و چون ترك مشرقي انتساب آفتاب روی استراحت بخوابگاه مغرب نهاد و هندوی شب تیره رای دهشت افزای بعزم شب آهنگ کمین برکشاد شهاب الدین باده هزار کس از طرف دیگر از اطراف آب شبیخون آورد و جنگی عظیم در پیوست *

* نظم *

شد از تابش تیغها تیره شب * چو زنگي که بکشاید از خنده لب
سر تیغ در چرخ مهتاب داد * سنان باغ کین را بخون آب داد
زبس کابر شمشیر بارید خون * شب تیره را چهره شد لاله گون

امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفرقرین حملهاي پیاپي بر ایشان بنمودند و بصدمات متعاقب هول رستاخیز دران تیره شب بایشان بنمودند و لشکر شهاب الدین مانند ماهي بر کنار دریا باضطراب افتادند و چون مرغ در مضراب *

* مصراع * * خون ناب (1) دل از دیده حیرت بکشادند *

و بسیاری ازان خاکساران را آب حیات از آتش قهر بباد

---

(1) در هفت نسخه موجوده بجای خون ناب (خوناب) بدون نون خون است شاید برای تخفیف یک نون را در کتابت حذف کردند نه در تلفظ *

فنا برشد و چون از آب تیغ عساکر گردون مآثر سیل بلا چنان بالا گرفت که کشتي حیات مخالفان را گذار ممکن نبود بعضي خود را دران دریاي خونخوار انداختند و ازگرداب حرب و وغا گریخته بغرقاب دریا پناه بردند و دران شب خانه بچگان خاص مثل منصور و بورج چوره و برادرانش در موقف جنگ و میدان نام و ننگ رایت مردي و مردانگي برافراشتند و کوششهای دلاورانه نموده زخم تیر و شمشیر داشتند و دران حال صاحبقران دریا نوال برسبیل استعجال رسیده بسعادت و اقبال بحوالي آن جزیره نزول فرمود و شهاب الدین حزمي که نداشت رعایت کرده دویست کشتي فراهم آورده بود و چون ازان شبیخون با سپاه شکسته و بخت واژون بازگشت و بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون برد هم دران شب با اتباع خود دران کشتیها نشسته روی ادبار بگریز نهادند و بجانب اوجه که از بلاد هند است بزیر آب جمد روان شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آیین بر حسب فرمان از عقب ایشان برکنار آب مي رفتند و جنگ میکردند و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین بازگشت مراحم پادشاهانه جماعتی را که دران شبیخون آثار جلادت بظهور رسانیده زخم دار شده بودند ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردانید و بتشریفات فاخر و انعامات

وافر اختصاص بخشید و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود
مولتان نزدیك شد لشکر امیرزاده پیرمحمد و امرای او
و امیرسلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاهرخ که از پیش آمده
بودند راه برایشان بگرفتند و آن سرگشتگان را در دریا دستگیر
کرده بتیغ انتقام بگذرانیدند و شهاب الدین زن و فرزند
خود را از کشتي در آب افگند و نیم جاني بصد مشقت ازان
ورطه هایل بساحل انداخت و حضرت صاحبقران امیرشاه
ملک را بفرستاد تا بجنگلها درآمده مخالفان را که دران جایها
گریخته بودند دمار از روزگارایشان برآرد و او بامتثال امر
مبادرت نموده با دلاوران به بیشهای پرآب و گل درآمدند
و بسیاری ازان مدبران را بکشتند و غارت کردند و با غنیمت
بسیار و برده بی شمار و کشتیهای پرازغله معاودت نموده
باردوی همایون پیوستند و چون قضیه شهاب الدین و اتباعش
بفوز و نجاح آخرشد و ازان مهم فراغت روی نمود رایات
ظفرقرین بآیات فتح مبین نگاشته و باوج سپهر برین برافراشته
ازانجا نهضت نمود و پنج شش روز کنار بکنار آب روان شده
روز یکشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بلب آب چناوه برابر
قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه آب جمد و آب چناوه
جمع میشود و از تلاطم امواج آن مجمع البحرین مشاهده
مي افتد و آیتی از آیات قدرت الهي در نظر بصیرت مي آید

امر عالي به بستن جسر صدور یافت و سپاه ظفر پناه برحسب فرمان قضا جریان حشر کرده بر سر آن آب عریض که دریائي است ژرف بی پایان و بحری مغرق بیکران به بستن جسر مشغول شدند و روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه باتمام پیوست پلی[1] عجیب غریب غیرت نمای وهم تیزرای و حیرت افزای عقل مشکل کشای چه از پادشاهان گذشته بستن پل[2] بران آب منقول نیست و ترمشیرین خان که بران آب عبور نموده است پل نبسته هرکارد شوار که مطمح نظر قصد صاحبقران کامگار گشت بآساني دست داد و هرامر خطیر که ضمیر منیر خاقان جهانگیر بران التفات فرمود از کارخانه تقدیر بی تاخیر آماده و پرداخته رونمود * * مصراع *

* هزار کار چنین بیش کرد همت او *

گفتار در وصول رایت سعادت فی بقلعه تلمي

چون حضرت صاحبقران با عساکر گیتي ستان ازان آب عبور نمود دران طرف آب قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برآمد و روز دیگر پل را از بهر اغرق و باقي لشکر برقرار

---

(۱) در سه نسخه بجای پلی (فولی) * (۲) همچنین در سه نسخه بجای پل (فول) است *

گذاشته ازانجا بسعادت و اقبال روان شد و بکنار آب تلمي مقابل شهر نزول فرمود و از تلمي تا مولتان سي و پنج کروه است فی الحال ملکان و رایان از شهر با جمهور سادات و علماء بدرگاه همایون شتافتند و بدولت بساط بوس مستسعد گشته هریک فراخورِ قدر و منزلتِ خویش بنوازش پادشاهانه اختصاص یافتند و همان روز حضرت اعلی ازان آب عبور نمود و روز آدینه بیست و نهم دران طرف رود خانه توقف افتاد تا لشکریان بسلامت از آب بگذشتند و در شنبه غره صفر سنه (احدی و ثمانمایة) صحرائی که در حوالي قلعه تلمي است مضربِ خیام و مرکزِ رایات و اعلام گشت و نواب کامیاب دولک مال برسم امانی برشهر تلمي انداختند و سادات عظام که منشور جلالت ایشان از نص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی توقیع رفیع یافته و علماء کرام که بشرفات کاخ قدرشان پرتو نیّر انما یخشی الله من عباده العلماء تافته ازان مطالبت و خطاب مسلم و معاف بودند و بخلعتهای گرانمایه سرافراز و بلند پایه گشته باقدام افتخار و احتشام فرق سپهر فیروزه فام فرسودند چه اهتمام و اعتناء حضرت صاحبقران دربارهٔ این دو طایفهٔ عالي شان که از آل عبا و ورثه انبیاء اند بیش ازان بود که بتعلیق تقریر و تحریر *

* وادي وصفِ آن توان پيمود *

و مبلغی که باسم اماني باهالي تلمي حواله رفته بود بعضی حاصل شد و بعضی در حیز توقف بماند و دران ولا تمام عساکر گردون مآثر که بکثرت از شمار بیرون و بقوت از هرچه در تصور آید افزون بود برسیدند و بغله احتیاج داشتند یرلیغ عالم مطاع صادر شد که هرجا که غله یابند بردارند شب هنگام که دماغ گیتي از غلبه مادهٔ سودا بهم برآمد و چشم زمانه را سفیدي بسیاهي آمیخته چون دیدهٔ رمد کشیدهٔ تاریک بماند لشکریان بطلب غله چون مور جوشیدهٔ رو بشهر نهادند و برسم معهود اذا دخلوا قریة افسدوها قضیه بآن انجامید که طوفان بلا بالا گرفت و آتش در خانها زدند و هرچه یافتند بغارت بردند و مردم را اسیر کردند و بغیر از سادات و علماء کسی ازان بلیه امان نیافت واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مردله

و بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسانیدند که جمعی روساء و سرداران نواحي تلمي پیش ازین نسبت بامیرزادهٔ پیر محمد از دربندگي درآمده در مقام اطاعت و انقیاد بودند و بعد ازان جادهٔ صواب از نظر انداخته راه مهلکه انجام مخالفت و عصیان پیش گرفتند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تمور با تومانهاي خود بآن ناحیه تاخت کنند و آن قوم را که پای جسارت

ازشارع متابعت شاهزاده بیرون نهاده اند و کمرعناد بسته راه بد اندیشي برضمیرکشاده اند گوشمالي دهند که موجب عبرت دیگران گردد ایشان برحسب فرمان روی کین بجانب آن مدبران آوردند وبآن جنگلها که پناه گاه آن گروه گمراه بود درآمده دوهزار هندو را بتیغ مریخ سان زحل نشان و شمشیر سرافشان فتنه نشان بي جان ساختند و تنهای ایشان را طعمه ددان ومرغان گردانیدند وفرزندان ایشان را اسیر کرده باغنایم بسیار ونفـایس بی شمار بدرگاه عالم پناه شتافتند وروز سه شنبه هفتم ماه صفررایت نصرت اثربفتح و ظفر ازتلمي نهضت فرمود و روز دیگر بحوالي جال که در کنار آب بیاه واقع است بمقابله شاه نوازفرود آمدند *

گفتار در توجه رایت جهان کشای بقصد نصرت کوکري

درین مرحله بسمع مبارک رسانیدند که نصرت برادر شیخ کوکري با دو هزارمرد درموضع جال آب را حصارساخته وآن آبیست عظیم چون قریحه صافي طبعان نیک عمیق و مانند عرصه همت کریمان بغایت پهناور صاحب قران دریا نوال درزمان بسعادت واقبال سوارشد واغرق گذاشته با عساکرگردون مآثربکنارآن کول نزول فرمود ولشکررا قلب

و جناح مرتب داشته دست راست از فرّ شکوه امیرشیخ نورالدین و امیر الله داد آراسته شد و دست چپ از شوکت امیرشاه ملک و امیرشیخ محمد ایکو تمور زینت یافت و در پیش قول علی سلطان تواجي با پیادگان خراسان جنگ را آماده گشتند و نصرت بی نصرت که * * مصراع *

* برعکس نهند نام زنگي کافور *

با هزار نفر از هندوان بکنارکول آمد و چون مورکه ببال بی زور پرواز آغازد تا خود را دربازد درمقابله لشکر منصور از محض جهل و غرور صفی برکشیدند علی سلطان با پیادگان متعرض آن سرگشتگان گشته بجنگ مشغول شد و دران محل پرآب ولای آتش پیکار برافروخته آثار جلادت بظهور رسانید چنانچه او و چند کس دیگر زخم دار شدند و امیر شیخ نورالدین والله داد از عقب ایشان بآب ولای درآمدند و بتیغ آبدار مخالفان خاکسار را بباد فنا بردادند و بآتش دوزخ فرستادند و سرهای ایشان را بزخم سنان خون فشان ساخته بمعسکر ظفر پناه آوردند و آن نصرت نام نکبت فرجام معلوم نشد که از راه گریز ببادیه فرار سرگردان شد یا با دیگر کشتگان بهاویه بیس القرار انتقال کرد * * بیت *

* هرکس که سرز خدمتِ صاحبقران بتافت *

* نا چیز شد چنانکه کس ازوی نشان نیافت *

و عساکر گردون مآثر اماکن و مساکن آن دوزخیان را آتش زدند و اموال ایشان را غارتیده گله و رمه فراوان راندند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور ازان کول وچال و وحل ولای که راهی بد بود و طریقی بغـــایت دشوار *

* بیت *

* وهم ازان افتان و خیزان رفتی اررفتی بدر *
* عقل ازان ترسان ولرزان دادی ار دادی نشان *

عبور نمودند وموضع شاه نواز معسکرِ ظفر پناه گشت و این شاه نوازدهی عظیم است واهالي آن غلبه و درانجا انبار غله بسیار بود چنانچه مجموع لشکریان هرچند خواستند برداشتند وچند انبار باقي ماند و ازان موضع بعضی امراء برحســـب فرمان روان شدند و ازآب بیاه گذر کرده از عقب اتباعِ نصرت انچه جسته بودند و روبگریز نهاده تاخت کردند و ایشان را دریافته بغارتیدند وغنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحبقران دو روز درین مرحلـــه اقامت فرمود وحکم قضا نفاذ صدوریافت تا انبارهاي غله که مانده بود جهت اضرارکفار آتش زده بسوختند و روز پنجشنبه سیزدهم ماه رایت ظفرپناه از شاه نواز بکـــرامت واعزاز روان گشت ودرلب آب بیاه بمقابله قریه جنجان که مجمـــوع اغرقها درانجا جمع آمده بودند اتفاق نزول افتاد وفرمان

اعلي بنفاذ پيوست كه لشكريان از آب بگذرند و دران روز معتمدي هريملك نام از نوكران شاهزاده گردون غلام شاهرخ از طرف هرات بمعسكر همايون رسيد و خبرسلامتي ذات بي همال آن مظهرِ الطاف ايزد متعال برسانيد *

* نظم *

* ماهِ سرور شاهِ جهانگير شد بلند *
* از مژدهٔ سلامتِ فرزند ارجمند *
* وز فضل و طول كرد زشادي و خرمي *
* در شكر خاتمي و بشكرانه حاتمي *

گفتار در رسيدن شاهزاده عاليشان پيرمحمد جهانگير از ملتان

پيش ازين در ذكر سبب يورش هندوستان گذارش پذيرفت كه اميرزاده پيرمحمد جهانگير شهر مولتان را محاصره كرد و چون مدتِ آن محاصره شش ماه متمادي شد اندرونيان از بي قوتي بتنگ آمدند تا اكل مردار و سيله سدِّ رمق مي ساختند و سارنگ كه والي آن خطه بود از سر ضرورت و اضطرار بپاي عجز و انكسار بيرون آمد و ملتان مسخر گشت و كس فرستاد تا صورت اين فتح عرضه داشت پايه سرير اعلي گردانند و بعد ازان پشه كالي عظيم دست داد و تمام اسپانِ سپاه شاهزاده مشار اليه تلف شدند و از

ظاهر شهر باندرون نقـــل کردند وحکام و سرداران حدود
هند و آن حوالي که بیشتر ایشان از در اذعان و ایلي درآمده
دم از هواداري و خدمتگاري میزدند مجموع روی از جاده
متابعت برتافتند و باظهار مخالفت تجاسر نموده اندیشهای
فاسد بخاطر راه دادند و در بعضـــي مواضع داروغگان را
بقتل آوردند و در چنان حالتی که امیرزاده پیرمحمد را
تمام لشکریان پیاده مانده بودند و مخالفان بد اندیش
سر عصیان و طغیان برآورده شبها تا در شهر مي آمدند و او
بغایت متفکر و متحیر بود ناگاه آفتاب رایت فتـــح آیت
حضرت صاحبقران از افق آن نواحي برآمد و از انتشار پرتو
آن خبر مخالفان تیره رای را کار از دست و دست از کار
بیفتاد و پای ثبات و قرار از جای رفته سراسیمه و مضطرب
گشتند و از میامن آن اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد
ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع از مضیق دهشت و حیرت
نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر ظفرقرین گشتند و روز
آدینه چهاردهم ماه صفر در لب آب بیاه بموکب نصرت پناه
پیوستند و شاهزاده بسعادت پای بوس حضرت صاحبقران
سرافراز گشت و آن حضرت اورا کنار گرفته بانواع مرحمت
و نوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و جنید بورلدای و
برادرش بایزید و محمد درویش طایخاني که دربورش

خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بعد ازبسی مشقت بهندوستان افتاده بودند دران وقت که امیر زاده پیرمحمد ملتان را مسخر فرموده از طرف هند پیش شاهزاده آمدند و شاه زاده ایشان را همراه آورده درین محل بعز بساط بوس رسانید و عفو جریمه ایشان درخواست نمود مراحم پادشاهانه خون ایشان ببخشید و چوب یاساق زده رها کردند و روز شنبه پانزدهم رایت ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال انداخت و ازانجا تا مولتان چهل کروه است ودرین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتي درآمده و بعضی نهنگ آسا خود را برآب زده ازان دریای روان بگذشتند و از فرّ دولت قاهره هیچ کس را گزندی نرسید *

* نظم *

* چو بخشایش پاک یزدان بود *
* دم آتش و آب یکسان بود *
* به بیچارگي چارهٔ کار ماست *
* درآب و درآتش نگهدار ماست *

مدت چهارشبانه روز درقریه جنجان توقف افتاد روز سه‌شنبه هزدهم ماه امیرزاده پیرمحمد دران موضع طوي داده پیشکشها و بسی تحفهای گرامي از تاجها و کمرهای زرین و اسپان تازي با زین و تقوزهای گرانمایه از نفایس اقمشه

ورخوت و انواع اواني و ظروف از لگنها و مشربها و آفتابها مجموع از زر و نقره ساخته بعرض رسانيد چنانچه اهل ديوان و ارباب قلم دو روز بكتابت آن اجناس مشغول بودند و مفصل آن قلمي ميكردند و همت صاحب قران دريا نوال در روز عرض تمامت آن نفايس و تبركات را بر امراء و وزراء و ملازمان عتبه عليا بخش فرمود و بحسب قدر و منزلت هركس را از فيض بخشش بي دريغ محظوظ و بهره مند گردانيد *

* نظم *

* جود دستش نگذارد كه شود زر مجموع *
* زان پراگنده بود حرف زر از يكديگر *
* نور هرگز نتوان كرد ز خورشيد جدا *
* كرم از خاطر خسرو نتوان كرد بدر *
* گاه احسان چو سحاب ابر كفش مي بارد *
* بر همه خلق جهان خاصه بر ارباب هنر *

و چون بحر همت آنحضرت از نسيم اهتزاز موهبت و مكرمت بموج آمده بود و لشكريان اميرزاده پير محمد را اسپان در پشه كال تلف شده و درين سفر مشقت بسيار كشيده و بيشتر گاو سوار و بعضي پياده بمعسكر همايون رسيده بودند دران روز سي هزار اسپ بايشان بخشيده سوار ساخت * * بيت *

* سخاوتش بسلم در عدم همي بخشد *

* زری که نقش وجودش نگشت سکه کان *

نهال هرمراد که از چمنِ امانی وآمال دولتخواهان سربر میزد بفیض ابرِ دست گوهربار صاحبقران گردون اقتدار سرسبز و شاداب گشته مصدوقه و النخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد بظهور می پیوست وکشت هرناخوب وزشت که در شوره زار فساد اهل عناد برمی آمد از صرصرِ قهرجهان سوزش پژمرده و ناچیز شده سمت فاصبح هشیما تذروه الریاح می گرفت زبانِ ایام درهنگام انعام وانتقام برسم ثنا خطاب میکرد که * * بیت *

* کفِ کریم تو بحریست در افاضتِ جود *
* که جز بساحلِ تسلیم نیست پایانش *
* شعاع تیغ تو برقیست در دیار عدو *
* که جز اجل نبود قطرهای بارانش *

بعد ازان رایت نصرت نشان از موضع جنجان نهضت فرموده سایهٔ اقبال بقریه سهوال انداخت وروز آدینه بیست و یکم ماه از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله اصوان مخیم معسکر ظفر آشیان گشت و یکروز آنجا توقف افتاد روز دیگر از اصوان روان شده مرحله جهوال مرکز رایات ابهت وجلال آمد اهالی دیهالپور سابقا ایل و منقاد امیرزاده پیر محمد شده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار مرد بداروغگی

ایشان فرستاده وچون پشه کال واقع شد و بر وفق سنت ابتلای الهي ليميز الله الخبيث من الطيب تا مخلص از مرائي وموافق از منافق امتیاز یابد ظاهراً ضعفی بحال لشکریان شاهزاده راه یافت ایشان از قلتِ درایت وسابقه شقاوت با غلامان سلطان فیروز شاه متفق شده مسافر را با آن هزار مرد به تیغ بی باکي بگذرانیدند و از شررِ شرارت نفس خبیث خرمنِ امن و امان دیار خود بسوزانیدند * بیت *

* مرد سرگشتـــه و پریشـــان رای *
* دست خویشش تبر زند بر پای *

وچون طنطنهٔ توجه رایت نصرت شعار بصوب آن دیار انتشار یافت آن بد فرصتان از بیم جان خان ومان بدرود کرده گریختـه بودند و بحصار بطنیـر رفته درین وقت که حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال بجهوال رسید امیرشاه ملك ودولت تمورتواجي را در اغرق گذاشته فرمان داد که اغرق ولشکر از راه دیپالپور ببرند چنانکه بنزدیك دهلي در موضع سامانه تلاقي موکب همایون و اغرق دست دهد و ازانجا باده هزار سوار ایلغـــار نموده وایوار وشبگیر فرموده عنان توجه بصوب اجودن تافت و روز دوشنبه بیست وچهارم ماه علی الصباح خورشید رایت ظفرپرتو بفوز و نجاح از افق قصبه اجودن برآمد و پیشتر شیخ منور ظلمت شعار و شیخ سعد

نخوت آثار از نبیره شیخ نور الدین بیشتر اهالي آن شهر را از راه صواب و جاده صلاح گردانیده برجلای وطن داشته بودند و ایشان را اغواء کرده همراه خود ساخته روی گریز بطرف بطنیر که از قصبات بلاد هند است نهاده و بعضی مصحوب شیخ منور مظلم بدار الملك دهلي رفته بودند جماعتِ سادات و علماء که پرتو نیر ارادت قدیم از روزنِ رضا و رحمت بساحه حال ایشان تافته بود مکارمِ اخلاق حضرت صاحب قراني را سفینه نجات شناخته پای ثبات بدامن توکل کشیده بودند و درجای خود آسوده و آرمیده دران صباح مقرون بفوز و نجاح مضمون * * مصراع *

* صبحی مبارک است نظر برجمالِ شاه

بگوش سعادت شنیده بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیده امید را از غبار موکب ظفر قرین روشن ساخته بنوازش بیکران و مراحم بی پایان اختصاص یافتند عاطفت پادشاهانه مولانا ناصر الدین عمرو پسر خواجه محمود شهاب محمد را بداروغگي و حمایت آن شهر تعیین فرمود تا اهالي وسکانِ آن خطه را محافظت نموده نگذارند که از عبور عساکر و گذشتنِ طبقات لشکریان زحمتی بایشان رسد و ازین حال جمال صدق انا عند ظن عبدي فلیظن ماشاء در نظر اعتبار اهل استبصار جلوه مي نماید چه آنان که ازحسن اعتقاد ونیکو نهادي

گمان خیر برده بودند بجای خود قرار گرفته بسلامت بماندند و از صدماتِ وصول و مرور چنان لشکری بی شمار اصلا گرد آسیبي بر دامنِ احوال ایشان نه نشست وجماعتی که از سوء ظن و بد اندیشي جلای وطن اختیار کرده همراه شیخان ضال مضل برفتند مجموع بقتل واسر و تاراج گرفتار گشتند و مضمون * * شعر *

* اذا کان الغراب دلیل قوم *
* سیهدیهم الی دار البوار *

وصف الحال ایشان شد * * بیت *

هرکرا زاغ رهنما باشد * منزلش وادي بلا باشد

و حقیقت آنکه شیخان ظاهري که از معرفت بهره ندارند و بشید و زرق صورت زهد و صلاح برآراسته اند غول بیابانی که بافواه مشهوراست درواقع ایشانند چه بقدم سیر وسلوک ازمقام حیواني نگذشته اند وازروی ظاهرِ حال انسان مي نمایند و در بادیه استعدادات طالبان را از راه راست مي اندازند و در تیه ضلالت سرگشته مي سازند * * رباعي *

* پوشیده مرقع اند ازین خامي چند *
* پیچیده زظامات الف لامی چند *
* نارفته رهِ صدق و صفا گامی چند *
* بدنام کنند ده نیکونام چند *

گفتار در فتح شهربند و قلعه بطنیر و استیصال اهالي آنجا از صغیر و کبیر

قلعه بطنیر حصنی بغایت حصین بود از قلاعِ مشهور کشور هند و از راه دور افتاده بجانب دست راست و اطراف و جوانب آن چولست چنانکه از هرطرف پنجاه کروه و صد کروه آب نیست و اهالي آنجا را آب از کولیست بزرگ بر درِ شهر که از پشه کال پرمي شود و هرگز لشکر بیگانه آنجا نرسیده و از پادشاهانِ هند نیز کسے متعرض آن نشده و سپاه بدانجا نبرده و بدین واسطه از اهالي دیپالپور و اجودن و دیگر مواضع خلق بسیار از بیم صدمهٔ عساکر گردون مآثر پناه بآن حصار آورده بودند و کثرتی عظیم آنجا جمع شده چنانچه در شهر نمي گنجیدند و بسی چهارپایان و عرابها مشحون بصنوف رخوت و اجناس درحوالی آن باز داشته بودند حضرت صاحب قران گیتي ستان صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه با اجودن درآمد و از صدقِ نیت و صفای طویت در قبهٔ مرقد منور شیخ فرید شکرگنج قدس سره استمداد همت نموده بدست نیاز از گنج رحمت الهي ذخایر فتوحات نامتناهي اندوخت و ازانجا بیرون آمده بعزم تسخیر بطنیر روان شد و از آب اجودن که از معظمات انهار هند است گذشته در خالص کوتلي فرود آمد و ازانجا تا باجودن ده کروه است

و تا بطنیـــر پنجـــاه کروه و سه کروه یك فرسخ شرعي است آنحضرت همان روز که بقلعه خالص کوتلي رسید نماز پیشین گزارده بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شب ماه کردار از سیر نیاسود تا آن چول کشیده را بعزم ملکانه بیك منزل قطع فرمود و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول دشمن را بشکستند و شیخ درویش اللهي دو کس را فرود آورد و همان روز که چهارشنبه[1] بیست و ششم بود چاشتگاه موکب گیتي کشای جهانگیر بظاهر بطنیر رسید و کورگه فروکوفته خروش سورن و غلغله تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر برگذشت و هرچه دربیرون شهربود تمام عرصه نهب وغارت گشت و والي آن شهر و قلعه که اورا راودولجین مي گفتند وراو بلغت هند بهادررا گویند سپاهي گران و تبعی فراوان داشت و زمام امور آن نواحي بقبضهٔ اختیار او قرار یافته بود ودران حدود ازآینـــده و رونده باج مي ستـــد وتُجّارو کارواني ازآسیب تعرض او ایمن نبودند وچون از وسوسهٔ دیو غرور و پندار بحصانت حصار و تبعه واهبه بسیار مغرور گشته سر بربقه متابعت و مطاوعت و گردن بطوق بندگي و اطاعت درنیاورد لشکر فیروزي اثر ازدست راست امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و الله داد و ازدست چپ

(۱) در دو کتاب بجایش (پنجشنبه بیست و هفتم) دیده شد *

امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکو تمور و دیگر امراء بی توقف روی جلادت بتسخیر شهر نهـــادند و بحمله اول و صدمه نخست شهربند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان بقتل آمدند و بآب تیغ شعلهٔ حیات بسی ازان خاکساران بادپیما فرو نشست و غنیمت فراوان بدست استیلای سپاه کشورستان افتـــاد و هم دران دم امرای تومان و قوشونات به پیرامن قلعه درآمدند و بآهنگ محاصرهٔ چپرها بسته دست شجاعت بجنگ برگشادند و راو دولچین با بهادران هند بر درِ قلعه ایستاده بود و مقابله و مقاتله را آماده گشته از امرای امیرزاده شاهرخ امیرسلیمان شاه و سید خواجه و جهان ملک حمله بردند و سید خواجه شمشیر رسانید و جهان ملک نیز چندبار حمله کرده کوششهای مردانه نمود و دلاوران عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بصدای آوای برغو و کره نای و خروش کورگه و کوس بجوش درآمده صدمات مردانه متعاقب گردانیدند و چون نزدیک شد که قلعه را بغلبه و قهر بکشایند سیلاب رعب و بیم درخانه قرار و تمکین راو دولچین افتاد و از سرِعجز و اضطراب آغاز شفاعت و خواهش گري نهاد و سیدي را بحضرت صاحبقران فرستاد و درخواست کرد که آنروز او را امان بخشند تا روز دیگر کمربندگي بسته بدرگاه عالم پناه آید مراحم پادشاهانه

ملاحظه جانب فرستاده که از منتسبان دودمان رسالت بود فرموده ملتمس او را مبذول داشت و لشکر مظفر لوا را از جنگ منع نموده از درِ حصار بازگشت و از شهر بیرون فرموده در سایه حفظ و تایید پروردگار فرود آمد و چون روز دیگر راو دولجین بعهد خود وفا ننمود و بیرون نیامد فرمان اعلی *

* مصراع * * که بُدّ نسخهٔ از قضا در مضا *

بصدور پیوست که هریک از امراء در مقابل خود نقب فرو برده بزیر دیوار قلعه رسانند برحسب فرموده بحفر نقب مشغول شدند و هرچند از بالای قلعهٔ آتش و سنگ و ناوک و خدنگ برلشکریان مي باریدند پنداشتی برسرِ آن دلاوران گل افشان مي کردند راو دولجین و کلانتران اتباعش چون آن حال مشاهده نمودند آتش دهشت درنهاد شان افتاده دود حیرت از سر برآمد و غلبه خوف و هراس اساس تجلد ایشانرا از هم فرو ریخت مضطر و مضطرب بسرِ برجها برآمدند و تضرع و زاري را وسیله نجات و رستگاري ساختند و بزبان مسکنت و بیچارگي عرضه داشتند که حد خود شناختیم و از سر صدق و راستي قدم درجادهٔ خدمت گاري و طاعت گذاري مي نهیم و از مرحمت پادشاهانه امیدواریم که صحیفه گناه و خطای ما بندگان را رقم عفو کشیده بجان امان بخشند صاحب قران دادگستر بحکم العفو زکوة الظفر حاجت ایشان را بحسن

قبول تلقي فرمود و راو دولچين در آخر همان روز پسر خود را نايب همراه كرده با جانوران و اسپان تازي بدركاه خلافت پناه فرستاد عاطفت پادشاهانه پسر او را بتشريف خاص و جامه زربفت و كمر شمشير زرنگار نوازش فرمود و باز فرستاد پشت استظهار قوي گشته و دست اميد بدامن مراد پيوسته روز جمعه بيست و هشتم ماه چاشتگاه راو دولچين از حصار بيرون آمد و شيخ سعد الدين اجودني با او بود و برآستان سلطنت آشيان كه سجده گاه سرافرازان روى زمين و بوسه گاه سلاطين جمشيد تمكين بود روى نياز ماليده بسعادت بساط بوس استسعاد يافت و جانوران خوب و سه تقوز اسپ با زين زربرسم پيشكش بعرض رسانيد عنايت پادشاهانه شامل حال ارشد و بجامهاى طلادوز و كمرزر و تاج بلند پايه و سرافراز گشت و چون جمعى كثير از مواضع آن ممالك بتخصيص اهالي ديپالپور و اجودن از مهابت شكوه رايت كشوركشاى گريخته دران قلعه جمع شده بودند امير سليمان شاه و امير الله داد برحسب فرمان بضبط دروازه قلعه مشغول شدند و شنبه بيست و نهم مردم اطراف را كه آنجا گرد شده بودند بلشكر گاه ظفرپناه حاضر گردانيدند و طايفه طايفه را بمعتمدان سپردند و قريب سيصد اسپ تازي بيرون آوردند و همت ملكانه مجموع را بامراء و بهادران بخشيد و چون اهالي

دیپالپور مسافر کابلي را با هزار کس از سپاه امیر زاده پیر محمد بغدر کشته بودند پانصد مرد ایشان را بتیغ خون آشام انتقام بگذرانیدند وزن و فرزند ایشانرا برده کردند و مردم آجودن را که از بد نیتی و بی دولتي روی از رایت ظفر پیکر برتافته بودند و گریخته بعضی را بیاساق رسانیدند و چندی را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج کردند آری عطیهٔ طالع حضرت صاحب قراني غلط گفتم فضل رباني و تایید صمداني مقتضي آن بود که هرآفریده که یک سرموي پای از جادهٔ متابعت آنحضرت سپهر مکنت فراترنهد البته از دستِ قهر سپاه ظفر پناهش از پای درآید و سر بباد دهد و هرکه نه از سرِ صدق دست اخلاص بدامن اقبال بی انتقالش زند سراسیمه درزیر دست و پای مراکب مواکب کواکب شمارش با خاک یکسان گردد *

* بیت *

* بس پیل مست را که نهیبش فرو شکست *
* بس شیر شرزهٔ که شکوهش شکار کرد *
* هرکس کزو نشست غباری بخاطرش *
* در حال گردشِ فلکش خاکسار کرد *

وکمال الدین برادر راو دولجین و پسرِ او چون اثرِ سیاست سپاه کشورستان نسبت با مجرمان و گناه گاران مشاهده

نمودند توهمي بی جایگاه بخود راه دادند و از غایتِ خوف و دهشت سر رشته صواب از دستِ عقل صلاح اندیش ایشان برفت و از فحوای نصیحت مودای * * بیت *

* دامنِ دولتِ جاوید و گریبان امید *
* حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند *

غافل مانده روز یکشنبه سلخ صفر با وجود آنکه راودولجین در معسکرِ همایون بود باندیشهٔ باطل دروازه قلعه ببستند و در بلا و عنا بروی حالِ خود باز کشادند و راودولجین بدین سبب در بند افتاد و شعله خشم حضرت صاحبقران اشتعال یافته * * بیت *

بفرمود تا لشکرِ نامدار * درآیند پیرامنِ آن حصار ببازوی دولت خرابش کنند * زسیلاب خون غرق آبش کنند عساکر منصور چون سعد غیور بجوش و خروش درآمده بحفر نقب و تخریب سور مشغول شدند و اهل قلعه بیقین دانستند که مقاومت با آن گروه گردون شکوه از حیز قدرت و مکنت ایشان بیرونست و اگردران بی باکي اصرار نمایند و آفتاب فتح حصار از مغرب قهر برآید و در توبه بسته ماند و امید از خلاص و نجات بکلي گسسته گردد برادر و پسر راودولجین از راه عجز و بیچارگي بیرون آمدند و روی ندامت بر خاک اعتذار نهاده زبان تضرع بپوزش و استغفار برگشادند

وکلید های دروازه به بندگان درگاه سپردند وروز دوشنبه غره ربیع الاول از امراء امیر شیخ نورالدین والله داد جهت درست کردن مال اماني باندرون قلعه رفتند ورایان آنجا ازتیره رائي روشن دلانه ویکجهتانه درپذیرفتنِ مالِ امان وادا کردنِ وجه پیش نیامدند واز راستي که بگواهي مهر مبارك پادشاهي سبب رستگاریست انحراف جستند ودرمیان ایشان گبران وگمراهان بسیار بودند آغاز مخالفت وعصیان کردند وقضیه بخشونت وپیکار انجامید * مصراع * واول النار جمرثم تشتعل وچون باد این خبر بساحه ضمیرمنیر خاقان جهانگیروزید زبانه آتشِ خشم بالا کشید وفرمان قضاجریان نفاذ یافت که آن خاکساران را بتیغ آبدار گذرانیده دمار ازروزگار کفارفجار وگرد استیصال ازدیار آن منافقان بی اعتبار برآورند سپاه ظفرپناه ازتمام اطراف وجوانب قلعه کمندها وطنابها برکنگره حصار انداخته ببالا برآمدند اهل حصار آنچه گبران بودند بروفق اشارت یخربون بیوتهم بایدیهم زن وفرزند ومال خود را آتش زده بسوختند وقومیکه دعوي مسلماني مي کردند زن وفرزند را گوسفندوار سربریدند وهردو طایفه اتفاق نموده آهنگ جنگ وجدال وعزم رزم وقتال کردند گروهی قوي هیکل سنگین دل آهنین چنگ وحشري سراسر کوه جهالت

و دریای ضلالت را پلنگ و نهنگ * * بیت *
همه تند و کینه کش و تیز چنگ * به نیروی شیر و لجاج پلنگ
چو عفریتی از بهر خون آمده * ز دهلیز دوزخ برون آمده
و از لشکر اسلام * * نظم *

* سپاهی بهیبت چو امواج دریا *
* گروهی بکثرت چو اعداد اختر *
* نجسته همه عمر خویش از صف جنگ *
* جدائی چو اعراض لازم ز جوهر *

بر حسب فرموده در قلعه ریختند و تیغ جهاد آخته و غلغله تکبیر و تهلیل در خم چرخ اثیر انداخته بآن گمراهان در آویختند و جنگی عظیم واقع شد چنانچه بسی از غازیان دولت مند بسعادت شهادت فایز شدند و بعضی زخم دار گشتند و امیر شیخ نورالدین را که بعزم جهاد کمر اجتهاد بسته پیاده بشهر در آمده و دست جلادت بغزا کشاده بود و یکی (۱) از بهادران ایشان را بزخم تیغ از پای در آورده جماعتی گبران با شمشیرهای کشیده در میان گرفته بودند و نزدیک بود که دستگیر کنند او زون مزید بغدادي و فیروز سیستاني باتفاق حمله کردند و چند کس ازان بی دینان را بتیغ آبدار برخاک هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را ازان ورطه بیرون

(۱) در بعض نسخه بجای یکی (بسی) است *

آوردند و آخرالامر نسیم نصـــرت که مجاهدان غازي را بر حسب وعدهٔ الهي مقرر و مدّخر است ازمهبّ تاییـــد وزیدن گرفت وصبح فیـــروزي از مطلع تنصرمن تشاع و انت العزیزالرحیم دمیدن آغاز نهاد ولشکـــرِ اسلام غالب گشته ده هزار مرد از هندوان دیو نژاد عفریت نهاد را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از تنِ کشتگان وخونِ آن روزبر گشتگان تمام آن خطه را کوه و دریا گردانیدند وآتش در خانها و بناهای شهر و قلعه انداختند و مجموع عمارات را خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند وآن دیار از صرصرِ قهر و انتقام لشکـــرِ اسلام سمت کان لم تغـن بالامس گرفته نوعی شد که پنداشتی هیچ متنفـــس هرگز دران ناحیـــه نبوده و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القري و هي ظالمـــة ان اخذه الیـــم شدید و ازغنایم آنچه دران قلعه بدست آمد از زر و نقره و اسپ و رخت عاطفت حضرت صاحب قران همه را بر لشکریان بخش فرمود و زخم داران را بمراهمِ مراحم پادشاهانه نوازش فرمود وآوزون مزید و فیروز را که در معاونت امیر شیخ نورالدین کوششهای مردانه کرده بودند و درمقام سربازی پای داشته دست بردهای دلاورانه نموده بعنایت و تربیت

اختصاص بخشید و تشریف انعام ارزانی داشت *

گفتار در توجه رایت کشورستانی از بطنیر بصوب سرسطی و فتح آباد و اهرونی

چون تمام آن شهر وکدام شهر ویرانه زیر و زبرکرده که تند باد قهر از جیفه کشتگان آگنده بود و هوا از مجاورت مردار بسیار متغیر و گنده حضرت صاحب قران چهارشنبه سیوم ماه ازان محل نهضت فرمود و پرچم رایت فتح آیت شانه زده مشاطه ظفر و جیش مظفرلوای کشورکشای را جنود سعود آسمانی طلیعه و راهبر و چهارده کروه راه رفته موضعی که آنرا کناره حوض آب خوانند مخیم نزول همایون گشت و روز پنجشنبه چهارم ماه ازان محل بسعادت روان شده بقلعه فیروزه رسید و بفیروزی ازانجا گذشته هم دران روز شهر سرسطی را از غبار موکب ظفرقرین آذین بستند و اهالی آن شهر بیشتر بی دینان بودند و خوك درخانهای خود نگاه میداشتند و گوشتش می خوردند و از آوازهٔ وصول رایت نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهررا گذاشته فوجی از عساکر گردون مآثر از عقب ایشان بشتافتند و بسیاری ازان گمراهان را دریافته با ایشان محاربه کردند و برحسب فرموده اقتلوهم حیث ثقفتموهم بتیغ جهاد

بگذرانیدند و هرچه همراه داشتند از اسپان و دیگر اسباب و اموال در تحت ضبط آورده همه سالم و غانم بازگشتند مگر عادل فراش که دران جنگ بعز شهادت فایز شد و در زمرهٔ یرزقون فرحین بما آتیهم الله انخراط یافت حضرت صاحبقران یکروز در شهر سرسطي اقامت فرمود و روز دیگر بسعادت ازانجا نهضت نموده هزده کروه مسافت قطع کرده بحوالي قلعه فتح آباد فرود آمد عنایت ازلي در سکون و انتقال شامل احوال و لطف لم یزلي در نزول و ارتحال کافل نظم امور دولت و اقبال و مردم فتح آباد هم باغوای غول ضلالت از طریق قویم و سمت مستقیم عدول جسته روی ادبار به بیابان فرار نهاده بودند و غیبت نموده طایفهٔ از سپاه ظفرپنـــاه در پی ایشـــان روان شدند و بسی ازان سرگشتگان را بدست قهر از پای در آوردند و چهارپایان و ذخایر و علایق را از سر تسلط و استیلاء بدست آورده مراجعت کردند و روز یکشنبه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار از فتح آباد بفیروزي روان شد و از قلعه رجب گذشته سایه وصول برحوالي قلعه اهروني انداخت و چون دران موضع هیچ کاردان صواب اندیش نبود که برسم استقبال پیش آمده خاک ساحه بارگاه عالم پناه را سرمه دیدهٔ دولت سازد تا نیّر عاطفت پادشاهانه پرتو حمـــایت برحالِ مردم آن دیار

اندازد اهالي آنجا از صدمات عساکر گردون مآثر بعضی طعمه تیغ آبدار گشتند و بعضی درقید اسارگرفتـــار شدند و لشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و عمارات را آتش زدند و دران محل جز تودهٔ چند خاکستر اثری نماند و روز دوشنبه هشتـــم ماه سپاه ظفرپناه ازقریه اهروني برهنموني تایید ذوالجلال عزیمت ساختند و درصحرای قریه توهنه لواء دولت و اقبال برافراختند و دران حدود از قومی که ایشان راجتان گویند گروهی انبوه از دیرگاه باز استیلاء یافته بودند و عنان بی‌باکي ازجادهٔ سداد و راستي برتافته و دست شر و فساد بدزدي وراه‌زني کشادهٔ راه برآیندهٔ وروندهٔ بسته بودند و پای طغیان ازحدّ مسلماني بیرون نهادهٔ کاروانیـــان را بانواع ایذا ازقتل ونهب تعرض مي نمودند و چون آن ناحیه از انوار ماهچه رایت فتح آیت روشني یافت آن تاریکان(۱) گمراه ازبیم درمیان بیشها خزیدند و کشف وارسر درحجاب تواري کشیدند و اکثرآن بیشهاني شکربود فرمان قضا جریان نفاذ یافت واز سپاه ظفرپناه یک قوشون باتوکل هندوی قرقره و مولانا ناصرالدین عمر تاخت کردند و ازپی آن دزدان رفته قریب دویست کس را بقتل آوردند و چهارپایان ایشان راگرفته وجمعی را اسیر

---

(۱) در دو نسخه بجای تاریکان (نابکاران) دیده شد *

کرده بمعسکرِ همایون پیوستند *

گفتار در ایلغار فرمودن صاحب‌قران کامگار و قلع و قمع جتان مفسد بد کردار

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب‌قران بقلع و قمع مفسدان و ناراستان و ایمني راهها و سلامتِ مسافران مصروف بود روز سه شنبه نهم ماه ربیع‌الاول از توهنه نهضت فرمود و اغرق را با غنایم و اثقال که جمع آمده بود درعهده اهتمام امیرسلیمان شاه بطرف سامانه روانه داشت و او هم دران روز از قلعه مونگ گذشته نزول کرد حضرت اعلی بعزم استیصال جتان که در بیابانها و بیشها پنهان شده بودند ایلغار فرمود و دران روز از جتانِ دیوسیرت عفریت نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ فتنه‌سوز لشکریان فیروزروز بر خاکِ هلاک افتادند وزن و فرزند ایشـــان را اسیر کرده اموال و چهارپایان را تاراج کردند و مادّه شر و فساد آن شریران که از مدتي مدید باز چابک رو نسیم ازان حدود بترس و بیم مي گذشت بکلي منقطع گشت * * نظم *

* زیمن دولتِ صاحب قران دین پرور *
* که داشت حشمتِ جمشید و رای اسکندر *
* مبارزانِ مجاهد بضـــرب تیغ جهـــاد *
* ازان حدود بکندند بیـــخ فتنـــه و شر *

و دران نواحي جماعتی از سادات که رایات جلالت آیات قدر شان بپراچم تراجم قل لا اسالکم آراسته است در دیهي مقام داشتند و بدلالتِ توفیق روی امید ببارگاه خلافت پناه آوردند و بعز تقبیل انامل کریمه که نوک خامه جف القلم برنگین تمکینش فحوای * نظم *

* هر درکه سعادت ز عنایت بکشاید *
* مفتاحِ فتوحش سرِ انگشت تو باشد *
* در خاتمت خاتمِ جمشید بخیر است *
* آنست نشانش که در انگشت تو باشد *

نگاشته بود استسعاد یافتند عاطفت حضرت صاحب قران که سجیه همایونش از صدق نیت و حسن اعتقاد برمودت و ولای عترت طاهره نبوی (علیه و علیهم الصلوة والسلام) مجبول بود مقدم ایشان را باعزاز و اکرام تلقي فرمود و ریاض اماني و آمال ایشان را بزلال ترحیب و اجلال سرسبز و شاداب داشت و همه را سرتا پای جامهای گرانمایه عطا فرموده قامت حال شان را بخلعت مکرمت و افضال اعتدال سرو سهي بخشید و داروغه گماشت که ایشان را از تعرضِ سپاه ذره شمار آفتاب آثار صیانت نماید و روز چهار شنبه دهم ماه امیر سلیمان شاه با کوچها که در نواحي مانك[1] بود

(۱) در سه نسخه بجاي مانك (مونک) دیده شد *

به نزدیک شهر سامانه نقل کردند و آن شب آنجا بودند و روز پنجشنبه یازدهم بکنار آب کهکر رسیدند و رایت نصرت شعار که از توهنه جهت استیصال جتان ایلغار فرموده بود آن روز برگشتگان در کنار آب کهکر که قریب بسامانه بودند بدیشان پیوست و چهار روز برای انتظار وصول اغرق بزرگ دران یورت توقف نمود و دوشنبه پانزدهم ماه ازان محل نهضت نموده حوالي پل کوپله مخیم نزول همایون گشت و امراء و لشکریان جرنغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیرجهانشاه وغیاث الدین ترخان و حمزه طغي بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجك بهادر و مبشر و دیگر امرای دست چپ که درمرغزار کابل براهي که تعیین رفته بود برحسب فرمان روان شده بودند و دران راه هرجا که بشهر و قلعه مخالف رسیده بودند همه را فتح کرده و اهالي آن را مقهور ساخته و تاراج کرده درین روز بموکب ظفرقرین پیوستند و روز سه شنبه شانزدهم ازانجا کوچ کرده و از پل کوپله گذشته آن طرف پل مرکز رایات نصرت آیات گشت و اغرق بزرگ و باقي لشکر از راه دیپال پور مي آمدند و ضبط آن بعهده شهامت و صرامت امیرشاه ملک بود دران روز بمعسکر همایون ملحق شدند و روز چهارشنبه هفدهم دران منزل توقف افتاد و روز پنجشنبه هژدهم از کنار پل کوپله

بسعادت و اقبال روان شده و پنج کروه راه رفته حوالي فول بکران مضرب خیام نزول ساختند و روز جمعه نوزدهم ازانجا کوچ کرده بقریه کتیل رسیدند و مسافت میان سامانه و کتیل هفده کروه بود که پنج فرسخ شرعي باشد و دو میل *

گفتار در صدور فرمان واجب الامتثال بروان شدن سپاه ظفرپناه برسم یسال

چون شاهزادگان و امراء و لشکریان که برحسب فرمان هر فوجي براهي متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند و بموکب همایون پیوستند چنانکه گفته شد درین محل حکم قضا مضا نفاذ یافت و تمام امراء میمنه و میسره هریک بمورچل خود بتوره روان شدند دربرنغار امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و یادگاربرلاس وامیرشیخ نورالدین وامیرمضراب و قماری و تمورخواجه آقبوغا ودیگر امراء و درجرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیرجهان شاه و امیرشاه ملك و شیخ ارسلان و شیخ ایکو تمور و سونجک بهادر و دیگر امراء و در قول تومان سان سیز و تومان کلان و امیرالله داد و علي سلطان تواجي وباقي تومانات و امراء قوشونات و باین نسق تا بیست کروه مسافت که شش فرسخ شرعي باشد و دو میل بعرض یاسامشي(۱)

(۱) دربعض نسخه بجای یا سامشی (یسال) دیده شد *

نموده بطرف دهلي روان شدند * * نظم *

سپاهي بکثرت فزون از قياس * غبارِ سمِ اسپ شان بيم و ياس
زغريدنِ کوس شان گاه رزم * بهولِ قيامت شدي چرخ جزم
همه تيغ مردي بکف بهردين * سنان آب داده بزهرآب کين
سربخت شان راز توفيق ترک * زبهرِ غزا دل نهاده بمرگ

وروز دوشنبه بيست ودوم ماه بقلعه اسندي رسيدند واز کتيل تا اسندي هفت[1] کروه است ومردم سامانه وکتيل واسندی که بيشترکيش مجوس داشتند همه را سابقه شقاوت دامن گيرشده خانهای خود را سوخته بودند وبطرف دهلي گريخته چنانچه سپاه نصرت شعار دران ديار ديّار ندديدند وروز سه شنبه بيست وسيوم از حصار اسندي نهضت فرموده وشش کروه مسافت قطع نمودهٔ حصار تغلغ[2] پور مرکزِ اعلام ظفر انجام لشکرِ اسلام گشت واهالي آن حصار طايفهٔ ازبی دينان ثنويه بودند که ديده بصيرت شان از اشراق نور توحيد محروم مانده کائنات وحوادث را دو مبدأ اثبات کنند وآنرا يزدان واهرمن گويند وبنور وظلمت ازان تعبيرنمايند وهرچه از قبيل خيرات شناسند ازيزدان دانند فساد وشرور که درمجاري امورعالم رونمايد باهرمن نسبت کنند والحق ان لا

(۱) در سه نسخه بجای هفت (هفده) است (۲) دربعض نسخه بجای تغلغ (توغلوق) ديده شد *

موءثر فی الوجود الا الله القصه مقیمان آن حصار که ایشانرا سالون مي خوانند مجموع رو بگریز نهادند و عساکر گردون مآثر بی توقف قلعه را آتش زدند و تمام سوخته ازان اثر نگذاشتند و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رایت نصرت پناه سایه وصول بشهـــر پاني پت انداخت و از تغلـــغ پور تا پاني پت دوازده کروه است اهل پاني پت دست اضطرار در دامن فرار زده سرِ عجز در گریبان اختفا کشیدند و دران مقام هیچ متنفس پیدا نشد و در اندرون حصار یک انبار گندم بود که از ده هزار من بسنگ بزرگ که عبـــارت از صد و شصت هزار من شرعي باشد افزون آمد آنرا برلشکریان بخش کردند و روز پنجشنبه بیست و پنجم ازانجا کوچ کرده و شش کروه راه رفته برلب آب پاني پت فرود آمدند روز جمعه بیست و ششم امراء برنغار و جرنغار با سپاه فیروزی شعار جبه پوشیده و جنگ را آماده گشته روان شدند عون رباني مقارن رایت ممالک آرای و سعـــادت آسمـــاني رهنمای عساکر کشور کشای و روز شنبه بیست و هفتم فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امراء برنغار تا موضع جهان نمای که عبارت از عمارتي است که سلطان فیروز شاه در دو فرسخي دهلي بربالای کوهي ساخته و در دامن کوه آب جَوَن که دریائي روانست مي گذرد تاخت کنند ایشان برحسب

فرمان از قریه کانهي کزین تا جهان نمای بتاختند و احشام و صحرا نشینان آن ناحیه را کشته و اسیر کرده و غارتیده مظفر و منصور و غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست ونهم حضرت اعلی از مقابل قریه پلـــه برآب جون عبور فرمود و بجانب حصار لونی توجه نمود که علف زار دران طرف بود و همان روز بقلعهٔ لونی رسیده فرود آمد و آن قلعهٔ درمیان دو آب واقع است آب جون و آب هیکن و آن نهریست بزرگ که سلطان فیروزشاه از آب کالپي بریده است و بقرب فیروزآباد بآب جون متصل مي شود و پیشتر امیر جهانشاه و امیر شاه ملك و امیرالله داد با شارت حکم قضا نفاذ بپاي این قلعه آمده بودند و میمون میشوم که حاکم آن قلعه بود و ساکنان آنجا چون از دانش مایه و از سعـــادت پیرایه نداشتند باقدام اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان و عصیان سپرده بجنگ مشغول شدند و چون رایت فتح آیت سایه وصول بران محل انداخت شیخي که از پیرعقل ارشاد یافته بیرون آمد و از سرِ صدق گردن انقیاد را بطوق عبودیت بیاراست و دیگر سکان از گبران و نوکران ملوخان پای جهالت از طریق ضلالت فراتر ننهادند و دستِ خسارت از جسارت و بی باکي باز نداشتند امر واجب الامتثال باستیصال آن زمره ضلال صادر شد و عساکر گردون مآثر روی جلادت و اقتدار

بفتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب نقب زده وقت
نماز پیشین که هنگام رسیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت نماز
پسین قلعه را بکشادند و بیشتر گبران در اندرون حصار
خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند حضرت
صاحب قران آن شب در بیرون حصار توقف فرمود روز
سه شنبه سلخ ربیع الاول فرمان داد و از نوکران ملوخان و
متوطنان آن قلعه هرکه بزیور اسلام متحلي بود جدا کردند
و گبران بي دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند و تمام اهالي
حصار را غارت کردند الا سادات که نوردیده عالمیان وسرور
سیفه اهل ایمان و ایقانند و قلعه را بسوختند وویران ساختند
وروز چهارشنبه غره ربیع الآخر حضرت صاحب قران براه
نموني اقبال سوار شد و بلب آب جون بمقابله جهان نمای
فرود آمد تا گذارهای آب را بنظر احتیاط درآورده بنفس
مبارك تفحص نماید وهنگام عصر بسعادت بازگشته درمعسکر
ظفرپناه فرود آمد و چون دهلي نزدیک بود جهت کیفیت
وضع محاصره با شاهزادگان و امراء سنت استشارت مرعي
داشت و رای بران قرار یافت که اول غله بسیار جهت علوفه
عساکر نصرت شعار جمع آورده دران حصار ضبط نمایند و بعد
ازان بمعونت تایید آسماني بمحاصره و فتح شهر گرایند و از
برای امضاء این رای امیر سلیمان شاه و امیرجهانشاه و

دیگر بندگان درگاه ازین یورت هم در غرهٔ ماه برحسب فرمان روان شدند تا جانب جنوبي دهلي را تاخت کنند روز دیگر خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر نشاط احتیاط عمارت جهان نمای فرموده از سریر خلافت مصیر بمرکب فلک شکوه قمر مصیر برآمد و با قریب هفت صد سوار جبه پوش سخت کوش بدلالت سروش هوش روان شد و از آب جون گذشته آن عمارت جهان نمای را بحقیقت جهان نمای ساخت و و همانا سلطان فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود باین معني که عمارتش از حضور عالمي دردمی (۱) وجهانی درصورت انساني جهان نمای خواهد گشت * شعر *

ولیس من الله بمستنکر
ان یجمع العالم في واحد

و حضرت صاحبقران گیتي کشای بعد از تفرج جهان نمای احتیاط فرمود که محل رزم وجدال و میدان محاربه و قتال کجا مناسب تر افتد و علی سلطان تواجي و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند باز آمدند و علي سلطان محمد سلف را گرفته آورد و جنید دیگری را و بعد از استفسار احوال و واخبار محمد سلف عرضه تلف گشت و در اثنای این حال ملوخان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت

(۱) در دو نسخه بجای دمی (آدمی) دیده شد *

پیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده بنزدیك جهان نمای رسید حضرت صاحب قران در کنف حفظ رباني از آب بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان لشکر منصور سید خواجه و مبشر با سیصد مرد بمقابله و معارضه منقلای ایشان مشغول گشته نبرد کنان تا بکنار آب بیامدند و در انجا نیران حرب و قتال اشتعال یافت حضرت صاحب قران سیونجك بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت سید خواجه مبادرت نمایند ایشان برحسب فرمان باد و قوشون چون باد از آب بگذشتند و بسید خواجه پیوستند و باتفاق حمله برده دست جلادت بتیر باران برکشادند مخالفان چون شیوه شجاعت و دلاوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند نجات در فرار دانستند و در صدمهٔ نخست روی گریز بدهلي نهادند وچون حروف تهجي ازهم فرو ریختند و سید خواجه مرکب مردی پیش رانده بسنان آتشبار آبحیات آن باد پیمایان را بر خاك هلاك ریختن گرفت و بسي مردم ازیشان تلف شد و در حال گریز پیل جنگي بیفتاد و سقط شد و عقل دانشور از وقوع این اثر بطلوع آفتاب فتح و ظفر متیقن گشت چه رای صایب از گریه ابر آذاری بخندهٔ ریاض استدلال کند و بصیرت ثاقب از وزیدن نسیم بهاری بدمیدن روایح گلبرگ طري انتقال نماید * * بیت *

* بـــکاری که اقبـــال یاری دهد *
* از اول اســـاسش بخوبي نهد *
* چو اول قدم خصـــم یابد گزنـــد *
* بنصرت دهد مژده بختِ بلنـــد *

گفتار در نقل کردن رایت نصرت شعار بجانب شرقي قلعه لونی و قتل اسیران کفارکه در اردوي کیهان پوی جمع آمده بودند

در روز جمعه سیوم ربیع الثاني رایت فتح آیت از مقابل جهان نمای که سبق ذکر یافته نهضت فرمود و جانب شرقي قلعه لوني مضرب خیام نزول فرخنده گشت قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراشته شد و دران یورت شاهزادگان بزرگوار و امرای نامدار و سرداران قوشونات که بتاخت رفتـــه بودند مجمـــوع در پایه سریر اعلي حاضر آمدند و خاك ساحه درگاه عالم پناه توتیای دیده دولت ساختند و حضرت صاحب قران با آنکـــه در امور سلطنت و جهانباني و مصالح رزم آزمائي و کشورستاني موید من عند الله بود بنفس مبارک در چندان مصـــاف و معـــرکه و جنگ گاه حاضر شده بود که هیـــچ سردار سپـــاهي پیشه را دست نداده باشد تا بپادشاهان ذوشوکت چه افتد لاجرم

دران مجمع خاص و انجمن مشحون باعاظم اماجد و خواص زبان مبارك که ترجمان ملهم دولت بود برکشود و بعبارتي که جانها نثار آن سزد تورہ و یاساق سلاطین قدیم درغمرات معارك و حروب ادا فرمود و قواعد نبرد آزمائي و صف شکني و رسوم تیغ گذاری و دشمن فکني گذارش نمود و قانون حمله بردن و بلُجّه دریای وغا دررفتن و طریق کوشش نمودن و ازگرداب هیجا بیرون آمدن و جمیع آداب پیکار و شرایط رزم و کارزار بنوعي درسلک بیان کشید که اگرروزگار سمع داشتي اصغا نمودي و برجان نگاشتي و تعیین فرمود که هر کسی در برنغار و جرنغار و هراول و قول درکدام مقام بایستد و چگونه عنان درعنان یکدیگر پیوندد و حمله مخالفان و معارضان را چگونه رد کنند حاضران جمله گوش هوش را از استماع آن کلمات حکمت سمات که دعوي - کلام الملوک ملوك الکلام - ازان مبرهن مي شد پرلؤلؤی شاهوار ساختند و زمین عبودیت بلب ادب بوسیدہ زبان اخلاص بدعا بر کشادند *

* نظم *

* درخشندہ تیغت عدوسوز باد *
* دُرَفش و سِنان از تو فیروز باد *
* ستارہ روش بر رضایت کند *
* فلك بر سر و دیدہ جایت کند *

* سرِ سرکشـــان زیر پای تو باد *

* همه ورد اختر ثنـای تو باد *

و در همان روز امیرجهان شاه و دیگر امراء بعرض همایون رسانیدند که از لبِ آب سند تا باین منزل کم و بیش صد هزار هندوی بی دین از گبر و بت پرست اسیر گشته اند و در معسکر ظفرپنـــاه جمع آمده مبادا که روز جنگ باهالي دهلي میل نمایند و هجوم کرده بایشان پیوندند و برحسب اتفاق آن روز که ملوخان با لشکر و پیلان بیرون آمده بودند آثار بشاشت و خرمي در ایشان ظاهر شده بود و این معني را نیز معروض داشتند بنابرین یرلیغ قضا نفاذ بصدور پیوست که مجموع هندوان که در دست لشکریانند بقتل آورند و هر کس که در امتثـــال این امر تاخیر و تهاون روا دارد او را بکشند و زن و بچه و مالش ازان آن کس باشد که تقصیـــر او را بعرض رساند برحسب فرموده بروایتِ اقل صدهزار هندوی بی دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند ازان جمله مولانا ناصرالدین عمر که یکی از زمره ارباب عمایم بود پانزده هندو در خیل داشت و هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود دران روز امتثال فرمان را هرپانزده را طُعمه شمشیرغزا ساخت و حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از هر ده نفریک نفر دران یورت توقف نموده زن و فرزند هندوان

وستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند وبعد ازان عزیمت طرف شهر تصمیم پذیرفت و پیشین همان روز کوچ کرده بکنار آب جون فرود آمد جماعت منجمان و اختر شناسان درباب اوضاع فلکي پوشیده بحثي میکردند و از انظار سعد و نحس کواکب سخنی میراندند حضرت صاحب قران پاک اعتقاد از قضیه (اهل التنزیه و التقدیس لایومنون بالتثلیث و التسدیس) علامات نجومي را اعتبار ننهاد و دست توکل بعروه عنایت پروردگاری زد که این سقف فیروزه فام آسماني و آن چراغهای رخشندهٔ نوراني افراخته و افروخته قدرت بی علت اوست تعالی و تقدس * بیت *

* ز سعد و نحس کواکب مدان تو راحت و رنج *
* که غرقه اند همه همچو ما درین دریا (۱)

ولا غرو حضرت صاحب قران که مظهر آثار قدرت قادر قدیم باشد از مقارنه سعدین و نحسین غم و شادي بخاطر خطیر راه ندهد و همایون ذاتي که از یمن وجود مبارکش ناهید بزم دولت سازِ بهجت و اهتزاز نوازد و خورشید اوجِ ملك و ملت در ذروه شرف و رفعت رایات افتخار و مباهات افرازد چگونه از اندیشه اثر نظرِ اختر معظماتِ مهمات را در عقدهٔ تعویق اندازد * نظم *

(۱) در بعض نسخه بجای دریا (غرقاب) دیده شد *

* رایت و رای شریفش تا زعدل افگنده اند *
* نور بر چرخ بلنـــد و سایه بر ده هر خراب *
* روشنانِ سقف گردون فارغند از احتراق *
* ساکنانِ ربع مسکون ایمن اند از اضطراب *

روزد یگر وقت صباح که هنگام فوز و نجاح است آن حضرت بعد نماز بامداد وفراغ از ادای وظایف اوراد بمنشور رباني و کلام سبحاني که لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه اولا جهت رفتن بشهر دهلي مصحف مجید بفال بکشاد و این آیت از سوره یونس برآمد انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل النـاس والانعـام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیهـا اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون فحوای ترجمه ظاهر این آیت کریمه آنست که مثل زندگاني این جهان همچو آب بارانست که آمیخته شود بوی رستنیهای زمین ازانها که آدمیـــان و حیوان خورند تا چون فراگیرد زمین پوششهای رنگین و آراسته گردد و گمان برند اهل آن که غله و میوه ازان مي توانند گرفت و منفعت

ازان خواهند یافت برسد بآن حکم ما شبی یا روزي و آن رستنیها را هیچ سازد و نیست گرداند چنانکه پنداری دیروز نبود و هم چنین مبین و مفصل مي سازیم آیات و علامات را از برای قومی که فکرکنند و اندیشه نمایند در بدایع و صنایع افریدگار - جل و علا - و چون نیت درین فال حال شهر بود و اهالي آن برآمدن این آیت دلیلی باشد روشن برزوال اقبال مخالفان و نقصان و خسران ایشان و با زینت ملوخان که رزمه سپاه و پشت و پناه کشور هند بود تفاول فرمود و این آیت ازسورهٔ نحل برآمد ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شئ و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون باری - تبارک و تعالی - درین آیت مثل زده کافر و مومن را بحال بنده زرخریده عاجز که قادر نباشد برهیچ چیز و آزاد مردی که از فضل خدای تعالی رزقی فراخ و بهرهٔ تمام یافته باشد و آنرا پنهان و آشکارا نفقه کند و ببخشش نماید هرگز برابر یکدیگر باشند ازین دو فال خجسته که بغایت مناسب و موافق حال افتاد سرّ اعجاز قراني و کمال لطف و عنایت رباني نسبت با حضرت صاحب قراني بظهور پیوست ان في ذلک لذکری لاولی الالباب حضرت صاحب قران صاحب

تایید اعتماد برفال قرآن مجید کرده روز یکشنبه پنجم ماه مذکور از کنار آب جَوَن بعون الهي سوار شد و از آب گذشته دیگر طرف آب معسکر ظفر مآب گشت لشکـــریان رعایت حزم را خندقی فرو بردند متصل به پشته که آنرا پشته بهالي خوانند و از شاخ درخت و چپر حصار ساختند و در پیـــش خندق گاومیشان را گردن و پای درهم بستند و در پسِ چپر خیمها برافراختند و شتران بخوابانیدند *

گفتار در رزم حضرت صاحب قران با سلطان محمود والي هندوستان و ظفر یافتن برایشان

از پرتو آفتاب هدایت انتســـاب وحي آسماني که از آسمان معاني نص ومن یهاجر في سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة برســـاحـــتِ ادراک واقفان اسرار تنزیل مي تابد و بر پیشگاه ضمیر منیر مستفسقان ازهار تاویل مي افتد روشن است که هر موفق سعادت مند که از برای رضای خدای بی همتا - سبحانه و تعالی - مرارتِ مهاجرت اوطان بر حلاوتِ مواصلت اَحِبَّهٔ و خُلّان اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد و در راه نیکو بندگي درگاه اِلٰه (جل و علا) تلخي تعب و مشقتِ غربت را بکام همت کامیاب عالي جناب شیرین ساخته در مواقفِ هول و خطر از بیم جان

و خوف سر نیندیشد هر آینه در مغانم وابتغوا من فضل الله به بسي غنایم از عظایم فتوحات دنیوي و کرایم مدخرات مثوبات آخروی فایز گردد * بیت *

* هر کو بگام صدق درین ره روان شود *
* بر منتهای همت خود کامران شود *

بتخصیص که قبله نیت از صفای طویّت افضل اعمال واشقّ عبادات باشد و مسرح انظار قصد واهتمام در حرکت وآرام مجرد انتظام در سلک مخاطبان تومنون بالله و رسوله وتجاهدون في سبیل الله باموالکم و انفسکم براد و از نظایر این سیاق آنست که چون صاحبقران موید دین پرور برز فق مضمون * نظم *

* بگیر قبضهٔ شمشیر عدل و جنبش کن *
* بر آبگرد همه هند پادشاه آسا *
* هر آنکه اشهد ان لا اله الا الله *
* نگوید از تن او کن سرش به تیغ جدا *

روی همت بانند بنیت غزا و جهاد بصوب ممالك هند و ستان نهاد و بهر دیار که رسید جنود فتح و ظفر باستقبال مواکب همایونش استعجال نمود چنانچه شرح داده شد بسی بلاد وقلاع را مسخر فرموده از خبث وجود کفار فجار و بي دینان پاك گردانید و در هفتم ربیع الثاني روز سه شنبه

که برقیعهٔ[1] حکمت فاطر السموات والارض — عظم سلطانُه آنروز از میان ایام بکوکب قوت و قهر و انتقـــام یعني ترک حصار فیروزه فام بهرام خون آشام منسوب است علی الصباح که بفوز و نجاح خاقان مشرقي انتساب آفتاب در معرکه سپهر رایتِ طلوع برافراخت و سپاه شاه سیاه چترشب را هزیمت داده جهـان پناه گردون و کهنـه دهلي دهر بوقلمـــون را از وحشتِ هندو نژادان ظلمات بعضها فوق بعض بپرداخت خورشید رای کشورکشای حضرت صاحبقـــراني از مطلـــع تاییدات آسماني برآمده پرتوِ التفات برقهرِ دشمن و ترتیب سپاه نصرت پناه انداخت و چه سپاه * نظم *

* برعددِ لشکـــرش وقوف نداد ند *
* چهره کشـایندهٔ یقین و گمان را *
* طاقتِ فوجي ازان کراست که طوفان *
* صد یک ازان بود وغوطه داد جهانرا *

و بسعادت و اقبال سوار شده صفوف عساکر نصرت قرین محفوف بعون خیر الناصرین بر حسب اشارت اصابت شعار برنغار از فرشکوه شاهزاده کامگار پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب و قماري و تمور خواجه آقبوغا و دیگر نوینان زینت پذیرفت * بیت *

---

(۱) در سه نسخه بجای برقیعه (بدقیقه) دیده شد *

چو خسرو صفِ میمنه سازکرد * زتیغ اژدها را دهن بازکرد
و جرنغار از وفور شوکت امیرزادهٔ سلطان حسین و شاهزادهٔ خلیل سلطان و امیرجهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر امراء آرایش یافت * * بیت *

* صفِ میسره هم بیاراست چست *
* یکی کوه گفتی ز پولاد رست *

و هراول بصرامت و شهامتِ امیرزادهٔ رستم و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملك والله داد و سایرامراء انتظام گرفت * * بیت *

* هراول چنان کرد آن پیشگاه *
* که درحیرت افتاد ازان مهرو ماه *

و ماهچهٔ رایت نصرت آیت حضرت صاحب قران از اوج قلب (والقلب مستقرسلطان الروح) بطالع فرخنده برآمده انوارفتح و فیروزي برمفارق همگنان گسترد * * بیت *

زقلبي که چون کوه پولاد بود * پناهنده را قلعه آباد بود

بعون صمداني لشکري آراسته گشت که تا جمشید خورشید شهسوار مضمارچهارم است و میدان آسمان جولان گاهِ شاهِ ماه وسپاهِ انجم چشم زمانه برچنان انبوهي نیفتاده و سپاهي بآن کثرت و شجاعت روی جلادت برزمگاهي ننهاده * بیت *

* فراوان سپه جمع شد پیش ازین *

* ندیده کسی لشکـــری بیش ازین *

وبدین نسق و ترتیب پیش راندند و از جانبِ سپاه مخالف قلب مرکزِ رایت سلطان محمود نبیره سلطان فیروزشاه گشت با ملوخان و میسره در اهتمام طغي خان بود و میرعلي هوجه و جماعتی از سروران کشور هند و میمنه در حیز ضبط ملك معین الدین و ملک هاتي و سایر سپه سالاران آن سرزمین بدین نسق و آیین صفها آراسته با ده هزار سوار مکمل کینه گذار و چهل هزار پیادهٔ جنگی با اسباب و آلاتِ حرب و پیکار روی مقابله و مقاتله بکارزار آوردند و عمدهٔ استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود که چون دریای خروشنده از باد سیاست بجوش آمده همه را بسلاح و کجیم مرتب داشته و بر دندانهای ستون کردار شان دشنهای زهر دار استوار کرده و بر پشت پشته مثال هر یک از چوب تختهای محوط محکم ساخته و بر هر تختی ازان چند ناوک افگن و چرخ انداز در مکمنِ کمین نشسته وتخش داران ورعد اندازان در پهلوی صفِ پیلان آماده جدال و قتال ایستاده وبا این همه معارضه با آن سپاه از سوار و پیاده اگرچه اضعاف مضاعفه آن بودندی در نظر جلادت فوجی از عساکر گردون مآثر وقعی چندان نداشت اما پیلان را دیگر ندیده و از افواه والسنه شنیده که هیکـــل شان از صلابت بحیثیتی است که تیر و شمشیر بران کارگر نیست و قوت شان

بمرتبه که مزیدی بران متصور نه درختان قوی را بباد حمله از بیخ برآرند وبناهای عالي را باشارت پهلو ویران سازند وهنگام کارزار بخرطومِ تُعبان کردار اسپ را باسوار از زمین در ربایند و بهوا بر اندازند و از سماعِ این مبالغها که در بیشتر طباع مرکوز مي باشد دغدغه بخاطر بعضی لشکریان راه یافته بود چنانچه در وقت تعیین مواضعِ سروران واعیان مرحمت حضرت صاحب قران که در همه حال شامل احوال اهل علم وکمال بودی از جمعی علماء رفیع مقدار که ظفر کردار ملازم رکاب همایون آثار بودند مثل خواجه افضل پسر مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الحق والدین کشي ومولانا عبد الجبار پسر اقضی القضاة مولانا نعمان الدین خوارزمي بزبان اشفاق واشبال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود ایشان از دهشت آن سخنان که شنیده بودند بی اندیشه بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان دران محل که خواتین وعورات باشند ونه عجب * * بیت *

* دران زمان که بود بیم جان شگفت مدار *

* بزیر چادر ناهید اگر خزد بهرام *

وچون حضرت صاحب قران آن دغدغه از لشکریان تفرس نمود برای اطمینان خواطر شرایط حزم مرعي داشته فرمان داد که از چپرها پیش صفِ لشکر حصاري سازند ودر پیش آن

بحفر خندق قیام نمایند و در پیش خندق گاو میشانرا پهلوی هم داشته گردنها و پایهای ایشانرا بچرم گاو برهم بندند و خارهای خَسَک بزرگ از آهن ساخته بودند و تعیین رفته که پیادگان آنرا نگاه دارند و چون پیلان حمله آورند در راه ایشان افشانند و چون عنایت ازلي درهمه باب یاور صاحب قران کامیاب بود پیش ازان آفتاب فتح و ظفر از مطلع اقبال برآمد که اینها بکار آید و دران حین که لشکر جانبین بهم نزدیک شدند صاحب قران موید پاک اعتقاد درمیان لشکرگاه بدامن پشته بهالي بربالای بلندي سوار ایستاده بود و اوضاعِ اطراف وجوانب را بنظر احتیاط درمي آورد و چون تلاقي طرفین مشاهده فرمود چنانچه عادت سعادت آثار آن موید کامکار بود در هرکارزار بقدم صدق پیاده شد و روی اخلاص و نیاز بدرگاه پادشاه بی نیاز آورد و بتکبیر صدق نیت و صفای طویت عقد نماز بسته بقیام توجه تام و قراءت کلام ملک علام و رکوع و خضوع و سجود و خشوع وتشهد یقین و ایقان و سایر ارکان تسلیم و اذعان دوگانه از برای یگانه حقیقي بگذارد و پیشاني مسکنت و ابتذال برخاک تضرع و ابتهال نهاده از حضرت ذوالجلال نصرت و اقبال طلبید و اصلا سعي و کوشش خویش وکثرت اعوان و انصار جلادت کیش را درمیان ندید * * نظم *

شهِ پاک دین درمقامِ نیاز * همي گفت با داورِ پاک راز

که ای بر تر از معني برتري * که داند ترا جز تو مدحت گري
همیشه رضای تو جویم بجـــان * براه ثنای تو پویم بجـــان
ندارم غروري بگنج و سپـــاه * ترا در همه کار دارم پنـــاه
کرم کردهٔ بارها با رهـــي * درین بار هم لطف کن کاگهي
که جز تو ندارم امیدي بکس * کسِ بے کساني بفریاد رس
لا جرم بیتوقف میامنِ استجابت دعا قرین روزگار همایون آثار
گشت و از غرایب اتفاقات که بعنایت بی غایت پروردگار
وصفای ضمیر منیر صاحب قران سپهر اقتدار دران موقف
رو نمود آن بود که چون آنحضرت بادای نماز و عرض نیاز
مشغول بود بعضی امراء که در هراول بودند مثل امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد را درخاطر گذشت که
اگر حضرت صاحبقران از لشکرِ قول برنغار را و مابندگان را
مدد فرستد نشانه قوتِ دولت و بشارتِ فتـح و نصـرت باشد
و چون آنحضرت از توجهي که داشت بپـرداخت و روی
دولت که از گلگونه خاک سجده گاه برافروخته بود باحوال
لشکرِ منصور آورده فرمان داد که علي سلطان تواجي واز
تومان رستم طغی بوغا که سان سیز بود و در سلک لشکرِ قول
انتظام یافته مرتب ایستاده بودند التون بخشي و بستري
و موسی رکمال با قوشونات خود بمدد لشکر دست راست
روند و جمعي دیگر از امراء قوشون را بمدد هراول فرستاد

وایشان را دست و دل قوي گشته بفتح و فیروزي جازم شدند و بی اندیشه بر مخالفان زدند و پیلان را با آن شکوه و هیبت گاو صفت زبون میراندند و از فر اقبال صاحب قران بی همال و برکت آن کرامت که اظهار فرمود همگنان را ازان معني مایه استظهـــار و اقتدار افزود و آثار جلادت و مردی آن دلاوران در اقطار عالم اشتهار یافت و بتمادی روزگار آرایش اوراق لیل و نهار گشت و همان مثل شد که شیر شکار کند و طعمه دیگر جانوران باشد که در پناه حمایت او روزگار گذرانند *

* بیت *

اگر برفروزی زمه صد چراغ * ز خورشید باشد برو نام و داغ

و صورت حال و کیفیت آن محاربه و قتـال چنـــان بود که *

* نظم *

* چو گشت از دو سو لشگر آراسته *
* جهـــاني به پرخاش برخاستـــه *
* یلان رایت کیـــن برافراختنـــد *
* کورگه زنان سورن انداختنـــد *
* ز غریدن کوس خالي دماغ *
* زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ *
* ز فریاد رویین خم از پشت پیل *
* تو گفتي جهان کوفت کوس رحیل *

* دراهای هندی درآمد بجوش *
* ز ایوان کیوان گذشته خروش *
* بجنبش درآمد دو لشکر ز کین *
* ازان جنبش از جا برآمد زمین *
* روارو برآمد ز راه نبرد *
* هراسي درآمد بمردان مرد *
* ز پولاد پوشان لشکر شکن *
* تنِ کوه لرزید بر خویشتن *

قراولان ظفرقرین سونجک بهادر و سید خواجه بهادر والله داد و نصرت قماري و صاین تمور بهادر و محمد درویش و دیگر دلاوران چون سپاه مخالف را بدیدند از طرف برنغار درآمده کمین کردند و چون قراول دشمن پیش آمد و ازیشان درگذشت * * نظم *

* روان زان کمین گه برون تاختند *
* لواي شجاعت بر افراختند *
* ززین کوپها چست برخاسته *
* بشمشیر عمرِ عدو کاسته *

و با تیغ ظفرنگار چون شیرغران در طلب شکار از پس ایشان درآمدند و قریب پانصد ششصد کس را بیک حمله برخاک هلاک انداختند * * بیت *

سیاست درآمد بگردن زنی * زچشمِ جهان دور شد روشنی
و در قنبل برنغار شاهزاده پیرمحمد لشکرِ سپهر حمله ستاره
عدد خود را از جای برکرده بر دشمنان حمله برد و امیر
سلیمانشاه نیز با دپای کوه تُوان درزیر ران تیزکرده عنان
بدست جلادت سپرد و شاهزاده پیرمحمد بتایید دولتِ
سرمد پیل را شمشیررسانید و بهادران برنغار باتفاق میسره
سپاه بدخواه را که اساسِ قرارش باستظهار طغی خان
منوط بود از هم فرو ریخته براندند و از حوض خاص بگذرانیدند
و در جرنغار امیرزاده سلطان حسین و جهانشاه بهادر و غیاث
الدین ترخان و دیگر دلاوران بقوت بازوی کامگار و زخمِ تیغ
و سنان آبدار آتش بار میمنه مخالف را که بشوکت و تمکین
ملک معین الدین و ملک هاتی کوه آهنین می نمود بکلی برهم
شکسته براندند و از عقبِ ایشان روان شدند و امیرجهانشاه
که قنبل جرنغار بود از عقب دشمنان درآمده بنزدیک
دروازه رسیده بود * * بیت *

* چو دشمن بجست از پَیش تاختند *
* سنان را بگردون بر افراختند *

و چون قلب دشمن با پیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده
رستم و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک بمقابل ایشان
درآمده کوششهای مردانه نمودند و امیر شیخ نورالدین

شمشیر رسانید و امیرشاه ملک داد مردي داد و دولت تمورتواجي و منکلي خواجه و دیکر امراي قوشون و سایر بهادران و دلاوران بقوتِ دولت حضرت صاحب قران بر صفِ پیلان جنگی زدند و درمیان آن نهنگان بی ستون هیکل بچهار ستون روان در آمدند و پیل بانان را از قله آن کوههانگونسار ساختند و به تیر و شمشیر خرطوم آن اژدها خلقت پیلان را مجروح میگردانیدند و مي انداختند * نظم *

* فگنده همه دشت خرطوم فیل *
* فتاده تنِ کشتگان چند میل *
* ز خرطوم فیل و سرِ جنگ جوي *
* همه دشت پاشیده چوگان و گوي *
* گیاها بمغزِ سر آلوده گشت *
* زکشته زمین سر بسر توده گشت *

مبارزان ممالک هندوستان از بیم جان حرکة المذبوحي مي کردند و بقدر طاقت و تُوان پای جلادت فشرده دست بردها مي نمودند اما چون ستیزه با تند باد نه حد پشه ضعیف نهاد است و پهلوی مقاومت با شیر ژیان زدن نه باندازه قدرت و مکنت آهوی ناتوان آخرالامر هزیمت یافته روی عجز براه گویز نهادند و فحوای نص الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل صورت حال گشت و سلطان محمود

و ملوخان گریخته خود را بشهر انداختند و در دروازه ببستند
و امیرزاده خلیل سلطان از جرنغار به نیروی بخت جوان
و ضرب حسام زمردفام یاقوت افشان ازان پیلان که پشت
استظهار معاندان بآن قوی بود یکي را در قید اسار آورده
و پیل بان را نگونسار کرده بطریق گاومیشی که دهقان بآن
زمین شیار کند براند و بحضرت پادشاه روی زمین آورد *

* نظم *

* چو یاری دهد لطف پروردگار *
* چه پیلِ قوی و چه گاوِ نزار *
* چو بازوی دولت کشاید کمند *
* سرِ شیر گردون در آید به بند *
* بر اقبال ازین به چه باشد دلیل *
* که طفلي ز خیلش سگالد به پیل *
* کجا بوده شهزادهٔ ارجمند *
* هم از پانزده سالگي پیل بند *
* هنوز از لبش مي دهد بوی شیر *
* چو شیران کند پیل جنگي اسیر *

و چون از مهبّ عنایت آفریدگار نسیم فتح وفیروزي بر رایت
نصرت شعار وزید و مخالفان به یکبارگي پشت داده رو
بفرار آوردند صاحب قران سعادت قرین وقت نماز پیشین

بدروازه دهلي رانده وباروی آنرا بنظر احتیاط درآورده عنان یکران کیهان نورد ازانجا برتافت وبکنار حوض خاص بدولت واقبال نزول فرمود حوض خاص دریاچه ایست از مستحدثات سلطان فیروز شاه سعت آن بمرتبه که تیر پرتات از یکطرف او بدیگرطرف نمیرسد و چون درموسم پشه کال از آب باران پرمي شود یکسال تمام اهالي دهلي آب ازان برمیدارند ومرقد سلطان فیروز شاه برکنـــار آن واقع است وچون آن محل ازحلول موکب معلّی مزین ومحلّی گشت شاهزادگان و امراء وارکان دولت درپایه ســـریر اعلی حاضر آمده * * نظم *

همه بوسه دادند روی زمین * نهادند برخاک راهش جبین
به بسته میان از پی چاکری * کشاده زبانِ ثنا گستـــری
که برخسرو این فتح فرخنده باد * جهانش مطیع وفلک بنده باد

وبعد ازاقامت مراسم تهنیت آثار شجاعت ومردانگي که ازشاهزادگان وامراء وبهادران صدوریافته بود وغرایب امورکه بفردولت قاهره دران مصاف ازهرکس بظهورپیوسته بود بازمیراندند حضرت صاحب قران را ازملاحظه وفور نعم الٰهي آب ازچشم مبـــارکش روان شد ورقت فرمود وشکرباري تعالی که اورا ازعالمیان برگزیده چنان فرزندان کامگارواعوان وانصارخدمت گذارارزاني داشتـــه بود

بادا رسانید و آن شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای مردی و جلادت را دعا کرد و الحق از تامل و تدبر مجاری احوال آن صاحب قران بی همال بیقین مي بیوندد که ذات بزرگوارش مظهرِ قدرت آفریدگار و مصدرِ غرایب آثار و بدایع اطوار بوده با چنان قهر و سیاستي که از ذکر مواقف جلالي در هر مقام معلوم مي شود رقتِ قلب و تنگ دلي بحیثیتی که چون شکر مي گذارد و وظایف سپاس پروردگار بجای مي آرد آب از دیدگان روان می دارد و اشک نیاز بر چهره خضوع و خشوع مي بارد و با وجود اشتغال ظاهر بتمام عالم نور حضور باطن بمثابه که هر حاجت که بندگانش را هنگام ضرورت بخاطر مي گذرد از دل روشنش سر بر می زند و مصلحت آنرا کار مي بندد اصابت رای بمرتبه که مدة العمر نیرنگ هر تدبیر که بکلک اندیشه بر لوح ضمیر منیر مي نگاشت بعینه صورت تقدیر بود که واقع شده از اندیشه یک سرِ مو تفاوت نداشت و کمال شجاعت و دلاوری بدرجهٔ که از مبادی حال تا حین ارتحال که عنان ازین سرای فنا و زوال برتافت هرگز در هیچ ورطه دهشت و انفعال بر خاطر خطیرش راه نیافت و این معني دلیل روشن است بر صدق توکل و دوام توجه بحضرت حق * * نظم *

* دلي را که از خود نکردي گمش *

* نه از چرخ ترسد نه از انجمش *
* چو هست آسمان برزمین زیر خاک *
* چوتو هستي از چرخ وانجم چه باك *

لا جرم از قوتِ اسلام و حسنِ اعتقاد قول منجمان را پس پشت اعراض مي گذارد و روی توسل بسوی تفاول از کتاب کریم آسماني مي آورد و از غایت اخلاص و اختصاص هر مراد که در موقفِ دعا از حضرتِ کبریا مسالت مي نماید مخدره استجابت از تتق غیب بے توقف چهره مي کشاید و اما حکایتِ داد و دهش و مرحمت و معدلت و مکرمت و بخشش و سایر ملکات ملکانه و اوصاف پادشاهانه از مطالعه تمام تاریخ اخبار بدایع اطوارش شمه درتوان یافت *

* بیت *

* گواهی دهد درجهان خاک و آب *
* همان برفلک چشمهٔ آفتاب *
* که چون او نبود ست شاهي بجنگ *
* نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ *
* فریدون و کیخسروِ نامدار *
* منوچهر و اسکندرِ کامگار *
* نبودند درعهد این پادشاه *
* وگرنه شدندی ورا خاک راه *

* جهان کو مجـــو مثـــل این نام جو *
* مگـــر هم ز نسـلِ همـــایونِ او *
* که نبود چنیـــن پادشاهي دگر *
* مگـــر هم ز اعقابِ این تاجور *
* چو سلطان دین دار دانش پژوه *
* شهِ مشتـــری فر گردون شکـــوه *
* مغیثِ خـــلایق بداد و دهش *
* سکنـــدر مقامات دارا منش *
* شهنشاه ابوالفتح نصـــرت قرین *
* ملاذِ سلاطیـــن روی زمیـــن *
* سمی خلیـــل الله و ز احترام *
* فروزنده نامش بسلطان تمام *
* چو سَبقِ عنایت چنان راند فال *
* کزو ملـــت و ملك یابد کمـــال *
* دراسمش اشارت بدین هردو هست *
* لقب بی گمان ز آسمان نازلست *
* ز مبدأ ســـی خلیـــلِ خداست *
* بفرجام سلطان فرمان رواست *
* بدولت فرازنده کاخِ شـــرع *
* بگـــوهر فروزنده اصـــل و فرع *

* به نیروی عدلش قوی پشت دین *
* بعهدش حرم گشته روی زمین *
* فلك را حریمِ درش قبله گاه *
* جنابش ملوکِ جهان را پناه *
* چو تیغش کشاید زبان در وغا *
* کند شرح انا فتحنا ادا *
* ز کلکش بتفسیر نون و القلم *
* عقودِ جواهر شده منتظم *
* دلش بحر و دست ابر و باران گهر *
* کفش کان اصناف جوهر هنر *
* هنرهاش از تیغ پرس و قلم *
* بصولت چو رستم بحشمت چو جم *
* حدیثِ جم و رستم آراستم *
* ولی قدرِ ممدوحِ خود کاستم *
* جم اربنده خواند زهی فخر فرس *
* پی موکبش فخر اصطخر فرس *
* وگر کیان گزارد بگاهِ نبرد *
* سرِ صد چو رستم بر آرد بگرد *
* مفاخر که عد کرده شد هست راست *
* ولی در مقامِ ستایش خطا است *

* مباهات صوریست شمشیر و تاج *
* ندارد صُوَر نزد معني رواج *
* کمالات این پادشه معنویست *
* نه تنها جهانگیري و خسرویست *
* بصورت جهانگیر و صاحب سریر *
* بمعنـي ز سرِّ ولایت خبیـر *
* کشوده درِ معرفت بر دلش *
* حجابي نمانده ز آب و گلش *
* بمیراثش از رب هب لي سویر *
* درونش بعلـمِ لدني منیـر *
* دلش غرق انوار حق الیقیـن *
* بصورت دهد داد دنیا و دین *
* خلافت که ظلِّ خـدائي بود *
* شهي راست کین آشنائي بود *
* جهان پادشاهي باین داد ودین *
* زهی فیض فضلِ جهان آفرین *
* خدایا ز آسیب عیـن الکمـال *
* نگهـدار این شاه را لایزال *
* دلش را ده ازانس باخویش فر *
* بعدلش بیارا همه خشک و تر *

* بمـــانـاد فرمان ده و کامران *

* فزون زانچه عادت شمارد جهان *

گفتار در گریختن سلطان محمود و ملو خان از شهر و فتح دهلي و ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران از عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملو خان شکسته و عقد دولت و شوکت از هم گسسته بشهر درآمدند ازان حرکت که کرده بودند و جرأتي که نموده بغایت پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت حاصلي نداشت هم دران شب چهارشنبه که زمانه چون هندوان تیره روز جامه درنیل سوگواري زده بود * * نظم * شبی کزسیاهي دران مایه بود * کزان نور در تهمت سایه بود فلك بارگه را براندوده نیل * سرِپاسبان مانده در پای پیل و چون نیمه از شب بگذشت سلطان محمود از دروازه هودرافي و ملو خان از دروازه برکه که هرد و در جانب جنوبي جهان پناه واقع است بیرون رفته بگریختند و در بیشه و بیابان آواره گشتند و چون حضرت صاحب قران آگاهي یافت که سلطان محمود و ملو خان گریختند امیر سعید و تمور خواجه آقبوغا و خان(۱) سعید سلدوز و الطون(۲) بخشي و غیره درعقب ایشـــان

(۱) در سه نسخه بجای خان (خاند) و در یک نسخه بجایش (خاوند) دیده شد * (۲) در یک نسخه بجای الطون (الثون) است *

بفرستاد و ایشان بتعجیل شتافته بسیاري از گریختگان را فرود آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملوخان سیف خان که بملک شرف الدین اشتهار یافته بود و خداداد را اسیر کردند و بازگشتند و هم دران شب امیرالله داد و دیگر امراء قوشون را فرمان داد که بضبط دروازه که ایشان بیرون رفته بودند و دیگر دروازهای شهر قیام نمایند تا کسی از شهر بدر نرود و روز چهارشنبه هشتم ماه چون علم ظهور خسرو سیارگان مانند رایت منصور خاقان صاحب قران از افق فیروزي برافراختند حضرت جهاندار گیتي ستان بدروازهٔ میدان فرموده در عیدگاه بنشست و آن دروازه از دروازهای شهر جهان پناه هست و درمقابل حوض خاص واقع شده و درانجا بارگاه زده و بارداده سادات و قضات و اکابر و اشراف که در شهر بودند مجموع بدرگاه عالم پناه آمدند و عزبساط بوس دریافتند و فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با سایر اهل دیوان دهلي خاك آستان سلطنت آشیان را سرمهٔ دیده اقبال ساختند و جماعت سادات و علماء و مشایخ بشاهزاگان و نوبینان توسل نموده امان خواستند امیرزاده پیرمحمد و امیر سلیمان شاه و امیرجهان شاه و دیگر امراء درهنگام مجال حاجتِ ایشان را عرضه داشتند مراحم پادشاهانه ملتمس ایشان را رقم انجاح کشید و اهالي دهلي را امان

بخشید و برسم معهود توغ[1] فتح آیت بانقارها ببالای دروازه برآوردند و طنطنهٔ بشارت فتح و فیروزي از حصار فیروزه کار سپهر بگذرانیدند و جهت ضبط تاریخ این نظم ثبت افتاد *

* نظم *

* چهار شنبه هشتم مه ربیع دوم *
* گرفت خسرو صاحب قران دهلي را *
* زفتح شاه که مجموع بشمری تاریخ *
* شود معین و خورشید بود جدی آرا *
* تو باژ گونگـي کارهندوان بنگـر *
* زشد تی که بایشان رسید سال رخا *
* زفتح شاه و رخا هریکیست هشتصد و یک *
* خود این نهفته نماند زرای اهل ذکا *
* زآب یاري نصرت بباغ دولت شاه *
* بسالِ خار گلِ فتح هند شد بویا *

و مجموع پیلان را آراسته و کرگدن آنچه بود از شهر بیرون آوردند و بدرگاه اسلام پناه حاضر گردانیدند و پیلان همه

---

(۱) درشش نسخه بجای توغ (توق) است وتوغ بواو مجهول وغین معجمه بمعني علم و نشان لفظ ترکي است ومعني توق نیز همین است زیرا که درزبان ترکی غین معجمه بقاف قرشت بدل میشود پس باعتبار معني همه نسخه متفق اند *

برسم خاکبوسي سر برزمین نهادند و مانند جمعي که امان خواهند بیکبار نعره برداشتند وصد وبیست پیل کوه پیکر جنگي بتحت تصرف بندگانِ حضرت درآمد وبعد از مراجعت بعضی ازان ازبرای شاهزادگان بممالك فرستاد وبعضی بسمرقند آوردند ازانجمله دو زنجیر به تبریز بردند و یکي بشیراز و پنج زنجیر بهرات و یکی بشروان پیش شیخ ابراهیم و یکی بارزنجان بطهرتن و روز آدینه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر مامور گشت که بادیگر اکابر و اشراف که ملازم پایه سریر اعلی بود بشهر درآیند و خطبه را بالقاب حضرت صاحبقران بیارایند و پیشتر معهود آنجا چنان بود که در خطبه نام فیروزشاه ودیگر سلاطین گذشته یاد میکردند اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل آن رسم را رقم نسخ کشیده خطبه بنام مبارك حضرت صاحب قران زیب وزینت یافت و لاغرو خطیب منبر نه پایه افلاك خطبه ممالك هفت اقلیم بنام خجسته فرجام آن پادشاه گردون غلام آراسته بود و منشي دیوان و جعلکم خلایف فی الارض منشور خلافت روی زمین باسم جلالت آئین آن جمشید اسکندر تمکین موشح ساخته دبیران لطایف نگار و منشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار بقلم مشکبار آورده خبرِ آن بشارت بزرگ را بمسامع اهالي هربلاد و دیار رسانیدند

وآوازهٔ غزوات وصیت مآثر ومقامات حضرت صاحب قران
در اطراف واکناف جهان واقطار بحر وبر از کران تا کرانِ
کیهان انتشار یافت * * نظم *

* جهـــان شد پرآوازهٔ فتـــح شاه *
* ز هر جانبـــی تا بیک ساله راه *
* فزود اهل اسلام را خرمي *
* دلِ مشرك از خوف وخشیت غمي *
* ازان اهل ایمـــان بامن اندر اند *
* کزو کافران خونِ دل مي خورند *

بتکچیان دیوان برحسب فرمان قضا جریان بشهر درآمدند
ومال اماني توجیه کرده محصلان بتحصیل آن مشغول شدند
وچون صبح فیروزي از افق اقبال برآمده بود وعروس
مراد در بزم اماني وآمال جلوه گر شده ارکان دولت
وندیمان بزم عشرت زمزمه این ترانه از پردهٔ دولت خواهي
در هنگام مجال بساحه جلال میرسانیدند * * نظم *

* همان به که چون بگذرد روز رزم *
* همي تازه گردد شبستـــان بزم *
* خوش آید چو دشمن پذیرد شکست *
* بر دوستداران بعشرت نشست *
* زمانی ز شغلی جهـــان بگذریم *

* بمرجان پرورده جـــان پروریم *
* برسـمِ فریدون و آئیـــنِ کی *
* ستانیـــم دادِ دل از رود و می *

تا خاطرِ همایون حضرت صاحب قران نشاط عیش و کامرانی فرمود و نهال فرح و شادمانی در ریاض حصول امانی نشو ونما نمود و از نسیم باده مشکبوی مشامِ بهجت و سرور معطر گشت و از صفای جام خسروانی نزهت گاه جمعیت و حضور منور شد و دران بزم دلکشای فرح افزای عاطفت حضرت صاحب قران پرتو نوازش و تربیت بر تفقد احوال شاهزادگان و امراء و ارکان دولت انداخت و همه را بجزایل مواهب پادشاهانه و جلایل عطایا و منح بی کرانه بلند پایه و سرافراز ساخت و صدای سرود قوبوزچیان خوش الحان زهـــره رامشگر را بنشاط درآورده ساز طرب را باین ترانه دل نواز بنواخت * * نظم *

* که ای صاحب قرانِ داد گستر *
* بفـــرمانِ تو بادا هفت کشـــور *
* غمی باد آنکه او شادت نخواهد *
* خراب آنکس که آبادت نخواهد *
* سری کز طوق تو جوید جدائی *
* مباد از بند بیدادش رهائی *

* مبـــادا بی تو هفت اقلیم را نور *
* غبارِ چشم زخم از دولتت دور *

روز پنجشنبه شانزدهم ماه فوجی از لشکریان بر دروازه دهلي جمع شده بودند و چون سباعِ شکار جوکه در گله گور و آهو افتد و مانند عقاب شکوه مند که قصد مرغان ضعیف بِنْیَت کند بر مردم حمله مي بردند و متعرض رعایا مي شدند حکم جهان مطاع بصدور پیوست که امرای عظام بمنع آن طایفه اقدام نمایند اما چون ارادت قدیم بتخریب آن بلاد و تعذیب اهالي آن تعلق گرفته بود اسباب آن فراهم داد ازان جمله در اثنای آن حال حضرات عالیات چلپان ملک آغا و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار ستون که ملك جونه درجهان پناه احداث نموده بود بشهر در آمدند و امراء دیوان اعلی و بتکچیان مثل جلال الاسلام و دیگر اهل قلم بر دروازه نشسته بودند و توجیه مال اماني نسق میکردند و هم دران حال چند هزار سوار از لشکریان که برات قند و غله داشتند رو بشهر نهادند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافته بود که هریک از امراء جماعتی از اهالي آن نواحي که یاغي شده بودند و بشهر گریخته بگیرند و بدین سبب نیز غلبـــه در اندرون ریختند و چون گروهی انبوه از لشکریان در شهر جمع آمدند چوق چوق هندوان گبر در شهرهای دهلي از

سیري و جهان‌پناه و دهلي کهنه دست تمرد دراز کردند
وجنگ و معارضه آغاز نهادند و خلق بسیار ازان بی‌دیدان
خانها و مالهای خود را آتش زدند و خویشتن را با زنان
و فرزندان بسوختند لشکریان دست تسلط و استیلاء بغارت
و تاراج برکشادند و باوجود جسارت و بی‌ادبي هندوان
وبد فرصتي ایشان امراء دروازها به بستند تا لشکرِ بیرون
باندرون نیاید و خرابي بسیار واقع نشود لیکن دران شب
جمعه قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفرپناه باندرون
حصار بودند و از اول شب تا روز غارت میکردند و آتش
درخانها میزدند و دربعضی مواضع گبران بی باک بمحاربه
و قتال قیام مي نمودند علی الصباح که از ترک‌تاز خسرو
سیّارگان بُنَه هندوي شب‌داج بکلي عرضه تاراج گشت تمام
سپاه بشهر درآمدند و غوغای لشکربرخاست و درآدینه هفدهم
ماه غارت عام اتفاق افتاد و بیشتر محلات جهان‌پناه و سیری
را بغارتیدند و روز شنبه هزدهم نیزبرهمان وتیره بگذشت
و هرنفری ازلشکریان کمابیش صد وپنجاه کس ازمرد وزن
وکودک اسیرکرده بیرون آوردند چنانکه ادنی کسی را
بیست نفربرده بیش بدست آمده بود و سایرغنایم و فتوحات
ازانواع جواهر و آلی بتخصیص یاقوت والماس و اصناف
اقمشه و راخوت و نفایس گوناگون وظروف و اوانی زر و نقره

و نقود بی حد و شمار از تنگهای علائي و غیر آن نه چندان بود
که شرح شمه ازان بسفارت کلک دوزبان در حیز بیان آید از
جمله بیشتر جواری که اسیر کرده بودند یارها و خلخالهای
زر و نقره در دست و پای داشتند و تا انگشتهای پای
بانگشتریهای قیمتی آراسته بودند و نبات و ادویه و عقاقیر
و نظایر آن خود کسی التفات بآن نمیکرد و روز یکشنبه نوزدهم
ماه بدهلي کهنه پرداختند و بیشتر هندوان بی دین بآن شهر
گریخته بودند و در مسجد جامع جمع شده و مدافعه وقتال را
آماده گشته امیر شاه ملک و علي سلطان تواجي با پانصد مرد
مکمل متوجه آنجا شدند وبضرب تیغ جهاد جانهای دشمنان
دین و بد خواهان دولت را در قعر دوزخ ماوا دادند و از سر
هندوان برجها باوج کیوان رسید وازتنهای ایشان طعمه
ددان و مرغان آماده و مهیا گشت * بیت *

زبس خون که ازکشتگان شد روان * محیط بلا گشت هندوستان
زبس کشته کافتاد بریک دیگر * همه کوه شد بوم و برسربسر

بلي شومي کفر و ظلم و خطا * برآورد ازان خطه دود فنا

و چون هم دران روز تمام دهلي کهنه را غارت کردند اهالي
وسکان آن دیار آنچه زنده بماندند در قید اسار وربقه تسخیر
گرفتار و اسیر گشتند چند روز متواتر اسیران را از شهر بیرون
مي آوردند و هریک از امراء تومانات و قوشونات جوقي را

مي گرفتند و ازيشان چندين هزار اهل حرفت و پيشه وران بودند برحسب فرموده چنان مقرر شد که از ارباب صناعت و حرفت که ملازمان و چاکران خاصه بيرون آورده بودند بعضي بشاهزادگان و آغايان و امراء که بسعادتِ ملازمت استسعاد داشتند قسمت نمايند و بعضي بجهت ديگر شاهزادگان و آغايان که در مستقر دولت خويش بودند بنوکرانِ ايشان سپارند و چون همت عالي حضرت صاحب قران بکلك نية المومن خير من عمله برلوح ضمير نگاشته بود که در دار السلطنة سمرقند مسجدے جامع از سنگ تراشيده بسازد چنانکه شرح آن خواهد آمد اشارت عليه صدور يافت که مجموع سنگ تراشان را جهت خاصه شريفه ضبط نمايند و از ملاحظه وقايع اين داستان مخدره مضمون و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مردله و مالهم من دونه من وال در نظر بصيرت اصحاب خبرت و کمال جلوه مي نمايد چه با وجود آنکه عفو پادشاهانه رقم امان برعنوان حال آن مردم نکوهيده مآل کشيده بود و دران خطه خطبه بعز القاب همايون که ديباچه ديوان امن و امان عالم و عالميان بود آرايش يافته چون هدفِ سهم ارادت ازلي خلاف آن بود بواسطه آنکه جمعي سياه روی تيره راي بد کيش پاي جسارت از حد خويش فراتر نهادند و از سرِ طغيان و عدوان دستِ تعرض

بعساکر گردون مآثر دراز کردند قضیه بآن انجامید که شمه گذارش پذیرفت * بیت *

دانی که حساب کار چونست * سر رشته زدستِ ما برونست
چون کار باختیارِ ما نیست * به کردن کار کار ما نیست

و لله عاقبة الامور وضع این سه شهر که ذکر کرده شد چنان افتاده که سیری محفوف است بسوری مدور و دهلی کهنه بسوری مثل آن بزرگتر است از سیری و از سور سیری که بجانب مشرق مایل بشمال واقعست تا بسور دهلی کهنه که از طرف غربی است مایل بجنوب از دو جانب باره کشیده اند و آن را جهان پناه میگویند و از دهلی بزرگتر است و از سیری سه دروازه بجهان پناه کشاده است و چهار دروازه به بیرون و جهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بغرب و هفت از جانب جنوب مایل بشرق چنانچه از دهلی که عبارت از بن سه شهر است سی دروازه به بیرون کشاده است و الله اعلم *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران مظفر لوا از دهلی و توجه نمودن بدیگر مواضع هندوستان به نیت غزا

حضرت صاحبقران بی همال مدت پانزده روز بسعادت

و اقبال در دهلي توقف فرموده پرتو ماهچه رايت فتح و ظفر زنگ زدای آینه شمس و قمر و محاسن سلطنت و کشورکشای غیرت افزای روان جمشید و اسکندر انتظام و التیام امور دولت و کامگاري بعون عنایت حضرت باري برهان صدق من کان لله کان الله له و حسن حال اعوان و انصار نصرت آثارش از فنون فتوحات و غنایم و کثرت جمع هرگونه نفایس و کرایم مفسر آیت فانقلبوا بنعمة من الله مالک الملک بخشنده که در دولت سرای توتی الملک فیض رحمت او کشاید و همان در بروی جباران بمسمار تنزع الملک کمال حکمت او بندد * بیت *

* خداوند خورشید و گردنده ماه *
* فروزنده تاج و تخت و کلاه *
* کسی را که خواهد برآرد بلند *
* یکی را کند سوگوار و نژند *

چون دهلي بالتمام از تبعهٔ سوء عقاید و قبح افعال و اعمال اهالیش بحکم نص واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول خراب شد و از کمال تسلط و استیلاء عساکر گردون مآثر آثار فدمرناها تدمیرا بظهور پیوست حضرت صاحبقران از برای قلع و قمع اهل شرک و طغیان عازم دیگر مواضع هندوستان گشت و هنگام

نهضت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات و قضات
وعلماء و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه جمع آیند و از
ملازمان خاص یکی را برایشان داروغه گماشت تا نگذارد
که از جنبش سپاه ظفرپناه گرد زحمت و ملال بر دامن روزگار
آن طایفه گرامي نشیند و روز چهارشنبه بیست و دوم
ربیع الآخر سنه (احدی و ثمانمایة) وقت چاشت سلطاني بعون
اله از ظاهر جهان پناه کوچ فرمود و بطالع سعد و بخت فیروز
در فیروزآباد که از شهر تا بدانجا سه کروه است نزول فرمود
و ساعتی درانجا توقف کرده منزهات آن مواضع را بنظر
احتیاط درآورد و در مسجد فیروزآباد که برکناره آب جَوَن
از سنگ تراشیده برافراخته اند دوگانه از برای یگانه
بی انباز بصدق و نیاز بگذارد و شکر و سپاس نعم الٰهي که از
اندیشه و قیاس بیرون بود بادا رسانید و چون بسعادت سوار
گشته از دروازه فیروزآباد بیرون آمد (۱) سید شمس الدین از
سادات ترمذ و علاءالدین نایب شیخ کوکري که پیش ازین از
معسکر ظفرمآب برسالت بطرف ولایت لَهاور و شهرکوتله
رفته بودند برسیدند و عرضه داشتند که بهادرنهار حاکم آن
خطه سر انقیاد برخط فرمان نهاده و کمرخدمتگاري برمیان
جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوس درگاه عالم پناه مستسعد

(۱) درشش نسخه بجای آمد (فرمود) دیده شد *

خواهد شد و چون از انطرف جهان نمای بقرب وزیرآباد نزول فرمود ایلچیان دو طوطي سفید که بهاد رنهار در صحبت ایشان فرستاده بود بعز عرض رسانیدند و آن دو طوطي از عهد تغلق شاه باز مانده بودند و مدتها در مجالس سلاطین سخنوري و شکر خائي کرده خاطر خطیر آنحضرت بآن تحفه گرامي که بمزیت تکلم از سایر حیوانات عجم امتیاز یافته در فضای فضایل انساني طیران مي نمودند تفاول فرمود و وصول آن هدیهٔ همایون آثار دران حال مبارک دانست *

* مصراع *

* که فرخ بود فال فرخ زدن *

و از دهلي تا بوزیرآباد نهضت نموده و از آب جَوَن عبور فرموده شش کروه راه پیموده درموضع مودوله فرود آمد و روز آدینه بیست و چهارم از مودوله روان شده و شش کروه قطع کرده موضع کته مضرب خیام نزول گشت و دران روز بهادر نهار و پسرش قلتاش با پیشکشهای شایسته و تحفهای بایسته بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و بسعادت بساطبوس فایز گشته مراسم بندگي و خدمتکاري بتقدیم رسانیدند و به تربیت و نوازش پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشتند و روز شنبه بیست و پنجم از کته نهضت نموده مرحلهٔ باغ بت از وصول رایت نصرت شعار رشک باغ در بهار و غیرت بتخانه فرخار

گشت و مسافت میان این دو موضع شش کروه است و روز یکشنبه بیست و ششم از باغ بت کوچ کرده و پنج کروه راه بریده موضع اسار که میان دو آبست معسکر ظفرقرین شد و دو روز درین منزل توقف افتاد *

گفتار در فتح قلعه میرت

چون از قلعهای مشهور کشورهند میرت بود حضرت صاحبقران روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الآخر رستم طغي بوغا و امیر شاه ملک و امیر الله داد را از موضع آسار بدر آن حصار فرستاد و ایشان روز سه شنبه بیست و هشتم از انجا خبر فرستادند که الیاس اوغاني و پسر مولانا احمد تهانه سري و صفی گبر با جماعت گبران بقلعه میرت تحصن نموده اند وایل نمي شوند و محاربه و قتال را آماده گشته میگویند که پادشاه ترمشیرین بدر این قلعه آمد و نتوانست گرفت حضرت صاحب قران را آن سخن برخاطر مبارک گران آمد و از نسبت قصورے که بترمشیرین خان کرده بودند خشمناك شد و في الحال بنفس مباک روی قهر و انتقام بسوی آن تیره رایان شقاوت فرجام آورد و درهمان روز سه شنبه وقت نماز پیشین بسعادت و اقبال سوار شد و باده هزار مرد براند و شب درمیان کرده بیست کروه مسافت قطع فرمود و روز چهار شنبه

بیست ونهم ماه وقت نماز پیشین رایت جهان کشای سایه وصول بظاهر قلعه میرت انداخت و در زمان فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امرای قوشونات هریك برابر خود نقب فرو برند و چون شب هنگام شد در مقابل هر برجی و باره ده پانزده گز نقب بریده بودند گبران از مشاهده آن حال سراسیمه و حیران شدند و از غایت وهم و هراس نیرو و توان از تن و روان ایشان برفت و مانند صید ضعیف بِنّیَه که چون حمله شیر غران بیند خشک برجای بماند دست و پای ایشان از کار بیفتاد روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود که بوفادار اشتهار داشت و از قوچیفان بودند بدروازه قلعه آمدند و زمزمه تکبیر و تهلیل غازیان بازگشت قول مسبحان قلعه فیروزه حصار افلاک شد و فی الحال یکی از نوکران او سزای نام پسر قاندر که شیر بیشه شجاعت و مردی بود پیشتر از همه کمند بر کنگره قلعه بینداخت و ببالای باره برآمد و بعد ازان دیگر بهادران و دلاوران چون آفتاب در برج سرطان باوج حصار برآمدند و بی توقف رستم برلاس که رستم بقیاس او زالی بود سرداران قلعه الیاس اوغانی و پسر تهانه سری را چون سگان گردن بسته بدرگاه اسلام پناه آورد و صفی گبر که از کلانتران آن حصن بود درجنگ کشته شده بود و باتشی که بخطا می پرستید بسزا معذب گشته روز پنجشنبه غره

جمادی الاول[1] سلّاخِ غیرت دین اسلام تیغ جهاد بمصقل توفیق تیز کرده پوستِ حیات از سرِ ضلالت باقي گبران که دران قلعه بودند درکشید و مجموع بگذارِ آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند وزن و فرزند ایشان برده گشت و برحسب فرموده آنش در نقبها انداختند و بروج و بارهٔ[2] آن حصار[3] از صلابتِ نیران قهرسرافرازي گذاشته * مصرع *

* خاکسان با زمین برابرشد *

و این فتح در سلک دیگر فتوحات ارجمند انزود و زبان روزگار تهنیت گذار این نظم آبدار ترنم نمود * بیت *

* زمان تا زمان از سپهرِ بلند *
* بفتحی دگر باش فیروزمند *
* همه شب که مه طوف گردون کند *
* چراغِ ترا روغن افزون کند *
* همه روز خورشید با تاج زر *
* به پائین تختِ تو بندد کمر *

درین واقعه با آنکه از مواقف و مآثر حضرت صاحبقران

---

(۱) درهمه نسخ موجوده چنین است لیکن آن صحیح نیست بلکه (الاولی) صحیح است کما لا یخفي علی من تصفح کتب اللغة *
(۲) در بعضی نسخه بجاي بارهٔ (عمارات) است * (۳) در بعض کتب بعد حصار این لفظ (ضلالت) است *

حرفی از دیوانی و قطره از عمانی بیش نیست اگر نیکو تامل
میرود شمهٔ از جلایل احوال و کرایم اخلاق پادشاهانه آنحضرت
بظهور می پیوندد چه همین که از گبران نقل کرده شد که این
قلعه را ترمشیرین خان نکشاده از علو همت و صفای نیت
فرمود که خدای تعالی کشادن آن برما آسان گرداند و از
غایت غیرت و حمیت بی توقف روی توجه بانتقام آن
بی ادبان آورد و چنان حصاری که مثل ترمشیرین خان را
فتح آن دست نداد یک فوج از سپاه بی کرانش بیک زمان
بکشادند بنوعی که پیش از انداختن حصار از سر قوت
و استظهار روز روشن آشکارا ببارو برآمدند و نهایت آثار
شوکت و اقتدار از مخلوق همین مقدار تواند بود و مزیدی
بران متصور نه و الملک لله الواحد القهار و باوجود این
خصال حمیده و آداب پسندیده بمرتبه که پیش از فتح قلعه
اشارت علیه صدور یافته بود که تهدید نامه باهل حصار نویسند
و بقانون سنت ایشان را براه راست دعوت نموده از
صدمات قهر ترسانند و از قلم منشی در حال تحریر آمده بود
که ما را بپادشاه ترمشیرین چه نسبت و چون هنگام عرض آن
کلمه خوانده شد خاطر مبارک ازان عبارت بهم برآمد و با
جمعی که نویسنده را گفته بودند که بران منوال نویسد خطاب
و عتاب فرمود و بزبان ادب راند که ترمشیرین خان برما

سابق و فایق است و بحقیقت از جلایل فواید ضبط تواریخ ثبت امثال این لطایف است که با چنان رفعت و علو منزلت وسعتِ اسباب و بسطتِ مملکت صفای مشربِ عذب اخلاق از شورانیدن دیو غرور و شیطانِ پندار تغییر پذیر نگشت تا سعادت مندان صاحب توفیق قدوه و اُسوه خویش سازند و از میامنِ آن بمراتب بلند و مناقب ارجمند فایز گردند *

* بیت *

دلا تا بزرگي نیاري بدست * بجای بزرگان نباید نشست
بزرگیت باید بدین دست رس * بیادِ بزرگان برآور نفس

گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گبران

چون قضیه قلعه میرت بفتح و فیروزي تمام سرانجام شد صاحب قران گیتي ستان در همان پنجشنبه غره جمادي الاول فرمان داد که امیر جهان شاه با لشکر جرنغار بعزم غزا متوجه بالای آب جَون شوند و گبران آن طرف را تاخت کنند و با بی دینان آن نواحي وظایف فریضه جهاد بتقدیم رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و اغرقها را بعهده امیر شیخ نورالدین تعیین فرمود که ضبط کرده از کنار آب قراسو عزیمت سازد و رایت جهانگیر در کنفِ حفظ ملك قدیر بجانب دریای گنگ روان شد مسافت میان قلعه میرت

و دریای گنگ چهارده کروه بود در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب ظفر قرین پیوست و همت عالي نهمت جهاد با گبران آن نواحي و حوالي وجههٔ قصد ساخته شش کروه راه رفتند و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت شعار گشت و شب درانجا توقف افتاد و اول صبح آدینه دوم (۱) ماه بعون الله کوچ کردند و موکب دریا شکوه محیط مثال بجانب دریای گنگ روان شد و وقت طلوع که آفتاب نور پیروزي بگستره بموضع پیروز پور رسیدند و از برای تفحص محلی که از آب توان گذشت سه کروه راه رفتند چاشت سلطاني بسرگذار آب رسیدند اما پایاب نداشت که همگنان بسهولت عبور توانند نمود بعضی لشکریان سوار از آب بشناه گذر کردند و چون صاحب قران دریا نوال عزم فرمود که از آب عبور نماید امراء که حاضر بودند زانوزده عرضه داشتند که امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه با لشکر برنغار بقرب پیروز پور از آب گذشتند اگر رای ممالک آرای صواب شناسد امروز درین طرف آب توقف نمودن مصلحت مي نماید آن سخن محل قبول یافت و فرمان صادر شد که بعضی بهادران از آب بگذرند و از تومانات امیرزاده شاهرخ سید خواجه پسر شیخ علي بهادر

---

(۱) در سه نسخهٔ بجای دوم (نهم) دیده شد و بقرینهٔ سابق و لاحق آن صحیح نیست *

و جهان ملك پسر ملکت و دیگر دلاوران برحسب فرموده ازان گذار بگذشتند و حضرت صاحب قران دو کروه بر ساحل دریا رفته نزول فرمود روز شنبه سیوم ماه از ساحل دریای گنگ کوچ کرده بطرف تغلق پور که در بالای آب گنگ واقع است توجه فرمود و ازان موضع تا تغلق پور بیست کروه بود چون پانزده کروه راه قطع کرده شد بمسامع علیه رسانیدند که در پایان آب گنگ حشری تمام از هندوان جمع شده اند یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و امرای توران مثل امیر مبشر و علي سلطان تواجي و دیگر امیران قوشونات با پنج هزار سوار روانه آن طرف گشتند و رایت نصرت شعار برقرار بصوب تغلق پور متوجه بود ودراثنای راه ذات همایون را که سلامتش سبب استقامت عالم و عالمیان بود تغییر مزاجي طاري گشت و در بازوی کامگار اندک مایه نفخي پدید آمد و وجع و درد بنیاد نهاد ملازمان بتدبیر و معالجه مشغول شدند و دران حال خبر آمد که انبوهي عظیم از گبران بر چهل و هشت کشتي سوار شده برروی دریا مي آیند هر کشتي ازان گوئي پاره کوهي است از دریا بابر پیوسته یا زنده پیلی بر آشفته و در رود نیل جسته *

* نظم *

چو پیلی بمیدان تگ زود تاب * ورا پیلبان باد و میدانش آب
برفتن برآورده پر مرغ وار * همه ره بسینه خزیده چو مار

و همان که بوی این خبر بمشام اطلاع آن حضرت رسید از غایت شغف و شَرَه بمحاربه اهل شرک و عناد و شوق باحراز فضیلت غزا و جهاد آن ملالت مزاجي که روی نموده بکلي زایل شد و ازان هیچ اثر نماند و بے توقف بسعادت و سلامت سوار شد و با هزار کس از بندگان خاص که دران محل بدولت ملازمت فایز بودند روی توجه نوخذه بدریا آورد و چون از وصول آن بحر مکرمت و احسان بکنار دریا صورت مرج البحرین یلتقیان وقوع یافت دلاوران جهاد آیین و مجاهدان ظفرقرین بمقابله دشمنان دین درآمده بعضی بے اندیشه خود را در آب انداختند و نهنگ آسا دران بحر عمیق شنا ورگشته بسوی آن خاکساران شتافتند و بعضی پایان آب را فرو گرفته آتش پیکار برافروختند و بران ملاعین بی‌دین از کنار آب تیرباران کردند و ایشان از غایت جهالت و ضلالت در مقام معارضه سپرها در سر کشیدند و تیر مي انداختند و آنان که اسپ را در آب انداخته بشناه میرفتند چون بمخالفان رسیدند دست جلادت برکنار کشتي زده باندرون درآمدند و بعون تایید رباني و فر دولت صاحبقراني بیشتر کشتیها را گرفته گبران را بزخم شمشیر نیست گردانیدند و از میان موج دریا بقعر دوزخ فرستادند و زن و فرزند ایشان را اسیر کرده بیاوردند و برحسب اشارت * * بیت *

* تو در کشتي فگن خود را مپا از بهر تسبیحي *

* که خود روح القدس گوید که بسم الله مجریها *

بآن کشتیها که گرفته بودند درآمدند و متوجه قهر و استیصال باقي گبران شدند و بآن مخالفانِ دین ده کشتي مانده بود درمیان دریا بیکدیگر بستند و دست جهل و تهور بجنگ برکشادند و ازطرفین چون موج دریای اخضر بروی یکدیگر برآمدند * * نظم *

* چو دریای هیجا برآورد موج *

* بدان سان که موجش برآمد باوج *

* نهنگان جنگي چو دریا بجوش *

* فگندند در گاو ماهي خروش *

عاقبت سپاه ظفرپناه بیاري الله همه را بزخم تیر و ضرب شمشیر هلاک گردانیدند * * بیت *

اگر ماهي ازسنگ خارا بود * شکارِ نهنگان دریا بود

زکاغذ نشاید سپر ساختن * پس آنگه بآب اندر انداختن

گفتار در ذکر سه غزوه که حضرت صاحبقران را بنفس مبارک در یکروز با گبران اتفاق افتاد

قال الله سبحانه و تعالی عما یصفون — الا ان حزب

الله هم الغالبون - مالك الملک جل و علا - که رفع و خفض معارج و مهابط سعداء و اشقیاء اثری از آثار لطف و عنف اوست و رقم عزت و مذلت برناصیه دولت و نکبت اهل اقبال و ادبار نگاشته خامه رضا و سخط او درین آیت از کلام معجز نظام اشارت بشارت انجام کرامت فرموده که غلبه و فیروزی مخصوص والیان کشور دین و تابعان احکام شرع مستبین است هرموید صاحب توفیق که نصرت شرع و برافراختن اعلام اسلام و ویران ساختن بنیان شرک و برانداختن عبده اصنام وجهه همت سازد سزاوار لقب حزب الله گشته البته برمخالفان و معارضان مظفر گردد و غالب آید و هربی سعادت که از طریق حق و جاده صواب انحراف و اجتناب جسته در تیه ضلالت وجهالت سرگردان شود از حزب شیطان باشد و بی شک مغلوب و منکوب گردد *

* نظم *

یکی را زگردون دهد پایگاه * یکی را زکیوان درآرد بچاه
دلي را فروزان کند چون چراغ * نهد بر دلي دیگر از درد داغ

و از مصداق این سیاق آنست که چون حضرت صاحب قران از غزوه اصحاب کشتي که در دریای گنگ بودند باز پرداخت همان ساعت از ساحل دریا کوچ فرمود و رایت ظفر پیکر متوجه موضع تغلق پور شد و چون آن موضع محل نزول همایون گشت در همان شب یکشنبه چهارم ماه چون چهار دانگ از

شب بگذشت از پیش امیرالله داد و بایزید قوجین و الطون بخشي که بقراولي رفته بودند دو کس رسیدند و بعز عرض رسانیدند که ایشان گذاري نیکو پیدا کرده اند و از دریاي گنگ عبور نموده اند و دران طرف گروهي وحشري بي شمار از کفار با استعداد فراوان و اهبه بسیار جمع شده اند و سردارنا مبارک ایشان ملکـــي است مبارك خان نام رایتِ عناد و استبداد برافراخته و اسبابِ جدال و قتـــال آماده ساخته و چون شعاع شعور و اطلاع حضرت صاحبقران بر کیفیتِ احوال و اوضاع افتاد سحرگاه که هنگام وزیدن نفحات لطف الهی مي باشد به نیت غزا سوار شد بازوی کامگارش بتعویذ و الله یعصمک من الناس آراستـــه و پرچمِ رایت نصرت شعارش را مشاطه فسیکفیکهم الله پیراسته اعوان و انصار فیروزي آثار خروش کورگه و کوس بگوش بهرام انتقام آیین رسانیدند و از بس افروختن مشعلها شب هند و نهاد ظلماني را کسوت رومي روز نوراني پوشانیدند و آنحضرت پیش از صبح با هزار سوار از دریای گنگ عبور فرمود و یک کروه راه رفته نماز بامداد بگزارد و باقامت وظایف اوراد قیام نمود و مجموع سپاه ظفر پناه جبها پوشیده بعزم غزو و جهاد روان شدند و چون بنزدیک لشکرِ مخالف رسیدند مبارک خان ده هزار سوار و پیاده ترتیب داده بود

وبا طبل و علم و خیل و خدم ایستاده * * بیت *
سر و تاجی از دعوی انگیخته * به تلبیس رنگی برآمیخته
دران حال بخاطر خطیر صاحب قران جهان گیر که مطرح
انوار اسرار غیبی بود خطور نمود که هندوان بی دین بعدد
بسیار اند و سپاه اسلام درین محل اندک و لشکرهای میمنه
و میسره که باطراف و جوانب روان داشته ایم بمسافتی عظیم
دوراند تدبیر جز محض توکل برفضل خداوند خبیر قدیر
نیست و مقارن این اندیشه پنج هزار سوار از تومانات امیر
زاده شاهرخ که پیش ازین با سید خواجه و جهان ملک از
آب گذشته بودند و بتاخت رفته برسیدند و بموکب همایون
پیوستند بنوعی که اگر وعده و قراری رفته بودی برحسب
فرموده و لو تواعدتم لاختلفتم چنان راست نیامدی
و این اتفاق از غرایب الطاف حکیم کارساز و لطیف بنده
نواز است * * نظم *
یاری از حق بجو که جز فضلش * عقدهٔ مشکلات نکشاید
هرچه خواهی ازو طلب که جز او * ره بکنج مراد نه نماید
صاحب قران گیتی ستان شکر و سپاس حضرت منان بقدر وسع
و امکان اقامت کرده فرمان داد که امیرشاه ملک و امیر
الله داد با هزار سوار از بندگان خاصه که ملازم بودند بسر
دشمنان رانند و اصلا کثرت و شوکت ایشان بنظر التفات در

نیارند مبارزان میدان جهاد امر عالي را انقیاد نموده دستِ توکل به تیغ غزا آختند و بی اندیشه برسرِ آن گبران تاختند از قوت دولتِ اسلام و فر اقبال صاحبقران گردون غلام ترس و نهیب در دلِ آن بدبختان چنان مستولي شد که بی توقف از مقام استکبار و ستیزه روبوادي فرار و گریز نهادند و چون طیور ضعیف هیکل از شاهین و وحوش ناتوان از صدمه شیر غرین بر میدند و از غایت دهشت * * مصراع *

* عنان از رکاب و فراز از نشیب *

باز نشناخته شغال وار در جنگلها خزیدند و لشکرِ منصور از عقب ایشان در آمده خلقی کثیر ازان بي دینان را به تیغ غزا بگذرانیدند و زنان و فرزندانِ ایشان را اسیر ساختند و لشکریان را غنیمت بسیار بدست آمد ازانجمله گلهای گاو بود که از حیز ضبط و شمار بیرون و از اندازه وهم و قیاس افزون حضرت صاحب قران ساعتی همانجا نزول فرمود و در زمان خبر آمد که در دامن دره کوپله که برکنار آب گنگ است گبران بسیار مجتمع شده في الحال با پانصد سوار متوجه کوپله شد و باقي لشکریان بگرفتنِ غنیمت مشغول شدند و چون موکب همایون به نزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار بودند و از اعدای دین حشری عظیم جمع آمده از امراء مثل شاه ملك و علي سلطان تواجي باوجود قلتِ انصار غازي وار

غلغلِ تکبیر و تهلیل بفلك دوار رسانیده بر سرِ ایشان راندند و بضرب تیغ آبدار آتشِ فنا در خرمنِ عمر کفار انداختند و آن بی دینان را بآن کثرت و غلبه مغلوب و مقهور گردانیدند و غنیمت فراوان حاصل آمد و دران حال که لشکریان بگرفتن غنیمت و ضبط آن اشتغال داشتند زیاده از صد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نبودند ناگاه گبري ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده مانند فدائیان تیغها کشیده رو بموکب جهان پناه نهادند حضرت صاحب قران تا بدست مبارک غزا فرماید بسوي آن گبران شتافت و چون نزدیک آمدند چنانچه تیر بایشان رسیدي یکی از لشکریان تحقیق ناکرده پیش راند و بی وقوف بعرض رسانید که این شیخ کوکري است از جمله بندگان درگاه که درمیان سپاه ظفرپناه مي باشد آنحضرت بدین سبب روی سعادت بطرف کوه آورد و شیخه گبر بعضی از لشکریان اسلام را تیغ رسانید و چون حضرت صاحب قران آن حال مشاهده فرمود عنان تگاور گیتي نورد را بسوی آن ملعون تافت و در زمان آن گبر تنومند را که سمت عتل بعد ذلک زنیم داشت تیري بر شکم و شمشیری برسرزده از پشت زین بر روی زمین انداختند و رسن در گردن بسته نزدیک رکاب نصرت انتساب آوردند حضرت صاحب قران از و حال پرسید او بجای جواب جان داد و جهان از خبثِ وجود آن

لعین و اتباع بی دینش بپرداخت و میامن اجر آن غزوه نیز
قرین روزگار همایون گشت و در همان ساعت خبر آوردند
که در دره کوپله که ازین موضع تا آنجا دو کروه راه است
حشری انبوه و خلقی بسیار از هندوان گبر جمع شده اند
و درین مسافت بیشها است که از کثرت درختان و تشابک
اغصان و افنان باد سبک رو از مضایق آن افتان و خیزان
بیرون رود و از جمله نیستان بسیار بود و نیها چنان غلیظ و قوی
که اگر کسی یکی ازان را در بغل میگرفت دستها بهم نمیرسید
حضرت صاحب قران دران روز دو نوبت متحمل مشاق رکوب
و اخطار شده بود و بنفس مبارك در معرکه غزا اقامت فرض
جهاد فرموده و هنگام آن رسیده که زمانی بر مسند استراحت
آسایش فرماید چون این خبر بمسامع علیه رسید همت ملکانه
ادخار مثوبات جاودانی برطلب راحت و تن آسانی
اختیار نمود و در حال با جمعی از خواص بندگان و چند کس
از امرای قوشون که در مغلا بودند متوجه آن دره شد و چون
بیشهای دشوار گذار در راه بود و هندوان کافر بسیار و لشکر
حاضر اندک بودند حضرت صاحب قران را در خاطر عاطر
گذشت که اگر درین ولا فرزند پیر محمد و سلیمان شاه میرسند
از لطایف صنع پروردگار تواند بود و حال آنکه سه روز پیشتر
ایشان را بر سبیل تاخت بناحیه دور فرستاده بود و متوقع

نبود که درین موقف حاضر آیند چه در مقابله پیروز پور از آب گذشته بودند و تصور ایشان آن بود که رایت جهانکشای باین طرف آب عبور نخواهد فرمود و درین روز یکشنبه وقت نماز دیگر بصورتی که در ضمیر منیر نقش بسته بود و از دریچه غیب عکس پذیر گشت برسیدند و بموکب همایون پیوستند *

* بیت *

* مگر که لوح قضا بود رای شاه جهان *

* که هرچه گشت مصور درو نگشت ازان *

و باتفاق بسر آن گبران راندند و زبان طاعت و دست شجاعت بذکر تکبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر برکشادند و اکثر آن گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و غنایم فراوان بدست لشکر اسلام افتاد و از الوان رخوت و انواع چهارپایان حتی شتر و گاو بسیار که محاسب و هم تیز بین بعقد انامل قیاس و تخمین شمار آن نتوانستی و دران یکروز میامن اجر سه غزوه شامل روزگار خجسته آثار حضرت صاحبقران گشت که بنفس مبارک درمصاف کفار حاضر آمده بود و امثال این توفیق برسبیل ندرت اتفاق افتاده باشد بتخصیص سلاطین رفیع مقدار را و چون آن روز بآخر رسید و چهره روزگار چون روی هندوان و رای تیره بی دینان سیاه شدن گرفت و دران بیشها که محل غزوه سیوم بود از تنگی جای موضع فرود آمدن نبود سپاه

ظفرپناه اسلام مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور بموقف غزوه دوم مراجعت نموده فرود آمدند رایت فتح آیت باوج اقبال و فیروزي افراخته و زمانه دعای دوام ایام سلطنت و پادشاهي حضرت صاحب قران ورد زبان ساخته *

* نظم *

ترا جاودان باد یزدان پناه * بکامِ تو گردنده خورشید و ماه
جهان آفرین از تو خشنود باد * تنِ بد سگالان پر از دود باد
همیشه پناهت جهاندار باد * سرِ دشمنانت نگونسار باد

گفتار در استیصال گبران که بدره کوپله بودند و ذکر سنگي که بر شکل گاوي واقع شده درانجا و تعظیم گمراهان هند آنرا

دره کوپله بردامن کوهیست که دریای گنگ ازانجا روان میگردد و پانزده کروه راه بالاتر ازان موضع سنگي است بر شکل گاوی و آب آن دریا ازان سنگ بیرون مي آید و گمراهان دیار هند آن سنگ را پرستش مي نمایند چنانچه یکساله راه از اطراف و جوانب روی توجه باین دره مي آورند و بدان گاو سنگین از خری تقرب مي جویند و مردگان خود را مي سوزانند و خاکستر آنرا همراه آورده دران آب ریزند و آنرا وسیله نجات او میدانند و زر و نقره نیز دران آب

مي پاشند و زندگان دران آب در مي آيند و آب برسرِ خود ميريزند و سرو ريش ميتراشند و آن را عبادت ميدانند بمثابه حج که از ارکان اسلام اهل ايمان است و ابو نصر عتبي رحمه الله حکايت غوايت کفار هند و عقايد فاسده که درباب اين آب دارند درکتاب يميني آورده چه بعد ازان که ناصرالدين سبکتگين و پسرش سلطان محمود سالها در هندوستان بفرض جهاد قيام نمودند و بلاد و قلاع آن ديار بتدريج بکشودند شکرالله مساعي المجاهدين و رضي عنهم سلطان محمود در اواخر حال متوجه فتوح شد و لشکر اسلام را باين حدود رسانيد و صاحب ترجمه يميني آن غزوه را طراز مواقف و مغازي يمين الدولة محمود دانسته و صاحب قران موید در وهله اولی که روی همت اعلی بغزو هندوستان آورد بعضی شاهزادگان و امراء با فوجي از لشکر براهی روان ساخت و خود با بقيه سپاه براه ديکر متوجه گشت و هر دو گروه هرچه در راه بود از بلاد و قلاع و مواضع و قری همه را مسخر ساخته و اهل کفر و ضلال را براننداخته ميرفتند تا دهلي که تختگاه آن ممالک است چنانچه بتفصيل شرح داده شد و بعد از فتح دهلي از آب گنگ عبور نموده درين نواحي که سخن بذکر آن رسيده وظايف غزا بتقديم رسانيد فسبحان الذي ايد بنصره الغزاة و رفع بعضهم فوق بعض

درجات وچون دران دره گروهي انبوه ازگبران هنوز مانده بودند و اموال بسيار از مواشي و منقولات در تصرف ايشان باقي بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاول خورشيد رايت نصرت شعار از افق عزيمت طلوع نمود و سپاه آسمان جنبش ستاره شمار در حرکت آمده متوجه دره کوپله شدند و چون ارادتِ قديم باستيصال زمره کفر و ضلال تعلق گرفته بود آن بد بختان بغلبه و کثرت مغرور شده همانجا توقف نمودند و خيال محال مقابله و جدال بدماغ بی مغز راه داده جنگ را مهيا و آماده گشتند و هنگامي که جمشيد شرقي انتساب آفتاب سنجق ارتفاع ازکرانه معرکه سپهر برافراخت لشکرِ اسلام يا سامشي کرده بآن دره رسيدند ميمنه از فرشکوه اميرزاده پيرمحمد و اميرسليمان شاه آراسته و ميسره ازشوکت و مهابت جماعتي از امراء نامدار زينت يافته و در منقلای قول اميرشاه ملک و ديگر نويينان رفيع مقدار رايت مکنت و اقتدار برافراشته و چون صدای غريو کورگه و کوس و نقاره و نفير دران کوه و دره افتاد و زَجَلِ تهليل موحدان و تکبيرِ غازيان بآن حدود پيوست و لشکريان ظفر قرين دريا صفت بجوش درآمده خروش برآوردند زهره کافران خاکسار آب گشت و آتشِ خوف و اضطراب در خرمنِ ثبات و قرار آن باد پيمايان افتاد و مجموع از غايت بيم و هراس دستِ عجز

دردامنِ فرارزدند و بکوهها گریختند و لشکرِ اسلام از پی ایشان درآمده تیغ زمردفام را ازتنِ شبه‌رنگ آن تیره رایان سیاه روی گونه یاقوت رماني بخشید و اکثرآن بی‌دینان را بتیغ غزا بگذرانیدند و اندکي ازان ورطه نیم جانی بیرون بردند و پراگنده گشتند و اموال و اسباب بی حد و شمار فتوح روزگار لشکریان نصرت شعارگشت و چون آن دیار و نواحي ازخبثِ وجود مشرکان پاک شد رایت فتح آیت درهمان روز بازگشته ازدریای گنگ عبورفرمود و درساحل دریا باقامت نمازپیشین قیام نمود و برفتحهای ارجمند و نیل درجاتِ بلند شکر بخشاینده بی مانند بادا رسانید و هم دران ساعت سوارشده پنج کروه راه براند و درطرف زیرآب گنگ نزول فرمود حفظ الهي درحرکت و سکون حارس و نگهبان و فتح و ظفر درشب و روز طلیعه سپاه گیتي ستان - و الحمد و المنة لله العظیم المنان *

گفتار درعزم مراجعت حضرت صاحب قران ازممالک هندوستان

چون قایدِ قدرت کامله و هوالذی یسیرکم فی البر والبحر حضرت صاحب قراني را توفیق ارزاني داشت و تایید بخشید تا اقامت فرض جهاد را وجهه همت عالي ساخته

لشکرِ اسلام را بدیار هند کشید و فرمان داد تا سپاه ظفرپناه چند فوج شده هر فوجی براهي متوجه شدند و از سرحد آن ممالک تا بدهلي که پای تخت هندوستان است هرکجا حصاری و قلعه بود همه را تسخیرکرده از خبثِ وجود گبران و بت پرستان بآبِ تیغ غزا پاک ساختند و چون از فتح دهلي و قلع و قمع مفسدان آنجا پرداختند بصره کشور هند درآمدند و رسوم کفر و ضلالت از تمام سواحل دریای گنگ و دره کوپله و سایر مواضع آن حدود و نواحي برانداختند بموجبی که کیفیت آن بتفصیل شرح پذیرگشته رای عالم آرای آن حضرت که درآیینه حال صورت مآلِ استقبال مشاهده نماید و بحسن تدبیر سررشتهٔ تقدیر باز یابد عزمِ مراجعت تصمیم فرمود روز سه شنبه ششم جمادي الاول بسعادت و اقبال از کنار آب گنگ نهضت فرمود و عنان توجه بطرف اغرق[1] همایون معطوف داشت و امراء و سران سپاه هریک بمورچل خود روان شدند و فرمان همایون صادر شد که یورتچیان بروند و اغرق[2] را بموکب نصرت قرین رسانند و چهارشنبه هفتم ماه شش کروه راه رفته نزول فرمود و میان این منزل و محلّ اغرقها[3] چهار کروه بود و دران موضع خبرآوردند که دردرهای کوه سوالک که آنرا یک لك و دانگي از هندوستان مي نهند گبران بسیار

(۱) (۲) (۳) در بعضی نسخه همه جا بجای اغرق (اورق) است *

از هندوان ستیزه کار بد کردار جمع شده اند و چون صورت
این حال بر لوح ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر نقش بست
یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که لشکر منصور که در اغرق[1] اند
کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آن حضرت بنفس مبارک
ایلغار فرموده بمحلی که پنج کروه مانده بود تا بکوه سوالك
در کنف حفظ الٰه تبارک و تعالی فرود آمد و دران مقام
امیرزاده خلیل سلطان و امیرشیخ نورالدین از اغرق[2] آمده
بموکب همایون ملحق شدند و امیرسلیمان شاه و دیگر امراء
در موقف اخلاص و هواخواهي زانوزده عرضه داشتند که
اگر رایت فتح آیت بمعسکر ظفرقرین مراجعت نموده ذات
بی همال بر سریر سعادت و اقبال استراحت فرماید ما بندگان
و چاکران بر سر آن هندوان تاخت بریم و بفرّ دولت قاهره
دمار از روزگار ایشان برآوریم آنحضرت جوابی فرمود که
اگر محرر کتات مسطور بنوک خامه نور و سواد دیده حور
بر رق منشور کتابه بیت معمور نگارد سزاوار آید محصلش آنکه
باقامت فرض جهـــاد قیام نمودن متضمن دو فایده است
یکی ادخار مثوبات اُخروی و یکی حصول غنایم و فتوحات
دنیوي چنانکه شمارا درین واقعه نظر برین دو فایده است
مارا نیز مطمح نظر همت نیل سعادت سرمد یست و نعیم باقي

---

(۱) (۲) در بعض نسخه بجایش (اورق) دیده شد *

ازبرای خود وجمع فواید مآلي ومنافع حالي ازبرای لشکریان که ملازمند ولاغرو ملاحظه حال زیردستان نمودن آیین پادشاهانِ دادگستراست ومرحمت فرمودن دربارهٔ ضعفاء ومساکین از خصال ستودهٔ سلاطین عدل پروراست *

* بیت *

* دادگر زیٌ زانکه اندر آفتابِ روز حشر *
* سایه حق برپادشاهِ دادگر خواهد فگند *

وهم دران روز حکم صادرشد که امیرجهان شاه که ازامراء جرنغار بود وپیش ازین بهفته[1] بطرف بالای آب جَوَن بتاخت رفته بیاید وبادیگرامراء باحراز فضیلتِ غزوکفار فایز وبهره ور گردد امیرجهان شاه برحسب فرمان بدرگاه اسلام پناه شتافت *

گفتار در تاخت فرمودن بکوه سوالک

حضرت صاحب قران روزشنبه دهم ماه جمادي الاول بعزم تاخت کوه سوالک سوارشد ودران دره رایي بود بهروز نام وبحقیقت تیره رای بود بد روز وبد فرجام خلقی بسیارجمع کرده وحشری بی حد وشمار فراهم آورده وبحصانت کوه ومحکمی جای مغرور شده وفریفته پندار گشته عساکر گردون مآثراز میمنه امیرزاده پیرمحمد وامیر

(۱) دربعضی نسخه بجای بهفته (بیک هفته) دیده شد *

سلیمانشاه و از میسره امیرزاده سلطان حسین و امیرجهانشاه و درهراول قول امیـــر شیخ نورالدین و امیـرشاه ملك وسایر امراء برنغار[1] و جرنغار و قلب دست جلادت وزبان سعادت بغزو کفـــار و تسبیح ملك جبـــار کشاده روی بآن گمراهان نهادند و حضرت صاحب قران دردهانه آن دره چون کلمه توحید در دهان منافقان غره نزول فرموده بود و توقف نموده و فرافسر فرقد سایش همه را قوت دل و نیروی بازو افزوده درزمان تیغ غازیان سراندازي آغاز نهاد و زاغ کمان مجـــاهدان عقـــابان جان شکاررا پروازداد خنجر زمرد شکل الماس فعل را دل و دیده گمراهان نکوهیده فرجام تیـــام شد و تمام سنگ و خاک آن دره ازخون هندوان شبه رنك لعل فام گشت * نظم *

* تنِ کافران خاک شد زیرنعـــل *
* زخون سنگِ آن دره مجموع لعل *
* نهالِ سنـــان را زنصرت بهـار *
* زسرهای گبـــران برآورده بار *

---

(۱) این هردو لفظ ترکي است برنغار بضم با و ضمه رای مهمله و سکون نون و فتحه غین معجمه با الف و سکون رای مهمله فوج میمنه - جرنغار - بضم جیم عربي و ضم رای مهمله و سکون نون فوج جانب دست چپ این هردو لفظ در همه نسخ موجوده برین شکل است (برانغار جوانغار) و آن خلاف لغت است *

* زبس گبر کافتاد و دیگر نخاست *
* شد آن دره با قلهٔ کوه راست *
* زبس خون که از زخم داران چکید *
* ز هندوستان خون بجیحون رسید *

آخرالامر همای ظفر در سایه رایت اسلام بال فیروزي برکشاد و حزب شیطان و آن زمره کفر و ضلالت نیست و ناچیز شده غنایم فراوان از اموال و برده و مواشي و غیر آن ضمیمه دیگر فتوحات غازیان و مجاهدان شد واشارت علیه از موقف مرحمت و عاطفت پادشاهانه صدور یافت که از مردم قوي حال که هریک سیصد و چهارصد گاو گرفته بودند بعضي باز ستده بر مردم ضعیف بخش کنند و از میامن آن نصفت و بنده پروري آحاد و افراد لشکریان از سوار و پیاده خرد و بزرگ مجموع ازان غنایم و فتوحات بهره مند گشتند و هیچ کس محروم نماند و شب یکشنبه که جمشید شرقي تبار خورشید به شبستان مغرب خرامید حضرت صاحب قران بوثاق امیرزاده پیر محمد نزول فرمود و منزل شاهزاده ازان حسن اتفاق غیرت نهم رواق فیروزه طاق گردون گشت و روز یکشنبه بامداد * * بیت *

چو خورشید تابنده بنمود چهر * در باغ بگشاد گردان سپهر

رایت منصور ازان مرحله روان شد و بسعادت و اقبال

بارد وي همايون رسيد بموضع بهره که از نواحي بکري بود مشهور بولايت ميانپور روز دوشنبه دوازدهم ماه از بهره کوچ کرده چهارکروه راه برفتند و در موضع شق سارساوه اتفاق نزول افتاد و بسبب بسياري غنيمت که لشکريان ظفرقرين را جمع آمده بود ونقلِ آن بآهستگي ميسرمي شد هرروززيادة از چهارکروه راه رفتن تعذري داشت روز سه شنبه سيزدهم ماه ازانجا نهضت نموده موضع کندز معسکر سپاه نصرت پناه گشت و مسافت ميان اين دو منزل چهارکروه نزديک بود ابلق ايام رام و خنگ فلک برحسب مراد خوش لگام و حفظ ملک علام درجنبش و آرام بهرمنزل و مقام حارس ذات سپهر احتشام والحمدلله علی تتابع الافضال ودوام الانعام

گفتار درمواقف غزوات که درحدي ديگر ازکوه سوالک دربيشها واقع شده

روز چهارشنبه چهاردهم جمادي الاول که خسرو سيارگان از بحرمغرب و خفا عبورنموده بجائی ديگر ازافق رايت طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحب قران از موضع کندز نهضت فرموده و ازآب جون عبورنموده حدي ديگر ازکوه سوالک را مرکزِ رايت کشورکشا ساخت و همان روز بمسامع جلال رسانيدند که دران حدود يکي از رايانِ

هند رتن نام ندای دعوت درداده و کمند اخگشاد
در انداخته و خلقی کثیر از مجوس و اصناف هندوان از
اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و در ربقه ایالت و حکومت
او درآمده و بکوههای منیع و بیشهای حصین پناه جسته که
از غایت بلندی کوه شعاع بصر از نشیب آن بفراز نمیرسد
و از غلبهٔ درختان بیشه پرتو آفتاب و ماه از بالا بزمین نمی
افتد چنانکه در حصانت و محکمی از کوه و بیشهٔ مازندران
گذشته است و جز بدرخت بریدن و راه پیدا ساختن بآنجا
درآمدن ممکن نیست حضرت صاحب قران در چنان محلی
با خطر و جنگلی پرحذر چندان توقف نفرمود که شب بگذرد
و هم درشب پنجشنبه پانزدهم ماه فرمان داد که[1] امراء
قوشونات مشعلها افروخته و لشکرها مرتب ساخته روان شدند
و ببریدن و انداختن درخت و پیدا ساختن راه دست جلادت
برکشادند و بفر دولت قاهره دران شب دوازده کروه
مسافت راه ساخته و گذار پیدا کرده قطع کردند و چون برق
خاطف ازان بیشها بگذشتند و روز پنجشنبه پانزدهم ماه که
خسرو سیارگان رایت زرنگار از اطراف قاف لاژوردی مطاف
برافراشت اعلام ظفرفرجام اسلام بمیان دو کوه کوه سوالک
و کوه کوکه رسیده بود و سر بعیوق افراخته و رای رتن دران

(۱) در چهار نسخه بجای - که - (و) دیده شد *

محل میمنه و میسره برسم و آیین تزیین داده بود و با اتباع و اشیاع جنگ را آماده گشته و اسباب جدال و قتال مهیا ساخته اما همان که طنطنهٔ کورگه و کوس و نفیر و برغودران کوهسار افتاد و خروش و زمزمهٔ تکبیر و تهلیل غازیان بگوش کفار فجار رسید ارکان ثبات و قرار ایشان تزلزل یافت و بنیان طاقت و اصطبار آن گمراهان انهدام پذیرفت بی توقف عنان عجز و اضطرار براه هزیمت و فرار داده طریق گریز پیش گرفتند امراء قوشونات و لشکریان پیروزی سمات از پی ایشان روان شدند و به تیغ آب دار و سنان آتش بار دمار از روزگار کفار فجار برآوردند و اکثر آن خاکساران بادپیما را بشمشیر جهاد گذرانیده بآتش دوزخ و بیس المهاد فرستادند و چندان اموال و اسباب از صامت و ناطق بدست غازیان و مجاهدان افتاد که نطاق نطق از احاطه بذکر آن قاصر بود چه هریک از لشکریان صد سر و دویست سرگاو و ده نفر و بیست نفر برده گرفته بودند و هم دران روز در برنغار امیرزاده پیرمحمد و امیر سلیمان شاه بدره دیگر اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بودند و مورچه شمشیـــر را از حبة القلب کافران طعمه بسزا داده و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاده و در جرنغار امیر جهان شاه علیحده بدره دیگر تاخت برده بود و بسی از هندوان بی دین را به تیغ غزا گذرانیده

اما غنیمتی چندان بدست لشکریان نیامده بود شب آدینه لشکرهای میمنه و میسره مجموع بموکب همایون پیوسته درمیان دوکوه فرود آمدند خرمن کفر سوخته و کار اسلام ساخته چهرهٔ دولت افروخته و رایت اقبال افراخته روز آدینه شانزدهم ماه صاحب قران گیتی پناه ازان دره که درمیان دوکوه بود باز بکوه سوالك درآمد و ازان منزل تا ولایت نگرکوت پانزده فرسخ بود و دران دره چندان جنگل استوار بود که در حیز حصر و احصا نیاید و محکمی کوه تا غایتی که وهم تیزرو را عروج بران ممتنع و محال نماید و دران بیشها کثرت گبران تیره رای و هندوان ظلمت افزای زیاده ازانکه صورت کمیت آن در آیینهٔ خیال چهره کشاید حضرت صاحبقران از برای قلع و قمع کافران درآمدن بچنان جایهای خطرناک اختیار فرمود و چون لشکر جرنغار که ضبط آن بعهدهٔ امیر جهان شاه بود و لشکر خراسان دو روز پیشتر از غنیمت اندك چیزی یافته بودند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که ایشان پیشتر بغزا روند و تاخت کنند دران روز صاین تمور قراول بود چاشتگاه سلطانی بموکب ظفر پناه شتافته عرضه داشت که غلبهٔ گبران و حشر هندوان بیش ازان است که تصور توان کرد آنحضرت بنفس مبارک بایستاد و لشکر جرنغار و سپاه خراسان برحسب فرموده بتاخت بردن و غزا کردن

مبادرت نمودند و دایره کردار بمرکز کارزار محیط گشته دستِ جلادت بقهر و قتل هندوان برکشودند و بصاعقه شمشیرِ جهاد خرمن حیاتِ اهل شرک و عناد سوخته غنیمت فراوان و عُدّه و اُهبه بی پایان فراهم آوردند و همان روز وقت نماز پیشین از قوشون امیر شیخ نورالدین و علي سلطان تواجي خبر آمد که از طرف دست چپ دره ایست و دران جا از گبران حشري جمع شده که از هرچه تصور نمایند افزون است و چندان مواشي و مراعي دارند که از حدِّ ضبط و شمار بیرون است حضرت صاحب قران درزمان عنان یکران گیتي نورد که برصبا و شمال بیشی میگرفت بصوب آن دره معطوف داشت و فرمان داد که امیر شیخ نورالدین و علي سلطان تواجي برسرِ آن گمراهان رانند ایشان برحسب فرمان روان شدند و تیغ جهاد درنهاد آن بد بختان نهاده سیل خون از هرطرف روان گردانیدند و رایت نصرت شعار برقلهٔ کوه افراخته شد تا میامن اقبال صاحب قران قرین روزگار مجاهدان شود و فتح و ظفر که پیوسته دست بفتراک دولت روزافزون زده اند شامل حال غازیان گردد * * بیت *

هرکجا رو نهاد موکبِ شاه * نصرتش بود هم عنان همه راه

و آنحضرت ازان قلهٔ کوه نظاره میفرمود که شیرانِ بیشه شجاعت و مبارزانِ میدان جلادت دران دره پیاده درآمده

چگونه داد جهاد مي دهند و زمرهٔ کفر و ضلال را بچه نوع سزا در کنار روزگار مي نهند و چون اکثر آن ملاعین بی دین از ضرب تیغ غازیان ظفر قرین بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف خسته و جسته رو بگریز نهادند لشکرِ منصور با غنایم نامحصور باز گشتند و بسعادتِ زمین بوس مستسعد شده بنوازش و تربیت پادشاهانه اختصاص یافتند و از جمله چندان مراعي و مواشي گرفته آورده بودند که شرح شمهٔ ازان در حیز حصر و بیان نگنجد حضرت صاحبقران از کمال مرحمت تا وقت نماز شام دران بالای کوه توقف نمود و اشارت فرمود که از لشکریان هرکه غنیمت نیافته باشد اورا نصیبي بدهند و بهره ورگردانند و چون غنایم بیش از اندازه بود هرکس آن مقدار که ضبط مي توانست کرد بتحت تصرف درآورد و آن شب دران دره فرود آمدند عون ربانی در جمیع احوال حارس ونگهبان و حفظ یزداني درگاه و بیگاه یزک دار و پاسبان دران بیشها و جنگلها حمدونه بسیار بود و چون شب مي شد مي آمدند و چیزهای لشکریان مي بردند و در عرض یکماه از ابتدای شانزدهم جمادي الاول که رایت جهانکشای درمیان دو کوه بود کوه سوالک و کوه کوکه تا غایت شانزدهم جمادي الآخر که سایهٔ وصول برنواحي جمواندا خت بیست غزوه معتبر با طوایف کفار و مشرکان و گبران و بت پرستان

اتفاق افتاد که شرح تفاصیلِ آن باطناب مي انجامد و درین مدت سی روز هفت قلعه از معظماتِ قلاع کشور هند که هر یک در حصانت و محکمي خیبری بود از فر دولت قاهره مفتوح گشت و آن قلاع هفت گانه که در استواري با سبع الطباق چرخ پهلوی مبارات میزد همه بیك فرسخی و دو فرسخی یکدیگر واقع بود و مردم هر قلعه مخالف اهالي دیگر قلاع و اکثر سُکّانِ آن مواضع در ایام سلاطین سابق از اهل جزیه بودند و درین مدت سر از ربقه انقیادِ اهل اسلام کشیده و از التزام جزیه رجوع نموده لاجرم بحکم شریعت غرّا خون و مال ایشان هدر بود و هَباء و محاربه با ایشان از قبیل جهاد و غزا و یکی ازان قلعها قلعه شیخو بود از خویشان ملک شیخ کوکر[1] که اهالي آنجا بوسیله جمعی مسلمانان که درمیان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و ظاهرا گردنِ انقیاد بطوق بندگي و فرمان برداري بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبثِ اندرون از صفحات احوال ایشان لایح و روشن بود و چون مال امانی برایشان انداختند و از مجاري اوضاع آن گمراهان مخایل غدر و فساد تفرس مي رفت یکی از بندگانِ درگاه که رای صایب را باشجاعت کامل در سلک

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجای کوکر (کوکری) است *

انتظام کشیده بود درباب انتزاع سلاح ازان گروه بی فلاح فکرے لطیف انگیخته مقرر گردانید که اجناس بوجه مال امانی بستانند و نازل جامه و گهنه کمانی که اندک ثمنی داشت قیمتی گران بران نهاد و آن روز برگشتگان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون آوردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح دردست ایشان نماند و بعدازان حکم واجب الامتثال صدور یافت که چهل نفر گبر درسلک خدام هندوشاه خازن که یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود درآیند و بدان واسطه آن بدبختان از جاده مطاوعت انحراف جستند و بعضی مسلمانان را بقتل آوردند و برذمت همت غازیان لشکر اسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت به تسخیر آن قلعه آوردند و آن را فتح کرده دو هزار گبر به تیغ غزا بگذرانیدند ودود استیصال از خان ومان ایشان بسقف دود اندود آسمان رسانیدند و از جمله آن قلاع قلعه ملك دیوراج بود و پنج قلعه دیگر که مجموع * * بیت *

به نیروی اقبال صاحب قران * مسخر شد آنها باندک زمان

وآن دیار از خبث وجود مشرکان و بی دینان پاک شد وبنیان شرک و بت پرستي انهدام یافته مراسم و شعایر شرع مطهر بظهور پیوست واساس دین و دولت رسوخ

واستحکام پذیرفت - والحمد لله علی تواتر نعمائه الظاهرة و الباطنة *

گفتار در مواقف غزوات حضرت صاحبقران در نواحي جمو

باری سبحانه و تعالی که از کمال قدرت بازوی نیروی مجاهدان مَیادینِ دین را بتعویذ تایید و ان جندنا لهم الغالبون تقویت بخشید و برمنشور سعادت حامیان حوزه اسلام توقیع رفیع ان حزب الله هم الغالبون کشیده عنایت بی نهایتش صاحب قران گیتي ستان را بمزید توفیق و تایید مخصوص گردانیده بود و قامت اقبالش را خلعت گرانمایه نصر من الله پوشانیده لاجرم درهرموقف که آن موید پاک اعتقاد رایت سعي و اجتهاد برافراخت همای نصرت بال سعادت کشاده درسایه اش آشیان ساخت و درهر معرکه که مرکب جهان نورد را بجولان درآورد جنود فتح و وفود فیروزي عنان درعنان نهاده همراهي کرد و چون همت عالي ازغزوات کوه سوالك و اطراف و اکناف آن فراغت یافت و ضمیر منیر از کفایت این مهم بپرداخت روز یکشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر رایت نصرت شعار از موضع منسار درضمان

حفظ و تایید پروردگار نهضت نمود و شش کروه راه قطع کرده
در مقابل قریه پایله که از نواحي جمواست نزول فرمود
و درهمان روز امیرشیخ محمد ایکوتمور و مبشر و از تومان
امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل برلاس متوجه قریه پایله شدند
اهالي آن موضع مردم دلاور بودند و جنگلهای محکم داشتند
چپرها در کناره جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده
گشتند و رایت عصیان و عناد برافراشتند مبارزان لشکر اسلام
خواستند که بي درنگ بجنگ مبادرت نمایند و بران کافران
حمله کنند دران حال از موقف جلال کس آمد و فرمان
رسانید که محاربه موقوف دارند تا روز دیگر که لوای نصرت
انتماء سایه توجهٔ بران صوب اندازد و روز دوشنبه هفدهم
ماه حضرت صاحب قران گیتي کشا برتگاور جهان پیماي سوار
شد و سپاه ظفرپناه صفها کشیده میمنه و میسره و قلب و جناح
بیاراستند و غلغل تکبیر و تهلیل بمسامع ساکنان صوامع افلاک
رسانیدند و ملاعین بی دین را از مجرد استماع طنطنهٔ کوس
و نقاره و غریو خروش لشکر غزاکاره ظفریاره زهره چاک و جگر
پاره گشت و بی توقف دیه را گذاشته در بیشها گریختند
و شغال وار در جنگلها پنهان شدند بهادران جهاد آیین چپرها
برداشته در مقابل جنگل باستادند تا لشکریان از سر فراغت
و امن خاطر بدیه درآمده علوفه و غله بسیار بدست آوردند

ومایحتاج لشکر اسلام مرتب ومهیا گشت و همان روز ازان موضع روان شده چهارکروه مسافت بریده فرود آمدند وهم دران روز اولجه تمور تونقتار و قولادو از جمله امیرزاده رستم و معتمد زین الدین که از دهلي برسم رسالت بطرف کشمیر رفته بودند و در صحبت ایشان احکام لازم الاتباع بنام شاه اسکندر والي آنجا نفاذ یافته دران منزل با ایلچیان شاه اسکندر باردوی اعلی رسیدند و عرضه داشتند که شاه اسکندر احرام بندگي بسته روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آورده بود و بموضع جبهسان رسیده دران مرحله مولانا نورالدین که ازجانب او برسالت آمده بود بوی پیوست و تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرموده اند که سی هزار اسپ و صد هزار درست زر هریك بوزن دو مثقال و نیم ازکشمیر نسق نمایند و بجهت امتثال آن امر بازگشت تا بعد از اتمام آن مهم دیگرباره متوجه شود و باحراز سعادت بساط بوس فایز گردد وچون این معني بسمع عالي رسید رای عالم آرای آن را نه پسندید و رقم ارتضا بران نکشید و باز خواست فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالایطاق کرده اند و زیاده از اندازه وسع ولایت او طلب داشته بنور عقل که چراغ رخشان واختر درفشانست روشن و هویداست که از هر مملکتی مبلغي مطالبت باید نمود که درخور سعت و فسحت آن

باشد تا شرایط نصفت و عدالت مرعي ماند رسولان صدق خدمتکاري و طاعت گذاري شاه اسکندر بعرض همایون رسانیدند و کمال اخلاص او در غلامي و خدمتکاري باز نمودند عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته فرمود که بهیچ باز نماند و بزودي متوجه شود روز سه شنبه هزدهم ماه ایلچیان شاه اسکندر و معتمد زین الدین را بصوب کشمیر روانه ساختند قرار برانکه چون بیست و هشت روز ازان تاریخ بگذرد بلب آب سند رسیده باشد و درین منزل بدامن کوه دیهی بود و گروهی انبوه درانجا بودند لشکریان ظفرقرین بدان موضع تاخت بردند و هندوان تیره روان از خان و مان گذشته دیه را بدست خویش آتش زدند و بهای اضطرار راه فرار سپردن گرفتند و مضمون یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین صورت حال آن ملاعین گشت لشکریان اسلام ازان دیه غله و علوفه فراوان برداشتند و درهمان روز دو دیه دیگر را که بآن نزدیکی بود وقت نماز پیشین بتاختند و بسی غله و سایر اطمعه ازان مواضع نقل کردند و دران راه اراتمور(۱) را که از بندگان درگاه بود زخم تیر رسید و روز چهار شنبه نوزدهم ماه ازان منزل کوچ کرده در مقابله قصبه جمو اتفاق نزول افتاد و مسافت چهار کروه راه بود و درین

(۱) در دو کتاب بجای - اراتمور - (ایتمور) دیده شد *

منازل و مراحل قریب چهار فرسخ راه مزارع و کشت زار بود متصل یکدیگر چنانچه خوید چهارپایانِ عساکر گردون مآثر بآساني حاصل مي شد و دران چراگاهها علف خوار کردند و روز پنجشنبه بیستم ماه رایت نصرت پناه متوجه قصبهٔ جمو شد و دران دره که منبع آب جمو است درآمد و لشکر منصور چند نوبت ازان آب بگذشتند و در دامنِ کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و در دست راست قریه منو و درین دو محل هندوان قوي هیکل پردل جاهل بودند و کوهها و جنگلها درغایت محکمي و استواري داشتند چنانچه بدانجا درآمدن از محالات مي نمود و آن بد بختان زنان و فرزندانِ خود را بکوهها فرستادند و رای ایشان با جمعی از هندوان کافر جاهل متهور که حریص بودند بآنکه زحمتِ حیات از سرِ خود باز(۱) کنند و بجان مي کوشیدند که جانرا بباد فنا بردهند بموضع حصین از کوه پناه برده بودند و استاده چون سگ که دروقت طلوع ماه بآواز آید نعره میزدند و تیر مي انداختند رای عقده کشای حضرت صاحب قران که هنگام تدبیر نسخه لوح تقدیر بود خواست که آن مدبران بی باک را بنوعی

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - باز - (دور) است و معني باز در اینجا جدا است پس باعتبار حاصل معني جمیع نسخ موجوده متفق اند *

دردام تسخیر آورد که سپاه اسلام را * • مصراع *

* زان دد صفتان دیو سیرت *

آسیبی نرسد فرمان داد که ایشان را بحال خود باز گذاشته متعرض نشوند و قریه منورا تاخت کنند لشکر منصور برحسب فرموده قریه را غارت کردند و گاه باز گشتن بقصبه جمو درآمدند و بجهت علوفه و علفه غلّه بسیار برداشتند و اشارت علیه بصدور پیوست که چند قوشون مرد جلد درکمین جایها جنگل پنهان شده توقف نمایند و رایت ظفرپناه باسپاه روان شد و روز آدینه بیست و یکم ماه از آب جمو گذر کرده چهار کروه راه براند و مزرعه درکنار آب جناوه مضرب خیام نزول گشت و درانمقام چهار فرسخ در چهار فرسخ کشت زار بود و علف خوار و چون موکب همایون از درهٔ جمو و منو نهضت فرمود هندوان روباه صفت بتصور آنکه بیشه از شیران کارزار تهی مانده از پیغولهای جنگل بیرون آمدند غافل ازانکه چند قوشون از سپاه نصرت قرین درکمین منتظر انتهاز فرصت اند ناگاه آن بهادران جلادت آیین ازکمین چون شیرژیان از عرین بیرون آمدند و بران گمراهان بی دین حمله آوردند و بسیاری ازیشان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از تومان امیر شیخ نورالدین دولت تمورتواجي و حسین ملک قوجین رای جمورا با پنجاه گبر دیگر دستگیر کرده بساحهٔ درگاه اسلام

پناه آوردند حضرت صاحب قران شکر و سپاس آفریدگار زمین و آسمان که فروزندهٔ چراغ دولت موحدان و سوزندهٔ خرمنِ شوکت مشرکان ارادتِ بی علت اوست بجای آورد و زبان ستایش گذارش گوشِ امراء را بجواهرِ این کلمات بیاراست که زهی قادر باکمال که این گبران متکبر متهور که دیروز در مقـــام غرور و سرکشي بهیچ آفریدهٔ التفات ننمودند امروز همه را گردن بسته مسخر و مقهور لشکر اسلام گردانید و آن فتح را از فیض فضل ذوالجلال دانسته اصلا تدبیرِ صایب و سعی جمیل خویش درمیان ندید هرآینه برگزیدهٔ که دیدهٔ بصیرتش از سرمهٔ توفیق روشنائي یافته باشد هرچه واقع گردد از آثارِ قدرت مسبب الاسباب داند تعالی شانه نه از سبب * بیت *

* درغست کیـــن و هم کوتاه بیـــن *
* فلک را نهـــد کارسازِ زمیـــن *
* زمین و فلک چون منش بنده اند *
* بتسلیـــمِ خدمت سرافگنـــده اند *

درزمان آن بدبختان را مقید و مسلسل ساختند و برخاک مذلت و خذلان انداختند و رای جمورا درجنگ زخمی رسیده بود جهت مصلحت استخلاصِ مال و رعایت غبطه لشکر اسلام اورا علاج کردند و بانذار و تبشیر و بسی وعد و وعید

سعادتِ اسلام دریافت و هرچند برحسب آنکه انک لا تهدی من احببت مقرراست که * * بیت *

* به بی دیده نتوان نمودن چراغ *
* که جز دیده را میل نبود بباغ *

اما چون زبان را بکلمه توحید بیاراست و گوشت گاو که درپیش آن خران و درکیش آن جمع پریشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد بحکم قضیه نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرایر بتشریف و نوازش سرافراز گشت وبموجب التماس او شرط رفت که اورا رعایت فرمایند و درسایه حمایت نگاه دارند وروز یکشنبه بیست و سیوم ماه دران منزل توقف افتاد تا عساکرِ منصور که بولایت لهاور رفته بودند باردوی اعظم ملحق شدند *

ذکر قضیه شهر لَهاور و شیخه کوکر

درهمان منزل خبر آمد که شاهزادگان و امراء که بر حسب فرمان متوجه آن طرف شده بودند بلده لَهاوررا مسخر کرده اند ومال امان را استخلاص (۱) مي نمایند و شیخه کوکر را که آخرکارِ او موافق اول حال نیامد هم گرفته اند آری بسیارکس درمبادي امورجمالِ حال را بزلف و خالِ مکر و احتیال بیارایند ودرفرجام ازقبح فعال وزشت کرداري

(۱) درسه نسخه بجای - استخلاص - (استحصال) دیده شد *

شرمساري برند و بسي مردم درابتداى امر چهرهٔ بندگي و خدمت گاري بگلگونهٔ فرمان برداري وطاعت گذاري برافروزند وعاقبت چون آيينه امتحان درميان آيد سياه روئي وزرد رخساري كشند * * شعر *

* لكل الى شاو العلى حركات *
* ولكن عزيز فى الرجال ثبات *
* روزعروسي شود شانه حكايت كند *
* هركه بموى دروغ زلف نهد برعذار *

بتخصيص درحضرت صاحب قرانى كه نقش نگين پادشاهي وطراز خلعت فرمان روائي او راستي رستني باشد هركه درين دولت روزافزون قدم اخلاص براستي نهد البته كعبه مقصودش مطاف ساعي اميد گردد وهركه درجادهٔ خدمت اين اقبال بى انتقال انديشه كجى بخاطر راه دهد ازتيه خسارت وخذلان جاودان نجات نيابد * * رباعي *

* پرسيد يكى زمن كه ره چونست *
* گر راست روي مبارك ومينونست *
* ورزانكه نه برطريق شايستـه روي *
* افزون زهزار نيزه بالا خونست *

حال آنكه شيخه كوكر هم دراوايل اين يورش فرخنده مآل بسعادت ملازمت موكب گيتي كشاى فايزشد وازنوازش

و تربیتِ پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشت بحیثیتی که در حدود هندوستان هرکجا هندوان بد و توسل نمودند که ما از اتباع و اشیاع شیخه کوکریم ایشان را غارت نکردند و اسیر نگرفتند و درمیان دو آب دریای گنگ و دریای جَون اجازت طلبیـــد که بولایت خود رود و ساوري نسق کرده درلبِ آب بیاه که آن را آب لهاور نیز خوانند بمعسکرِ ظفرپناه پیوندد و چون رخصت یافته بمقام خود بازگشت بساط نشاط بگسترد و مجلس عیش و عشرت بیاراست و میعادي که دران[1] موقف مقرر کرده بود رقمِ نسیان بران کشید و باوجود خلف وعده که اظهر علامات نفاق است عدم مبالات و بی‌باکي شعار روزگار شقاوت آثار خود ساخت و جماعتي ازبندگان درگاه که ازطرف ماوراء النهر مي آمدند بآنجا رسیدند مثل مولانا عبد الله صدر و هندو شاه خازن و دیگران که به تربیت یکی ازیشان پای رفعت برفرق ماه و جلال مي توانست نهاد بهیچ یک التفات ننمود و ازمضمون اشارت * * بیت *

* دست مدار از کمـــرِ مقبـــلان *
* سر مکش از خدمتِ صاحب قران *
* خار که هم صحبتـــی گل کنـــد *
* غالیه دردامنِ سنبـــل کنـــد *

---

(۱) درچهار نسخه بجای - دران موقف - (درچنان موقفی) دیده شد *

غافل ماند و لاغرو * * بیت *

* گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه *

* سفید کردن آن نوعی از محالات است *

لاجرم فرمان قضا جریان[1] نفاذ یافت که ولایت او را غارت کنند و او را گرفته بیاورند وهل نجازی الا الکفور و روز دو شنبه بیست و چهارم ماه موکب نصرت پناه از آب جناوه عبور نموده و پنج کروه راه قطع کرده نزول فرمود و دران روز نوکران امیرزاده میرانشاه از تبریز رسیدند و خبر سلامتي شاهزاده و فرزندان و سایر چاکران و دولتخواهان که دران جانب بودند آوردند و اخبار بغداد و مصر و شام و روم و دشت قبچاق و حال قلعه النجق بعز عرض رسانیدند و روز سه شنبه بیست و پنجم چندي از ضعفاء لشکریان در آب غرق شدند مرحمت حضرت صاحب قران فریادرس بیچارگان گشت و حکم واجب الامتثال صدور یافت تا اسپان و اشتران خاصه شریفه ببازماندگان دادند و ایشانرا بران سوار ساخته بسلامت بگذرانیدند * * مصراع *

* هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش *

و دران روز هندوشاه خازن را بطرف دارالسلطنة سمرقند روانه داشت تا بشارت قرب وصول رایت فیروزي شعار

---

(۱) در سه کتاب بجاي - قضا جریان - (قهرمان قهر) دیده شد *

بمسامع انتظار اهالي آن دیار برساند و هم دران روز نوکر امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ از فارس آمد و مژده سلامت آن شاهزاده رسانید و از استقامت احوال مملکت و جریان امور بروفق ارادت خبر داد و بیلاکها و تبرکات از جمله شمشیرهای مصري و غیر آن معروض داشت روز چهارشنبه بیست و ششم ماه از کنار آب جناوه کوچ کرده و شش کروه راه رانده در بیابان فرود آمدند و دران روز یکی از ایلچیان تبریز بدارالملك سمرقند فرستاد تا بشارت رساند که متعاقب رایت جهانکشای چون روح که سوی کالبد خرامد و چون نسیم بهار که جان درتن روزگار دمد بمستقر سریر سلطنت و اقتدار خواهد رسید و فرزندان کامگار که منظور نظر عنایت آفریدگار اند هرچه زودتر باستقبال شتابند و هم دران روز رای عالم آرای بران قرار گرفت که بیشتر از عساکر منصور از دریای دندانه عبور فرمایند بنابرین در رفتن مبادرت نمود و مسارعت فرمود * * بیت *

منزلِ وصل چون شود نزدیک * آتشِ شوق تیزتر گردد

و روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه بسعادت نهضت فرموده شش کروه راه قطع کرده درکنار جنگلي بر سر تلی محفّه حضرت صاحبقران محفوف بحفظ و تایید رباني فرو گرفتند و دران روز شیري دران مرغزار پیدا شد بهادرانِ لشکر ظفر قرین

از هر طرف بران صید تاخت آوردند و از میان امراء امیر شیخ نورالدین بیشتر و دلیرتر از همه بتاخت و بحمله پیل افگن آن شیر را بیند اخت و در اثنای این حال امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده رستم و امیرسلیمان شاه و امیرجهانشاه ازلهاور بازگشته بمعسکر همایون رسیدند برغزوات اقدام نموده و هندوان بی دین را به تیغ جهاد سرازتن دروده و غنیمت فراوان حاصل کرده بعزبساط بوس فایزشدند وغنیمتها برسم نثوز و پیشکش بمحل عرض رسانیدند صاحب قران دریا نوال درزمان هریک از بهادران را که ایستاده بودند انعام فرمود از جمله نظرالتفاتش برمحمد آزاد افتاد واو را مشمول عنایت بی دریغ گردانیده جامهٔ خاص و ترکش خاصه با بند زر ارزانی داشت و درمیان اقران وامثال بلندپایه و سرافراز گشت و اعاظم و اکابرِجهان چشم امید بران داشتند که بیک التفات از نظرِ تربیت آنحضرت مشرف شوند تا بخت بلند پایه سایه برحال ایشان اندازد و اساطین سلاطین دوران عمری ترصد مي نمودند که بحسن اهتمامي ازان درگاه عالم پناه اختصاص یابند تا همای دولت ایشان را درزیر بال سعادت گیرد ادنی شخصی که ملحوظ نظرالتفات صاحب قران گیتي ستان شد برملوک زمین و خسروان زمان فایق آمد *

* بیت *

ذرهٔ کزهوای او برخاست * زآفتابش گذشت پایه قدر

وهم دران روز یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که امراء جرنغار و برنغار و سایر امراء قوشونات هریک براهي معین بمحل و مسکنِ خود باز گردند و مجموع شاهزادگان و نوینان و امراء تومانات و هزارجات و قشونات هریك را باندازه قدر و رتبت بخلعتهای گرانمـــایه نوازش فرمود و شاهزاده پیر محمد جهانگیر را بکمر مرصع و تاج خاص اختصاص بخشید و از اعیان ممالک هند جماعتی که اقبال آسا ملازم موکب جهانکشا بودند از امراء و سادات همه را بصنوف عواطف پادشاهانه مخصوص گردانید و تشریفات فاخر پوشانیـــده یرلیغها کرامت فرمود و رخصتِ مراجعت ارزاني داشت و خضرخان که سارنگ اورا گرفته بود و در قلعه بند کرده و او گریخته به بیانه از ولایت دهلي پیش اهودن که ملک مسلمان بود رفته و چون رایت نصرت شعار سایه سعادت بران دیار انداخت برهنموني توفیق روی اخلاص بدرگاه عالم پناه آورده بود و بدولت زمین بوس استسعاد یافته و ظفر آسا ملازم موکب جهانکشا گشته درین ولا عاطفت پادشاهانه اورا بمزید عواطف اختصاص بخشیده ایالت ولایت مولتان را باو تفویض فرمود و چون دران حدود شکارگاهی بود چون عرصه همت کریمان با طول و عرض درانجا شیر و ببر و کرگدن

وکوته پای و آهو بیشه و گوزن کبود و سایر انواع شکاري بسیار بود و از اصناف طیور مثل طاؤس و طوطي و دیگر مرغان گوناگون بی حد و شمار نشاط شکار در دامن عزایم خسروانه آویخت و داعیهٔ صید از خاطر همایون سر برزد و برحسب فرمان عساکر ذره شمار آفتاب اقتدار چندین هزار بجرگه روان شدند و بعد ازانکه شیران بیشهٔ شرک و ضلالت و پیل افگنان بیداء کفر و جهالت راکه اولئک کالانعام بل هم اضل وصف حال ایشان است در معارک جهاد و مواقف غزا بسیار انداخته بعزم شکار حیوانات عجم برنشستند و به نخچیر وحوش بیشه و صحرا و طیور و پرندگان فضاء هوا رغبت نمودند

* بیت *

* برون جستند بازان سبک خیز *
* بخون صید کرده چنگ را تیز *
* درآمد چنگل شاهین بتاراج *
* نه طوطي ماند بربالا نه دراج *
* ره بط باز تیز آهنگ مي زد *
* پر طاؤس شاهین چنگ مي زد *

وچندان شکاری دران بیشه وصحاری بعون باري بینداختند که نه پای یقین پیرامن قیاس وتخمین آن مي گشت و نه دست گمان بدامن حصر و شمار آن میرسید و از جمله کرگدن فراوان

از ضرب تیغ و سنان بهـــادران بی جان شد با آنکه گرگ از کمال قوت بحیثیتـــی است که اسپ را با سوار شاخ زده می اندازد و جرم او چنان صلب و محکم است که زخم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیر آن بندرت دران کارگر میشود و روز آدینه بیست و هشتم ماه چون از صید فارغ شدند هشت کروه راه براندند و بموضعی که آن را جبهان گویند و سرحد کشمیـــر است کشت‌زاری درغایت نزاهت و خرمی * * مصراع * * صافی زهر کدورت همچون ضمیر عاقل * مضرب خیام نزول گشت *

ذکر صفت کشمیر

چون کشمیر از مشاهیر امکنه معموره عالم است و بوضعی غریب واقع شده و جز کسی که مقصد سفرش همانجا باشد کمتر آنجا میرسد کیفیت بعضی اوضاعش چنانچه از ثقات معتمد علیه از سکان آن سرزمین استکشاف رفتـه و بعد از تفتیش و تحقیق مقرر گشته سمت گذارش می پذیرد و مصدّر بذکر محلش از اقالیم و کمیت طول و عرضش بوجهی که از کتب آن صناعت مستفاد می شود و من الله التوفیق - کشمیر ولایتی است قریب حاق وسط اقلیم چهارم چه اول آن اقلیم آنجا است که عرضش سی و سه درجه باشد و سی و هفت دقیقه و وسطش آنجا که عرض آن سی و شش درجه و بیست

و دو دقیقه و آخرش سي و هشت درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سي و پنج درجه است طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه و عرض آن ولایت طولاني افتاده و از جمیع جوانب محفوف بر و اسخ جبال کوه جنوبش بجانب دهلي و زمین هند واقع است و کوه شمالي بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش بصوب مواضعی است که محل اقامت و یورت اقوام اوغاني میباشد و طرف شرقي او منتهي مي شود بمبادي اراضي تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار واقع شده از حد شرقي تا جانب غربي قریب چهـــل فرسخ است و عرض از جانب جنوب تا جانب شمال بیست فرسخ است و درنفس آن دشت هموار که درمیان کوهسار واقع شده ده هزار قریه معمورهست مشحون بچشمهای خوشگوار و آب و سبزه بسیار و زبان زدهٔ عامه چنان است که در تمام آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار دیه محل عمارت و زراعت است و از شواهد جودت آب و هوای آن دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان آنجا در السنـــه سخن وران فرس مثل شده چنانکه گفته اند * * رباعي *

* شاهِ همه دلبـرانِ کشمیـــر توئي *
* خوم دل آن سپاه کش میر توئي *

* آن حور که روح را سزد کش گویند *

* کاندر کفِ پای نازکش میر توئي *

ودر کوه و دشتش انواع درختان میوه دار است و اثمارش بغایت خوب و سازگار اما چون هوایش میل بسردي دارد و برفهای عظیم بارد میوهای گرمسیري مثل خرما و نارنج و لیمو و امثال آن درانجا حاصل نمیشود لیکن از گرم سیرات نزدیک نقل مي کنند ودر وسط هامون چنانکه از طرف شرقي و غربي هریک بیست فرسخ است تا بکوه شهری که آنرا نغز نام است که نشیمن حکام آن دیار مي باشد و بطریق بغداد نهری عظیم درمیان آن جاریست که مقدار آبش از دجله بغداد مي گذرد و عجب آنکه چنان آب قوي مجموع از یک چشمه برمیخیزد و منبعش هم دران ولایت است و آن را چشمه دیرگویند و اهالي آنجا برسرآن نهر قریب سي جسر از کشتی و زنجیر بسته اند و راه کشاده هفت جسر ازانجمله درشهر نغز که مرکزِ ولایت و محل حکام است واقع گشته و این آب بعد ازانکه از حد کشمیر میگذرد آنرا بحسب مواضع آب دندانه و آب جمد میخوانند و در بالای مولتان بآب جناوه مي پیوندد و هردو از مولتان گذشته بآب راوه که از دیگرطرف مولتان مي گذرد متصل میشوند و بعد ازان آب بیاه بایشان میرسد و مجموع بقرب اوچه بآب سند

مي پيوندد و همه را آب سند ميگويند و در دامنِ زمين تته بدرياى عمان ميريزد و از دقايق حكمت الهي آنكه معمار صنع

و القينا فيها رواسي و انبتنا فيها من كل زوج بهيج

سوري از راسيات جبال پيرامنِ آن عرصهٔ فسيح المجال كشيده كه اهالئ آن سرزمين بآن سور از شيون تعرض اعادي ايمن اند بى كلفتِ مرمت و انديشـــه آنكه بمرور زمان وآسيب باد و باران خللى بآن راه يابد چه معظم راههاى عام آن ولايت سه طريق است يكى بصوب خراسان و آن راهى است بغايت دشوار چنـــانچه نقل احمال و اثقال ازان طريق برپشتِ دواب ميسر نمي شود و مردم آنجا كه بآن كار معوَّد شده اند آن را بردوش گرفته بچند روز بجائى ميرسانند كه برچهارپاى بارتوان كرد وراهى كه بصوب هندوستان دارد برهمين منوال است و طريقى كه برصوب تبت واقع شده ازان دو راه آسان تراست اما چند روزه راه علف بسيار است كه طبيعت زهر دارد و سواران را عبور ازان طريق دشوار است كه چهارپايان تلف مي شوند

* شعر *

* وقاية اللـــه اغنت عن مضـــاعفـــة *

* من الدروع و عن عال من الاطم *

القصه حضرت صاحبقران شب بیست و نهم از موضع جبهان نهضت نموده و چهار کروه راه قطع فرموده کنار آب دندانه مرکز رایت نصرت شعار گشت و روز شنبه رایت ظفر نگار بتایید پروردگار از پلی که باشارت علیه بسته بودند گذار فرمود و در عبور ازان پل لشکریان پیاده را از ترک و تاجیک معاونت و مساعدت باقصی الغایة ارزانی داشته شد و امیر شاه ملک و جلال الاسلام مامور گشتند که تمام لشکررا از پل بگذرانند *

گفتار در روان شدن حضرت صاحب قران بی همال باستعجال بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال

صباح یکشنبه سلخ جمادی الآخر حضرت صاحب قران پیش از لشکر نهضت نموده بطرف سمرقند ایلغار فرمود و بیست کروه راه بزیر آب دندانه براند و موضع سان بست که از توابع کوه جود است محل نزول بحر احسان وجود گشت و روز دوشنبه غره همایون ماه رجب از موضع سان بست بسپهر تیزگرد یعني سمند عالم نورد برآمد و بطالع سعد روان شد و حوالي قلعهٔ بروجه از فر نزول فرخنده غیرت چرخ برین گشت و در همان روز اول وقت پیشین بعد از ادای نماز باز

بمبارگي سوار شد و بچول جلالي در آمد وبتعجيل هرچه تمام تر براند و وقت نماز شام ازان چول بيرون آمده در كنار مغاكي كه از آب پشه كال بقيه دران مانده بود نزول فرمود و از قريه بروجه تا اين منزل سي كروه است و سبب تسميه اين چول بچول جلالي سبق ذكر يافته و روز سه شنبه دوم ماه وقت چاشت سلطاني ساحل آب سند از وصول درياى مكرمت و نوال غرق عرق خجالت و انفعال شد و جماعتِ امراء كه محافظت حدود و نواحي قلعه نغز و بانو و ضبط طرق و مسالك آن سرزمين بايشان مفوض بود مثل پير علي سلدوز و ديگر سرداران برحسب فرموده بر سر آب سند پلى از سه پايه و خس و كشتي بسته بودند رايت فتح آيت روان ازان پل عبور نمود و تا نيم روز بر لب آب توقف فرمود و اميرالله داد را بر سرِ پول باز داشت كه اغرق[1] و لشكريان كه از عقب مي آمدند بگذراند و هنگام نماز پيشين باقامت وظيفه وقت قيام نموده بسعادت و اقبال روان شد و ده[2] كروه راه رانده نزول فرمود و چهارشنبه سيوم ماه ازان موضع روان شد و مرحله بانو بعز نزول همايون مشرف گشت و پير علي تازو اميرحسين قوچين و ديگر سرداران كه جهت دفع

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - اغرق - (اورق) است (۲) در سه كتاب بجاى - ده - (دو) ديده شد *

مفاسد اوغانیان برحسب فرمان دربانو بودند و ازمدت هفت ماه باز شرف ملازمت ساحهٔ گیتي پناه درنیافته درین مقام چشم سعادت را بسرمه کام روشن گردانیده لبِ عبودیت بدولت زمین بوس رسید و بمساعدت توفیق دیدهٔ امید شان از سرمهٔ مشاهده جمال مقصود برخورداري یافت و یك تقوز اسپ و یك هزار گاو پیشکش کشیدند حضرت صاحب قران اسپان را بهمان بهادران بخشید و فرمان داد که گاوان را بصاحبانش رسانند که ازیشان غارت کرده بودند و پیرعلي و جماعتی که با او بودند درانجا توقف نمایند (۱) که تمامي لشکر ازان حدود عبورکنند و روز پنجشنبه چهارم ماه موافق اول فروردین جلالي که روز نوروز بود بعون اِلٰه عازم طرف نغز شد و روز آدینه پنجم ماه قلعه نغز از وصول رایتِ فیروزي اثر معسکرِ جنود فتح وظفرگشت و دران روز نوکر شاهزاده میرانشاه را روانه داشت تا بشارتِ فتح و فتوحات بیکران وسلامت ریاضِ دولت ونهال از اندیشه خزانِ نقصان بممالک آذربیجان رساند * * نظم *

* ز اقبال شاهنشهِ کامران *
* خدیوِ جهانگیر صاحب قران *
* جهان بود یک سر کران تا کران *

---

(۱) در بعضی نسخه بجای - که - (تا) دیده شد *

* پر آوازهٔ فتح هندوستان *

وهم دران روز محمود برات خواجه وهندوشاه را بکابل فرستاد که لشکرِ آنجا جهت دفع اوغانیان بیارد وگفته شد که امیرسلیمان شاه درزمان توجه رایت کشورستان بصوب هندوستان جهت دفع شرّ اوغانیان ورسوخ بنیانِ امن وامانِ مسلمانان قلعه نغزرا برحسب فرمان عمارت کرده بود لیکن درکنار قلعه چشمهٔ خوشگواربود وخارج ازحصار واقع شده درین وقت رای آفتاب اشراق خدیوآفاق که چشمه انوار صلاح وصواب بود مقتضي آن شد که آن چشمه دراندرون حصارباشد وباوجود غایهٔ اشتیاق بدیدارفرزندان رعایت مصالح عباد وبلاد برحصول آرزو ومرادِ خویش راجح دانسته درانجا توقف فرمود معلوم نبود که ازعساکرانجم شمار چه مقدار درظل رایت نصرت شعار بآنجا رسیده اند ومعروض رای انور افتاده بود که ازجمله اسبابِ اختاخانه چند خروارنعل مانده است اشارت علیه بصدور پیوست که آن نعلها برآنانی که ملازم رکاب ظفرانتساب اند بخش کنند مردم راازهوای نعل نعل طمع برآتش آرزو تافته شد وهر کس ازسرانِ سپاه مجموع نوکران واتباع خود را که رسیده بودند وبعضی زیاده بران نیزبازخواندند وبعد ازان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را اضافتی کنند چنانچه چشمهٔ

مذکور داخل حصار باشد و بر حسب مفصل قسمت نعل یساق[1] انداخته روز شنبه ششم ماه و یکشنبه و دوشنبه تا نماز دیگر بکفایت آن مهم اشتغال رفت تا بحدی که مجموع امراء و اشراف تا بدیگران چه رسد بدست خویش بر حسب فرموده خشت میکشیدند و پسین گاه دوشنبه که آن مهم باتمام پیوست از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قماري را با سیصد کس از قوشون او و سه[2] اغلن جوجي نژاد مقدم ایشان یارق اغلن با چهارصد خانه کوچ اوزبك به محافظت قلعه تعیین فرمود و ضبط قلعه ایریاب و شنوزان را بعم زاده شیخ نورالدین شیخ حسن سخت کمان نام زد کرد و بطرف گنبد شیخ مبارک شاه بمبارکي روان شد و درانجا اتفاق نزول افتاد و روز سه شنبه نهم ماه ازان منزل کوچ کرده براه کرماج روان گشت و درین دره شیخ احمد خواجه اوغاني بعز وصول و حضور درباركاه عالم پناه فایز شد و لب دولتش از تقبیل دست دریا نوال ارتشاف زلال سعادت و سلسال اقبال نمود لیکن شیخ از اقامت وظایف شیخی که درامثال این ولابسط خوان و خدمت اصناف رسندگان تواند بود قاصر آمد و به پیش برد راه و رسم فقر و درویشي موفق نگشت وطوبی ثم

(۱) در بعض نسخه بجای - یساق - (یاساق) است * (۲) در بعض نسخه بجای - سه - (شیرعلي) دیده شد *

طوبی لاصحاب التوفیق * * نظم *

* برومند باد آن همایون درخت *
* که در سایهٔ او توان برد رخت *
* که از سایه آسایشِ جان دهد *
* که از میوه آرایشِ خوان دهد *

و همان روز وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اسیکا از فر قدوم مبارك حضرت صاحب قران نمود ار روضهٔ رضوان گشت و این شیخ از مساعدتِ توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع بتقدیم رسانید و روز چهار شنبه دهم ماه از موضع اسیکا نهضت نموده و بدهانه رامک درآمده نزول فرمود و دران روز مولانا نعمت را پیش شاهزاده شاهرخ فرستاد که مژده وصول رایت جهان کشا برساند و روز پنجشنبه یازدهم ماه قریهٔ سرخاب محلّ نزول همایون گشت و چاشت همان روز ازانجا روان گشته هوای کابل از غبار موکبِ ظفر قرین مشک آگین شد و درانجا چلپان ملك اغارا با بعضی از لشکر که اسپان ایشان بازمانده بود و استران قطار مجموع بگذاشت و مبشررا باز داشت که ایشان را سرکرده ازعقب بیاورد و بمبارکي ازانجا گذشته شب هنگام بدهنه جوی نو آمد و آن جوی ماهي گیر است که معمار همت عالي نهمت آنحضرت اجراء فرموده چنانچه اشارتی بآن کرده شد و روز جمعه دوازدهم

از دهانه جوی نو پای عزیمت برکاب توجه درآورد و بموضع غربان فرود آمد و فرمان قضا جریان صدور یافت که دران سرِراه رباطی معتبر از آجر بسازند و چون موکب همایون بسعادت روان شد طاعت گذاران بامتثال امر مبادرت نمودند و برحسب فرموده باتمام پیوست و روز شنبه سیزدهم ماه از عقبه شبرتو و تنگي دره آن گذشته در فضایي که از عقبه تا بدانجا قریب دوفرسخ بود نزول فرمود و آن روز از اصابت عین الکمال در دست و پای مبارک آن سرورِ آفاق قرحه باز دیده شد والمی بی قرار پدید آمد چنانچه مزاج شریف از حدّتِ وجع تحمل سوار شدن نداشت و در محفه آسایش جسته استران میکشیدند سپهر ازان حادثه سرگردان شد و آفتاب ازان تاب در اضطراب افتاد و آن منزل را که زمانه درانجا ناخوشي اغاز نهاده این عارضه دست داد ناخوشک خواندند و شب هنگام همان روز از قبة الاسلام هرات نوکر شاهزاده شاهرخ برسید و خبرهای ملایم بمسامع جلال رسانید و چون آنحضرت از شدّتِ وجع تحمل سوار شدن نداشت روز دیگر همانجا توقف فرمود و روز سیوم ازانجا روان شدند و در محفه آسایش جسته استران مي کشیدند و چون در محفه نیز وجع زیاده مي شد بندگان خاص دوال ساخته محمل عالي را که عالمی در و درج بود بگردن گرفته براه آب دره

مي بردند و آن راهی بغایت تنگ است و در اثنای آن عقبه هست سیاه یخ و از اول دره تا آن عقبه بیست و شش نوبت و ازان عقبه تا بنهایت دره بیست و دو نوبت از یک آب مي باید گذشت و دو شنبه پانزدهم نوکران حضرات عالیات سراي ملك خانم و تومان آغا و سایر آغایان و شاهزادگان از سمرقند برسیدند پیلاکات بعز عرض رسانیدند و اخبار سلامتي فرزندان کامگار و اعزه رفیع مقدار عرضه داشتند و حضرت صاحب قران ازیشان قتلق تمور نوکر تومان آغارا روانه داشت که پیلان را از اغرق (۱) بتعجیل بیاورد و بواسطه ملالت مزاج همایون خاطربندگان و دولت خواهان بغایت پریشان بود روز روشن بچشم صغیر و کبیر تیره تر از شب روي شسته بقیر مي نمود تا آخر روز چهار شنبه هفدهم ماه که از آب دره عبور افتاد و - روح الامین بامر رب العالمین رقیه بسم الله ارقیک عن کل داء یوذیک بر دست و پای آن سرور سپهر تمکین دمید و انوار صبح صحت و سلامت از مطلع و اذا مرضت فهو یشفین بدرخشید و ذات بزرگوار خسرو دین دار که سلامتش سبب استقامت جهان و جهانیان بود از فضل ذوالجلال بحال اعتدال بازآمد همگنان مراسم شکر و شکرانه باقامت رسانیدند و روز پنجشنبه

---

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) مکتوب است *

از موضع سرآب بمحفه نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریه آخر از شرف نزول فرخنده برچرخ برین تفاخرنمود و درانجا آش خورده بسعادت واقبال روان شد و بموضع قرابلاق فرود آمد و خواتین امیرزاده پیرمحمد و حرم امیر جهانشاه و امراء و رعایای ولایت بقلان ساوریهای لایق ترتیب کرده بمحل عرض رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه رایت اسلام پناه وقت چاشت سلطاني بموضع سَمَنگان رسید و هم دران روز کوچ کرده موضع غزنیک مخیم نزول همایون گشت و روز شنبه بیستم ماه موضع خلـــم ازوصول موکب جهانکشای مشرف شد و نیم روز ازانجا روان شده نیم شب بلبِ آب جیحون رسیدند *

گفتار درگذشتن حضرت صاحب قران از جیحون و استسعاد یافتن حضرات و فرزندان بعزملاقات همایون

روز یکشنبه بیست و یکم رجب چاشتگاه صاحب قران دریا نوال بکشتي از آب عبورفرمود و دران مقام ذراری سپهر سلطنت و جهانداري امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و خدر معلی بیکیسي سلطان و مخدرات تتق عظمت و جلالت سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان آغا

و سایر شاهزادگان و مجموع اعیان و اکابر و اشراف از سمرقند و اطراف بعزم استقبال پیش آمده بدولتِ ملاقات حضرت اعلی استسعاد یافتند و زبانِ بهجت و فرح بادای تهنیتِ فتح آراسته دستِ استبشار بافشاندنِ نثار برکشادند چندان جواهر و دینار برسم نثار ریخته شد که تمام ریگ چیحون کنار چون خاکِ کان بجوهر و زر آمیخته گشت * بیت *

* زبس گوهر و زر که پاشیده شد *
* شعاعِ مه و مهر پوشیده شد *
* تو گفتی که از چرخ گردنده پاک *
* فرو ریخت انجم سراسر بخاک *

و روز یکشنبه و دو شنبه در ترمذ توقف نمودند و روز دو شنبه خانزاده علاءالملک که صحت انتسابش بدودمان نبوت و رسالت از وَصْمتِ شبهه و ارتیاب مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از منزلتِ آفتاب بلند جناب افزون بود حضرت صاحب قران گیتي ستان را طوي داد و پیشکشهای لایق بموقف عرض رسانید و روز سه شنبه بیست و سیوم رایت نصرت شعار از ترمذ بقشلاق جهانشاه انتقال نمود و روز چهار شنبه بیست و چهارم موضع ترکي گرمابه را رتبت سپهر برین بخشید و روز پنجشنبه بیست و پنجم از قهلغه گذشته آب باریك محل نزول بحرِ مکرمت و افضال گشت و جمعه

بیست و ششم جکدالیك مرگزرایت فتح آیت شد و روز شنبه بیست و هفتم موضع قوزي مذداق و روز یکشنبه موضع دور بیلجین و درین موضع شاهزاده شاهرخ از هرات رسیده دیده دولت را از مشاهده طلعت جهان آرای صاحبقران کشور کشای روشن گردانیده مراسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیده پیشکشها کشید * نظم *

* چو شهزاده آمد به پیش پدر *
* ثنا گفت و افشاند زر و گهر *
* جهانجو که عالم سراسر گرفت *
* گرامي خود را ببر در گرفت *
* نوازش نموده بپرسید حال *
* زمین و زمان شاد ازان اتصال *

و هم دران یورت امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه که حضرت صاحب قران هنگام توجه هندوستان اورا درسمرقند گذاشته بود بسعادت پای بوس سرافراز گشت و چون درین مدت باقامت وظایف عدل گستري و رعیت پروري نیکو قیام نموده بود ملحوظ نظرعنایت و تربیت شد و روز دوشنبه ازانجا نهضت نموده برلب جوئی فرود آمد روز سه شنبه سلخ خطهٔ ارم وش کش از وصول موکبِ ظفرقرین بهشت آیین گشت و ازصدقِ همت و صفای طویت بزیارت شیخ

شمس الدین کلال و دیگر مشایخ بزرگوار و تفقد مزار پدر نامدار و فرزندان رفیع مقدار مبادرت نمود و صدقات بسیار بفقراء و محتاجان کرامت فرمود و مدت پانزده شبانه روز بقعه دلکشای آق سرای محل استراحت جمشید فرخنده رای بود مجاری امور دولت و سلطنت بروفق مراد و مرام *

* مصراع * * سپهر تابع احکام و روزگار غلام *

و سه شنبه چهاردهم ماه شعبان از شهرکش نهضت فرموده درکنار آب رودک قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برآمد و روز چهارشنبه پانزدهم موضع چنار رباط مخیم نزول همایون شد و پنجشنبه شانزدهم از عقبهٔ آنجا گذشته در قلغ یورت اتفاق نزول افتاد و روز آدینه هفدهم ازانجا بتخت قراچه که از مستحدثات معمار همت آن حضرت است نقل فرمود و روز شنبه هیزدهم در باغ قراتوبه کوشک جهان نمای از فرشکوه آنحضرت بحقیقت جهان نمای گشت و یکشنبه نوزدهم باغ دولت آباد را از میامن مقدم فرخنده اسم و مسمی مطابق یکدیگر شد و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه حضرت صاحب قران بساعتی مبارک و طالعی میمون ازانجا بکوشک باغ دلکشا فرمود و آن عمارت خجسته امارت ازنو تمام شده بود و جهت تفاول و تیمن درانجا جشنی پادشاهانه ترتیب کرده شد و مجموع خواتین و شاهزادگان

و امراء و نوبینان حاضر شده زبان تهنیت بمبارک باد برکشادند و برسم نثار چندان درم و دینار بیفشاندند که هریک از جوچینان را مبلغی گران مذد رسید و هرکس از آحاد ملازمان جوهر یمن وزر بدامن کشید و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان رایت جهان کشای چون روح گرامي که بکالبد در آید و مانند سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدار الملك سمرقند در آمد • * بیت *

* آن وعده که تقدیر همي داد وفا شد *

* وآن کام که ایام همي خواست برآمد *

وزبان حال خجسته مبدأ فرخ مآل صاحب قران بی همال بفحوای الحمد لله الذي احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب ستایش گذارشد و بعد از استحمام و تطهیر تمام بزیارت مرقد تابان فرقد قثم بن عباس رضي الله عنهما فرمود و مجاوران وسایر مستحقان را بصلات و صدقات بی حصر و حساب نوازش نموده ازانجا بخانقاه مهد اعلی تومان آغا آمد و بعد از نماز پیشین بباغ چنار و نقش جهان تشریف داد و بعیش و عشرت مشغول شد و ازانجا نشاط حرکت فرموده باغ بهشت را از فرطلعت همایون نام مجازي حقیقي گردانید و درین محل از پیلان که در عقب بودند یکی برسید

و حضرت صاحب قران ازانجا بباغ بلند نقل فرمود و پیلان و اغرق[1] که در عقب بودند برسیدند اهالي ماوراء النهر که هرگز پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل عظیم و هیأت بدیع متعجب بماندند و بر کمال صنع قادر جلیل آفرینها خواندند *

* بیت *

اگر پای پیل است اگر پرّ مور * ازو یافت هریک ضعیفي و زور

و عواطف پادشاه جهان گیر تاج بخش مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات اکابر و اشراف از اهالي مملکت و اطراف را علی اختلاف درجاتهم از نفایس و تنسوقات ممالک هند ارمغاني ارزاني داشت و هرکس را بحسب رتبه از جواهر و طلا و کنیزک و غلام وغیرآن بنصیبی وافر محظوظ و بهره ور گردانید و سارنگ برادر بزرگ ملو را که حاکم مولتان بود با دو زنجیر فیل و دیگر تبرکات و تنسوقات ممالک هند با شیره پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و سایر امراء که دران سرحد بودند مجموع را انواع ارمغاني ارسال نموده انعام فرمود و سایه رافت و رحمت بر مفارق عالم و عالمیان گسترانید و شاهزاده جوان بخت شاهرخ رخصت انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش بازگردید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجای - اغرق - (اورق) است *

علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین *

گفتار در بناء مسجد جامع که حضرت صاحبقران در دارالملک سمرقند احداث فرمود

چون از منطوق آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر مستفاد میگردد که عمارت مساجد نتیجه صدق ایمانست بذات و صفات خالق اکبر و باور داشتن احوال و اوضاع قیامت و روز محشر حضرت صاحبقران مرید دادگستر دریورش هندوستان که بهدم بنیان شرک و طغیان و ویران ساختن آتشکده و بتخانهای بی دینان مشغول بود نیت فرمود و نیة المومن خیر من عمله که در سمرقند مسجد آدینه بسازد و شُرفات آن بقُمّه افلاک برافرازد و چون موکب جهانکشای در کنف حفظ و تایید خدای نصرت بخش راه نمای بدارالسلطنة معاودت فرمود امر عالي به بناء آن عمارت سپهرفرسا نفاذ یافت و بحکم الاحد للبناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه (احدی و ثمانمایة) موافق توشقان ئیل که قمر در اسد بود منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی خجسته و طالعي شایسته اساس آنرا طرح انداختند و عمله و پیشه

کارانِ چابک دست که هریك سرآمده کشورے و یگانه مملکتی
بودند دقایق حذاقت و مهارت در تشیید ارکان و توطید بنیانِ
آن بظهور رسانیدند و از سنگ تراشان آذربیجان و فارس
و هندوستان و دیگر ممالک دویست نفر درنفس مسجد
بکار بودند و پانصد کس درکوهها ببریدن سنگ و روان داشتن
بشهر ایستادگي مي نمودند و اصناف صُنّاع و پیشه وران که
ازتمام معموره عالم بپای تخت جمع آمده بودند هرکس
درقسم خود غایت جهد مبذول میداشت و جهت جمع آلات
نود و پنج زنجیر پیل کوه پیکر که ازکشور هند بسمرقند رسیده
بود همه را بکار درآوردند و سنگهای عظیم بزرگ را بگاو
گردون و مردم بسیار مي کشیدند و سرکارها برشاهزادگان
وامراء بخش کرده ازکوشش و اجتهاد آنچه درحیز قدرت
و طاقت بشري گنجد هیچ دقیقه درهیچ باب اهمال نمیرفت
ودرخلال این احوال امیرزاده محمد سلطان که برحسب
فرمان درین مدت بسرحد جتـــه نشسته بود با معدودی از
خواص ملازمان برسید و درخانقـــاه تومان آغا بشرف
بساط بوس استسعاد یافته رسم نثار و پیشکش باقامت رسانید
و حضرت صاحب قران شاهزاده را درکنار گرفته نوازش
فرمود و آن حضرت ازغایت اعتناء و اهتمام که دراتمام آن
شغل دیني داشت بنفس مبارک بسرِ عمارت حاضر مي شد

بلکه دران مدت اکثر اوقات بقرب مسجد بمدرسه خانم و خانقاه تومان آغا میگذرانید و قضایای دیني و ملکي که بداد گستري و رعیت پروري تعلق داشتی همانجا بفیصل میرسانید تا از میامن التفات همایون شُرفات عالیش چون مصاعد قدرباني بمحاذات ایوان کیوان رسید و صفاء صحن دلکشا و طیب هوای روح افزایش خط نسیان براوصاف باغ جنان و روضهٔ رضوان کشید * * بیت *

* زهی بلند بنائی که غُرفهای بهشت *
* زرفعتش همه هستند معترف بقصور *

و چهارصد و هشتاد ستون ازسنگ تراشیده هریك بطول هفت گز برافراخته شد و سقف رفیع و فرش بدیعش تمام از تختهای سنگ تراشیده و پرداخته گشت چنانچه ارتفاعش تا پوشش قریب نه گز است * * نظم *

* ورزطاق و قبهٔ مقصوره اش جوئی نشان *
* هیچ نتوان گفت غیراز کهکشان و آسمان *
* فرد بودی قبه گر گردون نبودی ثانیش *
* طاق بودی طاق اگرجفتش نبودی کهکشان *

و درهرركن ازارکان چهارگانه اش مناری سر سوی آسمان کشیده و نداء ان اثارنا تدل علینا بچهار رکن عالم میرساند و صریر درِ بزرگش که ازهفت جوش مرتب شده عبادِ هفت

اقلیم را بدارالسلام اسلام مي خواند و گرداگرد دیوارش
از طرف بیرون واندرون و گرد طاقها بکتابه سنگ تراشیده
زینت یافته و پرتوانوار حروف وکلمات سوره کهف و دیگر
آیات بینات قرانی بران تافته کمال جمال منبر و قبله گاهش
مصدوقه فلنولینک قبلة ترضیها برنظربصیرت آگاهان سرّ
فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه میدهد * * مصراع *
* تا دیدهٔ توفیق که آنرا بینـــد *

و محراب آهنینش از آه و آنین عذرخواهان و بالاسحارهم
یستغفرون روشن آیینه صورت حال اولئک الذین یتقبل
الله عنهم احسن ما عملوا درو چهره نما و اگرچه آینه
ازآه تاریکي پذیرد زَجَلِ تسبیح مسبحانش غلغله درحلقهٔ
ذاکران مجامع ملکوت انداخته وصدای تقدیس مهللانش
بصوامع عابدان لا یعصـون الله ما امرهم و یفعلون ما
یومرون افتاده رجاء واثق که آن پادشـــاه دین پرور
صاحب قران را بحکم من بني لله مسجدا ولوکمفحص
قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بهر غُرفه ازان قصری
درفردوس برین کرامت گردد و بهرخشتی بهشتی و بهر سنگے
فرسنگے از ریاض جنت عرضها کعرض السموات والارض
روزی شود و درکثیب مسك که محل لقای بیچون حضرت
آفریدگاراست برمذابرنور در عین بهجت وسرور جاودان

ممتّع باشد و چون ماه مبارک رمضان که ایام فرخنده فرجامش را از مسک ختام روایح مفایح للصایم فرحتان فایح است و در لیالي عالي قدرش انوار مصابیح ترابیح لامع و لایح بگذشت و میامنِ فرایض و سننِ صیام و قیام آن خجسته لیالي و ایام ببرکات اقامت نوافل و واجبات روز سعید عید مسترداف گشت رای عالم آرای صاحب قران دریا عطا در باغ دلکشا پرتوالتفات بر بسط بساطِ مسرت و انبساط انداخت و طویهای بزرگ و جشنهای خسروانه ترتیب افتاد واز جمله خدر معلی رقیه خانیکه طوئی کرد که تا شیره فیروزه فام سپهر بکاسه سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهره خُنیاگر مثل آن ندیده بود و پیرتیر صاحب تدبیر را نظیر آن هرگز در ضمیر نگذشته - و صلی الله علی سید الانام و داعی الخلق الی دارالاسلام محمد و آله الکرام و صحبه العظام و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا و الحمد لله رب العالمین *

ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه حضرت صاحب قران بصوب ایران زمین بیورش هفت ساله

از حکم تقدیر آسماني که مجاري امور عالم اشکارا

و نهاني مطلقا بران مترتب است امیرزاده میرانشاه درپایز سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) موافق سچقان ئیل در حوالي خوی بقرب مزار پیرعمرنخچیربان نشاط شکار فرموده بود ودراثناء تگ وتاز بقُوچي بازخورد و ازفراز زین دوتو گشته * * بیت *

* خواست که آن قُوچ را زنده بگیرد بدست *

* دست نداد وقضا نقش دگرگونه بست *

شاهزاده که مانند او شهسوار درروی زمین کم افتد به سر و گردن برزمین افتاد وازشدتِ آن سقطه زمانی نیك از خود برفت غریو از نهاد امراء وارکان دولت برآمد ولشکر سراسر از آغا و نوکر جمع آمده درقلق واضطراب افتادند تا بعد از دیروقت اندک حرکتی کرد وفی الجمله اثر حیات درو پیدا شد وتا سه شبـــانه روزش چند نوبت غش طاري گشت وطبیبی که متصدي اصلاح بود موجب افساد آمد وبمهویا بعمد که مظنه آن هم بود درمعالجه خطا کرد وازتعاضُدِ این اسباب خللی فاحش بدماغ آن چراغ دودهٔ اقبال ازعین الکمال راه یافت وچنان خسروي که ناموس تخت آذر بیجان والوس هُلاکوخان ازکمال شهامت وصرامت بنوعي قایم داشته بود که مزیدی بران صورت نمي بست حکام وسرداران اطراف واکنـــاف حتی آنان که مدة العمر

سرِ اطاعت بفرمان هیچ پادشاه فرو نیاورده بودند و بپای اذعان آستان خدمت هیچ سلطان نسپرده مجموع دست توسل بدامن دولت والای او زدند و باقدام انقیاد بدرگاه آن فروزنده افسر و گاه آمدند و از صنوف نوازش و بخشش خسروانه آن دیدند که هرگز در خیال امانی و آمال ایشان نگذشته بود * نظم *

* همتش دستِ کرم چون برکشادے روز بزم *
* خیره مانده از عطایش دیدهٔ وهم و قیاس *
* هیبتش چون برکشیدی تیغ کین هنگام رزم *
* تیره گشتی چشمهٔ خورشید تابان از هراس *

از آسیب چشم زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که اکثر افعال و اقوالِ او از نهج صواب انحراف داشت گاه از مجرد توهمي خون یکی هدر ساختی و گاه براه اسراف واتلاف گنجی بپرداختی و بتخریب عمارت امر میفرمود وبسی کارها را که نه درخور چنـــان سروری بود ارتکاب مي نمود از جمله بی موجبي در اوایل فصل تابستان برکوب عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد سوار شد و هر شبانه روز در کوچ میراند و همانا تصورش آن بود که سلطان احمد را بمجرد آوازه توجه رایت نصرت شعار ارکان ثبات و قرار تزلزل پذیرد و بغداد را گذاشته فرار پیش گیـــرد و چون

شاهزاده بقبه ابراهیم لک[1] رسید از تبریز خبر آمد که جماعتی از اعیان و متعینان آنجا اتفاق نموده اند و هم سوگند شده که غدری ایدیشند و چون حمیت ملکانه رخصت نمیداد که پیش از وصول بمقصد بازگردد بدان خبر التفات ننمود برقرار می راند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و سلطان احمد چون میدانست که نه موسم محاصره بغداد است لب وقار بدندان تجلد گرفته جای نگه داشت و چون از جانب تبریز ایلچیان متعاقب آمدند و اندیشه عصیان بتازه مکرر عرضه داشتند بعد از دو روز که رایت نصرت شعار سایه وصول بران دیار افگنده بود شاهزاده کامگار بعزم مراجعت سوار شد و روی توجه بصوب تبریز آورد و هر روز دو کوچ می فرمود و چون بآنجا رسید جماعتی که بقصد غدر و عصیان متهم بودند و از جمله قاضی بود همه را بتیغ سیاست بگذرانید و در پایز همان سال بنا بر آنکه مخالفتی از سیدی[2] علی شکی ارلات توهم فرمود تحقیق ناکرده لشکرکشید و ولایت او را غارت کرد و چون آوازه استغراق اوقات شاهزاده بعیش و عشرت وقلت التفات او بضبط و نسق امور ممالک انتشار یافت گرجیانِ خبیث نهاد که دیو فساد و طغیان ایشان در شیشه

---

(۱) در بعض نسخ بجای - لک - (مالک) است * (۲) در بعض کتب بجای - سیدے - (سید) دیده شد *

صلابت قهر حضرت صاحب قران مقید بود دلیر شدند و دران مدت که آن حضرت بیورش هندوستان فرموده بود پای جسارت از جاده مطاوعت بیرون نهاده مخالفت آغاز کردند و دران وقت سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر با جماعتي اتباع در قلعه النجق بود سلطان سنجر حاجي سیف الدین بر حسب فرمان قضا جریان از مدتي مدید باز آن قلعه را محاصره میکرد پیرامن قلعه از جمیع جوانب دیواري از سنگ بر آورده بودند چنانچه کس از قلعه بیرون نمي توانست رفت و کس از بیرون راه بقلعه نداشت و اهل حصار نیک به تنگ آمده بودند دران فرصت گرجیان غلبه عظیم از بی دینان جمع آوردند و سیدے(۱) علي شکي اگرچه بشعار اسلام متحلی بود بواسطه آنکه ولایت او را تاراج کرده بودند چنانچه گفته شد با گرجیان اتفاق نموده بعزم استخلاص سلطان طاهر که در مضیق محاصره کارش بجان و کارد باستخوان رسیده بود متوجه النجق شدند و بولایت آذربیجان در آمده دست تعدي و عدوان بخرابي ولایت مسلمانان بر کشادند و چون سلطان سنجر از ان حال آگاه گشت از در قلعه بر خاست و به تبریز رفت و صورت واقعه را بعرض امیرزاده میرانشاه رسانید و شاهزاده پسر خود را امیرزاده

(۱) در بعضی نسخ بجای - سیدی - (سید) است *

ابا بکر با چند میر مثل سلطان سنجر و حاجي عبد الله عباس و محمد قزغون و شیخ محمد تواجي و دیگر امراء با طفاء نایره آن فتنه فرمان داد و ایشان بصوب النجق روان شدند و چون گرجیان بحصار النجق رسیدند سلطان طاهر فرود آمده بایشان پیوست و قلعه را بحاجي صالح و سیدے احمد اغلشائي و سه ازناور گرچي سپردند و گرجیان امراء بزرگ و بهادران را ازناور گویند و چون مقصود ایشان خلاص سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد باز گشتند وهم دران حوالي لشکر تبریز بایشان رسید و سپاه جانبین صف کشیده جنگ در پیوست و چون گرجیان بغایت غلبه بودند ازناوران ایشان بتهور پیش آمدند و میمنه و میسره لشکر تبریز را براندند و سیدے علي شکي از قلب بیرون تاخته روی انتقام بامیرزاده ابا بکر نهاد شاهزاده جوان بخت با آنکه درسن هژده[1] سالگي بود پاي ثبات فشرده یک چوبه تیر بکمان جلادت درآورد و از شست ظفر کشاد داده بردامن زره کلاه خود سیدے علي آمد ازان گذارکرده برگ گردن او نشست وآن بی باک برخاک هلاک افتاد ولا غرو و الشبل فی المخبر مثل الاسد اما چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را رانده شاهزاده نیز باز گشت وبسلامت ازان

(۱) در دو کتاب بجای - هژده - (شانزده) دیده شد *

ورطه بیرون آمد و گرجیان بمواضع خود مراجعت نمودند
و از تبعات تغیر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلي مایل
عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر و لعب نرد مشغول
بود و این نیز موجب آن گشت که امور نا مناسب از و صدور
مي یافت روزي در اثنای گفت و گو با حرم محترمش
خانزاده دشنامي تهمت امیز باو داد خدر معلـــي ازان
معني بیش از حد بتنگ آمد و در تفتیش و منشاء آن افتراء
محکم بایستاد و دران قضیه خرمن حیات جمعي از مرد و زن
بآتش غیرت آن بانوي رفیع مقدار بسوخت و دولتخواجه
ایناق که راه و زارت و نیابت داشت جریده با حرم خود
بگریخت و به ري پیش بیان قوجین رفت و حاصل عمرش
که در مدت امارت اندوخته بود بباد غارت و تاراج رفت
و این وحشت بآن انجامید که خانزاده از خشم متـــوجه
سمرقند شد و چون حضرت صاحب قران از غزو هندوستان
معاودت نمود و بمستقر سریر سلطنت قرار گرفت بمسامع علیه
رسانیدند که باحوال بعضي ممالك ایران بتخصیـــص
آذربیجان فتوري راه یافته است و هم دران ولا مهد ابهت
مآب خانزاده که از تبریز توجه نموده بود بسمرقند رسید و در
قصر باغ چنار بشرف بساطبوس استسعاد یافت و حال خبط
دماغ شوهرش امیرزاده میرانشاه و شکایتي چند که ازو

داشت بعز عرض همایون رسانید و عرضه داشت که اگر رایت همایون متوجه آن طرف نمیشود او اندیشه مخالفت دارد چه تمام یا ساق آنحضرت را ترک کرده و اموال و خزانه را باسراف و تبذیر تلف نموده و این معاني موجب آن شد که حضرت صاحب قران گیتي ستان از متاعب سفرهندوستان هنوز نیاسوده و بعد از چنان سفري زیادت از چهارماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود * * نظم *

جهان کاروان شاه سالار بود * دران کاروان باربسیار بود
ز هرگوشهٔ بار مي اوفتاد * همان کار درکار مي اوفتاد
دران کارها یار او بود و بس * پناهنده را گشت فریادرس

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بایران زمین بیورش هفت ساله

* نظم *

بود پادشا سایهٔ حق بحق * بود کارایشان بدیگر نَسَق
چوظل افگند قدرتِ بی شبیه * نگیرد قیاسش زکس جز سفیه
نماند باحوال کس کارشاه * چه نسبت کسی را بظلِّ اِلٰه
یکی را که درعهده شد عالمي * تن آساني او را نزیبد دمي
بتخصیص شاهي که گردون پیر * ندیده چو او خسروي بر سریر

ماه در هر ماه خنگ فلک را از نو نعل بندي ميکند يعني بسير متوالي در ايام و ليالي بسرحد کمال مي توان رسيد و آفتاب هر بام و شام دامان آسمان در خون مي کشد يعني جها نکشائي و فرمان روائي بي تيغ آزمائي و کيهان پيمائي ميسر نميگردد و آنرا که نه از عزايم خجسته فرجام سعي تمام و کوشش برد وام است ابلق ايام رام نيست و گردش روزگار بکام نه و هرکرا صمصام انتقام پيوسته خون آشام نيست نه عقد دولتش انتظام يابد و نه قواعد سلطنتش استحکام پذيرد لاجرم حضرت سپهر بسطت صاحب قران *

* مصراع * * که ختم گشت برو تا ابد جهانباني *

چون از يورش هندوستان که مدت يکسال بحط و ترحال و قطع فيافي و جبال و تحمل شدايد جدال و قتال با زمره شرک و ضلال اشتغال مي نمود مراجعت فرمود بي آنکه چند گاهي با ستراحت و آسايش بگذراند بنابر اسبابي که گذارش پذيرفت بازعزيمت جانب ايران پيش نهاد همت عالي ساخت و رايت عزم خسروانه برافراخته و زلزله در زمين و زمان انداخته تواجيان بزرگ برحسب فرمان بهر طرف کس فرستادند تا سپاه استعداد يورش هفت ساله کرده بدرگاه عالم پناه جمع آيند و بقدر تُوان و امکان در استعجال کوشيده اصلا تعلل ننمايند * * بيت *

چو شد منتشر قصهٔ عزم شاه * بجنبش در آمد ز هر سو سپاه
در آمد ز هر جانبي لشکرے * روان گشت جيشي ز هر کشورے
و حضرت صاحب قران سيد خواجه شيخ علي بهادر و جهانملک
ملکت و پير محمد فولاد را که از امراء اميرزاده شاهرخ
بودند روانه هرات گردانيد تا بشاهزاده مشار اليه رسانند
که با لشکر متوجه آذربيجان شود و اميرسليمان شاه از
پيش به تبريز رود و چون امراء اين سخن بشاهزاده رسانيدند
درزمان بجمع سپاه خراسان فرمان داد و اميرسليمان شاه
با سيد خواجه بی توقف روان شد و شاهزاده ستوده مآثر
بعد از فراهم آمدن عساکر بسعادت و اقبال سوار شد و براه
بسطام و دامغان توجه فرمود و چون بجاجرم رسيد از
اردوي اعلی که دران وقت از جيحون عبور نموده توکل
قرقرا آمد و فرمان رسانيد که سپاه خراسان براه شاسمان
و استراباد و ساري بروند که اردوی بزرگ از بسطام
و دامغان خواهد گذشت شاهزاده برحسب فرمان عنان
عزم بصوب شاسمان تافت و دران راه بواسطه صعوبت طرق
و مسالک و علف و گياههای مهلک چهارپای بسيار تلف
گشت و بعد از بسی زحمت بدولت و فيروزي بفيروزکوه
رسيدند و رای ممالک آرای اميرزاده محمد سلطان را
جهت ضبط توران زمين بسمرقند که مستقر سرير سلطنت بود

بگذاشت و بیردی بیگ ساربوغا و امیر حاجي سیف الدین
و خداداد حسیني و امیر شمس الدین عباس و صدیق تابان
و ارغونشاه اختاجي و الیاس خواجه شیخ علي بهادر و دیگر
امراء که بضبط سرحد مشغول بودند برقرار بملازمت
شاهزاده بهمان شغل بازداشت و امیرزاده اسکندر عمر
شیخ را جهت ضبط اندگان و محافظت آن سرحد تعیین نمود
و رایت جهانکشاي سعادت انتماء اول پایز روز چهارشنبه
هشتم محرم سنه (اثنین و ثمانماية) مطابق توشقان ئیل بفتح
قریب که بحساب ازحسن اتفاق موافق سال تاریخ است
درحرکت آمد * * نظم *
خدیو جهان گیر روشن ضمیر * برخش اندر آمد زعالي سریر
روان کرد رایت بعون الله * روان درپناهش جهاني سپاه
و باغ قراتوبه بفرنزول همایون شرف اختصاص یافت
و ازانجا بسعادت و اقبال نهضت نموده و از عقبه گذشته بکش
فرود آمد و کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلال دریافته
صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانید و ازانجا روان شده
چون بقرمذ رسید از مزارات متبرکه آنجا بتخصیص مشهد منور
سادات و مرقد معطر قطب الاولیاء و المحققین خواجه
محمد علي حکیم ترمذي و شیخ بزرگوار ابوبکر وراق و دیگر
مشایخ کبار قدس سرهم اجمعین استمداد همت نموده و صلات

و صدقات بمجاوران و سایر مستحقان رسانیده از جیحون عبور فرمود و ببلخ در مرغزار پای حصار هندوان نزول فرموده همان طریقه مرضیه مسلوک داشت و از ارواح مقدسه اولیاء که دران سرزمین آسوده اند بتخصیص خواجه عکاشه و خواجه رمّان و سلطان احمد خضرویه و فضیل عیاض و سفیان ثوري و غیرهم - نوراللّه مضجعهم - اقتباس انوار سعادت و استفاضت مدرار کرامت نموده خانه امیریادگاربرلاس را که داروغهٔ بلخ بود از فرقدوم فرخنده شوکت سپهر برین بخشید امیرمشار الیه برسم نثار و پای انداز قیام نموده شرایط خدمتکاري وطوي و پیشکش بتقدیم رسانید و ازانجا بسعادت و اقبال سوار گشته روان شد و چون مراحل و منازل قطع فرموده موضع ساریق قمش جام مخیم نزول همایون گشت اغرق[1] امیرزاده شاهرخ و حضرات عالیات ملکت آغا و گهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده دران محل بمعسکر ظفرپناه ملحق شدند و بسعادت بساطبوس فایز گشته نثار پاشیدند و پیشکشها کشیدند و امیرزاده سیورغتمش را که بچهار ماه پیش ازین بتاریخ پنجشنبه هشتم رمضان سنه (احدي و ثمانمایة) موافق سیوم خرداد ماه جلالي سنه (احدي و عشرین و ثمانمایة) بطالع

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است *

سنبله در هرات از ملکت آغا متولد شده بود مشمول میامن نظر حضرت صاحب قران گردانید و آنحضرت دیده عطوفت بروی او باز کرده مبتهج و مسرور گشت و هم دران محل امیر آقبوغا از هرات آمده بسعادت زمین بوس استسعاد یافت و برسم نثار و پیشکش قیام نموده مراحم خسروانه او را نوازش فرمود و بخلعت خاص سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزانی داشت و چون ازانجا نهضت نموده وطی مسافت فرموده بمزار متبرک شیخ الاسلام عالی مقام احمد جام در آمد ساقی اخلاص کؤس مالا مال احسان وانفضال در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعه نذور و صدقات سرخوش و دل شاد گردانید و از روح بزرگوار صاحب مزار استمداد همت نمود و امیرزاده رستم را بجانب شیراز پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد که برادران باتفاق متوجه بغداد شوند و امیرسوفیجک را با دو هزار سوار ملازم او گردانید و در صحاری خرکرد و فراه کرد شکار انداخت و بعد از دو روز که جرگه بهم پیوست * بیت *

* زهرگونه صید اندران پهن دشت *
* نگندند چندانکه از حد گذشت *

و ازانجا در کنف حفظ پروردگار تعالی و تقدس از راه نیشاپور و بسطام روان شد و راه براه لشکرظفرشعار را تغار

داده بحدود رَی درآمد و چون از خوار گذشته قریه ایوانک از فر نزول همـــایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاده شاه رخ که برحسب فرمان از راه مازندران فرموده بود دران محل بموکب گیتي کشای ملحق شد *

تتمه قصه امیر سلیمان شاه که برحسب فرمان از پیش آمده بود

امیر سلیمانشاه که بموجب فرموده پیشتـــر متوجه تبریز شده بود چون بری رسید و از تقریر بیان قوجین که داروغه ری بود تغییر دماغ امیرزاده میرانشاه بتحقیق پیوست رفتـــن به تبریز مصلحت ندانست و ازانجا بهمـــدان رفته توقف نمود و امیرزاده ابابکر با امراء امیرزاده میرانشاه مشورت کرده باتفاق خط نوشتند پیش امیر سلیمانشـــاه که البته مي باید آمد و چون امیر سلیمـــانشاه به تبریز رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدودي باستقبـــال رایت فتح آیت روان کرد و امیرزاده ابابکـــر او را در ظـــاهر تبـــریز بمـــرغزار قم توپه طوي داد و خلعت پوشانیده اسپان متعدد کشید و سید خواجه شیخ علي بهادر را که همراه او بود اسپ و جامه داد و ازانجا متوجه قراباغ شدند و چون صاحب قران کامگار از ری و شهریار بگذشت

امیرزاده میرانشاه برسید و آن روز رخصت ملاقات نیافت و هم دران روز امان از شیراز با هدایا و پیشکش که امیر زاده پیر محمد عمر شیخ ارسال نموده بود بیامد و بعز بساط بوس فایز گشته انچه همراه داشت بمحل عرض رسانید امیرزاده میرانشاه روز دیگر بدولت پای بوس مستسعد شد و زانو زده پیشکش کشید لیکن بواسطه جرایمي که ازو صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد * * مصراع *

* بیچاره آنکه از نظرش او فتاده است *

و تمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام برحسب فرمان جهت تحقیق احوال شاهزاده پیشتر به تبریز رفتند و نواب و عمال او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی طلب داشته اموال دودانکه چند ساله که بدیوان اعلی تعلق داشت و شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بهرکس داده بود از نسخه بیرون نوشتند و مجموع استرداد نمودند و چون بمسامع علیه رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بعیش و عشرت که موجب اختلال مملکت گشت ترغیب جمعي ندیم پیشه و اهل ساز بود که پیوسته ملازم بودند و او را بران میداشتند حکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشانرا بدارعبرت برکشند و ندیمان مجلس شاهزاده را مثل مولانا محمد قهستاني که با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم درشیوه

نظم و نثر و جدّ و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود و استاد قطب الدین نایي و حبیب عودي و عبدالمومن گویندهٔ که هریك درفن موسیقـــي یگانه روزگار و سرآمدهٔ ادوار بودند همه را بگرفتند و چون بپای دارآوردند بحکم کما تعیشون تموتون مولانا محمد بعادت مطـایبه و ظرافت باستاد قطب الدین گفت که خدمت استاد درجمیع حالات مقدم و پیشوای ما بودهٔ درین مقام نیز همان رسم مرعي مي باید داشت وجلاد اول قطب الدین نایي را ریسمان درپای انداخته بدار برکشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت نظم کردهٔ بخواند و قضا حکم خود براند *

* بیت *

* پایان کار و آخرِ عمراست ملحدا[1] *

* گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست *

* منصور وار گر ببرندت بپای دار *

* مردانه پای دار جهان پایدار نیست *

و رفیقان ایشان را نیز همان شربت چشانیدند و چون حضرت صاحب قران بسلطانیه رسید مظفر نظری[2] از اصفهان آمدهٔ بدولت بساطبوس سرافراز گشـــت و از هرگونه ظرایف

---

(۱) در بعض نسخهٔ بجای - ملحدا - (محمدا) است * (۲) در دو کتاب بجای - نظری - (نظیری) دیدهٔ شد *

و نفایس و تنسوقات و پیشکشهای فراوان کشید و رایت نصرت شعار براه قراداره و اردبیل متوجه جانب قراباغ شد و در صحاري موقان و اقتام شکار کرده بکنار آب آرس نزول فرمود و بران آب از کشتي پل بسته بسعادت و سلامت عبور نمود و قراباغ آرّان را مضرب خیام جلال و مرکزِ رایت و اعلام دولت و اقبال گردانید و اردوي اعلي در حوالي قطورکنت که یورت عمرتابان بود قشلاق کرد و امیـــرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه درانجا بشرف بساطبوس استسعاد یافتند و امراء امیرزاده میرانشاه و اعیان سپاهش هریك فراخور حالِ خود پیشکشها کشیدند و چون پیش ازین والي ولایت شکي سیّد(۱) علي ارلات با لشکرگرج اتفاق نموده بود و بدرِ قلعه النجق آمده و جان برسرآن ناداني کرده چنانچه شرح داده شد درین وقت پسر او سیدے احمد که متصدي ایالتِ ایل و ولایت او شده بود بواسطه جریمـــهٔ پدرش از بیم انتقـــام خدام صاحب قران گردون غلام مضطـــرب و بی آرام گشت والتجا بملک شروان امیر شیخ ابراهیم برد که او بمزید اخلاص در بندگي بندگان آنحضرت سمت اختصاص یافته بود *

* بیت *

هرکه باخلاص کند بندگي * سر بفرازد ز سرافگندگي

---

(۱) در سه نسخه بجای - سید - (سیدی) دیده شد *

شیخ ابراهیم باستظهار عفو پادشاهانه او را بپایه سریر خلافت مصیر آورد و بعز بساط بوس رسانید سیدے احمد زمین عبودیت بلب ادب بوسه داد و شیخ ابراهیم عفو جرایم او را از حامي مراحم پادشاهانه درخواست کرد عواطف حضرت صاحب قران نقوش تقصیرات او را رقم عفو و اغماض کشیده بصنوف تربیت و نوازش سرافراز گردانید و منصب و مقام پدرش باو ارزاني داشت و شیخ ابراهیم ساوري بسیار آورده به ترتیب طوي مشغول گشت و چند ان اسپ و گوسفند جهت آن طوي کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواجیان آنرا بر لشکر قسمت کرده همه را به پختند و روز طوي به بکاولان سپردند و دیگر اسباب جشن مجموع در خور آن بود و بعد ازان پیشکشها کشید از جانوران و غلمان و جواري و انواع اقمشه و رخوت و اصناف جَبَه و اسلحه و غیر آن و از جمله شش هزار اسپ کشید *

ذکر رسیدن اخبار سآز اطراف و اقطار

در اثنای احوال مذکور خبرهای ملایم که از شواهد و علامات قوت دولت روز افزون بود از اطراف و اکناف جهان برسید از جمله آنکه تمور قتلغ اُغلن که بعد از شکست و ضعف توقتمش خان از پیش حضرت صاحب قران رفته بود و خاني الوس جوجي برو قرار گرفته بحکم ان الانسان

لیطغی ان اراه استغنی کفران نعمت کرده دم از مخالفت می زد درین وقت وفات کرده است و آن الوس بهم برآمده و پریشان گشته و دیگر آنکه ملك الظاهر برقوق که ممالک مصر و شام در حیطه سلطنت او بود ودیعت حیات عاریتی باز سپرده و میان امراء ممالک او مخالفت و منازعت واقع شده و بمحاربه و قتال انجامیده و بسیاری از اعیان امراء او بقتل آمده و فرج پسر او که ولی عهد پدر است و جودی و اختیاری ندارد و دیار مصر و شام بیکبارگی بهم برآمده و دیگر آنکه در ولایت خطای تذغوز خان که پادشاه آن مملکت بود و مدتی بکفر و ضلالت گذرانیده درگذشته است و هرج و مرج بایل و الوس او راه یافته و دیگر آنکه خضرخواجه اغلن که حاکم جته بود داعی اجل را اجابت نموده و در میان پسرانش شمع جهان اغلن و محمد اغلن و شیرعلی اغلن و شاهجهان اغلن بواسطه افساد مردم شریر مخالفت باز دیده شده و دیگر آنکه امیر زاده اسکندر عمر شیخ با امراء ازادگان لشکر کشیده بمغولستان رفته بفر دولت قاهره برایشان غالب شده و دشمنان را مقهور و منکوب گردانیده وصول این اخبار که مجموع بیک روز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استظهار دولت خواهان سعادت یار گشت و الحمد لله الواحد القهار و تفصیل قصه امیرزاده مشارالیه آنست که چون

الوس جته بواسطه وفات خضر خواجه اغلن بهم برآمد امیر زاده اسکندر آن معني را غنیمت دانست با آنکه درسن پانزده سالگي بود لشکراندگان جمع آورد و با امراء که ملازم او بودند مثل پیر محمد طغي بوغای برلاس و نورک برلاس و بیان تمور بیکیجك جته و پیرحاجي ملش و شیرمست پسر بهمن جون غرباني متوجه مغولستان شد و امراء که برحسب فرمان اعلی درجته بودند مثل بیردي بیگ و خداداد حسیني و امیر شمس الدین عباس و داد ملک برلاس و صدیق تابان وغیرهم توجه نمودند و چون موکب شاهزاده به نزدیک کاشغر رسید امراء بد و ملحق شدند و باتفاق روی جلادت به آن جانب آورده یارکنت را تاخت کردند و ازانجا گذشته سارق قمش و کلپین والي کول و یارقورغان و چهارطاق و کینوک باغ همه را بتاختند و چون بناحیه اوچ رسیدند ایل و الوس که دران نواحي یورت داشتند بعضی با نقیاد و ایلي پیش آمدند و بعضی (۱) را کوچ کرده براه آق سو بردند و اوچ را که حصنی است استوار بکوشش بسیار فتح کردند و آق سو سه قلعه است که راه بیکدیگر دارد و در حصانت و محکمی بمرتبهٔ که اهالي آن نواحي و حوالي

---

(۱) دربعض کتاب بجای - بعضی را کوچ کرده براه آق سو بردند - (بعضی کوچ کرده براه آق سو رفتند) دیده شد *

آن را امید گاه روز وقایع و شدايد شناسند امیـــرزاده مشارالیه با امراء عظام عزیمت بصوب آقسو تافتند و چون برسیدند در ظاهر آن فرود آمدند و بتدبیر اسباب جنگ حصار و ترتیب آن چون ساختن منجـــور و بریدن نقب و تراشیدن نردبانها و عرّادها و نظایر آن مشغول شدند و قریب چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد ازان اهالي قلعه انقیاد کرده پیشکش بدرفرستادند و جمعي بازرگانان خطـــای را نیز که آنجا بودند باموال بیرون کرده فدای خود ساختند و ازانجا چپقون[1] بطرف پای و کوسن فرستادند و پای ییلاق است و کوسن قشلاق و عساکر نصرت شعار پای و کوسن را تاخت کردند و حرم امیر خضرشاه حاجي ملك آغا و دخترش اسن ملک و غیرهما اسیر گرفتند و تارم را نیز بتاختند و ایل بسیار ازان مواضع کوچانیده براندند و بعد ازان فتوحات از آقسو امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد و از ختن تا خان بالغ که تختـــگاه خطـــای است براه آب و آباداني صد و شصت و یک منـــزل است چه ازانجا تا قراخواجه سي و پنج منزل است و از قراخواجه تا تقاول که سرحد خطای است و ازکوه تاکوه دیواري کشیده اند و دروازه نشانده و خانها و یام خانها ساخته و جماعتي درانجا بمحافظت

---

(۱) در بعض نسخ بجاي - چپقوق - (حقوق) دیده شد *

سرحد قیام مي نمایند سی و یك منزل و ازانجا بکنجانغو که از شهرهای خطای است پنجاه و پنج منزل و ازانجا تا بخان بالغ چهـــل منزل است و به نمنای چهل منزل و گویند راهي دیگر هست که از ختن تا بسرحد خطای بچهل روز مي توان رفت اما هیچ آبادانی نیست و ریگ فراوان است و چاه که دران چول مي کنند اگرچه زود بآب میرسد دربسی مواضع آب آن سمّیّتي دارد و هر جانور که میخورد هلاک مي شود و از غرایب آنکه دوچاه که میان آن دوچندان مسافتي نیست گاه مي باشد که آب یکی کشنده است و ازان یکی خوشگوار و از ختن تا بکاشغر پانزده روزه راه است و از کاشغر تا بسمرقند بیست و پنج منزل و درختن دو رود خانه است که آن را ارنگ قاش و قراقاش میگویند و بیشترسنگ آن رود خانه یشم است و ازانجا بدیگر ممالک مي برند و آب هر دو رود خانه از قرانغوتاق فرو میریزد القصه چون امیرزاده اسکندر بختن رسید اهالي آن بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمدند و پیشکشها کشیدند و ازنیروی دولت قاهره صاحب قران قلاع و بقاع آن حدود و نواحي مسخر گشت و امیرزاده مشار الیه بجانب قرانغوتاق رفت و آن کوهي است بلند بغایت تند چنانچه پای زینها بسته اند تا صعود بران متمشي (۱)

(۱) در بعض نسخه بجای - پاي زینها بسته - (نرد بانها راست کرده) است *

گردد وسُکّان ختن و توابع هنگام حدوث فتن و وقایع پناه بحصانت آن کوه برند امیرزاده چون برکیفیت حال آن کوه اطلاع یافت باز گشت و آن زمستان در کاشغرگذرانید و از پری پیکران مغول و حور وشان ختن دو تفوز اختیار کرده مصحوب شیخ یساول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در اثنای یورش شام که بعد ازین شرح پذیر خواهد گشت بمعسکر ظفرقرین رسید و یک تفوز دختر و یک تفوز اسپ بامیرزاده محمد سلطان فرستاد و او با لشکربعزم یورش جته بترکستان آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف نا نموده مسارعت نموده بود و از پیش رفته آن معنی برخاطر شاهزاده گران آمد و بیلاک او را رد کرد و ازانجا مراجعت نموده بسمرقند رفت وچون بهار شد امیرزاده اسکندر باندگان آمد و ازانجا بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون بآق کُتل رسید باو رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و قصد گرفتن تو دارد و چون او نیز درخاطر اندیشه فضولي داشت متوهم گشت و باندگان معاودت نموده بقلعه درآمد امراء که آنجا بودند مثل پیرمحمد طغي بوغا و پیر حاجي پسرملش این معني را حمل برمخالفت وعصیان کردند ولشکر اندگان را جمع آورده حصار را درمیان گرفتند امیرزاده اسکندر با ایشان سخن کرده از قلعه بیرون آمد و درگاستان

نزول کرد و آن باغیست که امیرزاده عمر شیخ احداث فرموده بود و ایشان نوکران خاصه او را گرفته بند کردند و خبر بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه مخالفت بود و بقلعه درآمده با نوکران او را گرفته ایم از پیش شاهزاده کس آمد و امیرزاده اسکندر را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کوهک او را بشاهزاده رسانید و یرغو پرسیده امیرزاده اسکندر را بند کردند و بیان تمور بیکیچک را که اتابکش بود با بیست و شش نوکر امیرزاده مشار الیه بقتل آوردند *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران گیتی ستان بعزم کفارگرج بطرف دره خمشا

برمقتضای نص یا ایها النبي حرض المومنین علی القتال غزو کفار و قلع و قمع بی دینان بد کردار همواره مسرح[1] نظر همت صاحب قران گردون اقتدار بود لاجرم درهمان زمستان سنه (اثنین و ثمانمایة) که قراباغ آران معسکر نصرت آشیان بود نیت غزو گرج مصمم فرمود و شیخ

(۱) در بعض نسخ بجای - مسرح - (مطمح) و در بعض (مطرح) دیده شد

ابراهیم و سیدے احمد را خلعت داده بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که از مجموع لشکرها از هرده نفر سه نفر آزوق ده روزه گرفته ملازم موکب گیتی ستان باشند و باقی لشکر و اغرق[1] در همانجا توقف نمایند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ افریدگار ایلغار کرده باتمام شاه زادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لبِ آب کُرّ مخیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت تا کشتیها جمع آورده بر سرِ آب پل بستند و شاه و سپاه بران پل بگذشتند و شیخ ابراهیم با لشکر شروان بموکب ظفر قرین ملحق شد و سیدے احمد نیز ملازم شد و موکب همایون ازانجا نهضت نموده از شکي بگذشت و بجانب دره خمشا که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود بحیثیتی که از تشابکِ اشجار و اغصان باد وزان آسان از خلالِ آن گذار نتوانستي کرد * * نظم *

* چنان تنگ و درهم یکی بیشه بود *
* که رفتن دران کار اندیشه بود *
* درختانش سر درکشیده بسر *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است *

* چو خطِّ دبیـــران یك اندر دگر *
* نقابیده اند روی از چرخ هـور *
* زتنگي رهش پوست کندي زمور *

یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که لشکریان ظفرپیشه ده روزه راه درختان را بدّهره و تبر و ارّه بپنداختند و راه ساختند بعرضي که پنج شش قوشون در پهلوي یکدیگر مي توانستند رفت و دران ایام مدت بیست روز متصل برف مي بارید و پیوسته از پرند مشک فام سحاب برکوه و هامون خرده کافور مي بیخت (۱) و چون لشکرِ اسلام بمحل و مقام گبران شقاوت فرجام رسیدند زمزمه تکبیر و تهلیل در خمِ طاق فیروزه فام انداختند و تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را که پشت زمین در پر حواصل گرفته بود از خونِ بی دینان غیرت رخسار لاله و ارغوان ساختنـــد هرکه یافت شد امان نیافت و هرکه پدید آمد ناپدید گشت و خمشـــا که سالار و استظهار آن زمره لعین الذین یکذبون بیوم الدین او بود از عجز و اضطرار ترک خان و مان کرد و فرار اختیـــار نمود عساکر گردون مآثر در طلب او تا دره آقسو بشتافتنـــد و بسي گاو و گوسپند و غیرِ آن از اموال و اجنـــاس غنیمت یافتند و چون خمشا از بیم مجـــاهدان شیر شکار شغـــال وار

(۱) در بعض نسخه بجاي - بیخت - (ریخت) دیده شد *

بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانهای دوزخیـــان را آتش زدند و دیههـــا را بصرصرِ نهب و غارت ویران ساختنـــد *

* بیت *

* ساکنان در دوزخ و مسکن بآتش سوخته *

* چهرهٔ ملت زفتـــحِ غازیان افروختـــه *

و چون عیش آن گمراهان بی خمرگوارنده نمي بود مرد و زن و اطفال ایشان بدان معتاد بودند بغایتي که هرکه مي مرد بر حسب * * بیت *

* وصیت است که هنگام قبض روح مرا *

* بمي بشوئي و از چوب رز کني تابوت *

بی شراب دفن نمیکردند از برای اضرار کفار و تذغیص عیش ایشـان که نص و اغلظ علیهم بآن ناطق است امر عالي نافذ شد تا باغات وبساتین برلشکر ظفر قرین قسمت کردند و مجموع ببالای کوهها برآمده رزها که اهل نار بامید باده خوشگوار پرورده بودند ازبیخ برکندند و دیگر درختها را بعضی را بریدند و بعضی را پوست بازکردند و عمارات آن مواضع بتخصیص کلیسیاها که محلِ عبادت نامقبـــول آن مخذولان بود با خاک برابر گردانیدند و از غرایب اتفاقات دولت روز افزون حضرت صاحب قران آنکه در زمستان سال سابق که بارس ئیل بود در بلاد هندوستان و نواحي

و حوالي دهلي و دریای گنگ غزا مي فرمود وبتخانها را خراب مي ساخت و درین زمستان توشقان ئیـــل که مدت یکسال تمام نشده در ولایت گرجستان بجهاد مشغـــول بود وکلیسیـــا ها را بر مي انداخت و لله در من قال *

* بیت *

* براقِ عزم تو گامی که برگرفت از هند *
* نهـــاد گام دوم بر اقاصي ایران *

حقا که اگر اسکندر بودي اسپ دولتش درین طول و عرض بهزار جا سکندری خوردي واگر اردوان دوان تازیدي از عهده مجرد قطع مسافت بیرون نیامدی * * بیت *

* کسی را که یاري دهش یاور است *
* حکایات او حالتي دیگـــر است *

گفتار در مراجعت رایت نصرت انتما از غزوه دره خمشا

چون مبارزان میدان جهاد قریب یکماه نشیب و فراز آن بلاد را بسنابكِ مراکب تسلط و استیلاء بسپردند و بسیاري از ازناورانِ کفار و عامه بی دینان بدکردار را بتیغ آبدار آتش بار بقعر جهنم و بیس القرار فرستادند و حاکم ایشان خمشا آواره و کم آوازه گشت و دیارکفر ویرانی بیش از

اندازه گرفت و دران هنگام شدت برودت هوا ازحد گذشته بود و راهها از کثرت برف دربند آمده * * نظم *

* فشـــانده خردهٔ کافور گون میغ *
* فُسرده چشمهـا چون چشمهٔ تیغ *
* جهـان از جور چرخ چنبري پیـر *
* زگردِ برف شیبت کرده چون شیر *
* ز رشکِ حسـن احوالِ سمنـــدر *
* میـــانِ آب مرغابي پر آذر *
* شده حلّاج دي در پیشه (۱) کاري *
* دکان بر چیـــده عطّـــارِ بهاری *
* زبیـــمِ لشکـــرِ بي رحم بهمـــن *
* گریزان آتش اندر سنگ و آهن *
* زسهـــمِ تیـــرِ سرما مهـــر انور *
* ز ابرِ تیـــره ناوردي برون ســـر *

و بدین واسطه لشکریان را قوت یافت نمیشد و اسپان را غیر از پوست درخت خورش نماند چنانچه بسی از چهارپایان تلف شدند حضرت صاحب قران مرکب مراجعت در زیر ران عزیمت کشید و از آب کُر گذشته در مواکب فتح و فرصت و فراغ بقرا باغ معاودت نموده باردوي همایون نزول فرمود

(۱) در بعض نسخه بجای - پیشه - (پنبه) دیده شد *

و دیده امید فرزندان را بفر طلعت فرخنده روشن گردانید
و دران مقام از موهبت ذو الجلال و الاکرام امیرزاده خلیل
سلطان را پسري جمیل پیکر خجسته اثر کرامت شد و او را
برکل نام نهادند و چند روز متوالي برسم تهنیت و نثار قیام
نمودند و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند
و طربها فزودند و دران اثنا فرمان اعلي صدور یافت که
امراء امیرزاده میرانشاه را که در محاربه گرجیان که بحوالي
النجق اتفاق افتاده بود تقصیر کرده بودند و فرار جسته در
دیوان بزرگ یرغو پرسند امیرزاده شاهرخ و امراء بامتثال
امر قیام نمودند و چون بعد از پرسش و تفتیش و تحقیق
صورت حال چنانچه واقع شده بود بعز عرض همایون رسانیدند
حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست و حاجي عبد الله عباس
و محمد قزغان را پس و پیش چوب یاساق زدند و یمن حمزه
اپردي را که پیش از همه گریخته بود اشارت شد که بیاساق
رسانند و بدرخواست شاهزادگان بجان امان یافته او را نیز
چوب پس و پیش زدند و از هریک ایشان بجرمانه سیصد
سر اسپ بستدند و برمجموع اعیان نوکران امیرزاده
میرانشاه بحسب حال از پنجاه تا دویست و سی صد
سر اسپ حواله رفت و تمام آن اسپان را بر پیادگان سپاه
ظفرپناه قسمت کردند و عاطفت پادشاهانه امیرزاده ابا بکر

را که دران جنگ جلادت نموده و سید ے علي شکي را بیك چوبه تیر بر خاک هلاک انداخته بصنوف تربیت و نوازش اختصاص بخشید *

*بیت *

* شه است ظلّ خدا زان دهد سزا و جزا *
* بقهر و لطف بد و نیک زیر دستان را *

و هم دران اثنا برهان اغلن را که بکرات حرکات نا مناسب ازو بصدور پیوسته بود چنانکه سبق ذکر یافته باز بتجدید جریمه بزرگ ازو بظهور آمد برحسب اشارت شحنه قهر بیاساق رسانیدند و پسرش را نیز همان شربت چشانیدند و قوشون و نوکران او را برستم فولاد دادند فسبحان الذي یعز من یشاء و یذل من یشاء و هو علی کل شیئ قدیر *

تتمه احوال امیرزاده رستم که از جام متوجه شیراز شده بود و ذکر جریمه که از برادر بزرگ او امیرزاده پیر محمد بظهور آمد

گفته شد که امیرزاده رستم برحسب فرمان صاحب قران گیتي ستان از جام متوجه شیراز شد و امیر سونجک

باد و هزار سوار بموجب فرموده ملازم رکاب او بود و چون ایشان از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را در قراباغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکي بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونجک و برادرزاده اش حسن جاندار و حسن چغداول که هردو در شیراز بودند بر حسب فرموده از راه بهبهان و تستر عازم جانب بغداد شدند و امیر سعید برلاس و علي بیگ عیسی که از خویشان امیر عباس بود در شیراز جهت ضبط شهر باستادند چه اشارت علیه باین معني نفاذ یافته بود و امیرزاده پیر محمد که حکم جهان مطاع چنان بود که او لشکررا سرکرده برود از عقب ایشان روان شد و تن بخستگي داده ببهانه مرضي که نداشت تخلف نمود و ازنوبنجان شُولستان باز گشت و امیرزاده رستم و امراء مذکور لُر آسترک را در را مهرمز تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و ازانجا ایلغار کرده و از دزپل گذشته در موضع دوبندار تمام احشام ساکي و فیلي را بغارتیدند و ازان جا روان شده باد را و باکسار را غارت کردند و اسیر گرفتند و چون جمادی الآخر سنه (اثنین و ثمانمایة) بمندلي رسیدند امیر علي قلندر که از قِبَل سلطان احمد آنجا بود آهنگ جنگ کرد و او را بیک حمله شکسته از مردم او یازده کس را دستگیر کردند و به تیغ سر افشان

از پا در آوردند و منذلي را عرضه نهب و تاراج ساختند و امیرزاده پیرمحمد که بعلت تمارض ازراه برگشت چون بشیراز رسید بواسطه اغواء و افساد جمعی تاجیك بد فعل که ملازم او شده بودند خیالی فاسد بدماغ راه داد و بترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام نمود و هم ازنوکران او جمعی امیرسعید برلاس را ازان حال آگاهي دادند و هنگام تفتیش در روی او بمشافهه بگفتند امیرسعید او را در قلعه قهندر محبوس گردانید و خود جهت محافظت او در قلعه ساکن شد و علي بیگ عیسی را در شهر بگذاشت و خبر بپایه سریر اعلی فرستاد و در قشلاق قراباغ که مخیم نزول صاحبقران بود فرستاده امیرسعید برسید و صورت حال بعرض رسانید یرلیغ عالم مطاع صادر شد که امیرالله داد بشیراز رود و مفسدان که شاهزاده را بد آموزي کرده اند بیاساق رساند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نصب کند و او را بند کرده بیاورد امیرالله داد برحسب فرمان روان شد و چون بشیراز رسید از مفسدان بد آموز مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراساني را همانجا بیاساق رسانید و مستوفی قوشجی (۱) را دست و پای بریدند و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را بند کرد

(۱) در بعض نسخه بجای - قوشچي - (قوجین) است *

و نشان صاحب قران گیتي ستان را بعراق عرب پیش امیرزاده رستم فرستاد و درمندلی بعد از انهزام امیرعلي قلندر باو رسید و چون امیرزاده مشارالیه بر مضمون فرمان واقف شد بی توقف ازانجا متوجه شیراز گشت و بر حسب فرموده حسن جاندار و حسن جغداول ملازم او باز گشتند و امیرسونجک براه جمجمال(۱) روی توجه بقراباغ آورد که محل اردوي همایون بود و چون امیرعلي قلندر که درمندلي از صدمه جلادت عساکر منصور گریخته ببغداد رسید و صورت واقعه بعرض سلطان احمد رسانید اضطرابي عظیم بحال او راه یافت و از غایت دهشت و حیرت بفرمود تا دروازها را مجموع ببستند و جسر بکشادند و از اَمارات دولت قاهره دران واقضیه غریب روی نمود شرحش آنکه حضرت صاحب قران حکومت خوزستان و ضبط آن بشروان ارزاني داشته بود و او درانجا دل برجمع مال بسته دست استیلاء برکشاد و از شمس الدین دهدار و دیگر متعینان و متمولان آن دیار وجه بسیار بزجر و اضرار بستد و بعضی از کلانتران جویزه را بقتل آورد و با هزار سوار آراسته متوجه بغداد شد و کمر خدمتکاري بسته باقدام هواداري پیش سلطان احمد رفت سلطان احمد مقدم او را گرامي داشته بمزید تربیت اختصاص

---

(۱) در دو کتاب بجای - جمجمال - (چپچمال) دیده شد *

بخشید و او بخفیه با امراء و اتباع او از در دوستي در آمده هرکس را بمبلغي گرانمند ازده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادي محظوظ گردانید و از تصادم تقدیرات الهي مفصل وجهي که بهرکس داده بود از نویسنده او ضایع شد و بدست یکي از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام افتاد و دران اثنا که سلطان احمد از غلبه حیرت دروازها بسته بود بعرض او رسانید و توهمي که داشت یکی هزار شد و از جمله مبلغ ده هزار دینار باسم رافع مفصل ثبت بود سلطان احمد فی الحال او را به نشاند و بدست خود گردن زد و دران وقت شروان را با جمعي امراء مثل قطب حیدري و منصور بتاخت ایرات فرستاده بود یادگار اختاجي را بفرستاد و امراء را پیغام داد تا شروان را بقتل آوردند و سرش را ببغداد فرستادند و در شهر بکمتر از هفته قریب دوهزار کس را از مردم خود بکشت و وفا خاتون را که بجای مادرش بود و او را از خردي پرورده و بزرگ کرده بواسط فرستاد و بالشی بر روی او نهاده بآن طریق هلاک کردند و دیگر زنان و خدمتکاران که در حریم دولت او بودند بیشتر را بدست خود بکشت و در دجله انداخت و بعد ازان در خانه را به بست و هیچ افریده را راه نمي داد چنانچه آش خاصه که باورچیان مي آوردند در میزدند

و آن را سپرده هم از در باز میگشتند چون چند روز برین و تیره بگذشت شش کس از محـــرمان را بفرمود تا هفت بار گیر از طویله خاصه گرفتند و بآن جانب دجله بردند و شبی بکشتي از آب بگذشت و بآن شش کس سوار گشته متوجه قرا یوسف ترکمان شد و مدتي مطبخیـــان برقرار طعام مي بردند و بخد متگاري مي سپـــردند و مردم را از غیبت او اصلا خبر نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف رسید او را و لشکریانش را بغارت شهر تطمیـع کرده ببغداد آورد و چون برسیدند ایشان را بآن طرف آب منزل تعیین فرمود و خود بکشتی بگذشت و از بس نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازي و سایر رخوت و اجناس که بقرا یوسف و ترکمانان داد ایشانرا خرسنـــد ساخت و نگذاشت که دست تعدي بغارت دراز کنند و چون از هجوم سپاه حضرت صاحب قران بغایت خایف و ترسان بود پیوسته جاسوسان را برگماشته تفحص احوال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سنه (اثنین و ثمانماية) خبر آوردند که رایت کشورکشای روی عزیمت بصوب سیواس آورده اندیشه کرد که اگر عساکر گردون مآثر بحدود روم و شام در آیند راه گریز که ممر نجاتش همان بود برو بسته ماند فرج را جهت ضبط شهر باز گذاشت وزن و فرزند و اموال و نفایس خود را برداشته با قرا یوسف از بغداد روان شد و از فرات

گذشته روی گریز بروم نهاد و چون بحلب رسیدند حاکم آنجا تمورتاش با دیگر امراء از شهر بیرون آمدند و راه بر ایشان بستند و چون جنگ در پیوست شکست بر لشکر حلب افتاد و ایشان ازانجا گذشته بروم رفتند و قصه فوجي از سپاه ظفرپناه که در یورش سیواس با ایشان دو چار خوردند و کردند آنچه کردند خواهد آمد *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران بعزم غزای گرجستان

چون فصل زمستان که اوان جولان بنفشه نصراني شعار و نرگس یهودي عیار مي باشد بآخر انجامید و مبشر صبا که مفسر آیت و احیینا به الارض بعد موتها است بشارت ورود ورد محمدي انتماکه من شم الورد الاحمر ولم یصل عليَّ فقد جفاني — صلی الله علیه وسلم - رسانید حضرت صاحب قران کامگار سپهر اقتدار در اول لُوی یلّ از قشلاق بیرون آمد * * نظم *

* قورلتـــای فرمود وقتِ بهـــار *
* که یشتِ زمین شد چو روی نگار *
* شدند انجمن جملـــه شهزادگان *
* بزرگان و گُردان و آزادگان *

* جهان جوی با سروران رای زد *
* بموج اندر آمد محیط خرد *

و بعد از ادارت اقداح استشارت تقدیم احراز فضیلت جهاد و غزو با زمرهٔ شرك و عناد وجهه همت عالي نهمت گشت *

* نظم *

* وزان پس شد اسباب طوی ساخته *
* یکی جشن شاهانه پرداخته *
* خدیو جهان گیر روشن ضمیر *
* برآمد بتخت خلافت مصیر *
* پراز شیره شد صحن هامون تمام *
* خورش خورده شد باده جستند وجام *
* پس از عیش و عشرت زاندازه بیش *
* مهمات دولت گرفتند پیش *

ورای آفتاب اشراق برتفقد احوال اعوان و انصار انداخت شاهزادگان و امراء و کافهٔ لشکریان مظفرلوا را اوکلکا داده پیادگان را سوار ساخت و طرق و منازل صوب گرجستان را تفتیش و تحقیق نموده بتفصیل ثبت افتاد و درضمان حفظ مهیمن معین از قراباغ روی توجه بولایت ملک گرگین نهاد *

* بیت *

* باسپ اندرآمد زبالای تخت *

* روان کرد رایت به نیروی بخت *

و چون بعد ازده روز صحرای برده ع مضرب خیام موکب گیتي ستان گشت و قبه بارگاه گردون اشتبـــاه باوج ماه برآمد *

* بیت *

* همه دشت گشت از کران تا کران *

* پر از خیمه و خرگه و سایبـــان *

طهرتن که از سابقه عنایت ذوالمنن به بندگي و هوا خواهي آنحضرت اختصاص یافته بود از آزرنجان[1] برسید و بسعادت بساطبوس استسعاد یافت و زانو زده پیشکشهـا کشید *

* بیت *

زمین را بلب نقش بندي نمود * ثنا گسترید و ستایش فزود

حضرت صاحب قران صنوف مراحم و عواطف خسروانه در بارهٔ او ارزاني داشت و بخلعت و کلاه و کمر سرافراز گردانید و بتوق و علم و نقاره بلند آوازه ساخت و رخصت مراجعت بآزرنجان کرامت فرمود و اشارت علیه بنفاذ پیوست که در ضبط و محافظت جای خود کوشش نموده شرایط حزم و احتیاط مرعي دارد و آن سرحد را از تعرض سپاه روم صیانت نماید *

* نظم *

* جهاندار گفتش که بیدار باش *

---

(۱) درسه کتاب بجاي - آزرنجان - (آذربیجان) است *

* بداد و دهش کوش و درکار باش *
* بمردي نگهدار آن مرز و بوم *
* مشو غافل از بدسگالانِ روم *

و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده شکار کنان منازل و مراحل سپرے مي شد و چون حدود گرجستان از غبار موکب ظفرقرین عطرساي گشت قاصدی پیش گرگین فرستاد که طاهرپسر سلطان احمد جلایررا بجانب ما فرست و چون فرستاده پیغام بآن بد کیش شقاوت فرجام رسانید از غایت جهل و ضلال جواب نه بر نهج صواب بازداد * * نظم *

* هر آن کزسعادت نصیبي نیافت *
* برو پرتوِ نور دانش نتافت *
* زبانش چو پوید طریقِ خطاب *
* نگوید بجز هرزه و ناصواب *

لاجرم چون فرستاده باز آمد و صورت حال عرضه داشت از جسارتِ خسارت مآل آن بي دین بد فعال نایره خشم حضرت صاحب قراني افروخته ترگشت و ازاغرق[1] جدا شده بتعجیل روان شد و سپاه ظفرپناه را فرمان داد تا بولایت گرج در آمده خروش تکبیر و تهلیل در دیار کفر انداختند و دستِ جلادت بغزو اهل شرک و ضلال برکشاده مواضع و مساکن

(۱) دربعض نسخه بجای - اغرق (اورق) دیده شد *

ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات را بامیوه رسیده
وخوشه کشیده ازبیخ برکندند و گرجیان از غایت خوف
و اضطرار پناه بکوههای بلند وغارهای استوار برده بودند
و درمواضع سخت که وصول بآن بطریق غلبه و استیـــلاء در
اندیشه و رای عقلاء نگنجد حصارهای محکم ساخته و مسکنها
پرداخته بهادرانِ لشکر اسلام را چون پشت شجاعت بقوت
دولت قاهره صاحب قراني قوي بود بی اندیشه روی تهور
بقلع و قمع کفار نهادند و بعضی دلاوران ازسرِجان برخاسته
درصندوقها مي نشستند و جمعي آنرا بزنجیرها و طنابهـــا
استوار کرده از بالای کوه فرو مي گذاشتند تا بمقابل مغارها
میرسیدند و آن شیرمردان موفق دران صندوقهای معلق
بپای مردي و مردانگي بر مي خاستنـــد و ازسرِاخلاص
دست جهاد کشاده انتقام اسلام ازکفره شقاوت فرجام
مي خواستند وبی دینان بدکیش را که دران مغارها تحصن
جسته بودند بزخم تیروضرب نیزه و شمشیر مقهور گردانیده
بمغارها درمي آمدند وآن خاکساران باد پیمارا به تیغ
آبدار از مغاره بآتش که وقودها الناس و الحجارة
مي فرستادند و دربعضی مواضع که مواقع تحصن ایشان بود
آتش و نفط مي انداختند و عماراتے که از چوب ساخته
بودند مي سوختند و هرچند اهل شرك و ضلال بسیار بودند

و در مواقف مقاتله و جدال از بیم جان بجان میکوشیدند
بر وفق میعاد الا ان حزب الله هم الغالبون در هر
موقف نسیم نصرت الهي از مهبّ فضل نامتناهي بر رایت
اسلام مي وزید و همای ظفر از تایید خالق قُوي و قُدَر جناح
نجاح بر لشکرِ پادشاه دین پرور داد گستر مي گسترانید و برین
منوال پانزده حصار نامدار که مایه اعتضاد و استظهار کفار
بد کردار بود مفتوح و مسخر گشت و هر که بتلقین و تعلیم
والله یهدي من یشاء الی صراط مستقیم
سعادت اسلام دریافت او را امان بخشیدند و هرکه از غوایت
و طغیان بر ضلال لن نومن بهذا القران اصرار نمود
سرش از تن بتیغ جهاد بریدند * بیت *

* سوی دین بتوفیق پروردگار *
* هر آن کس که ره برد شد رستگار *
* ولی غازیانِ ممالک ستان *
* ندادند امان مشرکان را بجان *

حضرت صاحب قران از سپاه خراسان جمعي نام پردازان[1]
و لشکریان پیاده را بمحافظت تفلیس نام زد کرده باز داشت
و در دشت مغران نزول فرمود گرگین بی دین چون آثارِ
کین حامیان شرع مستبین بدیده یقین مشاهده کرد چون روبه

(۱) در دو نسخه بجای - پردازان - (داران) است *

گرگین از مهابت شیرغرین رو بگریز نهاد * * بیت *

* چو دشمن زبون گشت و بیچاره شد *

* بناچار و ناکام آواره شد *

ازناوران گرج و بزرگتران آن دیار از غایت عجز واضطرار و نهایت تذلل و انکسار روی تضرع و ابتهال بقبله ترفع و جلال آوردند و در موقف انقیاد و اطاعت بزبان استکانت و خشوع امان خواستند *

* نظم *

بدرگاه صاحب قران آمدند * ثنا خوان و زاري کنان آمدند

بریده دل از جان امید از جهان * کشاده یکایک بپوزش زبان

و چون آن ولایت بتحت تصرف سپاه بهرام انتقام اسلام در آمد کلیسیاها و دورکه از مدتي مدید باز محل عبادت نامقبول آن مدبران مخذول بود همه را به تبر ظفر و میتین تعصب دین باز مین هموار ساختند و زجل تسبیح و تهلیل دران اماکن انداختند آن اراضي ببرکت وصول غازیان صاحب تایید از میامن اقامت اذان و ادای فرایض و سنن بهترین ادیان وملت زهراء خاتم پیغمبران علیه وعلیهم الصلوة و السلام بهره مند گشت و برکات آن بروزگار این دولت پایدار که تا انقضاء احقاب و اعصار پاینده و مستدام باد واصل و متواصل شد و الحمد لله رب العالمین *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم غزو بجانب جاني بيگ گرجي

بعد از فتح و تسخير ولايت ملك گرگين راى رزين صاحب قران سعادت قرين غزو ديگر ولايات گرجستان مطمح نظر همت ساخت و از دشت مغران ايلغار فرموده اغرقي(۱) ديگر بگذاشت و رايت عزم دره جاني بيگ گرجي بر افراشت * نظم *

ز تخت اندر آمد بتخت روان * سمند قمر سير گردون توان
روان از پيش لشكري بى شمار * همه صفدر و تند و خنجر گذار
و چون ما هچه چتر فرقد ساي از مطلع آن دره بر آمد عساكر گردون مآثر حدود و جوانب آن را فرو گرفتند و از صداى نفير و نقاره و برغو زلزله در ان كوه و دره انداختند و اطراف آن ولايت را تاخت كرده غنيمت بسيار و مال بى شمار ضميمه ديگر فتوحات سپاه اسلام شد جاني بيگ گرجي با جاني بلب رسيده و دلي چون مرغ نيم بسمل از خوف و هراس در خون طبيده بقدم مطاوعت و انقياد بيرون آمد و حصار و مغاره بيكبار از بيم تسليم كرد * نظم *

چو دشمن فرو ماند يكبارگي * برون آمد از عجز و بى چارگي

---

(۱) در بعض كتب بجاى - اغرقي ديگر - (اورق ديگربار) ديده شد *

بدرگاه صاحب قران سجده برد * ولایت بخدام حضرت سپرد لشکر منصور کمر جهاد و بازوی اجتهاد بسته و کشاده بتیغ غزا که بصیقل ظفر زده بود و از چشمه نصرت آب داده آتش فنا در خرمن حیات کافران نهادند و همه را بسقر و سعیر و جهنم و بیس المصیر فرستاده مساکن وعمارات ایشان را هم بسوختند و بفرد ولت قاهره صاحب قراني کرایم غنایم این جهانی و عظایم اجور و مثوبات آن جهاني اندوختند *

* نظم *

* چو برباد تاراج رفت آنچه بود *
* فگندند آتش دران بوم زود *
* نماندند چیزی بجز سنگ و خاک *
* و زان پس بآتش سپردند پاک *

وزانجا در ظل رایت فیروزي آیت مراجعت نموده باغرق[1] پیوستند و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علي بهادر را از راه سماوا بتاخت روانه ساخت و امیر جهانشاه را با لشکر جرنغار ازدهانه دره باستعجال ارسال فرمود و موکب گیتي ستان در ضمان عون و عنایت یزدان از راه سماوا روان شد و لشکریان که از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور از اسپ و گوسفند و غیر آن باردوي

(۱) در بعض نسخ بجای - باغرق - (باورق) است *

همایون ملحق شدند و آن لشکر شیر شکار مور شمار در جمیع اطراف و اکناف آن دیار از برای زجر و اضرار کفار غلهای ایشان را بر کندند و کلیسیا ها ویران ساختند * * بیت *

ز آسیب قهر اندران بوم و بر * نماند از عمارت بکلي اثر

و در سر دره قلعه بود بیل نام در غایت استحکام و حصانت و نهایت ارتفاع و متانت * * بیت *

چو عهد عاشقان محکم حصاري * معاذ الله ز خیبر یادگاري

و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران انداخت در زمان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر همان روز جنگ در انداخته آن را نیز مسخر ساختند و ویران گردانیدند * * نظم *

* حصارے بدان استواری که بود *
* که تسخیر آن ممتنع مي نمود *
* دلیران لشکر بفرمان شاه *
* گرفتند و کندندش از گرد راه *

و ازانجا کوچ کرده صحرای گرج مضرب خیام نزول همایون گشت حضرت صاحب قران امیر جهانشاه و دیگر امراء را با غلبه تمام از لشکر ظفر قرین بطلب گرگین بی دین بایلغار فرستاد و آن بد فعال لعین چون شغال گرگین در بیشها و درها سرگردان مي گشت لشکر منصور فوج فوج در جست و جوی

او بشتافتند و بمیان بیشها و درها درآمده او را بسیار طلب کردند و چند کس از خواص نوکرانِ او بدست آوردند اما او را نیافتند و غارت بسیار کرده با غنایم بی شمار باز گشتند و بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نمود و از آب کُرگذشته بسعادت واقبال نزول فرمود *

* بیت *

توفیق رفیق و چشم بد دور * نصرت یزکِ سپاه منصور

گفتار در فتح قلعه زریت وحصار سوانیت

درین اثناء منهیان وقایع پژوه بسمع اعلی رسانیدند که جمعي کثیر از ازناوران گرج قلعه زریت را پناه ساخته اند و درانجا متحصن شده و آن حصاري بود بغایت استوار بر بالای کوهي بلند واقع شده چنانچه هرگز در هیچ تاریخ کس ندیده و نشنیده که آن را بقوت و غلبه گرفته باشند ابر تا بپای او رسیدی عرقش از جبین روان گشتي و باد جهان گرد از فرازِ آن نفس در بر افتاده گذشتي * * بیت *

ز راهش پیک فکرت خسته گشته * بعجز از نیمهٔ ره باز گشته

ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر کمند تدبیر بر کنگره تسخیر آن انداخت و بایلغار روان شده و لشکر فیروزي اثر بپای آن کشیده پیرامن آن را مضرب خیام نزول همایون ساخت اعوان و انصار سپهر اقتدار بترتیب منجنیق و عرّاده و دیگر

اسباب جنگ حصار مشغول شدند روز هفتم یرلیغ لازم الاتباع صادر شد وعساکر گردون مآثر جنگ سلطاني در انداختند و آن قلعه را به نیروی دولت قاهره مسخر کردند و هم دران روز کنده و افگنده با زمین برابر کردند و مجموع گرجیان بدکیش را که درانجا بودند بتیغ غزا بگذرانیدند و سپاه ظفر پناه باطراف وجوانب تاخت برده بی دینان سرگشته را گروه گروه دستگیر کرده مي آوردند و بر حسب فرموده اقتلوا المشرکین کافة همه را به تیغ جهاد روانه جهنم وبیس المهاد میگردانیدند ازبس خون که بحکم شرع مبین بر خاک کین ریختند بسیط زمین لاله زار شد وازبس جیفه کشته که برهم افتاده دشت سربسرکوه گشت و دامان کوه از خون رود بار * نظم *

* زبس گرج کزکین دین کشته شد *
* زمین تا سپهر برین پشته شد *
* رسید وگذشت اندران قتل گاه *
* نم خون بماهي بخارش بماه *
* جهان شد زبس جیفهٔ زخم دار *
* چوکوهي که باشد همه (۱) چشمه سار *

و درین اثنا خبر محقق شد که گرگین لعین درموضع سوانیت

(۱) دربعض کتاب بجای - همه - (درو) دیده شد *

نشسته است و از بختِ خفته اش خارِ اضطرار در پای شقاوت شکسته حضرت صاحب قران بتحقیق و ثبت راهها فرمان داد و بجمع سپاه که بهر طرف تاخت برده بودند اشارت نمود و نیمه لشکررا در اغرق گذاشته و رایت عزم خسروانه بر افراشته درکنف حفظ آفریدگار با نیمي دیگر ایلغار فرموده روی توجه براه نهاد * نظم *

* روان شد جهان دار با داد و دین *
* بعـــزمِ غزا با سپـــاهِ گزین *
* زگرد آسمان درسیـــاهي شده *
* زجوشن زمین پشت ماهي شده *

کرکین از استماع توجه رایت نصرت قرین سراسیمه و بیچاره ازسوانیت آواره گشت و با قلق و اضطرابِ جان گداز بصوب انجاز گریخت لشکر منصور چون بقلعه سوانیت رسیدند آنرا بفر اقبال بی انتقال صاحب قران بیلك حمله بکشادند و دل درکین کرکین بسته بتگا مشي او روان شدند و به بسیاري از مردم او رسیده بقتل آوردند کرکین خاکسار از آب ایغرو کرلان گذشتـــه بهزار جان کندن نیم جاني ازان ورطه بیرون برد *

* بیت *

* زسر ساخت پا تا بموئي برست *
* چو تیرے که یابد رهائي زشست *

و چون کارش بجان و کارد باستخوان رسید بیقین دانست که دستِ مکنت او از حمایت پسر سلطان احمد جلایر قاصر است اورا براند واو بروم رفت که خبرِ توجه پدرش بدانجانب شنیده بود و کرکین اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاد وصورتِ فروماندگي واختلالِ حال برسم تضرع وابتهال عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرد که نتیجه تبه کاري و بد کرداري خود دیدم و مرارتش چشیدم و بدانچه سزایم بود رسیدم و مقاسات آن کشیدم اگر مرحمت پادشاهانه بندگي حضرت رقم عفو بر جرایم این بنده معترف بگناه کشد و از سرِ خون این بیچاره مضطرد رگذرد بعد ازین روی اطاعت از قبله فرمان برداري نگرداند و از اذیت اهل اسلام بغایت محترز بوده بهیچ وجه ایشان را نرنجاند وباج و خراج برگردنِ عجز و احتیاج گرفته سال بسال مال بخزانه عامره رساند * * نظم *

اگرعفو شاهم ببخشد گناه * نه پیچم دگرروی خدمت زراه
کنم در مقامِ سر افگندگي * بجان بندگانِ ترا بندگي
اگرچه گنه گارم و تیره روز * بعفوِ تو امید وارم هنوز

گفتار در توجه رایت حضرت صاحب قران بجانب ایوانی گرجی

چوملک کرکین از درِ مسکنت و بیچارگي در آمده

بگناهانِ خود اعتراف نمود و از جسارتي که در محافظت سلطان طاهر جلایر از و صادر شده بود پشیمان گشت و او را از پیش خود دور کرد و اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاده بشفاعت و زاري عهد بست که مدة العمر در اقامت وظایف خدمتگاري و ادای ساو و جزیه تهاون و تقصیر جایز ندارد مرحمت حضرت صاحب قران جراید جرایم او را بنقوش عفو و اغماض بنگاشت و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت ایواني که یکي از عظماي امراء گرج بود معطوف داشت *

* نظم *

خدیو جهان گیر صاحب قران * درآورد رخشِ ظفر زیر ران
روان شد بتایید حق لشکري * که بگرفت انبوه شان کشورے
سپاهي چو آشفته پیلانِ مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست

و چون رایت ظفر پیکر بآن ولایت درآمد عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را تاخته اعلام اسلام بر افراختند و خروش تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر گذرانیده رسم معهود خویش از تسخیر قلاع و تخریب مساکن و بقاع کفار فجار باتمام رسانیدند و ازانجا با کمال شوکت وشکوه دامن بدامن کوه روان شده روی توجه بدیار قراقلقا نلیق نهادند و اهالي آن مردم کوه نشین جلد سپاهي پیشه بودند آن ولایت را نیز تاخت کرده حصارهای ایشان بکشادند و آتشِ قهر در

اماکن و مساکن آن دو زخیان نهادند و بتایید رباني و نیروی دولت صاحب قراني مجموع گرجیان را که دران نواحي و حوالي بودند غارتیده بسی از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و مصدوقه انا کذلک نفعل بالمجرمین باظهار رسانیدند و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از جانب گرجستان

چون همت عالي نهمت صاحب قران گیتي ستان که مصروف بود بتقویت دین و تمشیت شرع سید المرسلین علیه و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات از غزای گرجستان فراغ یافت و مجموع آن دیار و بلاد از خبث وجود اهل ضلال و فساد بآب تیغ جهاد شسته شد و رایت کشور کشاي عالم آرای بعزم معاودت نهضت نمود و بعد از قطع منازل و مراحل ییلاق منکول محل نزول موکب همایون گشت و رتبه آن سر زمین بفرشکوه رایت نصرت قرین از چرخ برین بر گذشت باز بمسامع علیه رسانیدند که جماعتي از بی دینان گرج در موضع فرس گرد نشسته اند یرلیغ واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت و امیر شیخ نور الدین با لشکر جلادت آیین ایلغار کرده برحسب فرمان بطرف ایشان روان شد و چون

همت پادشاهانه حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که عظایم امور ملک و ملت و مصالح ضروریات دین و دولت بنفس مبارک خود سازد بعد از چند روز رایت عزیمت بر افراخت و عساکر گردون مآثررا ترتیب کرده اغرق[1] بگذاشت و از عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت و اقبال براه آورد * بیت *

پی مرکبش فتح را راهبر * رفیقِ طریقش جنودِ ظفر

و چون چند شب درمیان کرده هوای فرس گرد را از گرد فرس شمامه مشك اذفر بخشید بمدت پنج روز هفت قلعه از قلاع گرجیان بی دین مسخر کرد و بازمین هموار گردانید و زبان تیغ غازیانِ موحد بسی از مشرکان ثالث ثلثه گو را چهارتکبیر فنا بگوش جان رسانید * نظم *

چو فیروز شد رایتِ غازیان * به نیروی اقبال صاحب قران
بکندند یکباره آن بوم و بر * بسی قلعه کردند زیر و زبر
وزان کج نهادان ناراست کیش * بکشتند هر سو زاندازه بیش
و رایت منصور محفوف بعون و تایید ملک غفور ازانجا باز گشت و در منکول بارد وي همایون نزول فرمود و دران محل چند روز اقامت نموده در عین عشرت و شادماني و کمال

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض کتاب بجای « اغرق - (اورق) است *

حشمت و کامرانی به نشست درین اثنا ایلچیان از طرف فرنگ رسیدند و پسر امیرمراد که از قیاصره روم بود و بقید ایشان اسیر شده بیاوردند و بوسیله ارکان دولت غراء بعز زمین بوس استسعاد یافته صورت هوا خواهی امراء خویش بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند عواطف پادشاهانه ایشان را نوازش فرموده خلعت پوشانیـــد و خوش خاطر بازگردانید * • بیت *

* بران آستـــان هرکه روی نیـــاز *
* نهاد از درش کامران گشت باز *

و ایشان براه طربزون بازگشتند و اردوی کیهـــان پوی را جهت ملاحظه چهارپایان مدت دوماه درصحراء و علف زار منکول توقف افتاد و تمام امراء ولشکریان بدرگاه عالم پناه جمع آمدند ملوک اطراف و اکنـاف سر انقیـــاد بر آستان متابعت و مطاوعت نهاده دست تایید ابواب امانی و آمال بروی دولت و اقبال کشاده ابلق توسن ایام بکام رام و ممالک شرق و غرب مسخر فرمان و تابع احکام - والحمد لله ذی الجلال والاکرام *

گفتار در موجبات توجه موکب قیامت باس بجانب سیواس

* بیت *

* سبحان خالقي كه صفاتش زكبريا *

* بر خاک عجز مي فگند عقل انبيا *

حضرت مسبب الاسباب - تبارکت اسماؤه - برحسب ارادت بی علت وقوع هرحادثه وحدوث هر واقعه بوجود واسطه وحصول رابطه منوط ومربوط فرموده تا درمجاري امورعالم چنانچه آثار کمال قدرت کامله بر نظراعتبار دیده وران چهار بازار فاعتبروا یا اولی الابصار جلوه مي نماید اسرارجمال حکمت شامله نیزچهره بکشاید و بظهورآید *

* بیت *

* در تمام آفرینش پیش هرکو عاقل است *

* هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کامل است *

وچون امرالهي که پدیدآرنده ونگاه دارنده جمیع اشیاء جز او نیست یکی است که وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر غلبه حکم احدیت امرصلاح حال هرکثرتي را بوحدتي بازبسته که عقد جمعیت آن بي این بهیچ وجه انتظام نیابد ازانجمله نظم احوال دارالخلافة هیکل انساني که عالم صغیراست بتدبیرنفس واحد متعلق است که بی پرتو التفات او اصلا نپاید وهیچ ازو نیاید وبهمین وتیره ثبات وقرار اجتماعات عالم کبیرمرتبط بتمکن واستقلال پادشاهي عدیم المثال است که بی حسن سیاست ملوک نظام مملکت را

دوام نماند و البته بفساد و انخرام انجامد و لهذا عظماء حکماء گفته اند نسبة الملک الی المدینة کنسبة النفس الی البدن و ظاهراست که چون تدبیر نفس و افعال قوای طبیعي و حیواني که گماشتگانِ اواند بسنن سنیه سویت و عدالت بود بدن صحیح باشد و احوال او برنهج سلامت و استقامت گذرد و اگر آن تدبیر و اعمال نه برقانون نصفت و حد اعتدال باشد بدن از حلیه صحت و عافیت عاطل ماند و مآلش بفساد و زوال آنجامد و برهمین منوال اگر ملك مملکتي یا والي ولایتي از صراط مستقیم عدل و راستي عدول جوید و بوسوسه دیو غرور و طغیان طریق بغي و عدوان پوید هرآینه اختر دولتش رو بوبال نهد و حال اهالي مملکتش اختلال پذیرد و از شامت کردار ناصوابِ او ملک و ولایت مصبِّ سیول بلایا و رزایا گردد * بیت *

* خانه کَنِ ملک ستمکاري است *
* دولتِ باقي ز کم آزاري است *

و از نظایر این تشبیب حال قیصر روم و سلطان مصر و شام است که چون دران عهد و اوان ازیشان افعال نکوهیده و حرکات ناپسندیده بصدور پیوست نایره غضب حضرت صاحب قران اشتعال یافت و ثوران خشم قیامت نهیبش موجب آن شد که با وجود تمادي مدتِ سفر و بعد عهد عساکر

منصور از مواضع خویش دو مملکت بآن عظمت را در بقیة المیدان یک یورش تاخت فرمود و هردو را به نیروی دولت قاهره مسخر گردانید و مجموع بلاد و قری و مدن و امصار هردو دیار فرسوده سنابكِ مراکب مواکب فیروزي عواقب گشته بسی ضرر و نقصان بسکان و قطان آن اماکن و مساکن رسید * * مصراع *

* ولا بد للمقدور ان یتکونا *

شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم بایزید که دران عهد قیصر روم او بود بمزید شوکت وسعتِ مملکت از قیاصرهٔ سابق امتیاز داشت و بسیاري از ولایات روم مثل ولایت آیدین و منتشا و کرمیان و قرمان که دستِ استیلاء و تسلطِ پدرانش بآن نمي رسید بتحت تسخیر و تصرف در آورد و از دیار فرنگ چهار ماهه راه مطیع و منقاد گردانید و بعد ازانکه قراعثمان قاضي برهان الدین حاکم سیواس را در جنگ دستگیر کرده بقتل آورد و لشکر کشید و سیواس را مسخر ساخت و تا بمَلَطْیَه که متصل است بولایت حلب بحوزهٔ تصرف در آورد و ملطیه را نیز که از مدتي مدید باز تابع شام بود محاصره کرد و بگرفت و در سیواس امیري مصطفی نام داروغه گذاشت و حکومت ملطیه به پسر مصطفی تفویض کرد و بي آنکه کسي متعرض شود و بمقابله او در آید

سالم و غانم بمستقر سریر سلطنت و ایالت معاودت نمود و کثرت و غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده هزار سگبان داشت لاجرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور بدماغ پندار او برآمد و جاده صواب و سداد از نظر بصیرت او پوشیده ازین معني غافل ماند که * بیت *

* خدائي که بالا و پست آفرید *

* زبردست هردست دست آفرید *

و باندیشه فاسد ایلچي پیش طهرتن فرستاد که ترا بعد ازین مطیع و منقاد این جانب مي باید بود و خراج از زنجان و ازروم و آن اطراف و جوانب حاصل کرده بخزانه ما رسانید و سخني چند زیاده برطور خود که نه حد امثال او بود پیغام داد طهرتن صورت حال عرضه داشت امتادگان پایه سریر اعلی کرد حضرت صاحب قران دانست که صاحب روم را دیوشوم غرور از راه انداخته است خواست که او را بوساطت خضر قلم که در ظلمات دوات بآب حیات رسیده راهنمائي فرماید *

گفتار در نامه فرستادن حضرت صاحب قران قضا هجوم خجسته قدوم بقیصر روم

رای ممالک آرای خدیو جهانگیر دبیر دانشور روشن

ضمیر را طلب داشته فرمان داد که نصیحت نامه عتاب امیز بایلدرم بایزید نویسد باشد که از بیخودی نشوه حکومت وجاه وغلبه لشکر وسپاه هشیار گشته روی صلاح ورشاد براه سلامت وسداد آورد دبیر بلاغت شعار قلم وار سر امتثال بر خط فرمان نهاده خامه مشکبار ربنان لطافت نگار گرفت وصدر کتاب بحمد وستایش حضرت آفریدگار وتحیت ودرود سید وسرور اخیار وابرار علیه وعلی آله الکرام وصحبه الکبار افضل الصلوات واکمل التحیات موشح ساخت * نظم *

* سر نامه کرد آفرین خدای *
* که او دست گیرد بهر دو سرای *
* خدائی که عالم بفرمان اوست *
* زمین وزمان فرق احسان اوست *
* ثنای خدا را برای رزین *
* درود نبی ساخت نعم القرین *
* وزان پس رقم زد بکلک هنر *
* سخنها که برجان زند نیشتر *
* خطابی سراسر عتاب وستیز *
* چو تیغی بالماس کین کرده تیز *
* عتابی بیکباره تهدید وبیم *
* که گردد دل از خواندن آن دو نیم *

و سخن را برمضمون فرموده رحم الله امراء عرف قدره ولم يتعد طوره اساس انداخت محصلش آنکه خدای بر بندهٔ رحمت کناد که قدر و پایه خود را بشناسد و پای از حد خود فراتر ننهد امروز - بحمد الله تعالی - ممالک ربع مسکون در تحت تصرف بندگان ما است و بسیط روی زمین جولان گاه یکرانِ فرمانِ ما سلاطین عالم و ملوکِ اطراف مطیع اند و منقاد و امور سلطنت و فرمان روائي جاري برحسب آرزو و نهج مراد سروران آفاق اوامر و نواهي مارا گردن نهاده و گردن کشانِ جهان در آستانِ اطاعت ما بسر ایستاده *

* ز دریا بدریا سپاهِ من است *
* جهان زیر پرِّ کلاهِ من است *
* ملوکِ زمان صف زده بر درم *
* بسیطِ زمین تنگ بر لشکرم *
* بروی زمین حکم راني کجا است *
* که از جان نه منقاد فرمان ما است *

کوه گران سنگ یک حمله سپاه ظفرپناه ما را تاب نمي آرد و گردون گردان سر از متابعت تابعان امرما برنمي دارد *

* بیت *

* چرخِ فلك ار نه برمرادم گردد *
* قطبش بدو پاره محورش خم گردد *

وحال نسب و تبار تو که منتهی بترکمانی کشتی بان میشود
برای منیر ما روشن است محتاج بیان نیست * * بیت *
چه حاجت که گویم تبارِ ترا * شمارم نهان و آشکارِ ترا
همه مردمِ روم تا مصر و شام * شناسند اصلِ ترا خاص و عام
همان بهتر که کشتی سودای محال را که در غرقاب غرور و
پندار افگندهٔ باد بان جرأت و جسارت فرو گیری و در ساحلِ
سلامت و استقامت لنگرِ توبه و ندامت به یندازی تا از تلاطم
امواجِ انتقام وعقوبت غرق دریای بلا و محنت نگردی
چه تا غایت استماع میرفت که باقامت فرض جهاد کمر
اجتهاد بسته و بغزو لشکر فرنگ بازوی جلادت کشاده و بدان
سبب اصلا عنان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف نیافت
خاص بآن نیت که چون آن ولایت از ثغور اسلام است
بسلامت باشد و از مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر
دامن روزگار اهالی آن دیار نه نشیند که این معنی عوذًا بالله
موجب ملالت مسلمانان و شماتت بی دینان گردد زینهار زینهار
طریقه و وار پدرانِ خود نگهدار و پای پندار از گلیمِ قدر خود
دراز تر مکن * * نظم *

* که برخونِ خود ترک و تازی کنی *
* که کنجشک باشی و بازی کنی *
* چرا حدِّ خود را نداری نگاه *

* مکن چهرهٔ بخت خود را سیاه *
* منه پا از اندازهٔ خود برون *
* که افتی بچاهِ بلا سرنگون *

بعد ازین باقدام غرور پیرامن فضول مگرد * * مصراع *
* که شمع سحر نمیرد یقین باین دمِ سرد *

وفحوای * مصراع *

* اطرق کری ان النعامة فی القری *

بگوش هوش شنو وعقل را کار فرمای وسودای اترک التوک ما ترکوکم نصب العین ضمیر ساخته درِ فتنه بروی خود مکشای * * نظم *

* مکن آنکه هرگز نکردست کس *
* بدین رهنونِ تو دیوست وبس *
* ترا با من این سرکشی از کجاست *
* ندانم که افگندت از راه راست *
* چه سودای خام ست آخر ترا *
* سها از کجا آفتاب از کجا *
* اگر پشه را تاب عنقا بود *
* سزد گر ترا کینه با ما بود *
* کجا صعوه را این میسر شود *
* که با باز روزی برابر شود *

* تو در بیشهٔ روم گردیدهٔ *
* نبردِ دلیران کجا دیدهٔ *
* به پیکار افرنجت ار برتریست *
* ز تایید دین و دعای نبي ست *
* مشو غرّه کانها نه مردي تست *
* اگر بشنوي با تو گویم درست *
* مجو رزم پیلان به نیروی مور *
* بلا بر سرِ خود میاور بزور *
* کبوتر که پهلو زند با عقاب *
* بقصدِ سرِ خویش دارد شتاب *
* شغال ار کند پنجه با نرهٔ شیر *
* سرِ بخت خود را درآرد بزیر *
* بدستِ خود ار نیستي بی خرد *
* مزن تیشه از جهل بر پای خود *
* کجا باز گویم من این داوري *
* که با من کند چون توئي هم سري *
* ولي از تو اینها نباشد غریب *
* که هست از خرد ترکمان بی نصیب *
* مبادا که این پندِ من نشنوي *
* که بی شک درآخر پشیمان شوي *

* اگر من بروم اندر آرم سپـــاه *
* چو هند آن همه بوم گردد سیاه *
* مباد آنکه من زین کنم رخش کین *
* که برهم زنم آسمـــان و زمیـن *
* منت آنچه حق است دادم پیـام *
* تو داني و تدبیـــر خود والسـلام *

چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح و محلی گشت در صحبت جمعی مردم کاردان پیش ایلدرم بایزید فرستاد ایشان از برق سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند و چون بمقصد رسیده مکتوب برسانیدند و باداء رسالت و پیغام قیام نمودند مادهٔ سودای محال در دماغ قیصر روم بیش ازان غلبه داشت که بلعاب خامه وجلاب کتاب و خطاب تسکین یابد بجواب نا صواب مشغول شد و زبانِ جرأت بلاف و گزاف بکشاد که مدتی است که مرا مقابله ومقاتله او در خاطر است این زمان عزم جزم کرده برانم که با لشکرِ جرار بی شمار توجه نمایم اگر او پیش نیاید تا به تبریز و سلطانیه بیایم *

* نظم *

* به بینیم تا دور گردان سپهر *
* کرا سر برآرد ز پستي بمهر *
* و یا گردشِ چرخ ناپایدار *

* کرا کرد خواهد درین کار خوار *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتي ستان بصوب سیواس وتسخیر آن

چون ایلچیان از روم معاودت کرده بدرگاه عالم پنـــاه آمدند و جواب دور از صواب ایلدرم بایزید بعز عرض بندگان حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه برافروخت و قهرمان قهررایت عزم بلاد روم برافراخت وچون حوالي او نیک معسکر ظفر پنـــاه گشت امیـر الله داد که بر حسب فرمان بآوردن امیرزاده پیرمحمد بشیراز رفته بود رسید واورا بند کرده بیاورد وحکم لازم الامتثال نفاذ یافت که در دیوان بزرگ امیرزاده مشار الیه را یرغو پرسیـده چوب یاساق زدند وبند برداشته بگذاشتند وازبد آموزانش شیخ زاده فرید ومبارک خواجه که بند کرده آورده بودند بیـــاساق رسانیدند وحضرت صاحب قران حضرات عالیات سرای ملك خانم وخانزاده ودیگر حرمان شاهزادگان با شاهزاده جوان بخت الغ بیگ ودیگر زاري برج سلطنت وجهانباني را درعهده ضبط واهتمام امیرزاده عمر وبرادر بزرگ امیـر الله داد خداداد ومولانا قطب الدین بجانب سلطانیه روان گردانید ورایت فرخنده فال بسعـــادت واقبـــال نهضت

فرموده در کنف حفظ ذوالجلال روان شد و در ظل آن رایت فتح آیت لشکری گران همه آراسته و مرتب و کثرتی بی‌پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب[1] روی جلادت براه آوردند *

* نظم *

* چو دریا دمان لشکری فوج فوج *
* درو هر سواری یکی[2] تند موج *
* بهر موجی اندر نهان یك نهنگ *
* ز شمشیر دندان و از نیزه چنگ *
* سنانها بابر اندر افراشته *
* ز چرخ برین نعره بگذاشته *

و چون هوای ارزدوم از غبار موکب گیتی کشای عطرسای گشت و فضای بیابان و صحراء از خیمه و خرگاه مالامال شد طهرتن پیش آمده بمعسکر ظفر پناه پیوست و بادراك دولت بساطبوس فایز گشت و بعد از دو روز اردوی کیهان پوی از صدای طنطنه کورگه کوچ بحرکت درآمد و چون از ارزنجان بگذشت حضرت صاحب قران در افتتاح محرم سنه (ثلث و ثمانیة) ایلغار فرموده بسیواس راند * * نظم *

* خود و نام دارانِ پرخاش جوی *

---

(۱) در بعض نسخه بجای - سلب - (چنگ) است (۲) در بعض کتاب بجای - یکی - (یلی) دیده شد *

* سوی شهر سیواس آورد روی *
* همي برشد آوازه شان تا دو میل *
* به پیشِ سپاه اندرون کوس و پیل *
* نه بُد بر زمین پشه را کار گاه *
* نه اندر هوا باد را مانده راه *
* زجوشِ سواران و از گردِ پیل *
* زمین شد بکردار دریای نیل *
* چنین تا بیامد بدان شارستان *
* که سیواس بُد نام آن کارستان *
* سوی شهر چون لشکر آمد فراز *
* سپه خیمه زد دشت و شیب و فراز *
* بر آورد دیده سر بر هوا *
* پر از مردم و ساز و چنگ و نوا *
* ز خار آبي افکنده در قطر آب *
* کشیده سرِ باره اندر سحاب *
* بچرخ از همه شهر بر شد خروش *
* زجوشن وران باره آمد بجوش *

و دران محل از اخبار منهیان بمسامع علیه پیوست که ایلدرم بایزید پسر خود را کرشجي با تمورتاش که دران عهد از عظمای امرای روم بمزید شجاعت و جلادت سمت امتیاز

داشت و دیگر امراء و لشکری گران بر سم مغلای بسیواس فرستاده بود و از استماع توجه رایات نصرت آیات ارکان ثبات شان تزلزل پذیرفته بطرف روم روانه شده اند فرمان قضا جریان صدور یافت و امیر سلیمان شاه (۱) و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سونجک و سید خواجه شیخ علي بهادر و دانه خواجه و دیگر امراء قوشون و لشکریان بایلغار از عقب ایشان روان شدند و از قیصریه گذشته بایشان رسیدند و همه را متفرق و پراگنده گردانیدند و تمام آن حدود و نواحي را تاخت کرده بباد تاراج بردادند * نظم *

چو بشتافتند آن سپاه گزین * بدشمن رسیدند با تیغ کین
بسی را فگندند برخاک پست * گریزان شد آن کس که از تیغ رست
بهم برزدند آن بر و بوم را * بشد زهره زان قیصر روم را

و لشکر منصور باغنایم نامحصور معاودت نموده درظاهر سیواس بمعسکر ظفرقرین پیوستند و بسعادت بساطبوس مستسعد گشتند و شهر سیواس را باروئي بغایت محکم و استوار از اساس تاکنگره مجموع از سنگ تراشیده هریك دو گز و سه گز و زیاده بود و غلظش یک گز و زیاده بود و پهنای دیوارش ده گز بود و ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و هفت دروازه داشت و باني آن علاء الدین کیقباد سلجوقي بوده

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای - و - (که) است *

و در جانب شرقي و شمالي و جنوبي که طرف قبله بود خندقي عظيم پر آب داشت چنانچه نقب زدن اصلا ميسر نميشد که چون يک گز مي کندند آب بر مي آمد ليکن در جانب غربي آن شهر که محل نزول رايت فتح آيت بود نقب بريدن صورت مي بست و در اندرون شهر مصطفى که از قبل قيصر روم داروغه بود آنجا چهار هزار سوار که هريک خود را در شمار رستم و اسفندیار مي پنداشتند داشت و اسباب نبرد و پيکار مرتب داشته مقاومت و جدال را آماده شده بود *

* نظم *

* حصاري حصين بود پرساز و برگ *
* سپاه اندرو دل نهاده بمرگ *
* دراز آهن و بارة از سنگ بود *
* حصاري بلانرا سپهر جنگ بود *

عساکر ستاره شمار گردون اقتدار در اطراف و جوانب حصار عراده و منجنيق برافراختند و در مقابل دروازه عراق ملجور ساختند * بيت *

بدو ساخت از هر طرف منجنيق * بپا آمد آن بارة باسليق

بر آمد ز هرسو درِ (۱) رستخيز * ندیدند جای گذار و گريز

و دران جانب شهر که نقب زدن متمشي ميشد نقبچيان

(۱) چنين است در اکثر کتب و در بعض بجای - درِ - (دزِ) است *

آهنین چنگ بی درنگ مشغول گشتند و از جانبین رزم آزمایان صاحب شجاعت کمرکین و بازوی جلادت بسته وکشاده داد مردي و مردانگي مي دادند و جنگهاے عظیم واقع مي شد • * شعر *

زبر آسماني بُد از تیره گرد * زمین زیر دریا شد از خونِ مرد
پر از مار پرّان شده آسمان * پر از شیر غرّان زمین و زمان

وبعد از هزده روزکه از تواتر سنگ عراده ومنجنیق بارو اختلال پذیر شده بود و نقبها تمام گشته و برجها بر سر چوب گرفته شعله قهر برافروخت و فرمان شد تا آتش در نقبها زدند و برجها فرو افتاد واهل حصار را دود دهشت و حیرت بسر برآمد و نزدیك شد که عساکر کشورکشا بشهر درآیند مصطفی داروغه که از اصطفاء جزاسم بی رسم نصیبي نداشت از سرِ عجز و اضطرار بپاي مسکنت و انکسار بیرون آمد ومجموع اکابر و اشراف از سادات وقضات و علماء ومشایخ روی امید بدرگاه اسلام پناه آوردند و باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمودند • * بیت *

* چو چاره نَبُد شهری و لشکري *
* گرفتند زنهار و خواهشگري *
* هراسان بدرگاه شاه آمدند *
* ثنا گستر و عذر خواه آمدند *

* خروش آمد از کودك و مرد و زن *

* همه پیر و برنا شدند انجمن *

یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که مسلمانان را امان داده مال امانی بستانند و بلشکر ظفرقرین رسانند و بی دینان ارمنی و نصرانی را اسیر کنند و چون سپاهیان ایلدرم بایزید که در شهرپای مخالفت فشرده بودند و از سر جهل و ضلالت دست جسارت بمحاربه و قتال برآورده بیشتر ارمنی بودند حکم شد که چهارهزار سپاهی را برتومانات قسمت کردند و همه را از برای سیاست زنده در چاهها کرده بخاک به ینباشتند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت تا حصار سیواس را از کنگره تا اساس ویران سازند و برحسب فرموده با زمین هموار ساختند *

* بیت *

* شد از قهر سلطان مالک رقاب *

* حصار و حصاری خراب و یباب *

در اثناء محاصره بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد که با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه صوب روم است حکم واجب الاتباع صدور یافت که فوجی از سپاه ظفر پناه بقصد ایشان روان شوند و چون بامتثال امر مبادرت نموده

باغرق[1] او رسیدند دست جلادت بنهب و غارت برکشادند و خواهر بزرگش سلطـــان دل شاد و زنان و دخترانش را اسیر و دستگیر کردند و او بموئی[2] جسته جان ازان ورطه بیرون انداخت و بروم پیش ایلدرم بایزید رفت و سپاه مظفرلوا سالم و غانم مراجعت نمودند •

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آبلستان

دران زمان که صاحب قران گیتي ستان بتسخیر سیواس مشغول بود جمعی از اشرار و مفسدان آبلستان از غایت جهالت و بی باکي مي آمدند و اسپان لشکریان مظفرلوا دزدیده مي بردند غافل ازانکه بخار پیشاني شیر خاریدن و با خرطوم فیل بازي کردن در هلاک خویش کوشیدن است و زهر هلاهل با ندیشه باطل نوشیدن • • بیت •

کس نخارد بخار پشت هزبر • نکند جنگ سنگ کس با ابر

لاجرم چون رای کشورگشای از قضیهٔ سیواس فراغ یافت عنان انتقام بجانب ولایت آبلستان معطوف گشت و طهرتن را بازرنجان بازگردانید تا بضبط سرحد قیام نماید و امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان قضا جریان برسم منقلای روان شد

---

(۱) در بعض نسخه بجای - باغرق - (باورق) • (۲) در بعض کتب بجای - بموئي - (تنها) دیده شد •

وامیر سلیمانشاه و چند میر دیگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر که همه را گزیده بودند و قلمی کرده بملازمت رکاب سعادت انتساب شاهزاده مشارالیه مامور گشتند و چون شاهزاده و امراء بایلغار شتافتند و به آبلستان رسیدند جماعت ترکمانان از استماع توجه ایشان شهر را گذاشته گریخته بودند و در کوهها و بیابانها پراگنده و سرگشته گشته حمیت خسروانه شاهزاده شجاعت آیین رخش جلادت را بمهمیزکین تیز کرده بتعجیل ازعقب ایشان براند و چون سپاه بهرام انتقام بآن قوم شقاوت فرجام رسیدند وایشان از بیم جان چنگ اضطرار بچنگ یازیدند ازگرد راه بباد حمله آتش آهنگ همه را غبار آسا پراگنده گردانیدند و بسیاری ازان خاکساران بی آب را بآب تیغ بر خاک هلاک انداختند * نظم

* بکشتند گُردانِ کشورستان *
* به تیغ سیاست بسی ترکمان *
* شد از خون دشمن زمین لعل فام *
* نهنگان ازین سان کشند انتقام *

واسپ واستر بسیار وگاو وگوسپند فزون از حد شمار بحوزه تاراج لشکر منصور درآمده بمعسکر نصرت مآب پیوستند و حضرت صاحب قران قاصدی باستمالت نامه بمَلَطْیَه فرستاد وایشان را بمطاوعت وانقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی

حاکم سیواس که درانجا داروغه بود ازسرِجهل وبلاهتي که لازمه سرشت ترکمانان است واهل روم اکثر ازان طایفه اند قاصد را محبوس گردانید وازرسیدن این خبر نایره غضب خسروانه اشتعال یافته رایت فتح آیت متوجه آن جانب شد وچون مقاومت با یک فوج از عساکر گردون مآثر نه حد امثال او واتباع او بود آن روز زبرگشتگان درشبِ تار فرار اختیار کرده بگریختند وچون رایت نصرت شعار سایه وصول برملطیه انداخت سپاه کینه توز دشمن سوز درروز آن را تسخیر کردند وگرجیان وارمنیان را اسیر گرفتند ومسلمانان را امان بخشیده مال امانی بستدند وبلشکریان دادند حضرت صاحب قران امیرجهانشاه ودیگر امراء را بایلغار فرمان داد وباهمه درباب اظهار آثار شجاعت وجلادت واصرار در اقامت قهر مخالفان وایقاع سیاست ومهابت سخن راند واز هرتومان جمعی همراه ایشان کرد وامراء با سپاه مظفرلوا پای امتثال در رکاب استعجال آوردند وعنان اذعان بصوب فرمان تافته روان گشتند وتا قلعه کاخته تاخته رایت غلبه واستیلاء برافراختند وسیل نهب وغارت درفراز ونشیب آن حوالي ونواحي انداختند * * نظم *

سپاهِ ظفر پیشه بشتافتند * نداذند امان هرکرا یافتند
بهرجایگه آنچه آمد بدست * زچنگال تاراج ایشان نرست

و از حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدد مسخر شد بعضی بقهر و عنف و بعضی بطوع و انقیاد و چون تمام آن ولایات را بغارتیدند و گردن سرکشان در ربقه مطاوعت و بندگی کشیدند با غنایم فراوان و اموال بی پایان بازگشتند و در ملطیه باردوی اعلی ملحق شدند عواطف و مراحم پادشاهانه ملطیه را با توابع و ضمایم بقرا عثمان ترکمان ارزانی داشت و به نیروی اقبال بی انتقال در اندك زمانی سرحد هردو مملکت روم و شام بحوزه تسخیر و تصرف اعوان دولت قاهره درآمد و ظنطنه صیت این فتوحات در جنبات خافقین افتاده دل و دیده ملوک و سلاطین عالم از غایت دهشت و هیبت خیره و تیره گشت و الله یؤید بنصره من یشاء *

گفتار در موجبات توجه صاحب قران بهرام انتقام بجانب شام

از غرر درر حِکَم و اسرار که غوامض بحر ما کذب الفواد ما رای - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - از قعر محیط فعلمت علم الاولین و الآخرین برآورده و زیور مخدره سعادت امت رفیع مقدار ساخته زواهر جواهر این کلمات است که اذا اراد الله انفاذ قضائه وقدره سلب من ذوی العقول عقولهم فحوای ظاهر این حدیث را محصل آنست

که چون خدای تعالی خواهد که حکم خویش را نفاذ بخشد وقضیهٔ که تقدیر فرموده باشد واقع گردد عقل از عاقلان بازستاند و منهج صلاح و بهبود از نظر بصیرت ایشان بپوشاند تا باندیشه ناصواب خود بکاري چند قیام نمایند که موجب وبال و نکال ایشان شود و انچه ارادت الله بودن آن تعلق پذیرفته باشد وقوع یابد واز جزئیات این سرّ بدیع که لسان معجز بیان ما ینطق عن الهوی ازان خبر داده آنست که چون منشي قضا بخامه ـ جف القلم ـ پیش از انفجار عیون حوادث از منابع(۱) عدم رقم زده بود که اراضي و دیار شام دران ایام معرکه کتایب قهر و انتقام گردد حکام و ولات آن ممالک را از آفت سَبَلِ بَطَر وغرور چشم خرد بی نور مانده واز جادهٔ سداد و رشاد انحراف جسته بحرکات شنیع اقدام نمودند ازانجمله در شهور سنه (خمس وتسعین وسبعمایة) که رایت نصرت شعار سایهٔ فتح و فیروزي بدارالسلام بغداد انداخته بود حضرت صاحب قران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی هنرور فاضل اصیل از مشایخ ساوه که دُرّاعه حسب عالي را بطراز فضایل ومعالي آراسته بود برسم رسالت با جمعي بجانب حاکم مصر برقوق فرستاد چنانکه درقصه فتح بغداد اشارت بآن رفته و چون شیخ مشار الیه برحبه رسید که

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای ـ منابع ـ (ینابیع) است *

از حدود شام است او را درانجا برسم معهود موقوف داشته خبر بمصر فرستادند برقوق از نقصان خرد وکمال جهل باغوای سلطان احمد جلایر بقتل ایشان امرکرد وبا آنکه رفجانیدن ایلچي بهيچ قاعده و رسم از قواعد شرعي و سيـــاسي و رسوم ملكي و ملي روا نيست آن بزرگ را با جميع ملازمان بتيـــغ ظلم وبی باكي بگذرانيدند واز وخامت عاقبت چنـان امري خطير شنيع نينديشيدند والعجب كه حكايت حكـــم سلطان محمد خوارزم شاه درباب كشتن ايلچي و بازرگانان پادشاه جهان گير چنگيز خان ومآل آن كه بچه انجاميد *

* مصراع *

* و يالها قصة في شرحها طول *

شنيده بودند وامثال اين معني از شواهد وامارات سلب عقل تواند بود كه مضمون حديث مبارك افصاح ازان نموده *

* بيت *

* قضا چون زگردون فرو هشت پر *

* همـــه زيركان كور گشتنـــد وكر *

ديگر آنكه چون صاحب قران گيتي ستان ممالک آذربيجان وعراق عرب را بتحت تصرف وضبط درآورده عنان عزايم خسروانه بصوب دشت قبچاق واراضي روس و چركس وسايربلاد شمال معطوف فرمود اتلمش قوجين را كه درقلعه

او نیک گذاشته بود درزمان غیبت و بعد رایت نصوت شعار محاربه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاد و بحکم تقدیر دستگیر شد و قرا یوسف او را بند کرده بمصر فرستاد پیش برقوق و برقوق حبس و توقیف او را ضمیمه جریمه سابق ساخت و ازهمه غریب تر آنکه درین هنگام صاحب قران گردون غلام از حدود ملطیه ایلچي با نامه پیش فرج پسر برقوق که بعد از وفات پدر سلطان ممالك مصر و شام شده بود فرستاد مضمون کتاب آنکه از پدرت انواع حرکات نا پسندیده بظهور آمد ازانجمله بقتل ایلچیان این جانب بی موجبي فرمان داد و اتلمش را که از بندگان درگاه ماست محبوس گردانید و باز نفرستاد و چون او لباس حیات عاریتي باز سپرده پرسش وجزای او بدیوان قیامت افتـاد وتومي باید که برخود و اهالي مملکت رحم کني و اتلمش را در زمان روانه این طرف سازي تا از ظلام قهر و انتقام سپاه خون آشام ما روز سلامت اهل مصر و شام بشام نرسد واگر بوسوسه شیطان لجاج و عناد خلاف این معني بخاطر راه دهي جمیع آن دیار و بلاد از مرور و عبور عساکر منصور ویران خواهد شد و وزر و وبال خون و مال مسلمانان بگردن تو خواهد بود و چون ایلچیان بحلب رسیدند برسم معهود ایشان را موقوف داشته خبر بمصر فرستادند فرج بی فرجام بطریق نکوهیده پدر کس فرستاد

و ایلچیان را مقید ساخته در قلعه حبس کردند * * نظم *

* خطائی عجب کرد صاحب خرد *
* عجب نشمرد گر نکو بنگرد *
* کسی را که نبود شَرَف در نژاد *
* نباشد عجب گر بود بد نهاد *
* نه برقوق با شاهي مصر و شام *
* غلامی بُد و خواجه اش هم غلام *
* غلامی بد از چرکسِ بی تبار *
* حَجِل گشته از بیعِ خود چند بار *
* چو از دولتِ خواجه بفزود قدر *
* کشید از نیامِ حیَل تیغ غدر *
* ولي نعمتِ خویش را کشت زار *
* فلاح از چنین کس توقع مدار *
* به بی باکي و غدر شاهي گرفت *
* وگرچه بعونِ الٰهي گرفت *
* ولی در تبارش چو شاهي نبود *
* درو شیمهٔ پادشاهي نبود *
* چه آید ز چرکس نژاد و نژند *
* که باشد برِ پاک(۱) رایان پسند *

(۱) در بعض نسخ بجای - پاك رایان - (پادشاهان) دیده شد *

* چنین بود برقوق و پورش فرج *
* چو شاخی بُد ازبیخ بد رسته کج *
* بخردي بجای پدر گشته شاه *
* نیاموخته از کسي رسم و راه *
* ندیده ز کارِ جهان گرم و سرد *
* نه هنگام رای و نه گاهِ نبرد *
* همان به که سازم سخن مختصر *
* پدر بد گهر بُد پسر بی هنر *
* سخن دانِ طوسي چه درخور نوشت *
* درختی که تلخ است اورا سرشت *
* بیاد آر آن گفتها سربسر *
* که الحق درینجاست جسپنده تر *

و چون شمامهٔ خبرِ جسارت فرج بمشام شعور و وقوف حضرت صاحب قران رسید ماده خشمی که بواسطه امور مذکور در خاطر اشرف اعلی آن حضرت بود سمت تزاید و تضاعف پذیرفت و چون ایلدرم بایزید باوجود اظهار شجاعت و جلادت و وعید و تهدید که پیشتر ازین بزبان پیغام بازنموده بود اصلا در معرض نیامد و درین مدت که عساکر گردون مآثر بتسخیر و تخریب سیواس و مَلَطْیَه تاکاخته و فتح آن نواحي و اطراف که مجموع داخل مملکت او شده بود مشغول

بودند دم درکشید وبهیچ نوع متعرض نشد و جنبشی نکرد اول عنان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر و شام معطوف گشت - ولا مرد لقضاء الله تعالی *

گفتار در توجه صاحب قران گردون غلام بصوب ممالک مصر و شام

از طرایف لطایفي که مضمون عبارت میمون اشارت اعملوا فکل میسر لما خلق له - علی قایلهـا افضل الصلوات و اکمل التحیات - منطوي است بران این است که هرکه ازبرای شغلي عظیم و امری جسیم مخلوق شده باشد آن کار درنظرِهمت او سهل نماید وازدستِ مُکنت و اقتدار او بآسانی برآید واگرچه عقول واوهام دیگران آن را محال انکارد و ازقبیل ممتنعات شمارد و ازین است که چون سابقه عنایت رباني حضرت صاحب قران را ازبرای جهان باني و کشور ستاني خلعت ایجاد ارزاني داشته آثاري که دران امور ازدولتِ او بظهور پیوست و رای طوراندیشه و افکار اهل روزگار بود و ازانجمله دران هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات گذشته پدرش را بجریمه ذمیمه خویش ضمیمه ساخت وبتوقیف و حبس ایلچي آن حضرت جرات نمود وخبر آن جسارتِ خسارت مآل بمسامع جلال رسید نایره غضب پادشاهانه شعله

زدن گرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود و امضاء آن عزم و اقدام نمودن بران نسبت با همم عالمیان امری بغایت خطیر و هول ناک بود امرای نامدار و عظماء رفیع مقدار زانوزده عرضه داشتند که درین ایام یورش بزرگ هندوستان اتفاق افتاده و بعد از مراجعت بی مهلتی که لشکر منصور درمواضع خویش استراحتی نمایند در ظل رایت فتح آیت متوجه ممالک ایران شدند و در غزوات گرجستان و تسخیر بلاد و قلاع آن ولایات بکرات تاختهای مردانه کردند و کوششهای عظیم نمودند و درعقب آن چون چتر فرقد فرسا سایه ابهت و استعلاء برحدود روم انداخت از سیواس تا سرحد حلب به نیروی دولت قاهره کشادند و داد مردی و مردانگی دادند درین ولا روی توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب و دشوار می نماید چه دران دیار شهر و قصبه بسیار با حصارهای رفیع و قلعهای منیع هست و کثرت لشکر و اجناد آن بلاد و بسیاری اسباب و تجملات ایشان شهرتی عظیم دارد و در خاطرها وقعی تمام اگرچنانچه رای عقده کشای اقتضا فرماید سپاه ظفرپناه را اجازت شود تا بخانهای خود رفته چند گاهی بیاسایند و بعد ازان یراقی تازه کرده با ترتیبی که لایق چنان مملکتی باشد بیایند حضرت صاحب قران بتلقین الهامات آسمانی درجواب فرمود که نصرت و ظفر عطیه

ایست که از فیض فضل پروردگار قرین روزگار گردد و غلبه لشکرو افزوني اسباب دران باب مدخلي بیش از پیش ندارد و بارها دیده‌اید و آزموده که عنایت کردگار چه کارهای دشوار برما آسان کرده است و چه دشمنان قوي را بدامِ تسلط و استیلاء ما درآورده همت بلند مي باید داشت و دل درخدا بسته صفحات جان و جنان را بنقوش یقین و اخلاص نگاشت تاعون و تایید الهي مدد فرماید و کارها برحسب دلخواه برآید امراء مجموع لب بدعا و ثنا بکشادند و کمربندگي برمیانِ جان بسته دل بر یورش مصر و شام نهادند حضرت صاحب قران گیتي ستان سایه التفات بر ترتیب لشکرانداخت و رایت عزایم خسروانه باوج فیروزي برافراخته طنطنه کورگهِ کوچ زلزله درزمین و زمان افگند و عساکرگردون مآثر فوج فوج چون دریای پر موج روان شدند *

* نظم *

* جهان جو چواز تخت شد سوی زین *
* بجنبید گفتي سراسر زمین *
* فرو هشت دامن بخورشید گرد *
* بلا بر نوشت آستینِ نبرد *
* بیابان یکی گام بی مرد نه *
* همه چرخ یک برج بی گرد نه *

گفتار در فتح قلعه بهستي و عنتاب

چون آفتاب ظفر تاب رايت فتح انتساب از مطلع صبح سعادت و اقبال بفال فرخنده برآمده پرتو توجه بصوب شام انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ يافت و اميرزاده شاهرخ با جمعي از عظماء امراء برسم منغلا بايلغار از پيش روان شدند و چون بقلعه بهستي رسيدند در حوالي آن حصار اطنابِ خيام نزول درهم كشيدند حضرت صاحب قران با ساير عساكر كشورستان برسيد و بنزديک قلعه در محلي بلند فرود آمده بنظر احتياط فراز و نشيب آن حصن ثريا مناط را باز ميديد و آن حصني بود درميان دره بسيار آب بارو و برجهاش چون مصاعد همت و قواعد دولت آن حضرت در غايت بلندي و نهايت استواري و حصاري از غلو علو كنگره فرقد فرمايش ايوان كيوان درخجلت و شرمساری اساس عماراتش بر سركوهي قوي بلند ممهد و مشيد گشته و شُرفات باره و برجش از طاق منطقة البروج گذشته * * نظم *

* سركشي كز تندیش گشتي فلک را قرطه چاك *
* از سمك پيوسته اركانِ رفيعش تا سماک *
* بر فرازِ بارهٔ او پاسبان درتيره شب *
* ماه را چون چشم ماهي ديدي از سوی مغاک *
* گر نشستي في المثل برسطح ديوارش مگس *

* پایش از نرمي بلغزيدي و افتادي بخاک *

عساکر گردون مآثر از گرد راه اصل شهررا مسخر ساختند و بدست غارت و تاراج از هرچه اسم مال بران افتد بپرداختند و در قلعه از قبل ولات شام مقبل نام مدبر سرانجام متصدی ضبط و محافظت آن مقام بود و دیو غرورش بمنجنیق تحمیق حصن دماغ مسخر ساخت و بحصانت و محکمي حصارش فریفته از راه صواب بینداخت و دران حال که صاحب قران بی همال احتیاط قلعه می فرمود بمنجنیق گردان که درمیان آن ساخته بودند و بر افراخته سنگي گران از هوای بغي و طغیان بجانب آنحضرت انداختند و آن سنگ به نزدیک خیمه خاص برزمین خورد و ازانجا لغزیده باندرون خیمه افتاد شعله خشم خسروانه ازان جرأت و بی باکي برافروخت و بریلیغ قضا مضا صدور یافت که اطراف قلعه را برامراء بخش کرده حصار را مرکزوار درمیان گیرند بهادران ممالک ستان و قلعه کشا بامتثال امر مبادرت نموده بیست منجنیق از جوانب آن حصار نصب کردند ازان جمله یکي درهمان موضع که سنگ ایشان فرود آمده بود و اول سنگی که ازان انداختند به نیروی دولت قاهره برمنجنیق اندرون آمد و آن را برهم شکست و امثال چنین اتفاقات از اظهر امارات نصر عزیز و فتح مبین تواند بود درین اثنا امیرزاده رستم با

لشکر فارس از شیراز آمده بمعسکر ظفر پناه ملحق شد امراء و دلاوران رزم آزما از هر طرف جنگ انداخته نقبچیان بکار داشتند و باندک مدتی حصاری چنان را از جمیع جوانب مجوف ساخته باره و برج آن را که از زخم سنگ منجنیق پر از رخنه گشته بود بر سر چوب گرفتند مقبل از دهشتِ آن واقعه مشکل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاد و مکور کس بپایه سریر اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطرار کرده عرضه داشت که از هیبتِ شکوهِ سلطنت و جلالتِ آن حضرت قوت بیرون آمدن ندارم از راه مسکنت و بیچارگی مراحم بی کرانه پادشاهانه شفیع می سازم که بنده فرومانده را آزاد فرمایند و از سرِ خون این خاکسار بی مقدار که ریختن و نا ریختن نسبت با بندگان درگاه عالم پناه تفاوتی ندارد بگذرند حضرت صاحب قران فرمود که بعد از تسخیر قلعه ترا آزاد سازم که اگر پیش ازان لشکر برخیزد و این حصار بحصانت و محکمی شهرتی دارد شاید که بعضی مردم کوته نظر تصور کنند که سپاه مارا از کشادن آن عجزی بود * * نظم * مدارا بدشمن جهان جوی را * نزیبد که هرکس گمانی برد روز یکشنبه هفتم صفر سنه (ثلث و ثمانماية) فرمان شد تا نقبها را آتش زدند و برجها افتادن گرفت از مشاهده آن حال خوف و هراس در دلِ اندرونیان استیلاء یافت و ارکان ثبات

و قرار مقبل چون برج و باره حصار بیک بار انهدام پذیرفت
درزمان قضات و ایمه و سادات را با هرچه دستِ مُکْنت
او بآن میرسید از انواع تحف و تنسوقات و هراسپ که در
قلعه بود برسم پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده کامگار شاهرخ
را شفیع ساخته بعزعرض همایون رسانیدند که مقبل درمقام
بندگي بندگان این درگاه است و از ندامتِ گناه خویش
زرد روی و نامه سیاه زبانِ مسکنت وانکسار باعتذار و
استغفار کشاده امیدوار است که مرحمت بی دریغ فریادرسی
فرموده او را بجان امان بخشند عواطف خسروانه حضرت
صاحب قران او را بشاهزاده مشارالیه بخشیده شفاعت
ایشان را بکرامتِ قبول تلقي نمود و زلات همه را عفو فرمود
جماعت فرستادگان دعاگو و ثنا خوان بازگشتند و سرِ منبر
و روی نقره وزر را بفرخنده القاب جلالت انتساب آن
حضرت زیور بستند و چون ازان مهم فراغ حاصل شد اردوی
کیهان پوی از غریو کورگهِ کوچ درحرکت آمد و عنان توجه
بصوب عنقاب معطوف گشت و آن شهر حصاری داشت بغایت
حصین و از هرد و جانب بیرون واندرون از سنگ سفید
تراشیده برآورده وخندقی که عمق آن سي گز بود و عرضش
تخمینا هفتاد گز پیرامن آن حفرکرده و پولی روان بربالای
آن مرتب ساخته وخاك ریزش را که ازسنگ بود مجوف

گردانیده چنانچه سوار در وی توانستی راند و تیراندازها گذاشته وچون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار انداخت شهری یافتند مشحون بنعمت فراوان و غله و میوه بی پایان اما بزرگان و ارباب ثروت و تمییز مجموع گریخته بودند و جمعی رعایا دروازه بسته و همانکه موکب همایون برسید شهر بسپردند و این هم ضمیمه دیگر فتوحات شد - و من الله النصر و التایید *

گفتار در توجه موکب گیتی ستان بشهر حلب و فتح آن

حضرت صاحب قران از میامن کمال محبت و صدق ولا و تولا که نسبت با دودمان متعالی شان قایل نصرت بالرعب مسیرة شهر - علیه افضل الصلوات واکمل التحیات - داشت ازان معنی بحظی وافر و نصیبی کامل محظوظ و بهره مند بود و رایت کشورکشایش بهرصوب که توجه می نمود بیم و هراس در دلِ ملوک و سلاطینِ آن جانب بنوعی مستولی می گشت که از غایت دهشت و حیرت محجه صواب از نظرِ بصیرت ایشان محجوب می ماند * * نظم *

کسی را که از بیم شد دل زجا * زحیرت نداند صواب از خطا

ازانجمله درین مدت که اردوی ظفرمآب درحوالي بهستني
و عنقاب بود حاکم حلب تمورتاش درقلق و اضطراب افتاد
وبجانب مصر که تختگاه آن ممالک است خبر فرستاد و
ازانجا حکم شد که مجموع عساکر و اجنادِ دیار و بلاد شام با
ترتیب و اسباب تمام ازهرمقام روی توجه بحلب آورند و
بروفق این تدبیر که تقدیر بران مي خنـــدید شدون که
ملک الامراء دمشق بود بالشکرِ جرار و تجملِ بسیار بحلب
آمد و همچنین ازحمص و حمي و انطاکیه و طرابلس و نابلس
و بعلبك و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعة الروم
و سایر قصبات و ولایات آن اطراف و اکنـــاف امراء و
سرداران اهبه و ساز مقابله و مقاتله مهیا و آماده داشته
فوج فوج متوجه آن جانب شدند و باندک زمان سپاهِ
گران و حشري بیکران درحلب جمع آمدند * * نظم *
نهادند رو لشکرِ پر شغب * زهرمرز و هربوم سوی حلب
زهرسو گروهی فراز آمدند * قضا را بجان پیش باز آمدند
زاعیانِ با نام چندین هزار * زآحادِ لشکر برون از شمـار
زاسباب و آیین چه رانم سخن * که هرچنـــد گویم نیاید به بن
و بعد ازان اجتماع تمورتاش که ملك الامراء حلب بود
بمزید عقل و کیاست از سایراقران و امثال امتیاز داشت
با دیگر امراء بساط مشورت گستـــرد که این سرسري کاري

نیست که مارا دست داده پیش از وقوع این واقعه درین باب تاملي مي‌باید کرد چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولت عظیم دارد و ازو و اتباع او آثار غریب و امور عجیب بظهور میرسد و تا غایت هرجا که توجه نموده اگر شهر بوده و اگر قلعه آن را فتح کرده و کشوده و هرکس که با او مخالفت ورزیده پشتِ دستِ ندامت بدندان دریغ گزیده و جزای آن ببد ترین صورتی دیده و کشیده اندیشه کنید که مملکتهای وسیع چون خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و زابلستان و هندوستان تا انتهای دریای گنگ و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان و گرجستان و آذربیجان و دیاربکر با جمیع توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء پادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت نامور باندک زمان استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدار بنوعی قرار داده که شهری را یکی از گماشتگانِ او با چند نفر از نوکران خود نگاه مي‌دارد و در ایران و توران کس را مجـــال نیست که سر فضولي بناخن جسارت بخارد و امثال این امور بی تایید عظیم از جانب حق نتواند بود * * بیت *

خدائي بود این چنین کارها * خداي آزمائي نباشد روا

آنچه بخاطر من مي‌آید مصلحت آنست که از راه اطاعت و مصالحت درآییم و سکه و خطبه بنامِ او بیاراییم و سادات

و ایمه و علماء را که غیر ازین طایفه پیش او وقعی ندارند وسیله سازیم و آنچه توانیم از پیشکشهای لایق و تنسوقات مواقق بفرستیم باشد که بحسن حیل چنان توان ساختن که روی توجه ازین دیار بگرداند و این مملکت سلامت بماند *

* مثنوي *

* که آن صاحب تاج و شمشیر و تخت *
* روان کرد رایت به نیروی بخت *
* قوی دولت و تیز گردن کش است *
* گه خشم سوزنده چون آتش است *
* نباید که آن آتش آرد شتاب *
* که نه نشیند آنگه بدریای آب *

و چون تمورتاش این سخنان تقریر کرد و جمعي که از خرد و کاردانی بهره بیشتر داشتند رای او را استحسان نمودند که طریق صواب همین است و غیر ازین نه لیکن اکثر ایشان را بتخصیص شدون حاکم دمشق را دماغ پندار از بخار غرور آشفته بود و بخت گران خواب بر بستر جهل و غفلت خفته گفتار او را که راهي بما من نجات و سلامت مي برد وقعي ننهاد و زبان لاف بهرگونه گزاف برگشاد که من هاب خاب هرکه دل بترساند از یافتن مراد محروم ماند این مملکت بدیگر ممالک که تو برشمردي چه نسبت دارد شهرهای

ایشان را از گل و خشت برج و باره مي باشد و حصارهای ما مجموع از سنگ خاره و از جمله درین دیار چندین شهر سنگین پر از ذخایر و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که اگر یکی ازان خواهند که بجنگ بستانند بسالها میسر نگردد و این چه وهم بی جایگاه است که بخاطر خود راه داده اید و اگر اندیشه شما از کثرت ساز و سلاح ایشان است و بسیاري سپاه و لشکریان درینها نیز بحمد الله تعالی بسی تفاوت است میان ما و ایشان کمانهای ما دمشقي است و شمشیرهای ما مصري و نیزهای ما عربي و سپرهای حلبي و درین مملکت بغیر از شهرهای معظم شصت هزار قصبه و دیه در قلم آمده اگر از هر موضعی یک دو نفر مرد بیرون آیند لشکري جمع شود که در هیچ عرصه گاه نگنجد و با این همه پناه گاه ایشان ریسمان است و کرباس و حصارهای ما سنگ تراشیده از کنکره تا باساس و چون قلم تقدیر بویل و ثبور آن سرگشتگان تیه جهالت و غرور جریان یافته بود هرچند تمور تاش و بعضی مردم زیرک مبالغه کردند که مآل جنگ و جدال کس نمي داند که بچه رسد و نسیم نصرت و فیروزي معلوم نه که از مهبّ غیب بکدام طرف وزد طریق مجاملت و مصالحت سپردن و کار خود برفق و مدارا پیش بردن بسلامت و نجات نزدیکتر مي نماید *

* نظم *

* شنیدم ز دانای فرهنگ دوست *
* که در کارها رفق و نرمی نکواست *
* به نرمی چو کاری توان برد پیش *
* درشتی مجویید ز اندازه بیش *

جماعت مغروران برفکرِ فاسد خویش اصرار نمـــودند که در امثال این وقایع ثبات و تهور و مردانگی بکار آید که از عجز و بد دلی و کَسَل جز فساد و فتور و خلل چیزی نکشاید و بعد از گفت و گوی بسیار امر بران قرار یافت که از شهر بیرون نروند و پشتِ استظهار بحصانت حصار باز داده شهررا بزخم تیر و ناوک از تعرضِ معارضان نگاه دارند * * نظم *

ببارو برآییم با تیر و سنگ * برانیم خصم ار بود چون نهنگ
کمان گوشها سوی گوش آوریم * ز پیکانها خون بجوش آوریم
بسازیم رزمی بروزِ ستیـــز * کزان باز گویند تا رستخیـــز

و ازین جانب صاحب قران گیتی ستان بالهام دولت ثابت ارکان از عنقاب کامران و کامیـــاب نهضت فرمود و بعد از یك دو کوچ شش هفت فرسخی رکاب تمکن و وقارگران کرده عنان سیر کشیده میداشت و هر روز مقدار نیم فرسخ به تخمین کوچ می فرمود و بعد از نزول فرمان واجب القبول نفاذ می یافت و گرداگرد معسکر ظفر قرین خندقی می کنـــدند و از تورها حصار گونه پیرامنِ آن می کشیدند چنانکه یك

روزه راه بیک هفته قطع کرده شد و در هر منزل شرایط حزم و احتیاط مرعي گشت مخالفان چون بر لطایف تدبیرات آن حضرت وقوف نداشتند پنداشتند که ایشان را بیمي و اندیشه هست و آن قوت و شوکت ندارند که زود زود پیش توانند آمد و بدین سبب دلیر شدند و ازان رای که فی الجمله بصواب نزدیکتر بود تجاوز نموده باقدام تهور از شهر بیرون آمدند و خیام او هام خطا فرجام بهوای سودای فاسد و خیال خام برافراشتند * * بیت *

* کسی را که دولت بگردد ز راه *
* براهي شتابد که افتد بچاه *

روز پنجشنبه نهم ربیع الاول موافق لوي يِلّ رایت گیتي فروز سایه قرب وصول بحوالي حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با نوکري چند خاصه بقراول دشمن رسید و با وجود آنکه بغایت غلبه بودند بی اندیشه بر ایشان تاخت و باول حمله سواري را از پشت زین بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورد و نوکرانش نیز داد مردي و مردانگي داده دو کس را بگرفتند و باقي لشکر چون آن دست برد بهادرانه که هرگز مثل آن ندیده بودند مشاهده نمودند مجموع رو بگریز نهادند * * نظم *

* چون بر افروخت فتنه آتش جنگ *

* حلبي شيشه شد حريفـــان سنگ *
* جز شكستـــن چه باشـد ش چاره *
* حلبـــي چون فتـــد برو خـــاره *

و در همان روز امیرزاده ابابکر پاشصت کس پیش رفته لشکري گران به مقابله ایشان درآمدند و جنگي عظیم در پیوست بعد از کوششِ بسیار از طرفین بساط محاربه بقایم بریختند و هرکس بمحل خود بازگشت روز دیگر بعضی از بهادرانِ لشکر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفـــان باستـــادند و کس را مجال آنکه یک قدم پیش تواند نهاد ندادند سیوم روز چون افراسیاب شرقي انتساب آفتاب تیغ ظفر تاب از نیام ظلام برکشیده بمیدان خرامید و سپاه بی شمار کواکب را که از اول شام تا آخر بام مصر فیروزه حصـار چرخ دوار مرکزِ اعلام شوکت و احتشام ایشان بود روز بقـــا بشب رسانید *

* نظم *

سیوم روز کافراسیابِ سپهر * برافروخت از جانبِ شرق چهر
دلیران شامي انجم تمام * بجستند از بیـم زرین حســـام
حضرت صاحب قران به برنشستن سپـاه نصـــرت قرین و بر افراشتن رایات رزم و کین فرمان داد * * نظم *
بجنبید لشکر ز که تا بمـــه * گران گشت یالِ یلان از زره
پر از شیر و شمشیر شد رزمگاه * ز آهن قبـــایان زرین کـــلاه

برآمد ز کوس و کورگه غریو * ز بیم آب شد زهرهٔ نـره دیو

و برحسب رای ممالک آرای و فرمان قضا جریان ضبـط و ترتیب لشکـر برنغار بعهده جلادت و اقتدار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتي از اعاظم امراء و نوینان مثل امیرسلیمان شاه و دیگـر امراء نامدار قرار یافت و در قنبل امیرزاده ابابکر بود * * نظم *

* بر آراست شهـزادهٔ کامـگار *
* سپاهي ز کثرت برون از شمـار *
* گروهی ز جان گشته جویای کین *
* بر ابروی مردي درافگنده چین *

و در جرنغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان عالیشان و امراء تومان بنسق و سامان سپاه کشورستان قیام نموده آثار شهامت و صرامت بظهور رسانیدند و در قنبل ایشان سلطان حسین بود * * نظم *

شد آراسته لشکري بیکران * یل و پرد ل و در وغا جان ستان
همه بیشهٔ رزم را نره شیـر * بدریای هیجا نهنگِ دلیـر

و قلب سپهر اشتباه در سایه چترآفتاب پناه حضرت صاحب قران از کثرتِ اصناف و افراد انساني و حیواني و بسیاري اهبه و ساز جهانبانی و ملك ستانی جهانی ثانی می نمود و از جمله اسباب ابهت و مهابت صفِ پیلان کوه شکـوه از

بقایای غنایم و فتوحات غزو دیار هند و دهلی بآیینی آراسته شد که ارکان تمکن و استظهار مخالفان چون دیوار سست بنیان از صدمه پهلوی پیلان بلرزه درآمد * * نظم *

* سوار آهنین بارهٔ بُد سه میل *
* همه برج آن باره از زنده پیل *
* همه پشت پیلان پولاد تن *
* پر از آتش انداز و ناوک فگن *
* درآورده خرطوم پیلان بهم *
* چو ماران خم اندر فگنده بخم *

و هنگام ترتیب لشکر مورشمار شیرشکار و تعیین مواضع شاهزادگان بزگوار و امراء رفیع مقدار پرلیغ مطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان سوار از مردان کار بربالای پشته که برطرف راست معرکه واقع بود باستند قرار برانکه لنگرِ وقار گران دارند و از جای خود بهیچ حال حرکت ننمایند و اگرچه دشمنان انهزام یافته بیکبار رو بفرار آرند و ازان جانب سپاه و اجنادِ حلب و شام با کثرتی وافر و تجملی تمام میمنه و میسره و قلب مرتب ساختند و صفها برکشیده رایتِ عناد و استبداد برافراختند * * نظم *

* سپاهی مرتب بآیین و ساز *
* همه تند و گردن کش و سرفراز *

* گروهی که هریک به پندار خویش *
* گه کین بُد از رستم زال بیش *
* یکایک ز مردی بهنگام حرب *
* فِرِه برده از شیر غران بضرب *
* بمهمیز خاریده پهلوی بور *
* به نیزه دودر کرده سندان بزور *

وچون از جانبین کوس و تبیره درخروش آمد وسورن انداختند خون حمیت دررگ مردی بهادران جوش زدن گرفت * نظم *

* بکوه اندرازکوس کین ناله خواست *
* زپیکان درابرآهنین ژاله خواست *
* سواران شد آمد فزون ساختند *
* یلان از کمینها برون تاختند *
* زخون غَیبها لاله کردار گشت *
* سنان ارغوان تیغ گلنار گشت *
* زهر گوشه آویزشی سخت بود *
* سرِکار با گردشِ بخت بود *

در برنغار امیرزاده ابابکر با سپاه نصرت شعار کوششهای مردانه نموده میسیره مخالف را بعون الهي چون شکنج زلف بنفشه مویان ازباد صبح گاهي برهم شکستند * نظم *

* مظفـــر ابا بکـــر فیـــروز جنگ *
* درآمد بمیـــدان کیـــن بی درنگ *
* جهان گشت برجان خصمان بنفش *
* فگنـــدند یک سر سلاح و درفش *
* بسر برشده خاک وخون خود وترک *
* بکف تیغ شان گشت منشور مرگ *

و بهادرانِ جرنغار به نیروی مردي سلطان حسین و امیـــر جهان شاه میمنه دشمن را فرو ریخته پراگنـــده و متفـــرق ساختنـــد * * نظم *

* چو سلطان حسین آن یلِ نیـــزه دار *
* بر آورد از اعداء بمردي دمار *
* یکی خواست زنهار و دیگر گریخت *
* گریزنده هرسو همـي رخت ریخت *
* یکی ترکش افگنـــد و دیگـــر کلاه *
* گریزان گرفتنـــد بی راه و راه *

و دلیران جلادت آیین در قلب ظفـــرقرین داد دلاوري و مردانگي داده نوک پیکان وسنان را دردیده و سینه معاندان نشاندند و پیلان خورنق ران جودي بنیان را پیش راندند *

* نظم *

* زخم کرده خرطوم پیـــلان کمنـــد *

* بیـــالِ یلان اندر افگنـــده بنـــد *
* زدندان بزخم آتش انگیختنـــد *
* همه خاک با خون بر آمیختنـــد *
* یکـــی را بدندان بر افراختـــه *
* یکـــی را بزیر پی انداختـــه *

شدون و تمورتاش را از مشاهده آن حالات ارکان تمکـــن وثبات تزلزل پذیرفت و عنان خوف بصوب گریز تافته رو بدروازه منقوصه نهادند و تمام لشکرِ مخالف متفرق و پراگنده گشته اکثر روی فرار بدمشق آوردند و فوجي از عساکر منصور بتگامشي ایشان رفته بسیاري ازیشان را بقتل آوردند وبعضی را فرود آورده اسپ و اسلحه بستدند چنانچه از کثرت و اجتماعي بآن انبوهي و بسیاري بغیر از یک سوار که گریخته خبر این واقعه بدمشق رسانید کس بسلامت نرفت * نظم *

سُبک رزم جویان بشمشیر تیز * فگندند در شامیان رستخیز
ز چندان سپه یك دلاور نماند * کراتن بُد از خیلِ شان سر نماند
برآمد ز شرقِ ظفر صبح کام * شده روز فرمان‌دهِ شام شام

و چون لشکرِ حلب انهزام یافته روی فرار از اضطرار باندرون شهر و حصار آوردند در شارع شهر و دروازه ازدحامي واقع شد که کس را مجال گذار نماند و عساکر گردون مآثر از عقب ایشان لجام ریز روان شده بهر که میرسیدند به تیـــغ کیـــن

میگذرانیدند لاجرم از غایت هول و هراس چندان خلق در خندق ریختند که از اسپ و مرد مالامال شد و تا نزدیك طاق دروازه بربالای یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام آن راه چندان خلایق بریکدیگر ریخته تلف شدند که اگر کسی را بقدرت گذار میسر میشد پیاده بر بالای افتادگان می گذشت *

* نظم *

* چه بر مرد اسپ و چه بر اسپ مرد *
* بُد افتاده هر جای پرخون و گرد *
* همه دل خدنگ و همه مغز چاک *
* همه جامه خون و همه کام خاك *
* یکی درع در برسراز گوز پست *
* یکی بی‌سر افتاده خنجر بدست *

فوجي از لشکر منصور بغارت اردوي ایشان که بخیال فاسد از شهر بیرون زده (۱) بودند مبادرت نمودند و هرچه یافتند تاراج کردند * * نظم *

* سراپرده و خیمه و خواسته *
* سلاح و ستوران آراسته *
* همه گرد کردند از اندازه بیش *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض جای - زده - (رفته) است *

* جدا هر کسی برده از بهر خویش *

وگروهي ازبهادران وانبوهي از دلاوران روی جلادت بتسخیرشهر آوردند ودرهمان روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه (ثلاث و ثمانمایة) شهررا به نیروی دولت قاهره مسخر گردانیدند * * نظم *

* وزان پس بغارت نهادند روی *
* فتادند در شهر و بازار وکوی *
* برافروخت گوئي بجنت سعیر *
* چه حور و چه ولدان که گشتند اسیر *
* بشهر اندرون اسپ واستر نماند *
* سپه هرچه ازچارپا بُد براند *
* نهان و آشکار انچه درشهر بود *
* سراسر بتاراج بردند زود *
* چه از زر چه از دیبهٔ هفت رنگ *
* زآرایشِ بزم و از ساز جنگ *
* بسي جامه و زیورِ پر بها *
* پر از گوهرِ قیمتی درجها *
* ز زرینه آلات وسیمین ظروف *
* نه چندانکه یابد بران کس وقوف *
* زنقد و ز اجناس و هرگونه چیز *

* که باشد بنـــزدیک مردم عزیز *

گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن

چون شدون و تمورتاش از صدمه پرخاش بهادرانِ لشکر منصور بشهر گریختند از بیم جان روان بقلعه درآمدند و چه قلعه کوهی معمول از سنگ خارا سر باوج قبه خضراء کشیده و در دامنش خندقی بعرض سي گز پر آب بآب رسانیده چنانکه اجراء کشتي بران آب اگر خواستندی متمشي گشتي *

* نظم *

* زبالاش گفتی که در ژرف چاه *
* فلك چشمه و چشم ماهي است ماه *
* بسالی شدی مرغ ازو بر فراز *
* بماهي رسیدی سوی زیر باز *

و خاکریز قلعه از بنِ خندق تا بدیوارِ حصار مقدار صد گز به تخمین وبنوعي کنند و تیز ساخته و پرداختـــه که پیاده را صعود بران اصلا میسر نشدی شدون و تمورتاش پشت استظهار بحصانت و محکمي حصار باز گذاشتند و رایتِ تمرد و استکبار دگربار برافراشتند و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده ببارو و برجها تاختند و غریو نقاره و کوس درعالم انداختند نفط بازان از هرطرف دستِ تجلد برکشادند و رعد اندازي

اغاز نهادند * * نظم *

* زکین ابروي شامیان چین گرفت *
* سرِ باره از نیزه پر چین گرفت *
* بپوشید باران سنگ آفتاب *
* ز پیکان فرو ریخت پرِّ عقاب *

صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال بشهر در آمد و در برابر قلعه نزول عظمت و جلال فرموده بر مسند سلطنت و فرمان روائي متمکن شد و حکم واجب الامتثال بصدور پیوست تا عساکر گردون مآثر پیرامون خندق فرود آمدند و بزخم تیر هیبت صفیر نگذاشتند که کس را از مخالفان مجال آن شود که سر از برج و باره بیرون توانند کرد * * نظم *

* شد از گرد ره شست(۱) گردان گره *
* دهان کرده سوفارها بر زره *
* ز زاغِ کمان گشته پرّان عقاب *
* دلِ دشمنان دیده شد تیر خواب *

و بر حسب فرمان قضا جریان نقبچیان چیره دست ببازوی قوت و توان حوالي خندق را غربال مثال سوراخ کردند و باستظهار دولت قاهره پایدار و حمایت جمعي از بهادران

---

(۱) در جمیع نسخ موجوده - شصت - بصاد است و آن صواب نیست *

جلادت آثار بعمد از آب خندق بگذشتند و بکار مشغول شدند *

* بیت *

کمرِ سعی بسته پیشه وران * بکشادند زخم تیشه وران

و دران حال پنج دلاور از سرجان برخاسته بپای تهور از دروازه قلعه بیرون آمدند و حزم را مرعی داشته سرِ طنابي که در بالای حصار بدست مردم بود برمیانِ خود بستند تا در تندی خاک ریز بزیر آمدن و برآمدن بی وهم توانند و تیغ کین از نیامِ انتقام برآورده بسوی نقب شتافتند بهادرانِ لشکر منصور که با نقبچیان بودند ازنقب بیرون آمدند و همه را بزخم تیر بینداختند * * نظم *

* قو خم کمان کاف و زه دال شد *
* خدنگش عقابِ سُبُك بال شد *
* بهرکس که منقارِ او می رسید *
* روان مرغ جانش ز تن مي پرید *

اهل قلعه از سهم آن دست بود چون بید بلرزیدند و ایشان را بطناب بالا کشیدند و بعد ازان کس را یارا نبود که از سوراخ برجها نگاه کنند تا به بیرون آمدن چه رسد و همگنان را یقین گشت که کار این دولتِ روزافزون امریست آسماني و حاصل ستیزه و عناد با آن خسارت است و پشیماني حضرت صاحب قران کس را برسالت پیش ایشان فرستاد با مکتوبي

مضمونش آنکه تایید ملک منان - جل سلطانه - جهـان را مسخر فرمان ما کرده است و عنایت ازلي بقدرت لم یزلي ممالك عالم را بقبضه اقتدارِ ما سپرده نه حصـانتِ قلعـه و حصار لشکرِ ما را مانع میشود و نه کثرت سپاه و اسبـاب نکایتِ خشم ما را دافع اگر بر جانِ خود رحم کنید شمـا را به بود و اگر نه در خونِ خود و اهل و عیال سعي کرده باشید و وزر و وبال آن اندوخته اهل قلعه را چون چاره نبـود ضرورت دامن گرفت و دستِ قضا گریبان شدون و تمورتاش با سادات و قضات و ایمه و اشرافِ مملکت کلید قلعه و مفاتیح خزاین برداشته دروازه باز کردند و با قدام اضطرار و انکسار بدرگاه عالم پناه آمده روی عجز و مذلت بر خاك نهادند و بر لیغ مطاع واجب الاتباع بنفاذ پیوست شدون و تمورتاش و قریب هزار نفر را از سرداران و لشکریان که با ایشان در قلعه بودند بر تومانات قسمت کرده مقید ساختند و چون قلعه با آن حصانت و متانت از جلادت و تیز جنگي بهادران فتح آیین خجالت یافت بعضی کنکرهای آن بمیتین قهر کنده چون سرِ خجلت زدگان در پیش افتاد و رای عدو بند جهان کشای ایسن بوغا دوات دار را که در قلعه گرفته بودند بمصر پیش پسر برقوق فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش در دست بندگانِ ما اسیرند و خلاص ایشان موقوف برسیدن

ائلمش است باین جانب او را بزودي بفرست تا از سرِ خون اسیران درگذشته ایشان را آزاد کنیم و بگذاریم و او را بموعدي معین بُلْجَارْ فرموده بتعجیل روان ساخت و بقصد تفرج و احتیاط بقلعه درآمد و بعد از دو روز بیرون فرمود و امیر جهانشاه بر دروازه قلعه نشسته بضبط اموال مشغول شد و از غنایم قلعه که مالا مال بود از خزاینِ قدیم که سلاطین بروزگار ادخار نموده بودند و از کرایم اموال و اسباب جدید که اهل شهر درین مدت آنجا کشیده بودند چندان نقد و جنس بتحت ضبط نواب کامیاب درآمد که از حیز شمار و حساب بیرون بود و چنانچه از هم ملوک و شیم پادشاهانه زیبد *

* بیت *

که جهان را به تیغ بستانند * بسرِ تازیانه بخش کنند

مجموع آن غنـــایم بامراء و لشکـــریان ارزاني داشت و اغرق (۱) و اثقال را با خزاین و اموال در قلعه حلب بگذاشت و سید عزالدین ملک هزارکري و شاه شاهان که والي سیستان بود و موسی توی (۲) بوغا و سلطان محمود و پسر بیـــان تمور آقبوغا و سلطان ملك و مراد قوچین و پاینده جوره و شیخ عمر تواجي را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و بعد از پانزده

---

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است (۲) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - توی - (طغا) دیده شد *

روز توقف درانجا روي عزم خسروانه بتسخير ديگر بلاد شام آورد و من الله العون و التاييد انه ولي حميد *

گفتار در تسخير شهر و قلعه حمي و ذكر فتح حمص

حضرت صاحبقران دران اوان كه اردوی كيهان پوی بظاهر حلب نشسته بود اميرزاده پيرمحمد عمـــرشيخ و اميرزاده ابابكر و اميرسليمانشاه و امير سونجك و ديگر امراء برسم منقلای بايلغار بجانب حمي فرستاد وايشان چون بآنجا رسيدند حصارشهر به نيروی دولت قاهره بكشادند اما فتح قلعه اندرون شهر بواسطه آنكه بغايت حصين و مستحكم بود در توقف افتاد و چون رای كشورگشای عالم آرای از اتمام قضيه حلب برحسب دلخواه دولت خواهان فراغ يافت رايت فتح آيت درظل حمايت تاييد الهي بصوب حمي روان شد و در اثناء راه سه چهـــار قلعـــه كه دران حوالي و نواحي بود بصدمه جلادت عساكر گردون مآثر مجموع مسخر گشت و چون چتر فرقد فرسای سايه وصول بران ديار انداخت و اهل قلعه حمي از بالای حصار شكوه شوكت و كثرت معسكر ظفر پناه از دور مشاهده كردند بغير از اطاعت و انقياد چاره نديدند و از سرِ ضرورت هرچه دستِ مُكْنت ايشان بدان ميرسيد از پيشكش و تبركات برداشتند و بپای ضراعت و خضوع از قلعه بيرون آمده پناه بشاهزادگان و امراء

که پیشتر آمده بودند بردند و ایشان را شفیع ساخته امان خواستند مراحم پادشاهانه از خونِ ایشان درگذشت و مجموع غنایم و فتوحات آن دیار بشاهزادگان و امراء مذکور ارزانی داشت و مدت بیست روز درانجا توقف فرمود تا لشکر درعین رفاهیت بفراغت استراحت نمود و چهارپایان از تعب سیر پیاپی برآسودند و دران مدت دیوان خانه جهت نزول آنحضرت بناکرده باتمام پیوست و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت نیز ازبرای خود خانها پرداختند

* بیت *

* بیک دوهفته که اردو مقیم گشت آنجا *

* شد آن مقام چو شهری پر از مقام و بنا *

بعد ازان امراء بر حسب تدبیر خویش مصلحتی اندیشیدند و بعزعرض همایون رسانیدند که لشکر منصور قریب دوسال است که درسفرند و پیوسته تا غایت راه پیموده اند یا در مقابل مخالفان درحرب و ضرب بوده و دشمنان با سپاه بسیار و اسپان آسوده درخانهای خود نشسته اند اگر رای عالی صواب داند ازینجا بساحل دریای طرابلس کشیم و این زمستان لشکریان درانجا استراحت نمایند و چهارپایان بیاسایند و اول بهار از سرقوت و اقتدار روی توجه بقلع وقمع دشمنان آریم نقد این تدبیر هرچند درنظر صیرفی خرد که ناقد یست

بصیر سره مي نمود اما بر محکِ ضمیر منیر الهام پذیر صاحب قران جهانگیر تمام عیار نبود بدان التفات نه‌نمود * * نظم *

* شهِ شیـــر دل خســـروِ پیل تن *
* دران داوري گفت باخویشتـــن *
* صواب آن چنان شد که آرم شتاب *
* که آزرم دشمـــن نباشـــد صواب *

و ازعزایم خسروانه رایت فیروزي نشانه روانه صوب حمص گشت و یکی از امراء بزرگ برسم قراولي پیشتر بشهر رسید و از خیر اندیشي و نیک خواهي خلایق مضمون انی لکم نذیر مبین بادا رسانید و اهالي آنجا را از وخامتِ عاقبت بترسانید و چون هوای آن دیار از غبارِ موکب گردون اقتدار مشکبار شد اصول و اعیان حمص کمر مطاوعت و بندگي بسته با پیشکش و نثار بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافتنـد و مراسم خاک بوسي بتقدیم رسانیدند لاجرم آفتابِ عاطفت آنحضرت از اوج برج نصفت و مرحمت پرتوِ امن و امان بران ملك انداخت و علي اکبر را داروغه وحامي ایشان ساخت

* بیت *

نصیحت شنودند از آموزگار • شدند از بلای عنا رستگار

گفتار در فتح قلعه بعلبک

صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال از حمص

نهضت فرموده با سپاه ظفر طلایه نصرت یزک متوجه شهـــر
بعلبک شد بعد از قطع یک منزل حوالي نمک زاري مضرب
خیام نزول همایون گشت و درانجا فرمان قضا جریان بنفاذ
پیوست که فوجي از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب
صیدہ و بیروت بایلغار روان شوند و چون رایت نصرت شعار
به بعلبک رسید مردم از نظارہ حصار آن شهر در تعجـــب
افتادند چه آنرا از سنگهای بغایت بزرگ برافراشته اند
چنانکه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بطرف باغستان
احتیاط کرده بودند از یک طرف بیست و هشت گز بود و از
طرف دیگر شانزده گز و ارتفاعش هفت گز بگز شرع و بعلبک
بواسطه غرابت حصار و بلنـــدي عمارات در افواه مردم
چنانست که از مستحدثات حضرت سلیمان علي نبینا و علیه
الصلوة و السلام است و عاملان یعملون له ما یشاء من
محاریب و تماثیل بتعمیر آن قیام نموده اند ـ و الله اعلم
بحقیقة الحال ـ و با این همه از فر دولت فیروزي اثر بی هیچ
زحمتي مسخر شد و از بسیاری غله و میوه و هرگونه نعمت
لشکریان را سعتي عظیم روی نمود و برحسب حکم واجب
الاتباع که از موقف جلال صدور یافت امیر شیخ نورالدین
و امیرشاه ملك و امیرسونجک و دیگر امراء با سي هزار
سوار متوجه دمشق شدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب دمشق

چون بعلبک نزدیک کوه واقع شده و دران هنگام زمستان درآمده بود و برودت هوا اشتداد یافته و برف و باران باریده درانجا توقف بسیار نرفت و رایت فتح آیت در روز یکشنبه سیوم جمادي الاول که آفتاب بششم درجه جدي رسیده بود ازانجا نهضت نمود و بعد از قطع یک منزل بقصد زیارت روضهٔ مطهرهٔ نوح نبی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بکرک نزول فرمود و بعد از حیازتِ آن سعادت و استفاضتِ انوار یمن و برکت روی توجه بدمشق آورد و دران اثنا جماعتي از عساکر منصور که بصوب صیده و بیروت رفته بودند آن اطراف و نواحي را تاخت کرده سالم و غانم با بسی غنایم بموکب گیتي کشای پیوستند و درین مدت که اهالي شام از توجه صاحب قران گردون غلام آگاه گشته بودند چون مستقر سریر سلطنت آن ممالک مصراست امراء و اعیان همواره اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که دران وقت صاحب تختِ مصر او بود میرسانیدند و پیوسته او را بر عزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریض مي نمودند تا باغواء ایشان ازراه صواب بیفتاد و بترتیب و تجهیز لشکر

مشغول شد و سپاه گران و کثرت بی پایان جمع آورده با شوکتي تمام و تجملی بیش از اندازه ادراک عقول و اوهام متوجه شام گشت * نظم *

* برافراخت فرمان ده مصر و شام *
* ببازوی کین رایت انتقام *
* روان جمع کرد از سر اقتدار *
* سپاهي بکثرت فزون از شمار *
* گروهي دلاور که هنگام جنگ *
* برآرند دندان ز کام نهنگ *
* چو بندد بگاه وغا کله گرد *
* شب وصل دانند روز نبرد *
* همه یک دل و وقت کین جمله دل *
* همه آهنین چنگ و آهن کسل *
* چو زین سان سپاهي گران جمع یافت *
* عنان عزیمت سوی شام تافت *

و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه شرایط حزم و لوازم تحفظ و احتیاط بجای آورد و بفریب امانی کاذبه بنیاد مکري نهاد و شخصی مزور زبان آور فتان را که از تلبیس و زرق بصورت اهل فقر برآمده بود و دو جاهل فدائي همراه او کرد و هریك را خنجری زهر آلود داده برسم رسالت

پیش حضرت صاحبقران فرستاد تا مگر هنگام گزاردن پیغام فرصتی یابند و غدری سگالنـــد و چون آن حضرت بحوالی دمشق رسید آن مفسدان مکار ملعون بموکب همایون پیوستند و بی دهشت روی تزویر بپایه سریر خلافت مصیر نهادند که رسالت بگزارند و بدان بهانه کام خود برآرند و با وجود آنکه ایشان را چند نوبت سعادتِ قرب آنحضرت دست داد و مجال یافتند از میامن حفظ الهي که پیوسته حارس ذات همایون آنحضرت بود فرصت نیافتند تا از قوت دولت قاهره حال حیله و شراندیشي آن بی باکان بد نهاد در خاطر خواجه مسعود سمناني که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود افتاد وچون ایشان را گرفته بگاویدند دشنهای زهرآلود در ساق موزه داشتنـــد بدبختـــان را چاره نماند و مقدّم شان بضرورت صورت قضیه چنانچه بود بازراند * * بیت *

اگر فتنه گیرد سمک تاسماک * چو ایزد نگه دارد از بد چه باک

صاحب قران کامگار وظایف شکر و سپاس پروردگار بجای آورد و صلات و صدقات بمستحقان رسانیـــد و بزبان صواب نشان که ترجمان ملهم دولت بود بیان فرمود که بقواعد و آیین سلاطین کشتن ایلچي رسم نیست اما این شخص که با نفسی چنین بی باک و شریر صورت ارباب کمال بتزویر برخود بسته بغایت مفسد است و فتان و ابقاء او هم او را و هم دیگران را

محض وبال تواند بود و عین خسران بنابران فرمان شد تا بحکم
ولا یحیق المکر السیی الا باهله او را بهمـــان کارد زهر
آلود که با خود داشت کار بساختند و زمزمه نغمه *

* مصراع * * اگر بار خار است خود کشتهٔ *

درگوش جان انداختند و جیفه مردارش از برای عبرت دیگر
بد اندیشان بسوزانیدند و رفیقان دوگانه اش را خون بخشیدند
وگوش وبیني بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند
وبسعادت و اقبال سوار گشته عساکر گردون مآثر را ترتیب
داده روی توجه بشهر دمشق نهادند ودامن پشته که بقبه سیار
اشتهار دارد مضرب خیام معسکر ظفر قرین گشت و رعایت حزم
را پیرامن لشکر خندق کندند وبچپر ومند و استوار کردند
وصاحب قران متعالي مکان ببالا پشته برآمد وسواد شهر
وظاهر آن را بنظر احتیاط درآورده اشارت فرمود که قراولان
بازوی جلادت بجنگ بکشایند وهم ازگرد راه دست بردی
بمخالفان سرکش نمایند بر حسب فرموده امیر سونجک
با دیگر قراولان مسابقت نمودند و از جمله صاین تمور بهادر
ودانه خواجه پسر اپاجي وتوکل باورچي و الطون بخشي
وتکل پسر تموك قوجیں پیش رفته بباد حمله آتش پیکار
برافروختند و چون نیران محاربه بالا گرفت ازطرف دست
راست سید خواجه شیخ علي بهادر وازدست چپ امیرزاده

رستم بمدد ایشان رانده داد مردی و مردانگي دادند * نظم *

* عَوِ کوس و نای نبردی بخـــاست *

* زمین کرد شد کشت با چرخ راست *

* جهـان نعرهٔ مرد جنگـــي گرفت *

* خور از رنگِ خون چهرهٔ زنگي گرفت *

و چون صبح تیغ آفتاب التهاب از مطلع شجاعت سپاه مشرقي انتساب برآمد قراولِ لشکر شام روی اضطرار بمغـــرب فرار و انکسار نهادند و بهادران بهرام انتقام بحسام خون آشام بسیاری از ایشان را روز حیات بشام ممات رسانیدند و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه ظفرپناه آوردند و قهرمان قهربریختـــن خون دشمنـــان فرمان داد و ایشان و شدون و جماعت بندیان را که از حلب آورده بودند همه را به تیغ سیاست بگذرانیدند و در همین شب از لعبت بازي چرخ شعبده باز صورتی غریب روی نمود و امری عجیب واقع شد امیرزاده سلطان حسین در حال سکر و غُلَوای مستي بوسوسه و فریب جمعي تاجیک مفسد روی جسارت از صوب صواب و سداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شامیان را ازان حال صبح شادماني از کوه اندوه برآمد و او را بآیین سلاطین بشهر بردند و مقدمش را بتعظیم عظیم و اکرام تمام تلقی نمودند و فرج حاکم مصر موافقت او را فرج بعد الشدهٔ انگاشت و از

دقایق اجلال و تبجیل سر موئی فرو نگذاشت و از نوکران سلطان حسین براتخواجه و اوزبک امیر شاه ملک را ازان حال آگاه گردانیدند و او صورت واقعه را بمسامع علیه رسانید و چون روز شد اردوی کیهان پوی کوچ کرده روان شدند و بطرف قبلی دمشق که صوب کنعان و مصر است و صحرای کشاده مقدار یک فرسخ راه برفتند و فرود آمدند و برحسب حکم واجب الامتثال در گرد اردوی خجسته نزول فرخنده ارتحال از جمیع جوانب حصاری ببالای شخصی بلند قامت از سنگ برآوردند و در پیرامن آن خندقی حفرکردند و قراولان بهرطرف روان شدند و از تومانات و هزارجات پیاده وسوار بچندین اول بیرون آوردند که تا بشب پاس دارند و بعد از دو روز حضرت صاحب قران پادشاه پوران را برسالت پیش حاکم مصر فرستاد محصل پیغام آنکه آثار حزم و عزم ما در کارها دانسته اید و علو همت ما در تحصیل مطالب و اتمام مقاصد و مآرب شناخته و عاقلان دانند که دامن گیر مردان در امور غیرت است و حمیت اگر پادشاه است و اگر رعیت و مقصود اصلی پادشاهان از کشیدن لشکر و کشادن کشور با آن همه خوف و خطر رعایت ناموس است در حال و بقاء ذکر جمیل در مآل نه مجرد جمع مال و تکثیر منال * بیت *

* همه کار جهان ناموس و نام است *

* وگرنه نیم نان روزی تمـــام است *

بکرات ایلمش را طلب داشتیم و نفرستادید و دران جزوی قضیه چنـدان تعلل و تاخیر کردید که دست حمیت عنان عزیمت ما بایغجانب تافت وبسی خرابي وخلل باحوال و اوضاعِ مردم این مملکت راه یافت * * بیت *

گرازکوه پرسي بیابي جواب * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب

با این همه اگر ایلمش را ارسال نمایید و سکه وخطبه بالقابِ ما بیارایید تا بساطِ نزاع در نوردیده شود و برخود رحم کرده باشید وبراهالي این دیار وگرنه لشکر جرار خونخوار ما را قتل مخالف وقهرد شمن و شهر گرفتن و کندن رسم معهود است و غایت مقصود * * نظم *

* طـریقِ مدارا و راهِ ستیـــز *
* کزان امن خیزد و زین رستخیز *
* نمودم بتو عقل را کار بنـــد *
* وزین هردو ره کن یکی را پسنـد *

و چون فرستاده بایشان رسید برخلاف گذشته مقدم اورا باعزاز و اکرام پیش آمدند و مراسم ترحیب و تعظیم بجای آوردند و چون دران دیار آتش بازي و رعد اندازي بسیار مي ورزند وآن را پیش ایشان وقعی هست غلبه ازان طایفه مردم را جمع آوردند ودرنظراو مي گذرانیدند وآن

را اظهار قوتی و شوکتی تصور میکردند وحال ایشان دران قضیه برسبیل تمثیل از قبیل مضمون این بیت بود بحقیقت *

* بیت *

* ما بیم و آب دیده که سقّای کوی دوست *
* صد مشك ازین متاع بیکتای نان دهد *

القصه چون فرستاده را بانواع خدمات خاطرجوئي کرده باز گردانیدند جماعتی از اصول واعیان را درعقب او روانه درگاه عالم پناه کردند وبعزعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند که ما بندگان درمقام اطاعت وانقیادیم واتلمش را تا پنج روز دیگر بفرستیـــم واگر آنحضرت از سرِ جرایم ما درگذرد بعـد ازین در اقامت وظایف فرمان برداري وطاعت گذاري تقصیر و اهمال جایز ندارایم وبآنچه در مُکنت وتُوان ما گنجد رضای جانب شریف بندگان ایشان بدست آریم عواطف پادشاهانه ایلچیان را بمرحمت و نوازش سرافراز گردانید وبتشریفات وصلات اختصاص بخشیده وعدهای نیکو داد وخوش خاطر بازفرستاد واهالي آن مملکت از نیرنگ آن مصالحت بغایت شادمان وفرح ناک شدند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با سلطان مصر وظفریافتن در عین تسلط وکامرانی

چون رایت نصرت شعاررا ده روز دران منزل توقف افتاده

بود و علف نمانده فرمان شد که یورتچیان علف غوطه را که در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط نمایند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتند حکم جهان مطاع صدور یافت که لشکر ازانجا کوچ کنند و بغوطه نشینند تا چهار پایان را علف باشد وچون اردوی کیهان پوی درحرکت آمد و تقدیر آسمـــاني بویراني آن دیار جریان پذیرفته بود اهل شهر از جهل و نادانی گمان بردند که ایشان را خوفی وضعفی رو نموده و بعزم فرار سوار شده اند و متوجه صوب مشرق گشته بنابران ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری بدین انبوهي را در حال کوچ کسی ضبط نتواند کرد فرصت غنیمت مي باید شمرد و کار از پیش باید برد اگر ما با حشری عظیم بیرون مي رویم و بیکبار از پسِ پشت ایشان درآمده حمله مي کنیم البته سراسیمه و دست پاچه میشـــوند و ازهم فروریخته متفرق و پراگنده مي گردند و ما را همین ناموس در عالم بس که تا روز قیامت مردم باز گویند و با این اماني که نتیجه وساوس شیطاني بود لشکـــر مصر و شام تمام سوار گشتند * [illegible] * نظم *

سبک رزم را لشکر آراستند * بکوشش همه شهر برخاستند

زمین با مه از گرد همراز شد * درِ حشر پنداشتي باز شد

و از اوباش و عوام شهرو ولایت که در اندرون شهر جمع شده

بودند هرکه در خود اندک قوتی می دید سر در پی سواران نهاد و در عقب ایشان افتاد * نظم *

* حشری بی حد از عوام الناس *
* بیش از اندازهٔ گمان و قیاس *
* همه در سر فگنده باد غرور *
* بر گرفته ز تیغ تا ساطور *
* دل نهاده بمرگ و روی بجنگ *
* خنجر و گرز و چوب و سنگ بچنگ *

و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرای دمشق از سوار و پیاده مالا مال گشت سواران همه جبها پوشیده و برگستوان انداخته و خود را بانواع اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و پیادگان از تیر و کمان و شمشیر و سپر و چماق و تبر هر کس هرچه یافته بود برداشته و صورت غلبه و یغما بکلك سوداء و جهل مرکب بر لوح خیال نگاشته و حقیقت در ظاهر دمشق از طوایف خلایق اجتماعی اتفاق افتاد که کثرتی چنان در یک محل کس ندیده بود و نشنیده و چون قراولان حضرت صاحب قران را ازان حال آگاهي دادند دانست که روز سلامتِ شامیان بشام نزدیك شد و آفتاب سعادتِ شان بسر دیوار ادبار رسیده دل بعون و رحمت نامتناهي الهي قوي داشته رای صواب نمای را بتدبیر

آن واقعه گماشت و بازگشته روی شجاعت بایشان آورد و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و از سنگ و احمال و اثقال در پیش خود پناهي ساختند و در ساعت خیمه و خرگاه برافراختند و آنحضرت با پنجاه کس از خواص ملازمان ببالای پشته برآمد و بر قاعده معهود بنماز مشغول شد بعد از نماز و عرض نیاز بدرگاه منان بنده‌نواز جبه توکل پوشیده برسمند دولت ابد پیوند بسعادت و اقبال سوار گشت و از بس کورگه و کوس که فرو کوفتند غریو و خروش سورن که سپاه سخت کوش در خم طاق آبنوس سپهر انداختند زلزله در زمین و زمان افتاد و دران حال لشکرِ جرنغار بتمام برسیدند و سپاهِ شام پیش آمده بودند و نزدیک شده صاحبقران کامگار سپهر اقتدار بسوی برنغار کس فرستاد که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و دیگر امراء تومان روی جلادت بمقابله و مقاتله دشمنان آورند و فرمان داد که سایر عساکر گردون مآثر ببادِ حمله آتش پیکار بر افروزند و خرمنِ اعمار مخالفان خاکسار به تیغ آبدار صاعقه کردار بسوزند و در جرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهان شاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل یادگار برلاس و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس و پیر علي سلدوز و دیگر امراء تومان و هزاره با سپاه ظفرپناه بتاختن

و سر انداختن درآمدند * * نظم *

* فرو ریختند از دو جانب سپاه *
* دلیرانِ خصم افگنِ کینه خواه *
* سر افشان شده تیغ گردن کشان *
* چو برگِ خزانی ز بادِ وزان *
* زمین و زمان گشته پرخاش جوی *
* ز خون درهم افتاده بسیار جوی *
* توگفتی جهان ابر دارد همی *
* وزان ابر الماس بارد همی *
* ز بس جیفه کافتاد بر یکدیگر *
* بهر گوشه کوهی برافراخت سر *
* ز بس کشته کافتاده درزم گاه *
* مجالِ گذر تنگ شد بر سپاه *
* بسی شامیان را بکشتند زار *
* بسی را فگندند بر خاک خوار *
* روان شام را مصروش رود نیل *
* ز بس خون که در دشت کین شد سبیل *

و در مقدمه و هراول و قول از امراء تومان امیرسونجک و امیرشاه ملک و سید خواجه شیخ علی بهادر و از امراء قوشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل بارچی و دریا و دیگر

بهادران یکران شجاعت در میدان مبارزت راندند و در تمام میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوسته رستخیزی برخاست که آسمان از بیم وصول وعده یوم نطوي السماء کطی السجل للکتب در قلق و اضطراب افتاد * * نظم *

* بر آورد کوسِ نبردي خروش *
* محیط بلا زد بیک بار جوش *
* دو لشکر نهادند دلها بمرگ *
* بباریده تیر از دو سو چون تگرگ *
* زخون گشت روی زمین پر نگار *
* زپیکان دل و چشمِ کیوان فگار *
* زکُه تا کُه از گرد پیوسته میغ *
* زکشور بکشور چکاچاك تیغ *
* سنان را دلِ زنده زندان شده *
* برامیدها مرگ خندان شده *

عاقبت صبح فیروزي از مطلع اقبال بی انتقال دمیده شکست بر سپاه شام افتاد وبهادرانِ لشکر منصور بضرب بازوی جلادت وصاعدِ سعادت آن لشکر بیکران و حشرِ بی پایان را تا کنار عمارت دمشق رانده پراگنده ساختند و بسیاری از سواران و تیغ گذاران را بشمشیر هتّاك فتاك برخاك هلاك انداختند و پیاده افتاده جان داده زیاده

ازان بود که شهسوار اندیشه بسرحد حصر و احصاء آن تواند رسید * نظم *

* نگندند چندان گروها گروه *
* که از کشته شد پشته هرسو چو کوه *
* همه دشت بدُ رود خون تاخته *
* سلاح و درفش و سر انداخته *
* کسي رست کو شد بشهر اندرون *
* دگر کشته گشت آنکه ماند او برون *
* زبس خون که هرجای پاشیده بود *
* زمین همچو روی خراشیده بود *

واین واقعه در سه شنبه نوزدهم جمادي الاول سنه (ثلاث وثمانماية) موافق لوی یلّ وقوع یافت و در اثناء کارزار وغُلَواء گیرودار سلطان حسین که میسره لشکر شام بماهچه رایت او آراسته بود درمقابل امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ افتاد و توپلاق قوچین که از جمله بندگان امیرزاده شاهرخ بود باو رسید وعنان اسپ او گرفته پیش شاهزاده مشارالیه آورد و خود بتعجیل خبر بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسانید حکم مهیب از موقف اشفاق وتادیب بقید وحبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز بشفاعت امیرزاده شاهرخ اورا چوب یاساق زده بگذاشتند

اما همچنان در حجاب عتاب مانده راه درآمدن بمجلس همایون نداشت *

گفتار در فتح دمشق

روز دیگر رایت فتح آیت ازانجا کوچ کرده واندک مسافتی رفته در دامن پشته فرود آمد و دیگر روز که از ارتفاع رایت صبح راستین شب شامي نژاد تیره جبین پشت داد ورو بهزیمت نهاد و طنطنه بشارت فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین در جهان افتاد اردوی کیهان پوی برحسب فرمان قضا جریان از غریو کورگه کوچ در حرکت آمد و یرلیغ مطاع صادر شد که عساکر گردون مآثر مکمل و آراسته روان شوند و در پیش صفوف عساکر از پیلان شکوه مند آلوند مانند که هریک ازان کوهی بود بخلاف عادت درآهن نهان و بی ستوني نه برسم معهـــود فراز چهار ستون روان * * نظم *

پیکرے پر ز کوه ازو هامون * بی ستوني روان بچار ستون
شد[1] حصنی حصار او آهن * زخم دندان او حصار افگن
چون فلك نیل گون و راه براه * سرمه ساید کفش زسنگ سیاه
برسر شورش از نشیب و فراز * اژدهای دمان کمند انداز

صفی بیارایند و در اثناء راه لشکری که از بدایت برنغار

(۱) در چهار نسخه بجای - شد - (تند) دیده شد *

تا نهایت جرنغار مقدار سه چهار فرسنگ با آن صف آراسته از پیل در پیش بمحلی بلند که مشرف بود بشهر برآمدند چنانچه اهالي آن مملکت از لشکري و رعیت از کثرتِ آن سپاه ظفرپناه آگاه گشتند چه تا غایت برکمیتِ آن اطلاع نیافته بودند و چنان انبوهي مجتمع دران محل مرتفع صفها بسته و آرمیده و تیغها بر کشیده کورگه فرو کوفتند و سورن انداختند * [illegible] * بیت *

* خروشي بر آمد که کیوان شنید *
* تو گفتي که صورِ قیامت دمید *

و ازانجا پیش رانده بنزدیک شهر برلب جوی مغاک که بمثابه خندقي بود فرود آمدند و از توراها و گاو سپرها و سه پایها پیرامن معسکر نصرت مقر حصار گونه ساختند و بعد از رعایت حزم حکم شد و سواران از جوی گذشته در مقابل دشمن صف کشیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح بفوز و نجاح بیاراستند و در طرف مخالف هرچند کثرتی بی حد و اندازه از سوار و پیاده باسلحه و اسباب آماده بود اما ازبیم و هراسِ دست بردی که روز پیشتر مشاهده کرده بودند خوفی عظیم داشتند و یارای پیش آمدن نداشتند حاکم مصر با امراء بزرگ مثل نوروز حافظي و یشبك و سدون تاز و شیخی خاصکی و جمعی از

مقربان و محرمان مشورت کرد که درین واقعه هایله مصلحت
چه مي دانید بعضی گفتند که اگرچه چشم زخمی رسید و
بسی مردم ما کشته شدند شهر و حصار برقرار است و مردم
تیغ زن نیزه گذار بسیار وظیفه آنست که دل قوي داشته رو
بکار آریم و جنگ را ساختگي کرده شهر و قلعه را نگاه داریم
و بعضی دیگرکه بمزید خبرت و دانش ممتاز بودند این رانی
را صواب ندیدند و رقم تزییف کشیدند که خود را بتصورات
فاسده بازي دادن نه کار دانایانست در حالتی که این
جماعت بی رعایت ضبط و محافظتِ حزم کوچ میکردند و هر
کس بحال خود مشغول بود ما با آن غلبه و ترتیب از پس
پشتِ ایشان درآمدیم و آنچه غایت سعي و کوشش ما بود
بجای آوردیم و قضیه بآن رسید که هرکس بچشم خود دید
چاره آنست که امروز بسازیم و چون شب درآید ظلام لیل را
لباس سلامت سازیم و راه مصر پیش گیریم که من نجا
برأسه فقد ربح کثرتی گران وانبوهي بی کران از اجناد
ولشکریان در شهر و قلعه هستند و عوام الناس که شمار ایشان
عالم الغیب والشهادة داند که چند است از بهر نفس و مال
و عیال بجان خواهند کوشید اگر دولت یاوري نماید و شهر
نگاه دارند مقصود ما حاصل است و اگر امر برخلاف آن
باشد ما بارے ازین غرقاب بلا خلاص یافته باشیم همگنان را

این سخن معقول نمود بعد قرار برین فرج حاکم مصر ایلچی
با پیشکش پیش صاحب قران فرستاد که آنچه دی روز واقع
شد غوغای عام بود بی اختیارِ ما جمعی جهال و اوباش
از نادانی جسارت نمودند و سزای خود دیدند ما بر همان
عهدیم که عرضه داشت کرده ایم اگر لشکر امروز مصاف
موقوف دارند و بسلامت فرود آیند فردا هرچه فرمان
آنحضرت باشد کاربند شویم و بعذر تقصیرات گذشته حسب
المقدور قیام نمایم و چون ایلچی بدرگاه عالم پناه آمد و
رسالت بگذارد پرلیغ جهان مطاع صادر شد و لشکرِ جلادت
آیین بمعسکر ظفر قرین باز گشته فرود آمدند و چون والی مصر
سپهر از بیم خون ریز شفق که در حدود شام واقع شد بصوب
مغرب گریخت و فراش شب پرده های مشکین فام ظلام از
جمیع جوانب فرو آویخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امراء
و ارکان دولت ساختگی گریز کردند و در نیم شب جمعه
سوار شدند و روی فرار بمصر نهادند و چقماق ازیشان گریخته
بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد و صورت حال باز نمود
و شاهزاده جوان بخت اورا بحضرت اعلی فرستاد و چون
رای ممالک آرای بران قضیه اطلاع یافت اشارت علیه
بنفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر از دست راست و امیر
جهانشاه از دست چپ گرد شهر فرو گرفتند تا کس بیرون

نتواند رفت و از امراء نامدار و نوینان رفیع مقدار سونجک و شیخ نورالدین و شاه ملک و الله داد و برندق جهانشاه و علي سلطان با دیگر سرداران و بهادران و غلبه از لشکریان در عقب گریختگان روان شدند و بیشتر ایشان را پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند و باقي هرچه داشتند تا اسپ و استر و شتر همه را بگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند * نظم

* شبِ قیرگون شد زگردِ سپاه *
* چو زنگي که پوشد پرندِ سیاه *
* جهان پاك چون تیره دوزخ نمود *
* دو تیغ چون آتش و شب چو دود *
* مخالف شتابان براهِ گریز *
سپه در عقب رانده با تیغ تیز *
مبادا چنان حال برهیچ کس *
* رهِ دور درپیش و دشمن ز پس *
* نگند این سلاح آن یکي رخت ریخت *
* فلک خاکشان برسرِ بخت بیخت *
* سلاح و قُماش و زهرگونه چیز *
فتاده همه راه و بي راه نیز *

و چون روز شد حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال سوار

شد و فرمان داد تا سپاه ظفرپناه پیرامون شهر را تاخت کردند
روز دیگر که شنبه بیست و سیوم ماه مذکور بوده چون خسرو
شرقي انتساب آفتاب رایت سعادت از قله حصار فیروزه
کارسپهر برافراخت بحکم بارک الله فی سبتها و خمیسها
فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب
روان شوند و از باغستان گذشته نفس شهررا درمیان گیرند
برحسب فرموده کاربند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه
واقع است و از مستحدثات ملک الظاهر سلطان مصر بوده
بفرنزول همایون غیرت قصر ازرق گردون گشت و شاهزادگان
و نوینان و امراء و لشکریان درعمارت ظاهر شهر فرود آمدند
و مواضع و محلات بیرون که اصل دمشق آنست بتمام بی توقف
بتحت تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و چندان از مال
و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصناف امتعه بدست
ایشان افتاد که انامل محاسبان چالاک از عقد شمار بعضی
ازان عاجز آید و صاحب قران دین پرور از صدق نیت وصفاء
طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله تعالی علیهما
که از ازواج طاهرات سید کائنات و سرور مخلوقات علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات المبارکات بودند و زیارت بلال حبشي
رضی الله تعالی عنه بسعادت و اقبال سوار شد و دران مقامات
با برکات بمناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده و استعانت

فرموده بمنزل همایون بازگشت اهالي دمشق در قلق واضطراب افتادند و سادات و قضات و ایمه و علماء و مشایخ و صلحاء در دروازه کشاده بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها کشیدند و تبرکات و تنسوقات بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال اماني قبول کرده بازگشتند و حکم شد که تحصیل وجوه اماني بر امراء قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملك و امیر الله داد و از بتکچیان خواجه مسعود سمناني و جلال الاسلام بشهر درآمدند و برحسب فرموده هشت دروازه بگچ و سنگ برآوردند و باب الفرادیس را کشاده بگذاشتند و امراء و نویسندگان درانجا نشسته بضبط مال مشغول شدند و محصلان در اندرون وجوه و اموال استحصال نموده بیرون مي آوردند و مي سپردند و روز جمعه در مسجد بني امیه خطبه بفر القاب همایون زیب و زینت یافت *

گفتار در فتح قلعه دمشق

با آنکه حال شهر باین مرتبه رسیده بود یزدار کوتوال با جمعي جندیان که آنجا بودند پشت استظهار از پندار باطل بحصانت آن حصار باز داده باظهار مخالفت جسارت نمودند والحق آن قلعه از قلاع معتبر و حصون نامور عالم

است از اساس تا بکنگره از سنگهای عظیم بر افراخته اند و در غایت بلندي و استواري ساخته و پرداخته و خندقي بعرض بیست گز تخمینا پیرامن آن فرو برده و با این محکمي مشحون بود بذخایر بسیار و اسباب بی شمار و فنون آلات و ادوات کارزار و چون مردان کارو دلاوران جلادت آثار بر فراز چنان حصاري استوار رعد آزمائي و منجنیق کشائي آغاز نهادند و بزخم تیر و ناوك و قارورهای نفط و غیر آن مجال نمیدادند که کس بنزدیک تواند رفت بریلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و شاهزادگان و امراء تومان و لشکریان از جمیع جوانب قلعه بترتیب پیش رفتند و سرکارها بخش کرده بساختگي اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجنیقها و عرادها برافراختند و از چوب سپها گرفته سه ملجور بساختند چنانکه بر قلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و در اندرون خندق خرکها پیش برده نقبچیان بجد هرچه تمام تر بکار مشغول شدند و همواره از فراز و نشیب صوری که برخلاف معني مي نمود * * بیت *

نبرد آزمایان آهن کسل * پر از خشم سرها پر از کینه دل

آثار بهادري و مردي بظهور مي رسانیدند گاه از تند خوئی کمان نیش مانند مار مرگ بر رگ جانها می رسید و گاه از سرکشی منجنیق و عراده کوه بلا بر سر مردم می بارید و گاه از

آسیب کمان رعد فغان از جان و پیکان در دل برمی آمد و در
می آمد و گاه از تیزی طبع قاروه نفط دود برسر و آتش در
جگر میرفت و می افتاد * * نظم *

* کمان گشت دهقان صفت تخم کار *
* ورا تخم پیکان و دل گشت زار *
* ازان تخم هرکشت کامد درست *
* زخون خورد آب و برش مرگ رست *
* هوا گشت زنبورخانه ز تیر *
* شد از سنگ باران رخ خور چو قیر *
* همی زخم عرّاده از هرکران *
* ببارید برمغز سنگ گران *
* همان ابر کُه بار پیکارساز *
* که بارانش از زیر بُد بر فراز *
درختی ست گفتی روان قلعه کَن *
* از آهن ورا برگ و شاخ از رسن *
* برو آشیان کرده مرغان جنگ *
* چه مرغان که شان مرگ منقار و چنگ *
* هرآن مرغ کزوی به پرواز شد *
* ز زخمش دل کوه برساز شد *

درین اثنا امرعالي صادر شد که ازشاهزادگان امیرزاده

میرانشاه وامیرزاده شاهرخ واز نوینان امیر سلیمانشاه
وامیرجهانشاه ودیگر امراء قشلاق بجانب کنعان کنند وتمام
چهارپایان لشکریان درحمایت مواکب ایشان بعلف خوار
روان شوند وبرحسب فرموده بنفاذ پیوست ودرین ایام
نقبچیان بسعي تمام درکار بودند وسنگهای عظیم را بآتش
مي تافتند وسرکه بران مي ریختند وبمیتین شکسته بیـــرون
مي آوردند وباره وبرجها را برسرِ چوب میگرفتند وپیش از
همه نقب برج طارمه که بلند ترین برجها بود وسرکار الطون
بخشي تمام عمل شد وفرمان صادر شد که آتش دران زنند
وچون شعله قهر دران نقـــب زبانه زدن گرفت برجی بآن
بلندي واستحکام تمام فروافتاد وراه کشاده درحصار پدید
آمد بهادرانِ لشکرمنصور سپرها درسرکشیده بتعجیل دویدند
که ازان رخنه بقلعه درآیند ناگاه پاره دیگر از دیوار بیفتاد
وگردی عظیم برخاست وازمردم خراسان وسیستان ودیگر
مواضع قریب هفتاد وهشتاد کس درزیرآن بماندند ودلاوران
سپاه که روی جلادت بقلعه نهاده بودند باز ایستادند وحصاریان
فرصت یافته آن رخنه را بازمحکم ساختند لیکن خوفی عظیم
وهراسی تمام بخاطر ایشان راه یافت ودرقلق واضطراب
افتادند از بیم جسارتی که دراظهار مخالفت نموده بودند
یارا نداشتند که بیرون آیند بازحکم قضا مضا ازحضرت اعلی

نصدور پیوست و دیگر نقبها را آتش زدند و یك طرف از حصار بیك بار بیفتاد و یزدار کوتوال و کلان تران قلعه از سر ضرورت دروازه باز کردند و بپای اضطرار بیرون آمده مفاتیح ذخایر و خزاین بسپردند و دیگر اطراف حصار که برجوبها گرفته بودند همچنان بماند و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و یزدار را که مقدم اهل قلعه بود بیاساق رسانیدند *

* مصراع * * که ایلی پس از جنگ نآید بکار *

و اموال و اسباب فراوان و نفایس و تنسوقات بی پایان که از قرنها باز درانجا جمع شده بود بتحت ضبط و تصرف نواب دیوان اعلی درآمد و در قلعه انباري معتبر بود و از محصول اوقاف حرمین غله بسیار درانجا منبّر شده چون صاحبقران دین پرور بران حال اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس متعرض آن نشود چنانکه یکی از تواجیان هري ملک نام صد من جو برداشته اورا چوب پس و پیش زدند و بها بستندد و اشارت علیه صدور یافت و معتمدان امین آنرا یك من شرع بسه دینار کبکي بفروختندد چه آخرسال بود و ایام پریشاني و قوت بهای تمام داشت و مبلغي گران مند ازان حاصل شد و بر حسب فرموده مجموع را تسلیم خدام حرمین کردند و انواع نوازش فرموده بجانب قدس روان ساختند و جندیان را که همه غلامان مي باشند بیشتر چرکس و ممالیك

و عبید حبشي و زنگي مجمـــوع از قلعهٔ بیـــرون آورده بر شاهزادگان و امراء بخش کردند و هرکه در قلعه بماند کوچك و بزرگ از مرد و زن همه را اسیر گرفتند و اهل حرفه را ازیشان جدا کرده با دیگر پیشه وران و صنعت کاران آن شهر از جمیع اصنـــاف برحسب فرموده باکوچ بر امراء قسمت کردند که بسمرقند برند و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را باکوچ نقل نمودند و درین اثنا حضرت صاحب قران از قصر ابلق بخانه تبخاس که از عظماء امراء شام بود نقـــل فرمود و دران محل دل‌کشا که عمارتی بود بغایت نزه و جان فزای از لمعان بوارق توفیق ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر نقش پذیر تصویر این معني شد که در مملکتی بدین سعت و آیین مردم بهوا و هوس این همه عمارات مستحکم و مواضع نزه و خرم و باغهای دل کشا و سراهای فرح افزا ساخته‌اند و پرداخته و از برای حرمهای پیغمبر علیه و علي اهل بیته افضل الصلوة والسلام نه از روی مروت و نه از راه دین داري مردي را همت آن نبوده که بر سر ضریح مبارک ایشان چهار دیواري برآرد و چون زبان استعجاب آنحضرت باداء این معني گوهربار گشت اشارت علیه بغفاذ پیوست تا بران دو مزار شریف متبرك دو قبه عالي بسازند و اتمام آن را بعهـــده اهتمام امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و از امراء امیر

شیخ نورالدین و علی سلطان و منکلی خواجه ساخت و بمدت بیست و پنج روز دو گنبد فلک مثال از سنگ سفید تراشیده سمت استکمال یافت و چون نقد رایج دران بلاد نقره مغشوش ظاهری جهت تخفیف حمل آن بر حسب فرمان قضا جریان نقره و زر را کاه بسته و بخلاص برده مسکوك گردانیدند و تنکجات صد مثقالی و پنجاه مثقالی و ده مثقالی وغیر آن باسم و القاب همایون مشرف ساختند و بسیاری نقره درمیان لشکریان بحدی بود که بمدت اندك از حاصل دارالضرب اردوی اعلی شش صد هزار دینار کبکی بوصول پیوست و اشارت علیه صادر شد که فتح نامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالك ایران و توران ارسال نمایند منشیان بلاغت شعار و کتّاب براعت آثار بکلك لطایف گذار ظرایف نگار ظفرنامها پرداختند و مبشران برق سرعت را باطراف و جوانب عالم روان ساختند و ازان تنکجات طلا و نقره که درتخت شام بعز فرخنده نام عالی زینت یافته بود بحضرات و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان ممالك ایران و توران پیلاك فرستادند صاحبقران گیتی ستان خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده میران شاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیرسلیمان شاه و امیرجهانشاه بطرف دریای افرنج و آن نواحی و حوالی را تا شهر عکه بتازند و ایشان تمامت آن ولایت را بسنابك

مراکب تسلط و استیلاء سپرده اموال و اسباب بسیار گرفتند و بکنعان معاودت نمودند در تضاعیف این احوال حضرت صاحب قران را مرضي طاري شد و چند روز بواسطه ماده که بر پشت مبارک که پشت گرمي اسلام و اسلامیان بدان بود ریخت و بقرحه انجامید و مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و به بیماري صعب مفضي شد و از امراء که ملازم بودند این قضیه را کتابت کرده بکنعان فرستادند تا شاهزادگان و امراء بزرگ بزودی معاودت فرمایند مقارن وصول ایشان آن عارضه رو بانحطاط آورده از دارو خانه واذا مرضت فهو یشفین بزودی شفا پذیر گشت و دران اثنا حضرت صاحبقران را اندیشه رو نمود و در مجمع خاص از سادات و علماء و امراء و ارکان دولت فرمود که همیشه بسمع ما میرسید که دران زمان که مروانیان با اهل بیت نبي بتخصیص با داماد و عم زاده و وصي او علي مرتضی علی المصطفی وعلیه الصلوة والسلام عداوت مي ورزیدند و آنچه میتوانستند از حرب وقتل واسر درباره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند اهل شام با ایشان دران افعال ذمیمه وحرکات ناپسندیده موافق بودند و معاونت مي نمودند و عقل این معني را بغایت غریب و مستبعد مي شمرد که چگونه طایفه که از امت بهترین پیغمبران باشند بمیامن انوار هدایت

و ارشاد او از تیه کفر و ضلالت رهیده بدارالسلام اسلام و عرفان رسیده جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان هم داستان گشته هرگونه ستم و بیداد در حق او روا دارند ان هذا لشیء عجاب و این زمان آن نقل بتحقیق پیوست که اگر در واقع نه آن چنان بودي از دیوان عدل پادشاهِ پادشاهان چنین جزای و سزای حواله بایشان نرفتی و چون این ماجرا از خاطر عاطر آن حضرت سر بر زد و بزبان ناقد بیان بگذرانید بحکم قضیه - حکم الاصل یسری فی الفرع - در جمیع خواطر اتباع و اشیاع سرایت کرد و در روز چهارشنبه غره شعبان سنه (ثلاث و ثمانماية) عساکر گردون مآثر دستِ تسلط و استیلاء بذهب و غارت برکشادند و روی قهر بشهر نهادند * نظم *

* بهر گوشه یغما و تاراج خواست *
* زمانه بترسید و زنهار خواست *
* خروشِ خلایق بگردون رسید *
* تو گفتي که صورِ قیامت دمید *
* همه بام زن بُد همه کوی مرد *
* همه شهر شور و همه چرخ گرد *

اهالي دمشق را از ذکور و اناث الجه کردند و اموال و تجملات ایشان بغارت بردند و از بسیاري زر و جواهر و نفایس و امتعه و اقمشه فاخر و هرگونه اسباب و تنسوقات متکاثر صورت

و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب همگنان از بسیاري آن مالها بفحواى وقال الانسان مالها قایل گشت و الحق کثرتِ غنایم آن مملکت بحیثیتي بود که چهارپایان اردوي بآن عظمت با آن همه اسپ و استر و شتر زیادتي که از حدود سیواس باز بدست لشکریان آمده بود بحملِ آن وفا نمیکرد وبسی مردم نفایس و اقمشه و رخوت مصري و قُبرُسي وروسي و غیرآن که دراول وهله گرفته بودند مي انداختند و نقود و جواهر و اواني زرو نقره بار مي کردند این معني از بسیاری مردم صادق القول که برای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته وچون وضع عمارات دمشق چنان افتاده که طبقه زیراز سنگ برآورده اند وبربالای آن دوطبقه و سه طبقه از چوب ساخته و در اکثر مواضع ازبرای تزویق و تزیین آن را رنگ و روغن داده بغایت قابل احتراق است وچون آتش معاذاً بالله در موضعي مي افتد با آنکه قضات و اکابر و اعیان در زمان متوجه تدارك آن میشوند و عامه مردم بسعي تمام مي کوشند تا مقدار محله وزیاده سوخته نشود آتش فرو نمی نشیند و این واقعه درایام امن و استقامت بسیار اتفاق مي افتد و درین ولا روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد مردم را از پریشاني و سراسیمگي پرواي اطفاء

آن وسعي دران نبود * * نظم *

* جهان پاك از آتش چنان برفروخت *
* که زیرِ زمین گاو و ماهي بسوخت *
* ز پاشیـــدنِ آتش از هرکران *
* همي ریخت گفتي ز چرخ اختران *
* چو جوشنده دریای از سُند (۱) روس *
* بخـــارش همـــه زبدهٔ آبنـوس *
* کجـا خانهٔ بُد ز خوبي بهشـــت *
* از آتش دمان دوزخي گشت زشت *

و چون حسن اهتمام حضرت صاحب قران دین پرور دربارهٔ محافظت مساجد و بقاعِ خیر بسیار بود امیر شاه ملک را بفرستاد تا جامع بني امیه را از آسیب آتش صیانت نماید و چون سقف آن نیز از چوب بود و قطعهای اسرب بجای بام انده بربالای آن زده دران وقت پرتو شعله قهر الهي بران دیار تافته بود هرچند لشکریان کوشش زیاده کردند آتش قهر افروخته ترگشت تا بحدی که منـــارشرقي آن مسجد که مجموع از سنگ برافراخته بودند تمام خاکستر گشت وفروریخت مگر منار عروس که بلسان نبوت بمنار بیضا مذکور شده و وعده رفته که حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلـــوة

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجای آن (هند و روس) است *

و السلام بدان منار نزول خواهد فرمود چه باوجود آنکه اصلش از چوب است و ظاهر آنرا بگچ اندوده اند بسلامت بماند و چون دمشق بکلي بسوخت و انچه درانجا بود بتاراج رفت و سایر ولایات شام را تاخته بودند و غارتیده رای صواب نمای جهان آرای خسروِ گیتي کشای عزم مراجعت تصمیم فرمود و اشارت علیه از موقف مرحمت صدور یافت که اسیران دمشق وسایر ولایات شام را رها کنند وجلال الاسلام مامور شد که باتمام آن مهم قیام نموده همه را جمع آورده باندرون شهر دمشق رساند بر حسب فرموده بنفاذ پیوست * * نظم *

* قصه بسیار است ثبتش نا گزیر *
* خامهٔ توفیق با دم دست گیر *
* تا کنم ز آثارِ این گیتي ستان *
* پرز گوهر دامنِ آخر زمان *
* صورتی کاثار این دولت گذاشت *
* دولتی دیگر چنین قوت نداشت *
* گرچه بسیار از افاضل پیش ازین *
* لفظ پردازان معني آفرین *
* ضبط احوالِ سلاطین کرده اند *
* هم بنثر و هم بنظم آورده اند *
* کس بتاریخی نکرد از باستان *

* زین نمط تحقیق یك یك داستان *
* گشته روشن صورتِ هر ماجرا *
* جمله تا چون بود وکي شد در کجا *
* حلـهٔ این طرز را من بود و تار *
* کی توانم کرد و چون من صد هزار *
* در رهِ اخلاص مي پویم بسـر *
* تا بود دخلـي دران با بم مگـر *
* گرچه کلکم مرغ این انجیر نیست *
* صدق نیـت قابلِ تغییر نیست *
* ورچه شغل از قوتِ من برتر است *
* دولتِ صاحب قراني یاور است *
* آخر این معني ز اول گفتـه شد *
* کین گهرهای گزین چون سفته شد *
* ز التفـاتِ خاطرِ فیـاض شاه *
* آن بدولت ملک و ملت را پناه *
* داورِ دین پرورِ والا گهـر *
* زو مَلَـک ملـزم بتفضیـلِ بشـر *
* زبدهٔ تکوین مغیثِ ملک و دین *
* عدلِ عامش رحمـة للعـالمیـن *
* شاه ابوالفتـحِ ثریا منـزلت *

* ماه اوجِ ملك و تابش معدلت *
* لاجرم هست اهلِ دل را در جهان *
* ذکر ابراهیم سلطان حرز جان *
* رفعتِ شانش باسکاتِ ادب *
* نطق را گاهِ مدیحش بسته لب *
* پایهٔ قدرش برون از درکِ وهم *
* قاصر از دامانِ وصفش دستِ فهم *
* عدلش از گردون بریده راه آه *
* لال از انصافش زبانِ دادخواه *
* نَیِّرِ عدلش برآمد مرتفع *
* ظلمتِ ظلم از جهان شد منقطع *
* شحنهٔ عدلش جهان را زیب داد *
* تا قیامت امن از آسیب داد *
* اخترِ امرش بهر کشور که تافت *
* از ستم کس خاطری برهم نیافت *
* پرتوِ جودش بهرکس کاوفتاد[1] *
* حاجتش دیگر نیامد هیچ یاد *
* فتنه در ایام تیغش[2] ناپدید *

---

(۱) درسه نسخه بجای - کاوفتاد - (کوفتاد) (۲) دربعض نسخه بجای - تیغش - (عدلش) دیده شد .

* گنج هر مقصود را کلکش کلید *
* بارک اللہ خامۂ دربار او *
* شاخ اقبال است دولت یاراو *
* نقش بندِ حلۂ حوري وحي *
* شقہ بافِ کسوتِ صوري وحي *
* این فضائل زینتِ تاجِ مهي است *
* منشأ آن شاهيِ وفرمان دهي است *
* عالمِ عرفان جهانِ دیگر است *
* رتبۂ معنيِ زصورت برتر است *
* ظاهرش مشغول نظمِ ملک و دین *
* جان انیسِ حضرتِ جان آفرین *
* بر دلش نورِ تجلي تافته *
* بهره از علمِ لدني یافته *
* گوهرِ بحرِ ضمیرش سرِّ غیب *
* وآنچه اورانیست همتائیست وعیب *
* چتر السلطان ظل اللہ را *
* اوست صاحب حق تاج و گاه را *
* یارب این اقبال را پایندہ دار *
* کامراني حاصل و توفیق یار *
* تا ابد باد این سعادت بر مزید *

* ربع مسکون ملک و سُکّانش عبیـــد *
* باطـــن از انوارِ عرفان مستنیـــر *
* مظهـــرِ فرمان دیـــان قدیر *

گفتار در مراجعت نمودن رایت نصرت فرجام از دیار شام

روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ییلان ئیل که خسرو هفت اقلیم گردون به بیت الشرف خویش معاودت نموده بود حضرت صاحبقران بی همال بسعادت و اقبال از قبیبات که در ظاهر دمشق بجانب مصر واقع است نهضت نمود و براه قاره و نیك روان شده در غوطه نزول فرمود و ازانجا اشارت علیه صدور یافت که دو مثال متحتم الامثال قلمي گردد مضمون یکی آنکه امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان قضا جریان در سرحد مغولستان نشسته بود محافظت و ضبط آن حدود را بعهده خداداد حسیني و بردي بیگ ساربوغا و دیگر امراء که آنجا بودند کرده خود متوجه درگاه عالم پناه شود که ایالت تخت هولاکوخان نامزد استحقاق و استیهال او شده و مضمون مثال دیگر آنکه مهد اعلی تومان آغا با فرزندان روی توجه بمعسکر ظفرقرین آورند و چون احکام لازم الاتباع بمهر مبارک موشح گشت مصحوب دانه خواجه روانه

داشتند چون اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده و از قاره و نیک گذشته بعد از قطع سه منزل هوای حمص از غبار موکب همایون عطرسا گشت اهالی آنجا بارشاد سعادت از طریق مستقیم متابعت و انقیاد انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور لشکـــر منصور هیچ تشویش و ضرر بحال ایشان راه نیافت و حضرت صاحبقران بامراء مشورت فرموده یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که از برنغار امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین باده هزارسوار بطرف شهر تدمرکه سلیمان نبي علي نبینا و علیه الصلوة والسلام احداث فرموده بود و عمارات آن از سنگ تراشیده است روان شوند و حشم ذوالقدر که دران صحاري گریخته میرفتند تاخت کنند و از جرنغار امیرزاده سلطان حسین و امیربرندق با پنج هزار سوار متوجه صوب انطاکیه گردند و از قول امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغي بوغا برلاس و تمورخواجه آق بوغا و علي سلطان تواجي ودولت تمورتواجي و توکل قرقرا با پانزده هزار سوار بقصد ترکمانان کوپک که بکنار فرات نشسته بودند آن صوب را وجهه توجه سازند مجموع برحسب فرمان روان شدند و لشکر برنغار تا شهر تدمر بشتاب رفته کمابیش دویست هزار گوسفند از احشام ذوالقدر بگرفتند و ایشان با شتر و اسپ گریخته خود را ببادیه مکه انداختند و شاهزادگان و امراء با عساکرمنصور

ازانجا بازگشته و از چول عبور نموده بکنـــار فرات آمدند و بجالای آب روان شدند وسپاه جرنغار چون بهنزدیک انطاکیه رسیدند آب عاصي درراه انداخته بودند وگل ولای عظیم بود آنچه دران حوالي یافتند غارت کردند و غنان بصوب حلب تافتند و درراه بالشکرقول که درظل رایت امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق شدند و باتفاق توجه نموده درکنار فرات بحوالي قلعة الروم بترکمانان رسیدند ایشان ازسرجهل پای تهور بفشردند و دستِ جلادت بجنـــگ و پیکار برکشـــادند *

* نظم *

* غریوِ جنگ جویان رفتـــه برمیـــغ *
* روان شد سیل خون از چشمهٔ تیغ *
* سنـــان حالی زبان از بنـــد بکشاد *
* دلیران را پیـــامِ مرگ مي داد *
* زدستِ نامـــدارانِ زبردست *
* همي لرزید رمح و تیـــر مي جست *

و چون مقابله با سپاه پیروزنه حد آن سرگشتگان برگشته روز بود شیخ حسین پسرکوپك که کلان تر ایشان بود کشته شد و دیگر برادرانش با اتباع روی عجز و اضطرار ببادیه فرار آوردند و بسیاری ازیشان بقتل آمد و غنایم فراوان از اسپ و شتر و گله و رمه ضمیمه دیگرفتوحات عساکر گردون مآثر گشت و

ازانجمله گوسفند از هشتصد هزار سر زیاده بود ولشکریان از راندنِ اسپ و شتر و دیگر مواشي به تنگ آمدند و چون رایت نصرت انتما حوالي حمي رسید مردم آنجا از شقاوت و بدبختي اظهار مخالفت نموده عماراتي که سپاه ظفرپناه گاهِ توجه ساخته بودند مجموع کنده بودند و ویران کرده ازان حرکت ناپسندیده شعله خشم جهان سوز اشتعال یافت و لشکریان هرچه دران شهربود بباد تاراج بردادند و سُکّانش را اسیر کرده آتش در مساکن و اماکن شان نهادند * نظم *

* چو بردند پاک آنچه شایسته بود *
* زدند آتش اندر همه شهر زود *
* همه بوم و بر آتش وگرد خاست *
* زهرسو خروشِ زن و مرد خاست *

حضرت صاحب قران ازانجا روان گشته متوجه جانب حلب شد واز دمشق تا حلب هفتاد فرسخ است و چون منازل و مراحل قطع کرده بآن نواحی رسید سید عزالدین هزارکري و شاه شاهان و موسي تویبوغا و دیگر امراء قوشون که در قلعه حلب بودند برحسب فرموده آن را بازمین برابرساختند واز شهربقیه که مانده بود بسوختند و اقبال آسا بموکب ظفرقرین پیوستند و رایت فتح آیت ازانجا بچهارکوچ بکنار آب فرات رسیدند و درین محل امیرزاده رستم و امیرزاده

ابابکر و امراء برنغار که بایلغار رفته بودند از زیرآب فرات برسیدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراءِ قول و جرنغار از بالای آب بیامدند و مجموع بعز بساط بوس مستعد گشته پیشکش بسیار از اسپ و شتر و غیر آن بکشیدند و از کثرتِ غنایم چندان مواشي در معسکرِ همایون جمع آمد که در اردوی بآن عظمت گوسفندی بیک دینار شد و چون امیرزاده سلطان حسین درین ایلغار آثارِ جلادت و مردانگي بظهور رسانیده بود و بمراسم نیکو بندگي قیام نموده عواطف پادشاهانه نقوش جرایم او را بزلال عفو تمام فروشست و اجازتِ ملاقات کرامت فرموده بشرف پایبوس سرافراز گشت و از لحاظه نظر التفات دیده دولتش روشنائي فزود *

گفتار در گذشتن حضرت صاحب قران با سپاه از آب فرات و شکار فرمودن

و چون شاهزادگان و امراء که بچیقون رفتـــه بودند از اطراف و جوانب سالم و غانم با فتوحات و غنایم باز آمدند و باردوي اعلی ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت که از فرات عبور نموده از براي حمل رخوت خاصه از قصبه بیره که برکنار فرات واقع است دو کشتي بیاورند و شاهزادگان و امراء و تمام لشکریان بکوب سر و شناء از آب بگذشتند و

بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر آنجا با پیشکش بدرگاه عالم پناه آمد وبقدر مکنت و مقدار خویش وظایف خدمتکاري بجای آورد عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و حکومت آن شهر باو ارزاني داشت و اهالي آنجا بسلامت مانده هیچ آسیب بایشان نرسید و دران محل قرا عثمان برسید و بعز بساط بوس سرافراز گشته پیشکش کشید و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافت و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نمود خاطر همایون میل شکار فرمود و شاهزادگان و امراء ولشکریان ازجرنغار و برنغار بجرگه روان شدند و پنج روزه راه جرگه انداختند * نظم *

* باقبال کردند رای شکار *
* که بُد وقت نخچیر و گاه بهار *
* شده لاله از ژاله پر در دهن *
* ز پیروزه پوشیده گل پیرهن *

و چون بسر چشمه راس العین جرگه بهم رسید با آنکه درین ایام صید بسیار به تیر و نیزه افگنده بودند چندان شکاري ازانواع و اصناف حیوانات جمع شده بود که هرکس بدست میگرفت و به تیغ میزد * نظم *

زبس گرد اسپان سیه گشته هور * بخم کمند یلان یال گور
کشاده کمین یوز بر آهوان * چو دزدی که حمله برکاروان

نشسته بر آهو عقـــابِ دلیر * چو بر اسپ گردي بنا ورد چیر
از افکنده نخچیر بی راه و راه * پر از کشتگان دشت چون رزمگاه
خیمها از گوشت شکاري مالا مال شد و ساغرهای مالا مال
بر دستِ ساقیان صاحب جمال در گردش آمد * * بیت *

* بکف جام و در گوش بانگِ رباب *
* بر آتش ســـرینِ گوزنان کبـــاب *

و رایات فتح آیات از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان
شد و چون هوای شهر روحا از روح وصول رایت جهان کشای
روح افزای گشت اکابر و اعیان با تحف و هدایا بیرون آمدند
و مشمول مرحمت بی‌دریغ گشتـــه ایمن و آسوده خاطر
باز گشتند * * بیت *

* جهان جو بجان ایمنـــي داد شان *
* سوی شهر خوش دل فرستـــاد شان *

و از انجا گذشته موکب همایون را بر حصاری که محـــل
ارمنیان مخالف بود عبور افتاد و بر لیغ مطاع واجب الاتباع
از موقف جلال صدور یافت که بهادرانِ جهاد پیشه ساحهٔ
اسلام را از خبثِ وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال
ایشان را غنیمت گرفته قلعـــه را با زمین هموار گردانیدند
و دران اثنا از سمرقند هندو شاه خزانچي آمد و جواهر
بشایر و اخبار امن و استقامت که از خزانه عنایت رباني

بفرسعادت صاحب قراني آن ديار و بلاد را كرامت شده بود و استدامت يافته بعز عرض رسانيد و ازپيش حضرات عاليات از سمرقند نوكر تكل خانم و تومان آغا و از سلطانيه نوكر سراى ملك خانم با هدايا و خعلتها همراه هندوشاه بدركاه عالم پناه آمدند و خلعتها و تحفها معروض داشته خبر سلامتي و صحت شاهزادگان بمسامع عليه رسانيدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران ظفر قرين بشهر ماردين

رايت نصرت شعار درضمان حفظ و كلاءت پروردگار روى توجه بصوب ماردين آورد و دران نواحي هندوشاه خزانچي و ملازمان حضرات عاليات را كه همراه او آمده بودند با پيلاكات و مكاتباب كه نگاشته قلم نوازش و عاطفت شده بود بازگردانيد و سلطان حسن كيفا كه بحسن كيف اشتهار يافته و سلطان ارزين و ديگر امراء و سرداران آن نواحى و اطراف با نثارها و پيشكشها بدركاه سپهر اشتباه آمده بدولت زمين بوس فايز گشتند و چون ملك ماردين پيش ازين بقيد اسر بندگان درگاه بود و در قلعه سلطانيه محبوس مانده و بعد از مدتى عفو گناه سوز شاه مفاخر اندوز دست گير آن برگشته روز گشته اورا خلعت كرامت پوشانيده

و بانواع نوازش و تربیت سرافراز و بلند پایه گردانیده و او
با بندگانِ حضرت عهد و پیمان موکد کرده که تا باشد وظیفه
خدمتگاري و نیکو بندگي حسب المقدور بجای آورد و در
استرضای خاطر خدام گردون غلام بهیچ وجه اهمال و تقصیر
جایز ندارد و مقتضای چنان عهدی آن بود که در یورش شام
ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اگر بواسطه همســـایگي
دشمنان مانعي داشتی یکی از فرزندان یا برادران را بحیازت
آن سعادت امر نمودی و چون درین ابواب از سخافت رای
ناصواب تقصیر کرده بود از خبثِ باطنِ خود متوهم شد و درین
ولا از اقامتِ رسم استقبالِ رایتِ خجسته فال متقاعد گشت
و با این همه چون ظاهر ماردین از فر قدوم موکب نصرت
آیین غیرت سپهر برین شد مرحمت صاحب قران خورشید
امتنان سایه التفات بر تفقدِ حال او انداخت و بنوید عنایت
و رعایت استمالت فرموده طلب داشت و خدمتش از سابقه
شقاوت - اشقي ام سعید - روی جهالت به تیه ضلالت نهاد
و پشت ادبار بحصانت حصار باز داده و طریق استخلاص آن
قلعه چنانچه سبق ذکر یافته بر طول محاصره منحصر است و
دران حوالي علف خواري که محل توقف عساکر گردون
مآثر تواند بود نبود لاجرم فرمان شد که مجموع عمارات از
بازارها و خانها و غیر آن خراب کردند و آتش زدند و رای

ممالک آرای قراعثمان را که موضع او بآن قلعه نزدیک افتاده بخلعت اعزاز سرافراز گردانید و بصنوف نوازش مخصوص داشته امر فرمود که بمحاصره آن حصـــار اقدام نماید و در تضییق و تحنیق اهالي آن شرایط تحفظ و تیقظ مرعي دارد و عاطفت پادشاهانه سلطان حسن کیف و سلطـــان ازرین و دیگر حکام اطراف و بلاد که باقدام اطاعت و انقیاد بآستان سلطنت آشیان شتافته بودند همه را نوازش نموده بخلعت طلادوز و کمر شمشیرزر محسود نیرین و دو پیکر گردانید و اجازت انصراف ارزاني داشت و درین اثنا حضرت صاحب قران امیرالله داد را بسمرقنـــد فرستاد تا ازانجا بآش پره رود و بمحافظت سرحد جته قیام نماید *

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران اسلام ملاذ بطرف گرجستان و جانب بغداد

چون اردوی گیهان پوی از ماردین کوچ کرده روان شد حکم بري از انتکاث انبعاث یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و امیرزاده ابابکر و امیرتمور خواجه آقبوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراء با لشکر جرار از راه آمد بجانب النجق و دیارگرج روان شوند و قلعه النجق را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان آورند

شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نمودند و چون النجق ازده سال باز در مضیق محاصره عساکر منصور بود ودران مدت امراء و بهادران بنوبت بمحاصره آن قیام مي نمودند و درهنگام توجه رایت نصرت فرجام بصوب سیواس وشام از سپاه امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه واز لشکر امیرزاده شاهرخ فیروزشاه برحسب فرموده بآنجا رفته بمحاصره مشغول بودند واهالی آن حصار ازبدحالی نیک به تنگ آمدند چنانکه اندک نفـوي ازیشان مانده بودند وازبی قوتي پوست وچرم کهنه وامثال آن سدّ رمق می ساختنـد وآن هم نماند بضرورت بیرون آمده قلعـه را بسپـردند وکوتوال سیدی احمد اغلشـاني را بند کرده بدرگاه عالم پناه روانه داشتند و چون شاهزادگان و امراء بحوالي اونیک رسیدند وازفتح النجق آگاه گشتند روی توجه بگرجستان نهادند وبتعجیل رانده ورسیده دست تسلط واستیلاء بغارت آن ولایت برکشادند ملك کرکین ازان واقعه درحیرت واضطراب افتاد واز درعجز ومسکنت درآمده کس فرستاد که من کمترین بنده ازبندگان درگاه عالم پناهم وچون رایت فتح آیت سایه سعادت باین جانب اندازد بدریافت دولت زمیـن بوس خواهم شتـافت شاهزادگان وامراء کس فرستاده صورت انقیاد واذعان

اورا عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کردند و روی قهر از تخریب و اضرار آن دیار و اهالی آن تافته در منکول و آن حوالی که ییلاق مناسب بود توقف نمودند * مصراع *

* تا چه فرمان آید از فرمان دهِ گیتی ستان *

و هم دران ایام حکم واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب چاکو و رستم طغی بوغا و سونجك بهادر و توکل برلاس و دیگر امراء تومان و قوشون با انبوهی از سپاه ظفرپناه بایلغار روانه صوب بغداد شوند و چون بر حسب فرموده مبادرت نمودند منازل و مراحل پیموده جانب قبلی بغداد مضرب خیام نزول ایشان گشت فرج نامی از قوم جلایر از قبل سلطان احمد متصدی حکومت آن مملکت بود و بواسطه کثرتی از اتراک و اعراب که دران وقت آنجا جمع شده بودند طیور نخوت و غرور در آشیان دماغ پریشان او بیضه خیال محال نهاد و عنان جهالت از ضلالت بدست فریب اماني و آمال خسارت مآل داد و باستظهار حصانت حصار و کثرتِ اعوان و انصار با حشري بی شمار روی تهور بجنگ و پیکار آورد و در مقام مقابله و مقاتله بایستاد و چون آوازه لشکر نصرت شعار انتشار یافت امیر علی قلندر ازمندلي و جان احمد از یعقوبیه توجه نموده بقرب مداین از دجله

بگذشتند و فرخ شاه از حله و میکائیل از سیب متوجه گشته در صرصر بهم رسیدند و با سه هزار مرد آراسته روی تهور به پیکار آوردند و ازین جانب امیرزاده رستم و امیرسلیمان شاه و دیگر امراء با سپاه ظفرپناه سوار شده ایشان را شکاري وار درمیان گرفتند و بجانب دجله رانده درحوالي عمارت امیراحمد جنگ واقع شد و جان احمد با بسی بهادران و لشکریان کشته شدند و جمعی از بیم تیغ آتش بار خود را در آب انداختند و بیشتر غرق شدند و دیگر امراء بکوشش بسیار جان ازان ورطه بیرون بردند و با وجود چنین شکستي که بحال ایشان راه یافت فرج بی فرجام چون عرق اصالتي دربزرگي و ایالت نداشت و آن مرتبه بگزاف یافته بود دلش نمي داد که زود زود ازسرِ منصب و جاه برخیزد وآب تسکیني برآتش فتنه ریزد زبانِ تزویر بتقـــریر این معذرت برکشاد که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغه نموده که اگر حضرت صاحب قران بنفس خود بیاید شهر تسلیم کن و رعیت را دربلا میندار و بغیر ازیشان هرکه باشد و هرچند لشکر بیاید البته درمقام مقاومت ثبات قدم نموده مملکت نگاه دار و بهیچ کس مسپار و من از سخن او تجاوز نمي توانم کرد و بدین بهانه عصابه یاغي گري به پیشاني شقاوت وابسته رایتِ عناد واستبداد برافراشت وعامه مردم را

از رعایا و لشکری اغواء کرده بملازمت بارو و محافظت شهر بازداشت و در هرمجال باشتعال نیران قتال و جدال اشتغال نموده جسارت میکرد و بکشتیها پیش آمده دریای هیجا را بموج درمي آورد * نظم *

* چون جهان از بودنِ او سیر گشت *
* دردلش دیوِ جهالت چیر گشت *
* از خیـــالِ فاسد و فکرِ محـــال *
* برده دندانِ طمع درملک و مال *
* تا سرش رفت از برای سروري *
* هم رعیت نیست شد هم لشکـــري *

و اردوی کیهان پوی در ظل رایت صاحب قران جهان جوی متوجه صوب تبریز گشت و سپاه ظفرپناه بر حسب فرمان بجرگه روان شدند و همه راه شکارکنان طی مسافت مي نمودند * نظم *

* شه و لشکـــر چو شیرانِ شکاري *
* شکارافگـن روان اندر صحاري *
* کشیده چیره دستـان در کمان تیر *
* چو شیر افتاده در دنبـال نخچیر *
* گروهی بنـد یوزان برکشـوده * (۱)

---

(۱) دربعض نسخه بجای آن بیت این بیت است (گروهی بند بر یوزان نهاده * چو شیران روی درصحرا نهاده) *

* گروهی تیـــغ بر گـــور آزموده *
* گروهی از سگان برداشتـــه قید *
* بنعـره تیز کرده در پئ صیـــد *
* گروهی بـــاز را پرواز داده *
* کُلَنـگان را بچنـــگِ باز داده *

در اثناء راه لشکرِ نصرت پناه را برقلعه نصیبین که حصنی حصین بود گذار افتاد واشارت علیه بتسخیر وتخریب آن صادر گشت مردم قلعه را خبرشد وبا پیشکشهای پسندیده بیرون آمدند وکلید قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید واز عبور سپاه منصور هیچ مضرت بایشان نرسید وچون موکب ظفرقرین را وصول بموصل اتفاق افتاد حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست وبرآب دجله ازکشتي جسری بستند وبیك هفته تمامي اردو ازان آب بگذشتند *

گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان بجانب بغداد وفتح آن

امراء ونویینان که برحسب فرمان ببغداد رفته بودند کس فرستاده صورت عصیان وطغیان فرج وسخنانِ او که عذر مخالفت ساخته بود بعرض ملازمانِ درگاه عالم پنـــاه رسانیدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع

یافت بنفس مبارک با فوجی از عساکر گردون مآثر ایلغار فرمود و مهد اعلی چلپان ملك آغا را با اغرق و باقي لشکر بگذاشت وضبط آن بعهدهٔ شهامت و صرامت امیرزاده شاهرخ کرد و امیرشاه ملک را ملازم رکاب او ساخت و مقرر فرمود که براه چغاران و قلاغي به تبریز روند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و تایید پروردگار براه الطون کپرک متوجه بغداد شد و چون سایه وصول بران دیار انداخت بر کنار دجله بزیر آب درمقابل دروازه قریة العقاب قبه بارگاه گردون اشتباه باوج مهر و ماه برآمد و اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ بازوی جلادت بکشایند و بوظایف خود قیام نمایند از شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از نویینان امیرسلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و برندق جهانشاه و رستم طغي بوغا و علي سلطان و دیگر امراء تومان و هزاره و قوشونات هرکس درسرکار خود نقبچیان را برگماشتند و بهادران پردل کاردان بمحافظت و معاونت ایشان باز داشتند فرج بی فرجام از برای تحقیق قضیه معتمدي را که پیش ازین بمطالعه طلعت همایون حضرت صاحب قران مشرف شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا کیفیت حال

بیقین بازداند و چون بعز بساطبوس استسعاد یافت و در پایه سریر اعلی بمشافهه پیغام گزارد و بخلعت و نوازش مخصوص گشته بازگردید و صورت واقعه چنانچه بود بفرج رسانید آن تیره رای بخت برگشته با آنکه دانست که راست مي گوید ازجهل و بد بختي اورا بدروغ متهم گردانید و برنجانید و در حبس بازداشت تا آن سخن با دیگران نگوید ودرانکارآمدن حضرت صاحب قران اصرارنموده برقرار درجنگ و پیکار مي کوشید واز وخامتِ عاقبت آن جسارت خسارت مآل نمي اندیشید * * بیت *

* شوم اختري که بخت بد آشفته حالِ او *
* هرکار کوکنـــد همه گردد وبالِ او *

ودراثنای این احوال مسعود سمناني ومنگلی خواجه را که برسرکار ملجور بودند ازشستِ تقدیر تیر رسیده و سببِ حلول حادثه ناگزیر بی تدبیر گشت * * بیت *

* مرگ حق است لیکـــن ازتقدیر *
* گاه سنگـــش سبب شود گه تیـــر *

حضرت صاحب قران لقمان تواجي را پیش امیـــرزاده شاه رخ فرستاد تا بااغرق معاودت نموده متوجه این جانب شوند لقمان درموضع قلاغي بشهزاده رسید و ایشان برحسب فرمان بازگشتند چون لشکرگران وکثرتِ بی پایان یسال کرده

ببغداد رسیدند مخالفان را دود حیرت از سر برآمد و بغداد
که آن را دار السلام گفتندي نسبت بایشان دار الظلام گشت
و عساکر گردون مآثر در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف
آب و هم ازان طرف اطنبه خیام نزول درهم کشیدند و عرصه
بغداد را با آنکه دورِ آن قریب دو فرسخ بود چون نگین در
حلقه گرفتند و حکم قضا مضا بنفـــاذ پیـــوست و در زیر قریة
العقاب جسری بر روی دجله به بستند و کمان داران حکم
انداز در انجا کمین ساختند تا کسی زیر آب نتواند گریخت
و محافظت بالای آب را در عهده اهتمام شاهزادگانِ عِظام
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ مقرر فرمود و ایشان
در برابر دروازه سوق سلطان فرود آمدند و دران طرف آب
محمد آزاد و تنکری برمش خواجه با فوجي از لشکر برحسب
فرموده مقابل شهر را سرتاسر حراست مي نمود تا هیـــچ
افریده بدر نرود فی الجمله تمام شهر از جمیع جوانب چنان
محصور و منضبط گشت که با آنکه یک طرف دجله متصـــل
است باندرون شهر و کشتي بسیار داشتند هیچ افریده را از
هیچ طرف راه خلاص و مجال گریز نبود و در تضاعیف این
احوال سیدی احمد اغلشاني را که کوتوال قلعه النجق بود
و بعد از فتح او را بدرگاه عالم پناه روانه داشته بودند چنانکه
سبق ذکر یافت بیاوردند قهرمان قهر بقتل او اشارت فرمود

و گفتي که هرگز نبود و يرليغ مطاع بصدور پيوست که قلعه را بملک محمد او بهي سپارند تا بشرايط ضبط و محافظتِ آن قيام نمايد و آن کس که سيـــدی احمد را بدرگاه عالم پنـــاه آورده بود با يرليغ باز گشت و هم درين ولا امير موسی که از جانب ماوراء النهر از پيش اميرزاده محمد سلطان رسيده اخبار سارّ امن و سلامتِ آن ديار بعرض همايون رسانيـــد و لعل پاره مقدار صد و بيست مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود معروض داشت و فرج بی فرجام را با اهالي شهر از غايت دهشت و هراس ديده عقل تيره گشته بود و چشم بصيرت خيره مانده از بيـــمِ سردست بردهای ديوانه گانه مي نمودند و ندائي واردست از سر شسته بجان مي کوشيدند و چون سپاه منصور نقبي را آتش زدندي و پاره از ديوار حصار بيفتادی ايشان درزمان آن رخنه را بخشت پخته وگچ برآوردندی و حصـــار استوار کردندي و بحســـب اتفاق فصل تابستان بود و آفتاب درسرطان و بغداد از بلاد گرم سيرسورتِ حرارت بحيثيتي که ماهي را درميان آب لعاب در دهان بجوش مي آمد و مرغ را در هوا بتاب گرما جگرسوخته از هوش ميرفت *

* نظم *

* ز گرمي کوه را ظاهر شده دق *
* گرفته سنگ را حُمّـــای محرق *

* فلک را شمع کافوری فروزان *
* زتابش خلق چون پروانه هوزان *
* چنان خورشید را هنگام شد گرم *
* که از افسانه اش پولاد شد نرم *
* شدی خون از حرارت در بدن خشک *
* چو در نافِ غزالانِ ختن مشک *
* زمین چون دیگ برآتش خروشان *
* میانِ استخوانها مغز جوشان *
* صدف را در میانِ بحر زخار *
* گهر در سینه همچون دانهٔ نار *

و بهادران لشکر ظفرقرین در چنان حال جبها پوشیده بودند و ملجور ساخته و رایت و تیغ حزم و رزم بر افراخته و آخته و با آنکه شاهزادگان و امراء چند نوبت زانو زده اجازت خواستند که بیک باراز مجموع اطراف حمله کنند و شهر را بقهر و غلبه بستانند هر نوبت وقار و تمکین پادشاه مکرمت آیین ایشان را منع فرمود که تعجیل منمایید باشد که این بیخردان بهوش آیند و ازدرِ پوزش و اعتذار درآمده شهر را برسبیل مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسر نگردند و این مملکت بکلي خراب نگردد و چون بر طبق نگاشته جف القلم بما هو کاین نوبت واقعه وان من قریة

الانحن مهلکوها بآن دیار رسیده بود آن روز برگشتگان اصلا متنبه نمي شدند و از نکبت و ادبار برمخالفت اصرار مي نمودند تا درشهر غلا و قحط پدید آمد چون قریب چهل روز بگذشت یکشنبه بیست و هفتم ماه ذیقعده سنه (ثلاث و ثمانمایته) نیم روزی که مردم شهر ازشدت حرارت آفتاب تاب ایستادن نداشتند وبیشتر بخانها رفته بارو را خالي گذاشته بودند و خودها را برسر چوبها کرده و بجای خود برافراشته ازشاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از امراء امیرشیخ نورالدین و رستم طغي بوغا روی جلادت بشهر آوردند و بر دیوار حصار نردبانها نهاده اول امیرشیخ نورالدین ببالا برآمد و ماهچه توق باوج عیوق برافراشت و از عقب او بهادران و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغی بوغا ببارو برآمدند و سپاه ظفرپناه پیاپی رو ببارو نهادند و شمشیرهای خون آشام از نیام انتقام برآورده برغو کشیدند و بیک دفعه کورگه و نقاره فرو کوفتند و هم درزمان از طرف بالای آب امیرزاده میران شاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امراء تومان و هزاره و صده و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و برندق و علي سلطان و سایر امراء قوشون بیکبار حمله کردند و دیوارهای حصار را بخندق ریختند و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب

بشهر درآمدند و شهریان را مصدوقه ان زلزلة الساعة شیء عظیم مشاهده افتاد و حضرت صاحب قران دران روز بسر آن جسر فرمود که بر حسب فرمان در زیر آب بغداد بسته بودند و چون سپاه بهرام انتقام با تیغ خون آشام بشهر شتافتند خون گرفتگان حصاري بهر طرف که توجه نمودند راه نجات مسدود یافتند از باد بی نیازي آتش بلا چنان بالا گرفت که بسیاري از خلق خود را در آب انداختند و از بیم نهنگ جان ستان تیغ تن[1] را طعمه ماهیان دجله ساختند از جمله بسی مردم در کشتیها نشسته و بسی بشناه بزیر آب روان شدند و چون بجسر مي رسیدند از زخم تیر کمانداران کمین ساز شربت کل نفس ذایقة الموت مي چشیدند وفرج شقاوت فرجام با دختري که داشت بکشتي درآمد و ببالای آب گریزان شد سپاه نصرت شعار کنار آب مي رفتند وبر ایشان تیرباران مي کردند تا از سهم پیکان آتش بار خود را در آب انداختند و شعله حیات شان فرو نشست و آن کشتي هم غرق شد و جماعت ملاحان برحسب فرمان بآب درآمدند و اورا مرده بیرون آوردند و بخاک خذلان انداختند و چون دران مقام هنگام جلوه صفات جلالي بود - نعوذ بالله من

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجای - تن - (خود) است *

ذلک - و از عموم تاثیرش بسی از لشکریان کشور کشای بجنگ حصار تلف گشته بودند پرلیغ از موقف قهر صدور یافت که از لشکریان هر نفری سری بیاورد سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر انقیاد بسته در طلب سر پای کوشش بکشادند شمشیر از غایت غضب سرخ برآمده فحوای ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم به بزرگ وخرد می شنوانید و خنجر از شدت حرارت خشم زبان انتقام از کام نیام بیرون نگذده پیغام فذوقوا العذاب بما کنتم تکذبون بخاص و عام می رسانید بازار سیاست چنان تیز گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک نرخ می فروخت و کانون کین بنوعی تافته شد که کسوت هستی منعم صاحب مال و فقیر بد حال بیک منوال بسوخت *

* نظم *

* زبس کشتگان کاوفتاد(۱)ند زار *
* ندانست کس مردگان را شمار *
* زبس قتل شد مرگ(۲) با خود بجنگ *
* که بسیار کردی بیک جا درنگ *

---

(۱) در دو نسخه بجای کاوفتادند - (کوفتادند (۲) در دو نسخه بجای - مرگ - (مرد) دیده شد *

* بلا گشته از کثرتِ خود ملـــول *
* فگنده قضا حیـــرتي در عقـــول *

و تواجیان برحسب فرمان بضبط شمار رؤس مخالفان منحوس منکوس قیام نموده ازان سرها منارها برافراختند و عبرت عالمیان ساختند تا دیگر کهتران با مهتران نستیزند و بی باکان بوسوسه دیو غرور فتنه نه انگیزند * * نظم *

* نشاید که روباه شیـــری کنـــد *
* رعیت بشـاهان دلیـری کنـــد *
* نشاید که مردم نهنـد از جنـون *
* ز اندازهٔ قـــدر خود پا برون *
* بفرمان ده آن کو جســـارت کند *
* فلک ملك هستیـــش غارت کنـــد *
* ز فرمانِ سلطـــان کسی سرکشـــد *
* که گیتي بنـــامش قلـــم درکشـــد *
* اهالي بغـــداد را زان ممـــر *
* نه دیدی که آخرچه آمد بســـر *

القصه جمعي از علماء و مشایخ که خود را بدرگاه عالم پناه توانستند رسانید سالم بماندند و عاطفتِ پادشاهانه شامل احوال ایشان شد و همه را بانعام وصلات نوازش نمود وجامه والاغ ارزاني داشته سفارش فرمود که ایشان را بمأمني که خواهند

برسانید و دیگر مردم عرضه تلف گشتند و چون کار ساکنان باین طریق آخر شد و نوبت بمساکن رسید فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات نگذارند برحسب فرموده بارو و بازارها و خانها و بقاع و رباع و دور و قصور و غیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون و تلک بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست وکان امر الله قدرا مقدورا *

گفتار در بازگشتن حضرت صاحب قران از بغداد وتوجه نمودن بجانب تبریز

چون آب دجله از بسیارے خون کشتگان گونه سرشک عاشقان مهجور گرفت وهوای بغداد از عفونت جیفهای مردگان چون نکهت انفاس بدحالان رنجور تغییر پذیرفت حضرت صاحب قران گیتي ستان در عشر اول ذی الحجه ازانجا بسعادت و اقبال نهضت نمود و در ضمان حفظ ذوالجلال مقداریک فرسخ ببالای آب رانده و در مزار متبرک امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه استمداد همت نموده بهمان حوالي نزول فرمود و موسی را که از ماوراء النهر آمده بود با احکام و مکاتبات بازگردانید و نمدك را که داروغه خیوق بود با او بفرستاد که بضبط خوارزم قیام نماید تا موسی از پیش امیرزاده محمد سلطان بازآید و فرمان داد که سلطان

محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و برندق وعلي سلطان تواجي وتوکل برلاس باجمعي از امراء و فوجي از عساکر مظفر لوا بایلغار روان شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده از حله[1] گذشته تا مشهد مشرف نجف-علي صاحبها التحية و السلام - برفتند اما آن موضع معظم مکرم را جز باستلام عتبه علیه و عرض نیاز تعرضي نرسانیدند و سپاه ظفرپناه حله و واسط و تمام آن نواحي را تاخت کرده مخالفان را مقهور گردانیدند و سالم و غانم با بسي از کرایم غنایم بازگشته بعز بساط بوس فایز شدند و آن حضرت از راه شهرزور[2] و قلاغي روی توجه بصوب تبریز آورد و معظم لشکر و اغرق[3] را بعهده اهتمام امیران بزرگ بازگذاشته امر کرد که از عقب بآهستگي بیایند و هیچ افریده از تومان و قوشون خود جدا نشود و بنفس مبارک ایلغار فرمود و شاهزادگان جوان بخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان اقبال آسا ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و در اثناء آن راه کُردان بی راه از غایت جهل و طغیان کسی را که از لشکر جدا مي شد متعرض مي شدند و بقطع

---

(۱) در دو نسخه بجای - حله - (دجله) است * (۲) در بعض نسخه بجای - شهرزور - (سترود) * (۳) در بعض نسخ بجای - اغرق - (اورق) دیده شد *

طریق اقدام مي نمودند و چون این معني بسمع مبـارک حضرت صاحب قران رسید اشارت علیه نفاذ یافت و جمعي ازسپاه در حوالي راه کمین ساختند و همین که آن مفسدان در آمدند ازکمینها بیرون تاختند و ایشان را گرفته قریب سی نفر را بحلق از درختهای بلوط که برسر راه بود بیاویختند و از مخبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط آن مواضع یك سال بلوط بار مي آورد و یکسال مازو چون آن حال نوعي غرابتي داشت بتقریب ثبت افتـاد و چون رایت نصرت شعار بعد از قطع منازل و مراحل سایه وصول بکنار آب جغتو انداخت حضرات عالیات سرای ملك خانم و خانزاده و دیگرحرمهای شاهزادگان با فرزندان ارجمند رفیع مقدار امیرزاده الغ بیگ و دیگرذراري سپهرسلطنت و جهانباني باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و بمقام سینه پر بعز بساط بوس سرافرازگشته زبان مسرت و اهتزاز باداء تهنیت فتوحات برگشودند و نثار بسیـار از جواهر و دینار برفرق روزگار خجسته آثار پاشیده پیشکشهای پسنـدیده کشیـدند و ازانجا بدولت و اقبال بی انتقال کوچ کرده روان شدند چون ییلاق آق زیارت از وصول و نزول موکب فرخنده قبولِ حرم و رونقِ ارم یافت سادات وعلماء و اکابر واعیان ممالک ایران بخصیص تبریز که به نیت استقبال رایت فتح آیت

خجسته فال احرام ساحهٔ بارگاه جلال بسته بودند برسیدند و دیدهٔ امید را از مشاهدهٔ انوار اسرّهٔ همایون منور گردانیده شربت نوازش و افضال نوشیدند و خلعت کرامت طراز اکرام و اعزاز پوشیدند و اغرق و لشکر که در عقب بتاقّي مي آمدند پیاپي میرسیدند و مدت بیست روز دران نواحي توقف افتاد و چون ایمه و افاضلِ اطراف و اکناف بدرگاه اسلام پناه جمع آمده بودند و خاطر عاطر حضرت اعلي بکشف عقاید دیني و تحقیق مسایل شرعي میلي عظیم داشت دران مدت اکثر مجالس که در پایه سریر خلافت مصیر منعقد میگشت بمباحثه علمي و مناظره اهل فضل و فتوی میگذشت دران ولا مرحمت خسروانه امیرزاده رستم را اجازت انصراف داده بشیراز فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول او حسن جاندار و حسن چغد اول متوجه موکب ظفرقرین گردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را بصوب ارزنجان[1]

دران ایام که حضرت صاحب قران گردون غلام در شام بود ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد و قرا یوسف که از بیم سطوت سپاه بهرام انتقام پناه باو برده بودند لشکر کشید و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره کرد و باطهرتن

(۱) دربعض نسخه بجای - ارزنجان - (آذربیجان) دیده شد *

جنگ کرده شهررا فتح نمود و دران جنگ مقبـــل نایب طهرتن بدست نوکران قرایوسف اسیرگشت و اهالي قلعه ارزنجان امان طلبیدند و سلطان احمد پیش ایلدرم بایزید شفیع گشت و او ارزنجان را بطهرتن باز گذاشت و زن و فرزندان او را اسیر و بی نوا به برسا فرستاد و خود نیز مراجعت نمود و درین وقت چون اردوی کیهان پوی از ییلاق آق زیارت کوچ کرده متوجه اوجان شد و از اتفاق نزول مبارک موضع هشت رود رشك نهم چرخ کبود گشت درانجا خبر آمد که قیصر روم ایلدرم بایزید باز متوجه این جانب است از هبوب صرصر این خبر شعله خشم خسروانه اشتعال پذیرفت و فرمان شد که امیرزاده شاهرخ با بعضی عساکر گردون مآثر روی دولت روزافزون بتدارک هجوم قیصر روم آورد و امیرسلیمانشاه و امیرشاه ملک و دیگر امراء تومان و هزارها ملازم رکاب فرخنده ذهاب و ایاب او روان شوند و امیر مضراب را پیش شاهزادگان و نوبینان که بجانب گرجستان بایلغار رفته بودند و در ییلاق منکول توقف نموده ارسال فرمود که باتفاق بموکب شاهزاده مشارالیه پیوندند برحسب فرموده کاربند شدند و در اثناء راه بشاهزاده پیوستند و چون رایت شاهزاده از اونیك گذشته بموضع نوبین رسید شیخ علي خواهرزاده طهرتن از پیش او آمد و خبر آورد که ایلدرم بایزید از خسارت

عاقبت آن جسارت ترسیده است و طهرتن را وسیله اعتذار و استعطاف ساخته پیغام داده است که بنده نسبت با حضرت صاحب قران در مقام انقیاد و اذعان است و ازین جرأت نا ستوده که بدان اقدام نموده نادم و پشیمان و بمراحم پادشاهانه امید دارد که خامه عفو و اغماض و رقم نسیان بر حرف آن جریمه کشد و بعد ازین بابلاغ و ارسال رسل و رسایل از جانبین طریق مخالصت و مصافات مفتوح گردد تا مسلمانان را بمیامن آن امنی و استقامتی رو نموده متضرر و خراب نشوند و عهد کرده که چون قضیه مصالحت از مساعی طهرتن باتمام رسد حرم و کسان او را که بنوا برده بود باز فرستد شاهزاده جوان بخت شیخ علی را کس همراه کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید و دران محل توقف فرمود حضرت صاحبقران از موضع هشت رود بعزم دارای فراز و فرود کوچ کرده باوجان فرمود چند روز از فر وجود مبارکش کوشک ارغون غیرت غرف جنان و رشک روضه رضوان گشت *

ذکر رسیدن مهد اعلی توقان آغا و شاهزادگان ارجمند از سمرقند

پیش ازین نموده شد که در وقت مراجعت از دمشق فرمان قضا جریان قلمی شده و ارسال یافته که مهد اعلی

تومان آغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی گردند چون حکم همایون در سمرقند بایشان رسید بامتثال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند و هنگام وصول ببخارا از مزارات متبرکه آنجا چون مرقد مکرم شیخ عالم سیف الدین باخرزي و دیگر مشایخ کبار - قدس الله سرهم - استمداد همت نموده عزم راه کردند و از گذار امویه گذشته و از چول عبور نموده بماخان آمدند و از راه بیابان تیجن بمشهد طوس - علی صاحبها التحیة و السلام - فرمودند و درانجا وظایف زیارت و آداء صدقات و نذور مرتب داشته روی توجه براه آوردند و چون از سلطانیه گذشته بنزدیك اوجان رسیدند حضرت صاحب قران از کمال عطوفت و مهرباني عزم استقبال فرموده کس فرستاد و ذراری برج سلطنت و جهانداري امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص را طلب داشت و دیده امید را بغره فرخنده ایشان روشن گردانیده لوح زبان وجنان را به نقوش حمد و سپاس مراد بخش مَنّان جل و علا - بنگاشت و مهد اعلی تومان آغا با فرزند دل بند بیکسي سلطان و سادقن آغا که بعز قرابت آنحضرت مشرف بود بسعادت تلاقي استسعاد یافتند و رسم الجامشي بجای آورده وظایف نثار و پیشکش از خلعتهای طلا دوز و تنسوقات دل افروز بتقدیم رسانیدند و بعد از چند روز دیگر که در

اوجان توقف افتاد حضرت صاحبقران متوجه تبریز گشت و در راه شکار انداخت وچون بدولت و اقبال درشهر بدولتخانه نزول عظمت و جلال فرمود و آن محل را اسم مجازي حقیقي گشت ابواب مرحمت و افضال برروی اماني و آمال کبار و صغار آن دیار برکشود و بغور حال رعایا و ضعفاء رسیده دست تسلط متغلبان از دامن روزگار مظلومان کوتاه گردانید و دران ولا خواجه علي سمناني از هرات و خواجه سیف الدین توني از سبزوار برسیدند و بعز بساط بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند چون خواجه مسعود سمناني بردِ بغداد کشته شده بود عاطفت حضرت صاحب قران شامل حال ایشان گشته هردو را بدیوان نصب فرمود وجمعی را از اتباع خواجه مسعود و غیرهم انگیز کرده بر جلال اسلام تقریر کردند و خواجگان که از نو صاحب دیوان شده بودند آن صورت بعرض همایون رسانیدند فرمان شد که او را عزل کرده بند کنند برحسب فرمان قضیه را پرسیده اورا بمحصل دادند واز بقایای اموال و تصرفات خاصه و اتباعش مبلغی بحصول پیوست و او از تعذیب محصل گوشت بري از میان خود کشیده برخویش زد وچون زخم کاري نبود درهمان دو سه روز بمعالجه خوش شد و معامله خواجه محمود شهاب بعد از وجوهاتی که فرود آورده بود

درین ولا بدویست سر اسپ که حالیا بدهد آخر کردند و شحنه عدالت حضرت نصفت شعار از برای قطع ماده ظلم و فساد بعضی از عوّانان ظالم نهاد را بیاویخت و بعضي را ادب بلیغ فرمود و ببذل تمام و انعام عام گردن جان خواص و عوام را بربقه - رقبة الانسان عبید الاحسان - در آورد •

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان بجانب گرجستان و رفتن بقراباغ اران

بعد از چند روز که تبریز از فرشکوه حضرت صاحب قران گیتي ستان رشک حدیقهٔ جنان و روضه رضوان گشته بود رای عالم آرای عزیمت صوب گرجستان تصمیم فرمود و بعون ملک قدیر از سریر خلافت مصیر بمرکب سپهر توُان ماه مسیـــر بر آمد و بموضع قم توپه نزول فرمود و باشارت شحنه قهر خواجه اسماعیل خوافي را عبـــرةً للظالمین بر سرِ اردو بازار بدار بر کشیدند چون رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار تعالی و تقدس از آب ارس عبور نمود و نخجوان مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت حضرت صاحب قران با خواتین و فرزندان و جمعي از خواص ملازمان بتفـــرج قلعه النجـــق که بدان زودي فتح شده بود فرمود و ببالا بر آمده فراز و نشیب آن را بنظر احتیاط در آورد و از انجا باردوي همایون باز آمده بسعادت و اقبال نزول کرد و دران محل طهرتن رسیده بادراك

سعادت بساط بوس فایز شد و زانو زده رسالت ایلدرم بایزید
و صورت عجز و انکسار و انقیاد و اعتذار او بعرض رسانید
و بزلال حسن تقریر نایره غضب پادشاهانه را تسکین داد
و حضرت صاحب قران چند روز دران محل توقف فرمود
و ایلچي بگرجستان پیش ملك کرکین فرستاد و ساو و خراج
و جزیه و باج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر تمور
خواجه آق بوغا و دیگر امراء که بر حسب فرموده از حوالي
منکول متوجه شده بموکب شاهزاده جوان بخت امیرزاده
شاهرخ ملحق شده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت
نصرت شعار از جلگای نخجوان کوچ کرده بدره شاه بز نزول
فرمود و دران کوهستان روان شد و چون بکوکچه تنکیز رسید
نشاط شکار از خاطر همایون سر برزد و چون رسم جرگه چنانکه
معهود است باقامت پیوست از انواع حیوانات بتخصیص
گوزن چندان جمع آمده بود که شهباز وهم جز ببال گمان در
حزر و تخمین آن طیران نتواند نمود و چون شکار کرده فرود
آمدند دران محل امیرزاده شاهرخ و امراء که ملازم رکاب
او بودند بر حسب فرمان باز گشته بمعسکر ظفر قرین پیوستند
و رایت فیروزي شعار ازانجا نهضت فرمود و چون موضع
شمکور از وصول اردوي کیهان پوي غیرت نزهت گاه هفت

پیکر بهرام گور گشت آید کو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان آمده بمساعدت تایید بعز بساطبوس رسید و وظیفه الجامشي اقامت نموده پیشکشها کشید و دران محل محصّل که بکرجستان رفته بود باز آمد و ملك کرکین برادر خود را با بسی اموال و اسباب و هرگونه تحف و هدایا از جانوران شکاري و اسپان جهان پیما روانه درگاه اسلام پناه گردانیده بود و مصدوقه یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون باظهار رسانیده برادر ملك کرکین بوسیله امراء فلك تمکین دولت زمین بوس دریافت و پیش‌کش کشیده پیغام برادر بگذارد محصلش آنکه ما بندگان کمینه خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر پیش ازین از جهل و نادانی جریمه بظهور آمده ازان پشیمانیم اگر مرحمت بی کرانه خسروانه عفو گناه سوز را بمحو نقوش زلات بندگان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتگاري و طاعت گذاري هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال بخزانه عامره رسانیده بسپاریم و از لشکر آن مقدار که مقرر شود بر حسب اشارت خدام گردون غلام بیاریم عاطفت بی دریغ معذرت ایشان را عز قبول ارزاني داشت و گناه ملك کرکین ببخشید و برادرش را ملحوظ نظرعنایت گردانیده خلعت پوشانید و اجازت انصراف داده فرمود که با برادر بگوکه ترا امان دادم و عنان قهر ازین دیار برمي‌تابم بشرط آنکه بعد

ازین حدِ خود نگاه داري و با مسلمانان طریق ادب سپرده رعایت ایشان واجب شماري و بهیچ وجه از وجوه اندیشه ایذا و تشویش اهل اسلام در خاطر نیاري و لشکر مرتب داشته بمعسکر ظفرقرین رساني و رای صواب نمای تمور خواجه آقبوغا را بسمرقند فرستاد تا با دیگر امراء ملازم امیرزاده عمر باشند و باتفاق بضبط آنجا قیام نمایند و بعد از چند روز رایت فتح آیت ازانجا نهضت نموده حوالي قراول توپه مضرب خیام نزول همایون گشت و دران محل خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که پیش ازین طلب داشته بودند او را برحسب فرمان از سمرقند توجه نموده و چون به نیشاپور رسید امیرحاجي سیف الدین که ملازم رکاب او بود بواسطه عارضه مزاجی بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحبقران را از ملاحظه قِدَمت خدمت و سوابق حقوقِ ملازمت او خاطر شریف بغایت متالم شد و قطرات اندوه از دیده رقت باریدن گرفت و بکریمه انا لله وانا الیه راجعون اعتصام نمود الی الله ترجع الامور انه هوالرحیم الغفور*

گفتار در قشلاق حضرت صاحبقران در قراباغ اران و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از سمرقند فردوس نشان

بعد از یک ماه که در حوالي قراول توپه اتفاق توقف

افتاد حضرت صاحبقران ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از گنجه و برده گذشته روز سه شنبه - ثاني عشرين ربيع الآخر سنة اربع و ثمانماية - موافق ييلان ييل که آفتاب در منتصف قوس بود در قراباغ نزول فرمود و از برای صاحب قران کامگار و شاهزادگان نامدار قوریاها از نی ساخته در اندرون آن خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراختند وچون مقرر چنان بود که اول بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود هرکس بجای خود رو بجانب دربند خیمها زدند و قشلاقها گرفتند مراحم پادشاهانه تمام لشکر را اوکلکا داد و دران ولا از طرف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیله امراء عز زمین بوس دریافته زانو زدند و از زبان خانِ خویش دعا و ثنا بادا رسانیده اظهار مطاوعت و انقیاد کردند وبدان سبب نایره خشم آن حضرت تسکین پذیرفت درین اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان از سمرقند با لشکر آراسته و تجمل بی شبه[1] و مانند توجه نموده بود از اردبیل گذشته بآق تام رسیده است تمام شاهزادگان مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و سایر اولاد و اسباط بزرگ و خرد با امیرسلیمان شاه و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک و دیگر نویینان باجمعهم بعزم استقبال استعجال

(۱) در بعض نسخه بجای - بی شبه و مانند - (پیراسته) دیده شد *

نمودند و از جسرارس گذشته کنار آب اغلق مجمع البحور گشت و میان شاهزادگان رسم معانقه و ملاطفه باقامت پیوست و زبان بهجت و استبشار باداء تهنیتِ سلامت و استفسار احوال و اخبار گوهرافشان شد و از جانبین طریق پیشکش و نثار مسلوک افتاد و باتفاق روی سعادت بدرگاه عالم پناه آوردند و چون بعز بساط بوس فایزشدند شاهزاده مشارالیه وظیفه الجامشي تقدیم نمود و حضرت صاحبقران گیتي ستان *

* بیت *

* زمهرش گرفت اندر آغوش تنگ *
* چنیـــن تابرآمد زمانی درنگ *
* بپـــرسیـــدش از رنج راهِ دراز *
* روان برد شهزاده پیشش نماز *(۱)

و او در موقف ادب زانوزده پیشکشهای لایق کشید از هر نوع چنانکه مثل آن بندرت چشم زده جهان بسیار امتحان شده باشد بمحل عرض رسانید و اعاظم امراء که اقبال آسا ملازم رکاب شاهزاده بودند چون امیرشمس الدین عباس و دیگر نوبینان ضیغم افتراس ساحه کریاس جلالت اساس را مقبل شفاه ستایش و سپاس گردانیدند و در مقام ضراعت وبندگي زانوزده پیشکشها کشیدند روزگار ازان اجتماع

(۱) چنین است در اکثرنسخ و در بعض بجای - نماز - (نیاز) است *

فرخنده آثار در فصل شتا رونق بهار خرم ازهار گرفت و خاطر صغار و کبار ازان حسن اتفاق مطرح انوار فرحت و استبشار شد فرط سرور و نشاط بسط بساط عشرت و انبساط استدعاء نمود وطویهای بزرگ و جشنهای پادشاهانه بآیینی فزون از اندیشهٔ عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جمال آغایان خورشید مثال ناهید دلال از بغتاقهای پروین اتساق نیرین اشراق زیب و زینت یافت و چند روزی فحوای طرب مودای این نظم دل کشا ترانه سرود تمتع و احتظا گشت * * بیت *

زمانی ز شغلِ جهان بگذریم * بمرجان پرورده جان پروریم
برسمِ فریدون و آیین کی * ستانیم دادِ دل از رود و می

و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بلحاظ عنایت و تربیت اختصاص بخشید * * بیت *

سرش را بیاراست از تاج زر * همان کرده گاهش بزرین کمر

ازجمله نوازشی که درباره او کرامت فرمود نه تقوز اسپ تازي مجموع نقره خنگ بزین زرانعام فرمود و بعد از طی بساط طوی و عشرت سایه التفات برنسق امور سلطنت و مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر که بواسطه جریمه شاهزاده مشار الیه او را بند کرده بود چنانچه اشارت بدان رفت بپایه سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ او را یرغو پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند ،

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران انجم مواکب باطراف و جوانب

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشت که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مآثر از بغداد گریخته بروم رفته بود و التجـــا بایلدرم بایزید برده و چون آوازه توجه رایت ظفرپناه بصوب روم درافواه والسنه مردم افتاد سلطان احمد از حوالي قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعة الروم کنار بکنار فرات بهیبت آمد و ازانجا ببغداد رفت و باوجود آنکه بغداد از بنیاد برافتاده بود و بکلي مستاصل شده بعمارت آن مشغول شد و دیگر مخالفان که از خوف جان متفرق شده بودند و در گریزگاه آوارگي و پراگندگي هریک بکنجی خزیده چون مور بال رسته باز بطیران آمدند و جمع مي شدند چون پرتو این خبر بر ساحه ضمیر منیر صاحب قران جهـــان گیر افتـاد حزم پادشاهانه اقتضاء آن کرد که پیش ازانکه ایشان را تمکني حاصل شود بکلي مستـاصل و ناچیز گردند شـاهزادگان و نوبینان را احضار فرموده سنت سنیه مشورت بتقدیم رسانید و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار هریک براهی روان شوند ازانجمله امیرزاده پیرمحمد

عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملك ملکت و پیرعلی تاز و دیگر امراء بتوجه صوب لُرستان و خوزستان و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امراء تومان را بصوب بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطـــان حسین و امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی از امراء و لشکریان عزیمت بعضی ولایات عراق عرب مقرر شد و امیربرندق را با گروهی از سپاه ظفرپناه تاخت جزیره و اشتغال بقلع و قمع طاغیان آن نواحي وحوالي نام زد گشت و چون هنگام مراجعت جیش نصرت ملاذ از بغداد اکراد پرفساد ببد فرصتي و گنده دزدي جسارت نموده بودند سفارش بلیغ از مقام انتقام صدور یافت که اول بمرّ الطریق کار آن فریق بسازند و واقعه زار روزگار از خارِ اضرار آن اشرار بدکردار بپردازند و با آنکه فصل شتا بود و شدتِ برودت هوا بدرجه اعلی بحیثیتی که تا نمد و امثـــال آن نمي انداختنـــد عبور میسر نمي شد شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نموده هرفوج بصوبی که اشارت رفته بود بی توقف روان شدند و در ناحیه دربند تاشي خاتون که کردان مفسد از غلبه برف و سختي سرما از کوهها فرود آمده بودند و در صحرا نشسته نخست ازیشان آغاز کردند و حشری بی شمار به تیغ آبدار آتشبار بگذرانیدند جماعتی روی اضطرار بکوه نهادند که جان ازان

غرقاب بلا بیرون برند و از بسیاری برف و استیلای برد میسر نشد انگشت عجز بزینهار برآورده امان جستند و چون آتش قهر که بحقیقت خود بدست بی باکی برافروخته بودند اشتعال یافته خرمن زندگانی جمله بسوخت و چند فتنه که در هوای جهل و ضلال پرواز داده بودند سایه شامت و وخامت عاقبت برحال ایشان انداخته روز حیات شان تیره تر از پر زاغ شد روی برف از خون شان گونه منقار طوطی گرفت * * بیت *

* زبس کشته کافتاد برکوه و دشت *

* جهان گفت بس بس که از حد گذشت *

و بعد ازان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی جلادت ببغداد نهادند و راهها را بشهامت و صرامت چنان بربستند که مرغ بلند پرواز را از نشیب و فراز آن مجال عبور و جواز نبود و علی الغفلة آخر روزی چنان ببغداد رسیدند که سلطان احمد از غایت اضطرار بیك توبی پیرهن بی ازار خود را بکشتی درانداخته از شط بگذشت و ازان طرف آب با سلطان طاهر پسرش و معدودی چند از نوکران براسپان باد پای سوار شده متوجه صوب حله شد و لشکر بایلغار آمده را آن شب در بغداد توقف افتاد و علی الصباح چون توجه سلطان احمد بحله محقق شد امیر جهانشاه بتگامشی او تا حله برفت و چون او جسر بریده بود و بزیر آب فرات بجزیره خالد

و ممالك رفته همانجا توقف نمود و از برای عرض صورت حال سواري را بتعجيل روانه درگاه عالم پناه گردانيد و امير زاده سلطان حسين و اميرزاده خليل سلطان از راه جمجمال درآمده مندلی را غارت کردند و امير علي قلندر که از قبل سلطان احمد آنجا بود گريخته و از شط گذشته مردم و احشام آن طرف جمع آورده و بکنار دجله باستظهار آب پای تجلد و قرار بيفشرد و اميرزاده خليل سلطان پايندهٔ سلطان پسر جهانگير برلاس را با پانصد مرد جلد از بالای آب بفرستاد که بشناه از شط عبور نمايند و از عقب ايشان درآيند و خود با لشکر در برابر بايستاد و چون پايندهٔ سلطان از آب گذشته قفای مخالفان فرو گرفت لشکر که در مقابل ايستاده بودند روان بر آب زدند و چون باد گذشته آن خاکساران را آتش قهر در بنه ثبات و خرمن حيات انداختند و مجموع را شرار کردار متفرق و پراگنده ساخته غارت کردند و اسير گرفتند و اميرزاده پير محمد و اميرسليمان شاه دردو پندار بقوت بازوی تسلط و اقتدار احشام ساکي (۱) و فيلی را تاراج کردند و اميرزاده رستم که جهت قشلاق از شيراز بشوشتر آمده بود برحسب فرموده بايشان پيوست و ازانجا باتفاق روی توجه بجانب عباده و واسط نهادند و شيخ اويس کرد غجرجي گری ايشان را

---

(۱) در بعض نسخ بجای - ساکي - (سالکی) دیده شد .

کمر بندگي بسته بود بگذار عریضه بکوبسر از دجله بگذشتند و شبگیر کرده بمعبدیه زیارت سیدي احمد کبیر دریافتند و ازانجا دو روزه راه رفتند و اعراب عباده را بتاختند و غارت کرده از اسپ و غنیمت بسیار گرفتند و ازانجا معاودت نموده باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند و امیر سلیمانشاه دوقم داروغه شوشتر و محمد عجب شیر داروغه دزفول و تمور خواجه داروغه حویزه و شمس الدین دهدار که متصرف و عمل دار خوزستان بود همه را مفرد کرد و وجه بسیار ازیشان استخلاص نمود و امیرزاده رستم ازانجا برحسب فرمان عازم شیراز گشت و شاهزادگان و امراء که باطراف و جوانب بچپقون رفته بودند آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند و دیکر مخالفان را تاخت کرده غنایم بسیار گرفتند و دراول بهار برحسب فرمان عازم درکاه عالم پناه[1] گشتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و دیکر امراء که با ایشان بودند بهمان عزم روان شدند و در پل خالص که نزدیك جبل حمري واقع است دردوازده فرسخی بغداد و چهار فرسخی قبه ابراهیم لک[2] مجموع بهم رسیدند و باتفاق روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر نهادند *

---

(۱) درپنج نسخه بجای - عالم پناه - (صاحبقران گیتي ستان) است * (۲) دردو کتاب بجای - لک - (مالک) دیده شد *

گفتار در ذکر اسبابی که بتجدید موجب عزم حضرت صاحبقران شد بجانب روم

چون قرا یوسف ترکمان درمیان مملکت مسلمانان از مدتی باز دست فساد برگشاده بود و پای از جاده راستی و سداد بیرون نهاده و سر بی باکی برآورده امن طریق برآینده و رونده از بزرگ و کوچک می شورانید و از طبع مخالف آهنگ راه زنی را عملی ساخته قافله بلند آوازه حجاز را آسیب می رسانید حضرت صاحب قران که طبع همایونش بر محض راستی سرشته و راستی رُستی بر خاتم دولت ابد پیوند که غره جبین سلطنت و فرمان فرمائی است نوشته انتقام حقوق اسلام و قطع ماده شر و فساد او بر ذمت همت پادشاهانه واجب می شناخت و او دران وقت از بیم عساکر گردون مآثر گریخته بود و بروم رفته ساحه حمایت قیصر را مامن نجات تصور کرده بنابرین داعیه یورش روم از خاطر مبارک سربرزد و چون آن معنی اشتهار یافت و آوازه بروم رسید قیصر متوهم شد و تمام اهالی آن دیار باضطراب افتادند اکابر و اعیان مملکت از علماء و صلحاء و اشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند و بزبان نصیحت این معنی را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسیار

شوکت که عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد تا غایت
هرکه پای از جاده فرمان برداري او بیرون نهاده سر برباد
داده وهرکه روی از متابعت او برتافته بجان امان نیافته
اعوان وانصارِ او هرکار بزرگ وشغل خطیرکه پیش میگیرند
بآساني میسر میشود وروی توجه بهرکشور ودیار وشهر
وحصارکه مي آورند باندک سعي مسخرمي گردد واین
معني بی سابقه عنایت رباني وتاییدات آسماني نتواند بود
باچنین صاحب دولتی مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت
نیست صواب آنست که ازدرِ مصالحت وموافقت درآیند
ودر تراضي خاطر ایشـــان حسب المقدور سعي نمـایند
ایلدرم بایزید را آن سخنان معقول نمود وخود نیز خایف
واندیشناك بود یکی از قضات اسلام را با امیری سخن‌دان
ومکتوبی مشتمل براظهارِ اطاعت واذعان بحضرت صاحبقران
گیتي ستان فرستاد ودر قراباغ ارّان بدرگاه عالم پناه رسیدند
وبوسیله شاهزادگان ونوینان بشرف بساطبوس استسعاد
یافته مکتوب رسانیدند وزانوزده باداء رسالت قیام نمودند
محصل کتاب وخطاب همه آنکه چون عنایت ازلي از خزانه
توتی الملک من تشاء خلعت پادشاهي وجهانباني
برقامتِ اقبال آنحضرت آراسته ما در مقـــامِ مطاوعت
وطاعت گذاري صادق دم وثابت قدمیم واگرپیش ازین خلاف

این معنی بظهور آمده بعد ازین جز طریق اطاعت و انقیاد سپرده نخواهد شد حضرت صاحب قران فرمود که چون والی شما باقامتِ فرض جهاد قیام می نماید و پیوسته بافرنج غزا می کند ما بالطبع اصلا خواهان آن نیستم که متوجه آن طرف شویم و لشکر بآن مملکت کشیم که خاطر بهیچ وجه رخصت نمی دهد که دیار اسلام را خرابی رو نماید و موجب شماتت بی دینان گردد لیکن قرایوسف ترکمان که یورت او و اتباعش درمیان ممالک اسلام واقع شده مفسد و بد کردار است و از بی باکی بقطع طریق و نهب اموال مردم و سایر افعال ذمیمه جسارت می نماید و آسیب افساد و بیداد او بمسلمانان بیش ازان میرسد که ضرر بیگانگانِ اطراف و درین وقت که از بیم عساکر منصور ما گریخته است و بآن جانب آمده والی شما اورا جای داده حمایت می کند و این معنی بغایت نا پسندیده است اورا یکی از سه کار می باید کرد یا زبان شمشیر بفصل قضیه آن بد فعل برگماشته کار او آخر سازد یا اورا بند کرده پیش ما فرستد تا گناه او پرسیده جزای او داده شود یا اورا از مملکتِ خود براند تا مادهٔ نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد بعد ازان جهت غزای کفار آنچه مقدور باشد از مساعدت و معاضدت بجای آوریم فرستادگان روم قبول اوامر علیه را

بخضوع و خشوع التزام نمودند آنحضرت پس از روزی چند
بعزم شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمود و خدام
بهرام انتصار شیرشکار در آق‌تام تمام آن صحاری و جبال را
احاطه کرده بعد از چند روز جرگه بهم رسید و از کثرت اجتماع
انواع حیوانات و اصنـــاف جانوران مصدوقه واذا
الوحوش حشرت مشاهده افتاد شاهزادگان برحسب
فرمان بمیان درآمدند و بنوک پیکان آتش‌افشان صید
فراوان انداختند و عاطفت پادشاهانه طهرتن و ایلچیان روم را
رخصت فرمود که با شاهزادگان موافقت نمایند و جمعی
از ایچکیان مثل محمد آزاد و توکل باورچي و دیگر مرکنان
حکم‌انداز با ایشان بجرگه درآمده بسی شکاري را از حلیه
حیات عاري ساختند و چون جرگه نیک فراهم آمد چنانکه
پنج شش صف لشکر از عقب یکدیگر بایستادند و شاهزادگان
و امراء هریک بجای خود باز گشتند نقارها فروکوفتند تمام
شکاریان ازهم بنوعی بربالای هم افتادند که تلها و پشتها
ازیشان پیدا گشت و بعد ازان اجازت شد که عامه سپاه بصید
و قید مشغول گردند و هرکس حسب المقدور پنج شش سر
بدست مي گرفتند و مي بردند و چون خاطر همایون از شکار
بپرداخت بارد وی اعلی مراجعت نمود بعد از چند روز
برحسب اشارت علیه جشني خسروانه بآیینی که چشم زمانه

دران خیره ماند مرتب گشت و دران جشن ایلچیان روم را نوازش فرموده خلعتهای فاخر پوشانید و بانعامات پادشاهانه وکلاه وکمر سرافراز گردانید و فرمود که مارا این زمستان همین جای توقف خواهد بود واول بهار بتایید پروردگار نهضت نموده تا حد روم مي آییم و انتظار وصول فرستاده از پیش والي شما مي کشیم اگرجوابی برنهج صواب رسید فهو المراد والا * نظم *

* به بینیـــم تا خود بهنـــگام جنگ *
* که گردد چو موم و که گردد چو سنگ *

و بایزید چمپائي ایلچیکده را با جمعی برسم رسالت با مکتوبي همراه ایشان کرده روانه ساخت مضمون کتابت بعد از سلام و تحیت آنکه اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق و راستي است مي باید که آنچه درباب قرایوسف ترکمان گفته ایم کاربند شود و یکی از خواص امراء بزرگ خود را بفرستد تا درین جانب عهد و میثاق را بایمان موکد گرداند و بعد ازان ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح گردد و مسلمانان درمیان متضرر نشوند والا * بیت *

* اگر من سپاهي فرستم بروم *
* ترا تیغ فولاد گردد چو موم *

والسلام علی من اتبع الهدی *

گفتار در حفر نهر برلاس

بحر رحمت نامتناهي الهي كرانه ندارد و آثار علم و قدرت قديم حكيم عليم نهايت پذير نيست و چون خلعت اعزاز طراز خلافتِ پادشاه بي نياز بنده نواز نوع گرامي انساني را كرامت شده سلسال زلال دايم الاتصال فضل و افضال كه پيوسته ازان دريای بی انتها بمعر اسماء حسنی و صفات عليا بر اراضي استعدادات مخلوقات جاريست و در مقسم نحن قسمنا بينهم قسمت پذيرفته نصيب هر چيز بقدر معلوم ميرسد نهرهای عظيم و جويهای بزرگ بر زمين قابليت افراد انساني مي افتد و آنچه از منبع عزت و عظمت انفجار يافته بوادی قدرت و اختيار گذار مي كند خليج اعظم آن در قلزمِ مُكنت و اقتدار سلاطين بزرگوار ميريزد لاجرم ازان طايفه نامدار در هر ديار غرايب آثار و بدايع اطوار بظهور آمده بر روی روزگار يادگار مي ماند و بتعاقب ليل و نهار و تمادي اعصار و ادوار فحوای * شعر * ان آثارنا تدل علينا * فانظروا بعدنا الی الآثار بگوش هوش - أولِی البصاير و الابصار - مي رساند و از جمله ملوک گذشته در صحاری حوالي ارس جوئي بزرگ ازان نهر بريده بودند و بمرور ايام انصرام و انخرام پذيرفته بكلي منطمس و انباشته شده بود و در هنگام شكار نظر صاحب قران

کامگار بران افتاده بواعث همت پادشاهانه مقتضی تجدید حفر آن جوی شد وجهت امضای آن قصد از آب ارس عبور نموده بحفر آن نهر فرمان داد و برحسب اشارت تواجیان آن را برامراء ولشکریان قسمت کردند وبقرب یکماه جوئی که ده فرسخ وبیشتر طول آن بود بنوعی حفر کرده شد که جریان کشتی دران امکان داشت ودهنه آن جوی ازنهرارس موضعی است که بکوشک چنکشی معروف است وپایانش تا بمحلی که آن را سرجه‌پیل گویند وآن جوی بنهر برلاس موسوم گشت وبران آب بسی ازقری وطواحین وباغات وبساتین معمور شد وبا آنکه اوقات همایون ساعات صاحب قران ستوده صفات چنانچه ازمطاوی قصص وحکایات گذشته مستفاد میشود ازطی اسفار ویورشهـــای سنگین بمعظمات مصالح گیتی ستانی وکشورکشائی بفتح وفیروزی وتدبیر مهمات سلطنت وجهـــانبانی از موافق نوازی و مخالف سوزی مصروف بود ازین مقوله کارها که بامر عمارت راجع گردد چندان آثار گوناگون درهردیار از التفات معمار همت آنحضرت صدور یافته که حفر نهرمذکور نسبت با آن جوئی خرد باشد قیاس با عمان ونهری مختصر ازبحری بی پایان - وما التوفیق الا بالله علیه التکلان ومنه المستعان *

گفتار در نهضت رایت منصور از قراباغ اران وتوجه نمودن بجانب صحاري شمکور

چون آفتاب بهفتم درجه حوت رسید که از بروج ذوجسدین است و امتزاج طبیعت دو فصل مختلف لازمِ آن افتاب رای صاحب قران گیتي ستان بواسطه آنکه در دیار روم بفرض جهاد قیام مي نمایند و والیش بنسبت با بندگان درگاه نه یکجهتانه میزیست در تصمیم عزم یورش روم و فسخ کردن آن عزیمت متردد بود و چون روم مملکتي عریض و وسیع است و درانجا لشکر بسیار مستعد و آماده رزم و پیکار و عساکر نصرت شعار از سه سال باز پیوسته در تضاعیف یورش و ایلغار مشغول قهر مخالفان و تسخیر بلاد و دیار امراء درین ولا از توجه بجانب روم متفکر و اندیشه ناک بودند و چون شمس الدین المالغي بواسطه زیرکي و زبان آوري در پایه سریر اعلی راه سخن گفتن داشت نوییدان و امراءِ بزرگ باتفاق او را بران داشتند که هنگام مجال بمسامع جلال رساند که امراء برانند که در باب عزیمت یورش روم تاملي بسزا مي باید فرمود که جای اندیشه است و آن سخن را باین معنی رواج دهد که زعم منجمان آنست که لشکر چغتای را از یورش روم آسیبی مي نماید و چون شمس الدین مذکور مصلحت اندیشي

نویسنان بعرض رسانید وبکلام احکامیان موکد گردانید حضرت صاحب قران جهت دفع دغدغه امراء مولانا عبد الله لسّان را طلب داشته از کیفیتِ اوضاع وانظار فلکي استفسار فرمود ومبالغه نمود که آنچه از دلایل نجومي نماید بی مداهنه مي باید گفت مولانا مشارالیه عرضه داشت که درتقویم امسال که معروض افتاده احکام قلمي شده است طالع این دولت درغایت قوت است وازان مخالفان درنهایت ضعف وبحسب اتفاق دران مدت ذوذوابه ظاهر شده بود در برج حمل چنانچه در آخرروز تاوقت غروب شفق از جانب مغرب مي نمود وبعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق پیدا بود مولانا عبد الله از مولفات مولانا محي الدین مغربي نسخه بمجلس همایون آورده نقل بنمود که چون ذوذوابه در برج حمل ظاهرگردد لشکری از جانب شرق بربلاد روم مستولي گردد ووالي روم در دستِ ایشان گرفتار آید القصه درروز پنجشنبه هیزدهم رجب (سنه اربع وثمانماية) از یورتی که قشلاق فرموده بود کوچ کرده هم در قراباغ به سبزه زاری فرود آمد وچند روزهم دران حوالي توقف فرمود وچون فصل شتا تمام آخرشد وسلطان واضح برهان هفت اقلیم آسمان از برجهای زمستان عبور نموده بحمل که اول برجهای بهاراست انتقال کرد آنحضرت در روز

یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالي و مطابق ایت ئیل بسعادت و اقبال سوار شد و از قراباغ اران درضمـــان حفظ وکلاءت ملک دیان متوجه شمکور گشت و امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان از آب کُر گذشتـــه کنار بکنار آب روان شد ورای جهان آرای مولانا عبدالله[1] صدر را ازبرای مفرد اصفهان وضبط اموال آنجا ارسال فرمود و مولانا قطب الدین قومی را که هم از صدور بود جهت نسق معاملات دیواني بشیراز فرستاد ورایت نصرت شعار از بردع وگنجه گذشته صحاري شمکور مضرب خیام نزول همایون گشت وبعد از چند روز که جهت علف خوار توقف افتاد رایت افتاب اشراق روی توجه بصوب آلهتاق آورد و چون بسرحد گرجستان کنار آب تبدر معسکر ظفرقرین شد از دریای دولت روزافزون گوهري گران مایه زیب افسر سلطنت وپادشاهي گشت ودر روز آدینه بیست و چهارم رمضان سنه (اربع و ثمانمایة) هجري که هزدهم اردي بهشت جلالي سنه (اربع وعشرین وثلث مایة) بود موافق ایت ئیل امیرزاده شاهرخ را پسری آمد بطالع سرطان وچون این بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت و سرور تضاعف پذیرفته بمراسم شکر و سپاس قیام افتاد و اورا محمد جوکي نام نهاد

---

(۱) در سه نسخه بجای - عبد الله (عبید الله) دیده شد .

و تمام آغایان و شاهزادگان و امراء و نوینان زبان و دست
استبشار و استظهار بتهنیت و نثار برکشادند و کفالت محافظت
او بمهد اعلی خان زاده قرار یافت و امیرزاده محمد سلطان
که ازان طرف آب کر روانه شده بود جماعت لکزیان البرز را
تاخته و غنایم گرفته درین محل بمعسکر ظفرقرین پیوست و چون
اردوی کیهان پوی از طنطه کورگه کوچ در حرکت آمد فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت و حضرات عالیات سرای
ملك خانم و دیگر خواتین عظام و حرمهای شاهزادگان
و فرزندان ارجمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم
سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده
بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و دیگر ذراري سپهر کامکاري
بازگشتند و آدینه برادر پنجشنبه قهلغجي بملازمت ایشان
مامور گشت و چون به تبریز رسیدند برحسب فرموده بقیه
فصل تابستان درانجا توقف نمودند و اول پایز بسلطانیه
فرمودند و بسعادت و اقبال پشت ابهت و جلال بمسند اقامت
و استراحت بازدادند و چون حوالي منکول از اشراق
ماهچه رایت فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه
بر طبق مضمون وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا
بتجدید ایلچي پیش ایلدرم بایزید فرستاد مودای رسالت بعد
از تقدیم نوازش و استمالت آنکه هرچند عساکر گردون مآثر

روی عزیمت بآنطرف نهاده اند قول ما همان است که پیش ازین ابلاغ رفت اگر آن سخنان را بسمع قبول راه دهي و مقتضیات آن را بجای آوری و قلعه کماخ را که پیوسته داخل این مملکت بوده و در تحت تصرف حکام این ولایت بگماشتگان ما گذاري ممالک روم ترا مسلم ماند تا دران حدود از سر امن خاطر و فراغ بال با مخالفان دین بجهاد و قتال اشتغال نمائی وهرچه ملتمس ازین جانب باشد مدد و مساعدت دریغ نداریم * * نظم *

اگر بشنوی آنچه بهبود تست * نگردی ز پیمان بعهد درست
ندارم دریغ از رضای تو هیچ * عنان از طریقِ سعادت مپیچ

گفتار در فتح قلعه ترتوم و معاودت شاهزادگان وامراء که در زمستان بتاخت رفته بودند

دران نواحي حصنی بغایت حصانت و استحکام بود بقلعه ترتوم موسوم و مشهور قریب دویست نفر از بی دینان گرج دران قلعه متحصن شده بودند و سرطغیان از اداء جزیه پیچیده متعرض مسلمانان میشدند و آینده و رونده را زحمت میرسانیدند طغي که حاکم ایشان بود نایبی کرجیک نام قایم مقام خود ساخته بود و غیبتی نمود چون صورت این احوال بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که امیرشیخ نورالدین و امیر شاه ملک

و از امراء قوشون موسی توی بوغا و سعادت تمورتاش و تمورملک وغیرهم روی اهتمام بقهر و انتقام آن گبران شقاوت فرجام آورند ایشان بر حسب فرمان متوجه آن قلعه شدند و از برای الزام حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع شوید و جزیه ادا کنید در امان باشید آن تیره روزان بخت برگشته را محکمی حصار و فریب غرور و پندار در ورطه هلاک و بوار انداخت و باستظهار حصانت حصن جنگ و پیکار را آماده شدند و چون سپاه ظفرلوا غلغله صلوات و تکبیر از چرخ اثیر گذرانیده دست اجتهاد باقامت جهاد برکشادند آن خون گرفتگان تا پنج روز در منع و معارضه جانی میدادند و روز ششم صبح ظفر از مطلع تایید آسمانی برآمده قلعه فتح شد و آن خاکساران باد پیما از آب تیغ غازیان بآتش دوزخ پیوستند و قلعه را از بیخ کنده بازمین هموار ساختند و بعد از وقوع واقعه طغی که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاه گردون اشتباه آورد و عفو پادشاهانه او را بجان امان بخشید و چون رایت نصرت شعار باونیك رسید چند روز درانجا توقف افتاد تا فرستادگان از روم باز آیند و چون از میعاد مقرر و بلجار معین دو ماه بگذشت و خبری نیامد حضرت صاحبقران فرمود که عجب حالی است نژاد و تبار اعتباری عظیم داشته است هرچند با ایلدرم بایزید مدارا و سازگاری میکنیم

تا باشد که روم ثغر اسلام است از آسیب عبور لشکر کینه ور ما سالم بماند عرق ترکماني او را نمي گذارد که قدم در طریق مستقیم متابعت و مصالحت نهد و ایلچیان این جانب را بازنمي فرستد و از خود رائی ستیـــزه از حد گذرانیده و بآن رسانید که بضرورت لشکر بسر او مي باید کشید با آنکه هیچ طمع بملک و مال او نداریم * * نظم *

* ندانم که تقدیر دادار چیست *
* گه داوري بر که باید گریست *
* اگر نیک وگر بد بحکم خدا است *
* کرا راه پرسش زچون و چرا است *

و مهد اعلی تومان اغا و امیرزاده سعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان را ازین محل بسلطانیه بازگردانید و ازانجا کوچ کرده با عساکر گردون مآثر متوجه روم شد چون مرغزار آزر روم از فر نزول افواج سپاه فیروزی علامت نمودار صحرای قیامت گشت شاهزادگان و امراء که در زمستان از قراباغ بطرف کردستان و عراق عرب بایلغار رفته بودند دشمنان را مقهور گردانیده و غارتیده چنانچه بتفصیل گفته شد در اول بهار با غنایم بسیار از راه قلاغی و عقبه سونتي متوجه درگاه عالم پناه شدند و از آله تاق و اونیک گذشته درین محل بمعسکر ظفر قرین پیوستند *

گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از جانب روم

از قلاع مشهور که بحصانت و استواري معروف و مذکور است قلعه کماخ است که بر روی سنگ پاره واقع شده که اندیشه را در ترقي بمعارج آن نردبان از طبقات سماوات باید ساخت و در پیرامن آن دره ایست عظیم که اوهام را درقطع مهابط و مصاعد آن پای بسنگ حیرت برآمده باز بسرحد عجز و فتور بباید انداخت و در دامن آن باغات و بساتین بسیار برکنار فرات خوش گوار مذکّر کریمه جنات تجري من تحتها الانهار * * نظم *

* زمینش سرِ پاره سنگي بلند *
* ز طرفِ حصارش فلك را گزند *
* به پیرامنش درهٔ دیو لاخ *
* به تنگ اندرو وهم میدان فراخ *
* نیفگنده بر بامِ تسخیرِ آن *
* کمندِ طمع هیچ عالي مکان *
* بساتینِ او برکنارِ فرات *
* نمودار فردوس و آبِ حیات *

و ازغرایب آن سرزمین آنکه هرسال درفصل بهار سه روز

متوالي صغار طيور رجحه عفوركه از نو پر برآورده باشد از هوا فرود مي آيد و اهالي آنجا آن را جمع آورده نمك سود مي كنند و در اواني و ظروف ذخيره مي سازند و هرچه دران سه روز گرفته نمي گردد پرش بزرگ شده مي پرد

امیرزاده محمد سلطان در پایه سریر اعلی زانو زده التماس نمود که تسخیر قلعه مذکور باو حواله رود حضرت صاحبقران گردون غلام ملتمس اورا مبذول داشته با اکثر امراء تومان وهزار جات بتسخیر آن قلعه فرمان داد شاهزاده برحسب فرموده با اسباب و آلات محاصره و جنگ حصار بایلغار متوجه شد و چون آنحضرت بارزنجان رسید امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیربرندق را با لشکري از عقب امیرزاده محمد سلطان فرستاد و چون ایشان بشاهزاده مشارالیه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند * * نظم *

* تا بده روز تاب آتش جنگ *
* همچو موم روان گداخته سنگ *
* وزنهیب خروش کوس قتال *
* خون روان گشته از عروق جبال *

سپاه منصور آب از قلعه بازستدند و نردبانها از ریسمان تعبیه

کرده شب یازدهم شیر مردان بکریت بکمرها که نخچیر جز از بیم سنگ و تیر بچنان جایها نرود بالا رفتند و سرِ طنابها دران بالا استوار کردند و امیرزاده محمد سلطان جماعتی از بهادران را بقلم تعیین نام نوشته مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند مردان کار دران شب تار جبه[1] پوش بي بانگ و خروش بالا رفتن گرفتند و چون اهل حصار خبردار شدند دستِ اضطرار بمنع و مدافعه برآوردند و روان سنگهای گران پران کردند علي شیر پسر بخت دولت عم زاده امیرعباس با چند کس دیگر از نردبان خطا شده درافتادند و ودیعتِ حیات را بمتقاضي اجل بازدادند روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتي ستان بقله قلعه فیروزه حصار برآمده رایت فیروزي برافراخت عساکر گردون مآثر کورگه فرو کوفته جنگ سلطاني درانداختند و از جانبین رعد و منجنیق درکارآمد و از فراز ونشیب سنگ و خدنگ آمد شدن گرفت و از جوش لشکر و خروش کروفر هول روز محشر رو نمود و زبانِ تهور مردان مرد و دلیران روز نبرد در مقام سربازي و جان سپاري این

---

(۱) چنین ست در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - جبه - (جیبا) است لیکن از لغت ترکي ظاهر شد که - جیبه - بکسر جیم و سکون یای حطي و فتحه بای ابجد و های وقفي جامه ایست که بروز جنگ پوشند و آنرا درفارسي بگتر گویند و همین صحیح معلوم میشود *

ترانه مي سرود * * نظم *

* گرسر برود ترك كلاهی كم گيـــر *
* ورتن نبود برگ گياهی كم گيـــر *
* بر مزرع گيتـــي اروزد باد فنـــا *
* از خرمنِ توده توده كاهی كم گير *

امير زاده محمد سلطان در ايقاد نيران قتـــال و اغرای بهادران در جنگ و جدال سعي جميل مي نمود و اميرزاده ابابكر آثار جلادت و دلاوري بظهور رسانيده نوكرانِ او پيش از ديگران با توق ببالا برآمدند آخرالامر عساكر گردون مآثر بعون باري چون كبك كوهساري براطراف قلعه برد و يدند و چنان حصنی حصين و حصار منيع را بيك جنگ سلطاني مسخر گردانيدند و چون خبر فتح بحضرت صاحب قران رسيد في الحال از مرغزار ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال متوجه قلعه مذكور گشت و چون بآنجا رسيد نشيب و فراز آن را بنظر احتياط درآورد و چون ازان قلعه تا ارزنجان هفت فرسخ بيش نبود محافظت آن را بطهرتن كه والي ارزنجان بود رجوع فرمود وازانجا مراجعت نموده رايت عزم قضا مضا برافراخت و تسخيـــر ممالك روم را وجهه همـــت پادشاهانه ساخت بسياري از ياغيان وچيتاغيان كه در غارها گريخته پناه بجايهای محكم برده بودند اميرشيـــخ

نورالدین و علي سلطان تواجي و دولت تمور بر حسب فرمان متوجه ایشان شدند وچون سطوت باس امراء بهرام انتقام از دور مشاهده کردند خوف و هراس درباطن ایشان استیلاء یافت و بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بتضرع و انکسار زنهار خواستند و امان یافتند و جان ازان ورطه هایل بسلامت بیرون بردند وچون جلگاء سیواس مضرب خیام عساکر ضرغام افتراس گشت بایزید چپائي ایلچیکده که برسم رسالت بروم رفته بود با رسولان قیصر برسید و چون سابقه حکم بی دفع قضا بتخریب بلاد روم بالعموم تعلق گرفته بود دیو غرور ایلدرم بایزید را بوسوسه پندار کاذب از راه صواب بینداخت تا بعد از اظهار اذعان و انقیاد رایت خذلان سرایت عناد و استبداد برافراخت و جواب پیغام نه بر وفق ادب و سداد باز فرستاد و سخنان بیش از حد خویش بزبان جسارت رانده بود و درباب قلعه کماخ عذرهای نامقبول فروخوانده مجاري امورعالم منوط بارادت افریدگار است و اقدام اسباب وقایع و حوادث مطلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی و تقدس * * نظم *

* بلی هرچه هست ازصواب ازخطا است *
* سبب دارد امـا مسبب خدا است *
* چو خواهد که ویران کنـد کشـوری *
* کنـد پایمـال بلا سروري *

* مسلط کند دیو طغیان برو *
* که تا سر بغیری نیارد فرو *
* چو از حدّ خود پا فراتر نهد *
* عنان را بدستِ جسارت دهد *
* فتد بر سرش قاهری کامیاب *
* شود او گرفتار و ملکش خراب *

القصه فرستادگان قیصر روم بوسیله شاهزادگان و امراء بعز بساط بوس رسیدند و پیشکش و بیلاکات از جملهٔ جانوری چند شکاری و ده سر اسپ بمحل عرض رسانیدند و زانو زده پیغامی که داشتند بگذرانیدند خاطر همایون ازان سخنان بی فرجام بهم برآمد و بیلاکات را رد کرده زبانِ خشم برکشاد که * بیت *

* گر آیین بُدی هیچ آزاده را *
* که کشتی به تندی فرستاده را *
* سرت را جدا کردمی از تنت *
* شدی مویه گر بر تو پیراهنت *

و بعد از تسکین غضب فرمود که چون کسی را سعادت یاوری ننماید نصیحت و نیکوخواهی او را سود مند نیفتد هرچند خواستم که آن بلاد از گذار لشکر جرار ما آسیبی نیابد بجائی نمیرسد والی شما هردم سخنی میگوید و بیک قول قرار

نمي گيرد اگر او قرايوسف را مي فرستاد و قلعه كماخ را بگماشتگانِ ما مي داد هم او وهم مملكت او بسلامت مي ماند بحمد الله تعالى قلعه كماخ بى منتِ او مسخر بندگانِ ما شد اكنون او را بگوييد كه چون سخن نشنيدي و باينجا رسانيدي مردانه بايست و صدمه انتقام لشكرِ ما را آماده باش *

* بيت *

* اگر مرد كاري بيفشار پاى *
* من اينك رسيدم نگه دار جاى *

گفتار در جِبّه (۱) ديدن حضرت صاحب قران

چون راى جهان آراى خسرو گيتي كشاى عزم رفتن بروم فرمود فرمان قضا جريان نفاذ يافت كه عساكر ضرغام افتراس در صحاري سيواس جبه بنمايند * * نظم *

* بجوشيدند از هرسو سواران *
* دليرانِ نبرد و نامداران *
* سپاهي بى عدد ز اندازه بيرون *
* همه تند و قوي هيكل چو گردون *
* دليراني همه چون نيزه سردار *
* كمرها بسته بهرِ رزم و پيكار *

---

(۱) در اكثر نسخ بجاى - جِبّه - (جبه) است *

* چو اشکِ عاشقان از هجر دلبـــر *
* جهان پیمـــا و خون ریز و دلاور *
* همه چون آتشِ سودا جهان سوز *
* همه چون غمزهٔ خوبان جگـــر دوز *
* یکایك تیـــغ زن چون نرگسِ یار *
* سراسر صف شکن چون زلفِ دلدار *
* زبس تیر و کمان و کیـــش و قربان *
* شده تیـــرِ فلك حیـــران و لرزان *
* ز گردانِ سپـــردار و کمـــان کش *
* جهان پر شد چنان کز تیـــر ترکش *
* فضـــای دشت پهنـــاور شده تنگ *
* ز انواعِ سلاح و آلتِ جنـــگ *
* ز گرز و نیـــزه و شمشیـــر و خنجـــر *
* ز درع و جوشن و خفتان و بگتر *
* بدین سان لشکرِ با ساز و آییـــن *
* زکین ابروي مردي کرده پر چین *

صاحب قران بی همال بسعادت و اقبال بر بالای پشتـــه که شامیانه خسروانه باوج سپهر برین برافراخته بودند به نشست ولشکر فوج فوج و گروه و گروه مکمل و مزین از فرق راکب تا نعل مرکوب غرق آهن بترتیب مي گذشتند هر فوج که

بمقابل صاحب قران که در جهان مقابل نداشت مي رسيدند مقدم ايشان پيش آمده زانوزده اسپ مي کشيد و زبان اخلاص را بدعا و ثنای آن حضرت مي آراست * * نظم *

که باد اتن و جانِ ما بندگان * فدای سمِ اسپ صاحب قران
برانيم کز فرّ اقبـــالِ شاه * نمانيم در روم و بومش گياه
همه ملك دشمن بام برزنيم * تنش را بخاکِ هلاک افگنيم
سرِ بد سگالت که نيکش مباد * زتن دور گردد بشمشير داد

وبزبان عاطفت پادشاهانه اورا می ستود و بمرحمت قوي دل و مستظهر ساخته مي فرمود * * نظم *

* که گيتي مبادا ز گُردان تهـی *
* کزيشان بلنـــد است تاجِ مهـــي *

وبرين منوال تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون قوشون متعاقب و متـوالی می رسيـــدند و باقامتِ رسم مذکور قيام نموده می گذشتند و چون نوبت بلشکر اميـــرزاده محمد سلطان رسيد که بتازگي از مستقر سرير سلطنت مصير آمده بود سپاهي انبوه فلک شکوه بتجمل و آييني معروض گشت که تا مواکب کواکب در ميدانِ سپهر جولان مي نمايد کس مثل آن نديده بود و نشنيده و چون مقرر است که اتفاق از موجبات و اسباب گيتي ستاني و جهانباني است *

* مصراع *

* آري باتفاق جهان مي توان گرفت *

شاهزاده بتلقين ملهم دولت امر كرده بود كه جماعت هر فوجي ازلشكر در صورت محسوس مبصر كه اقصي نهايت ظهور است اتفاق نمايند و بر حسب فرمودهٔ او طايفه را بتمام علم و سنجق و جبه[1] و زين و كجيم و مجموع اسلحه و اسباب از تركش و كمر و نيزه و سپر و چماق همه سرخ بود و طايفه را همه زرد و جمعي را همه سفيد و بعضي را همه بنفش و ديگر الوان بهمين قياس بعضي تمام جوشن پوش و فوجي مجموع زره دار و آراستگي و ظرافت بحدي كه ورای آن بكلك تصور برلوح خيال نتوان نگاشت و چون شاهزاده سپاهي چنان را مكمل و آراسته بعرض گاه رسانيد باقامت رسم الجامشي و پيشكش مبادرت نمود و لب ادب بصوالح ادعيه و فوايح اثنيه بركشود *

* نظم *

* كه جاويد بادا جهان هر بسر *
* بفرمانت اي خسرو تاج ور *
* فلك تا زكتم عدم شد پديد *
* نظير تو صاحب قراني ند يد *
* همه عالم از دولت آباد باد *

---

(۱) چنين است در جميع شش نسخ موجوده ليكن بتايد لغت تركي بجاي جبه - جِبَه - بايد و جِبّة لفظ تركي است فارسي آن بگتو *

* که لطفِ الهي ترا داد داد *
* کهین بنده و جملهٔ کهتران[1] *
* بجان بستهٔ ایم اندرین ره میان *
* به نیروی بختِ تو در یک هجوم *
* برآریم گرد از همه بوم روم *
* نمانیم در روم برگِ درخت *
* نه شاه و نه کاه و نه تاج و نه تخت *
* سرِ بد سگالت بود تاج دار *
* وگر خود بود قیصرِ تاج دار *
* رخِ فرخِ شاه ازان بر شکفت *
* بزیرِ لبِ حشمت از لطف گفت *
* جوان بخت بادي و روشن خرد *
* خدایت نگه دارد از چشم بد *

چون از اول صباح تا نزدیک عصر که نماز پیشین فوت میشد لشکر میگذشت حضرت صاحب قران بقصد ادای ظهر برخاست و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا بآخر صفِ سپاه برسانند و چون فرموده بنفاذ پیوست ایشان را از مشاهدهٔ آن کثرت و عظمت و ملاحظه آن اسباب و آیین دود حیرت از سر برآمد و رعشه هراس و بیم در اعضا و ارکان

(۱) در بعض نسخه بجای - کهتران - (مهتران) دیده شد *

وجود ایشان افتاد و روز دیگر مراحم پادشاهانه ایلچیان را نوازش فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت و فرمود که ایلدرم بایزید را بگویید که چون در مملکت تو رسم غزا و جهاد قایم است بر خاطر ما بغایت گران می آید که آن بلاد را از عبور لشکر ما آسیبی رسد با این همه هنوز با تو طریق مجامله و مساهله می سپرم متعلقان طهرتن را باز فرست و یکی از فرزندانت را بجانب ما روان کن که اورا بمثابه فرزند خود داشته از فنون تربیت و عنایت آن بیند که از تو که پدر مهربانی ندیده باشد تا ممالک روم برتو مسلم داریم و غبار وحشت بکلی فرو نشیند و از میامن آن موافقت هم تو در مقر دولت خود بسلامت بمانی و هم آهالی آن دیار در مقام امن و استقامت آسوده خاطر و فارغ البال بیاسایند و ثواب آن بروزگار همگنان واصل گردد - والسلام علی من اتبع الهدی *

ذکر فتح قلعه هاروک

چون ایلچیان روم بر حسب اشارت علیه باز گشتند از منهیان اخبار بسمع مبارک رسید که درین حدود قلعه ایست هاروک نام و جمعی جیتاغیان پناه بآنجا برده متحصن شده اند و باستظهار حصانت و مناعت آن حصن سر عصیان از جیب تمرد برآورده در زمان فرمان لازم الاذعان صدور یافت

که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق متوجه تسخیر و تخریب آن قلعه شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده با لشکر فیروزی اثر روان گشتند و چون بقلعه رسیدند *

* نظم *

* دم نای رویین برآمد بمهر *
* خروش یلان برگذشت از سپهر *
* نبرد آزمایان دشمن شکار *
* رخ از کین نهادند سوی حصار *

و چون آتش قتال اشتعال یافت و نیران وغا بالا گرفت حکم اندازان سپاه فیروز بزخم پیکان دیده دوز حصاریان را از بالای سوربنوعی دور کردند که کس را مجال آن نبود که سر برآورد و نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ آهنگ کار کردند و به نیروی سعادت و قوت بازوی جلادت دیوارهای قلعه را بینداختند و لشکریان نصرت شعار بحصار درآمده جیتاغیان خاکسار را عرضه تیغ آبدار صاعقه کردار گردانیدند *

* بیت *

* چون نهادند جیش فتح آیین *
* روی دولت بدان حصار حصین *
* شد حصار از نهیب شان کنده *
* کس نماند از حصاریان زنده *

گفتار در توجه رایات نصرت عطیه بصوب قیصریه و انگوریه

هم درحوالي سیواس جمعي صاحب وقوف که مسالک و طرق آن دیار میدانستند بعز عرض همایون رسانیدند که راه توقات جنگلستان است و گذارهای تنگ دارد و ایلدرم بایزید با حشری فراوان و لشکری بی پایان بتوقات آمده است و سر آب گرفته و قراولان نیـــز آن جنگـــل را دیده بودند و ازان خبر داده صاحب قران کامگار آن راه گذاشته و عنان اقتدار بجانب یسار معطوف داشته براه قیصریه روان شد و علي سلطان تواجي را از پیش بقیصریه فرستاد تا لشکررا نگذارد که ازانجا تجاوز نمایند و رایت فتح آیت بشش منزل از سیواس بقیصریه تحشم فرمود و اهالي شهـــررا خلعتِ امان ارزانی داشته چند روز درانجا توقف نمود *

* بیت *

* بدان رومیان بر ببخشود شاه *
* گنه کار شد رسته با بی گنـــاه *

و جماعتی از بد گماني پناه بنقبها و سوراخهـــا برده بودند لشکریان نقب زده همه را بگرفتند وغارت کردند و چون غلات آنجا را وقت حصاد رسیده بود فرمان شد که سپاه مور شمار

ادخار علوفه را کمر اجتهاد به بندند و رای کشورکشای ممالک آرای امیرزاده ابابکر و امیرشیخ نورالدین را بقراولی تعیین فرمود و باعساکر گردون مآثر جبه(۱) پوشیده و یسال کرده از قیصریه متوجه صوب انکوریه شد و سه منزل برکنار آبی بزرگ که آنرا یولغون سوئي گویند قطع مسافت نموده روز چهارم اراضي قر شهر معسکر ظفر قرین گشت و درانجا از قراول خبر آمد که سیاهي لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند فرمان واجب الاذعان صدور یافت و لشکریان صف شکن رو بجانب دشمن آورده بنوره فرود آمدند و برسم معهود رعایت حزم را خندق کنده بچپرو مندو مستحکم گردانیدند و رای صواب نمای امیرشاه ملک زا با هزار سوار بزبان گیري فرستاد و او در حجاب ظلام لیل میل بخیل دشمن کرده بشتاب سیل کما بیش ده فرسخ براند و هنگام آنکه کوکبه شاه مُلکِ سپهـــر از جانب شرقي افق بحوالي اردوي رومي چهرگان نجوم هجوم نموده صبح دمیدن گرفت امیرشاه ملک نزدیک اردوي ایلـــدرم بایزید رسیده بود و درکمني مترصد فرصت پنهان بایستاد و چون قراولانِ مخالف از قیتول بیرون آمدند بریشـــان حمله برده جنگي سخت واقع شد و چون قیصر آگاهي یافت

(۱) چنین است در جمیع شش نسخ موجوده لیکن صحیـــح جِبَّه بمعنی بگتر معلوم میشود چنانکه در حاشیه صفحه ۴۰۵ مذکور شد .

که فوجي سبك از سپاه ظفرپناه بآن دليري پيش رانده اند
بر خاطر او بغايت گران آمد و از دهشت و حيرت برآشفته
امراء خود را سرزنشها کرد و وقت طلوع آفتاب کوچ کرده
متوجه قرشهر شد و امير شاه ملک کس بتعجيل پيش حضرت
صاحب قران فرستاد و قصه جنگ و توجه ايلدرم بايزيد
بصوب قرشهر عرضه داشت آن حضرت الياس خواجه شيخ
علي بهادر و صاين تمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امير
حسين قوجين و سلطان ملک پســـر اوج قرا و ديگر دلاوران
شصت مرد را باز بزبان گيري روان ساخت و امير شاه ملک
بازگشته شب هنگام بدرگاه عالم پناه رسيد و چون روز شد
حضرت صاحب قران تعليم و ارشاد شاهزادگان و امراء را
با ايشان بصورت مشورت فرمود که درين مقام دو راى است
يکى آنکه همين جا توقف کنيم که تا زمان رسيدن مخالف مردم
و چهارپايان استراحت نموده کوفتگي راه بيندازند و ديگر آنکه
بميان مملکت ياغي درآييم و غارت کنان ميرويم و ايلغار
بهرجانب ميفرستيم تا او را از عقب ما بتعجيل بيابد راند
و لشکرش که بسيار پياده اند ويران شوند و بعد از تذبيه بردقايق
جهان گيرى راى ثاني اختيار فرمود و ازان جا کوچ کرده
بسعادت و اقبال روان شد و اميرزاده سلطان حسين را با دو
هزار سوار دريورت باز داشت و يرليغ جهان مطاع صادر گشت

که امیربرندق و پستری[1] و دیگر امراء قوشون از پیش بانکوریه روند و اگر از طرف دشمن لشکری متوجه باشد راه برایشان به بندند و لشکر پیاده همراه ایشان توجه نمایند و دو منزل که آب نیست چاهها فروبرند امراء برحسب فرموده رو براه نهادند و عبد الرحمن که تواجي لشکر پیادگان بود پیادگان را سرکرده همراه ایشان ببرد و بهادران که روز پیش بزبان گیري رفته بودند بعضی ازیشان وقت سحر با جمعي از مخالفان بازخوردند و جنگ کرده دو کس را ازیشان فرود آوردند یکی را سربریده و دیگریرا زنده مي آوردند و چون صیقل صبح زنگ ظلام از مرآت گیتي بزدود و بهادران بازگشتند پسر قیصر با هزار مرد دلاور بزیان گیري آمده بود و در شب بی خبر ازیشان گذشته و در دره پنهان شده بهادران که بازگشته بودند بایشان رسیدند و جنگ در پیوستند و با آنکه شصت سوار بیش نبودند و هم نبرد آن غلبه بسیار جنگ کنان جنگ کنان میرفتند و چون مخالفان سیاهي سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور دیدند بایستادند و بهادران بسلامت رانده بموکب ظفرقرین پیوستند و سلطان حسین نیز از عقب برسید و امراء و پیادگان که برحسب فرمان متوجه انکوریه شده بودند امراء از پیش بانکوریه راندند

---

(۱) دربعض نسخه بجای - پستری - (پسروی) دیده شد *

و تمام ولایات و احشام و ایل و الوس آن نواحي تاخته غنایم بسیار گرفتند و پیادگان درعقب ایستاده بحفر چاه و احداث میاه راه براه مشغول گشتند و رایت فتح آیت با سپاه ظفرپناه بسه منزل بانکـــوریه نزول فرمود و آن سر زمین مضرب خیام نزول اجلال و تمکین گشت و قیصر روم از امراء یعقوب نامي را بانکوریه فرستاده بود که بضبط و محافظت قلعه آنجا قیام نماید * * نظم *

* سر بارهٔ آن ندیدی عقـــاب *
* یکـی کنـــدهٔ کردش اندر پرآب *
* یکی شارستان کردش اندر فراخ *
* سراسر همـــه قصر و ایـوان و کاخ *
* ز رومي سپـــاهي دلیـر اندرو *
* همـــه نامـداران پـرخاش جو *

و یعقوب قلعه را محکم ساخته و محاربه و مدافعه را مهیا و آماده شده بود حضرت صاحبقران روز دیگر بعزم احتیاط قلعه بکوه گردون شکوه کیهان نورد برآمد و شیران بیشه شجاعت را بتسخیر قلعه اشارت فرمود دلاوران بی توقف روی جلادت بحصار نهادند و نیران قتال را اشتعال دادند و نقبها برده فی الحال آب ازیشان بازستند و جمعي دلاوران مثل مقصود و توکل باورچي و شهسوار و سرای و علي شیر و دیگر

بهادران ببرجي که بطرف آب بود برآمدند و نزدیک شد که قلعه فتح شود ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با لشکری از هرچه تصور نمایند بیشتر از عقب آمده به چهار فرسخی رسید حضرت صاحبقران بمعسکر ظفرقرین فرمود و دلاوران که ببالای برج برآمده بودند جنگ کنان بزیر آمدند و حکم واجب الامتثال بنفاذ پیوست و لشکر کوچ کردند و مقدار یك اسپ تاختن پیشتر رفته آب را درعقب گذاشتند و بنوره فرود آمدند وبوظیفه حفرخندق و استحکام آن بچپر و مندو قیام نمودند * * نظم *

* زمین را بکندن گرفتند پاک *
* شد آن جای هامون سراسر مغاک *
* شب آمد کزان شمع بفروختند *
* همه جای آتش همي سوختند *

و درممر عبور لشکرمخالف چشمه خرد دردامن کوهی بود و دران گذار بغیرازان آب یافت نمیشد و چون رایت رومي روز انتکاس یافته چتر سنجري شب سایه مشك فام براطراف واکناف عالم انداخت و چشمه خورشید دردامن کوه گردون بمکدرات ظلمت و تیرگي آلوده گشت اشارت علیه بنفاذ پیوست و جمعی رفته آن چشمه را بهرگونه گندگي و قاذورات خراب ساختند و صاحب قران صافي درون پاك اعتقاد

هنگام آنکه مردم پهلوی استراحت بمراد بر بستر رقاد نهند بخلوت خانه راز درآمد و با حضرت کارساز بنده‌نواز عرض نیاز اغاز نهاد وجبین اخلاص وافتقار بر سجده‌گاه تضرع و انکسار نهاده زبان مناجات برکشاد که پروردگارا هرچه مرا مدة العمر از نصرت و فیروزي روزي شده و از فتح و ظفر روی نموده محض عنایت و مرحمت تو بوده و اگر نه ازمن چه آید و از عاجزي که پیوند جان و تنش بارادت تو بازبسته چه کشاید همان لطف و مکرمت که پیوسته ارزاني داشتهٔ باز چشم میدارم وبکرم بی دریغ که همیشه کرامت فرمودهٔ امیدوارم * * نظم *

* ای همه هستي بتو پیدا شده *
* خاک ضعیف ازتو توانا شده *
* چارهٔ ما ساز که بی یاوریم *
* گر تو برانی بکه رو آوریم *

گفتار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر

چون حضرت صاحب قران تمام شب بمسکنت و زاري معاونت و یاري از حضرت باري جل و علا مسالت نموده هنگام صبح که درصدر بارگاه خاقان مشرقي انتساب رایت جهان آرای فحوای فالق الاصباح بفوز و نجاح برافراختند و باندك زمان تیغ ظفرمآب افراسیاب آفتاب

بیک وهله تمام بوم روم چون دیگر بلاد روی زمین بعموم مسخر گردانید حضرت صاحب قران گیتي ستان روی دولت غرا بترتیب لشکر کشور کشا آورد و برکوب عساکر گردون مآثر فرمان داد و از سپاه ظفرپناه مردان کار و رزم آزمایان تیغ گذار از خیمها و خندق بیرون آمدند * نظم *

* بجنبش درآمد سپه فوج فوج *
* چو دریای جوشان بهنگام موج *
* سپاهي فزون از قیاس و گمان *
* شده تنگ ازیشان فضای جهان *
* دلیران گُرد افگن صف شکن *
* همه شیر صولت ولی فیل تن *
* دل و جان پر از کین قیصر همه *
* بکف گرز و شمشیر و خنجر همه *

و برحسب اشارت علیه صفوف عساکر گردون مآثر بآییني مرتب و آراسته شد که ظفر بصد دل عاشق پرچم اعلام آن رزم آزمایان بهرام انتقام گشت و ابلقِ ایام سخت لگام رام ارادت و کام آن کشور کشایان پیروزي فرجام شد * بیت *

* برآراست رزمی که خورشید و ماه *
* ندید است هرگز چنان رزم گاه *

لشکر نصرت شعار جرنغار را پشت استظهار بعز اقبال

بی انتقال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت واز شهامت و صرامت نوینان عالي مکان مثل امیرسلیمانشاه و امیر یادگار اندخودي و رستم طغي بوغا و سونجك بهادر و دولت تمور و دیگر امراء مواد اعتضاد سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفت وقنبل ایشان سلطان حسین بود وعلي سلطان و موسی توي بوغا و پستری و دربرنغار فیروزي آثار رایت شوکت واقتدار امیرزاده میرانشاه بذروه مهر و ماه برآمد و نیروی شجاعت و جلادت امیرشیخ نورالدین و امیربرندق وعلي قوجین و امیرمبشر و طهرتن و حاجي عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجي سیف الدین و عمرتابان و شیخ ابراهیم شرواني وغیرهم علاوه آن شد و قنبل ایشان امیرزاده ابابکر بود و امیرجهانشاه و قراعثمان ترکمان و توکل برلاس و پیرعلي سلدوز واز اطراف قلب قیامت نهیب که از غایت کثرت وکمال عظمت زبان بیان از وصف آن قاصر است گروهی بی شمار از دلاوران تیغ گذار روی تهور بی تفکر بجنگ و پیکار آوردند ازان جمله در دست راست قول باش تمور آغلن بود و امیرزاده احمد عمرشیخ و شهسوار و سرای و جلال باورچي و تاپتوق و یوسف مغول و حاجي بابا سوچي و اسکندرهند و بوغا و خواجه علي پسرخواجه یوسف اپردي و دولت تمور و حسن برات خواجه و محمد قوجین

و سرای خواجه و ادریس قورچي و شمش الدین المالغي و هریملك تواجي و ارغون ملك و پیرمحمـــد و بهاء الدین و قرا احمد و بیگ ولي ایلچیکده و چقماق و دولت خواجه ایلچي بوغا و عبد الله و صوفي خلیل و محمد تواجي و ایسن تمور و شیخ محمد و قرامان[1] و سنجر و حسین و حسن و عمر بیگ پسر نیك روز جون غرباني و جهانشاه و بیردي بیگ قوجین و احمدي و عجب شیر و محمود و بهلول و امیرزیرك چاکو و دیگر امراء و در دست چپ قول جلال الاسلام بود و توکل قرقرا و علي محمود و شاه ولي و سونجـــك و جاني بیگ و یادگار و تذکري بیرمش خواجه و محمد خلیل برادر دولت تمور تواجي و شیخ حسین و میرك ایلچي و ملك پاینده برادر الطون بخشـي و لقمـان تواجي و سلطـان برلاس و عبد الکریم حاجي سیف الدین و پیر محمد شنکوم و شیخ اصلان کپك خاني و دولت خواجه برلاس و الیاس کپك خاني و یوسف برلاس و علي عباس و سید خواجه شیخ علي بهادر و عثمان تواجي و اسکندر شیخي و شاه شاهان سیستاني و ابراهیم قمي و شاه توران سیستاني و شیراول و پادشاه بوران و دیگر سرداران و در پیش قول ماهچه توق امیرزاده محمد سلطان ازاوج ظفر برآمده ثالث نیرین شد درعین

(۱) در بعض نسخه بجای - قرامان - (قرا تمور) بنظر آمد *

شرف و تمکین و در ظل اقبالش لشکرستاره حشر مجتمع و مرتب پروین آیین و عقد آن جمعیت از انتظام اعلام احتشام و اهتمام امیر زاده پیرمحمد عمرشیخ و برادرش امیر زاده اسکندر و از نوییدان نامدار امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملك و الیاس خواجه شیخ علي بهادر و ابان و دیگر بهادران سمت استکمال پذیرفت * * نظم *

* قوم اذا الشرابدا ناجذیه لهم *
* طاروا الیه زرافات و وحدانا *
* گروهی که هریک بهنگام کار *
* بمردي زگردون بر آرد دمار *
* سراسر دلیر و نبرد آزمای *
* تهمتن بزور و فریدون برای *

و چهل قوشون آراسته را در ظل رایت نصرت آیت باز داشت که از هرطرف که بمدد احتیاج افتد فوجي ازان برحسب اشارت به معاونت ایشان شتابند و چند زنجیر پیل شکوه مند کوه مانند که از بقیه غنایم هندوستان باردوي ظفرمکان بودند همه را کجیم انداخته و با اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و بربالای هریکی کمانداران حکم انداز و نفط اندازان آتش باز جنگ را آماده گشته مقدم برصفوف عساکر گردون مآثر بترتیب باز داشتند * * نظم *

* صف زده پیلانِ هندي پیش صف *
* زهرهٔ شیرانِ رومي در تلف *
* زینتی افزوده پیل آن بوم را *
* زآبنوسِ هند عاجِ روم را *
* آفرین بر شاهِ شرقي انتساب *
* کو چو بر هندوستان شد کامیاب *
* از دهلي راند پیلان سوی شام *
* نا کشید از صاحبِ مصر انتقام *
* خشم او بغداد را معدوم کرد *
* دولتش آهنگ تختِ روم کرد *
* لاجرم قیصر بتعجیلِ تمام *
* آمده اینک بپای خود بدام *

وایلدرم بایزید نیز بترتیب و آرایشِ سپاهِ خود قیام نموده لشکری گران و حشری بی پایان که ازتمام ممالك روم و جیتاغیان آن بوم و طوایف افرنج وغیرآن جمع آورده بود بیاراست و فوج فوج را موضعی لایق و محلی مناسب مقرر گردانید ازانجمله درقنبل میمنه پسر برلاس افرنجي که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از لشکر افرنج تعیین نمود و ایشان مجموع ظاهر خود را موافق باطن تاریك ساخته سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان درلبس جبا چنانست که از

سرتا قدم بفولاد و آهن مي پوشند که بغیر از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بند های آنرا بر پشت پای بهم پیوسته قفل مي زنند و تا آن قفل باز نمي کنند جبا[1] و خود از یشان جدا نمي شود و در قنبل میسره پسر مهین خود را مسلمان حلبی با عساکر روم باز داشت و خود در قول ایستاده مه پسر موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد حلبي که ارشد اولاد او بود و بکرشجي اشتهار یافته و امراء و سرداران روم مثل یال قوج پاشا و علي پاشا و عبید بیگ و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیگ و حسن پاشا و خلیل مراد پاشا و سروجه و ابرنوس و یعقوب و یوسف و ایل طریان و تنکري برمش و بلبان و داود یاني[2] و شاهین و یا پنج پسر ایلدکوز و احمدي و امیر طاهر و محمدي و مقبل و پاشاچق هریک با غلبه سپاه بجای خود قرار یافتند و قیصر با تمام لشکر روی جلادت بآوردگاه آورده مرتب و آراسته روان شدند و چاشت سلطاني قلب و میمنه و میسره ترتیب کرده و پیادگان دلاور با چپر پیش داشته برسیدند و بر سر پشتها بایستادند و از جانبین گرگه و کوس فرو کوفته سورن

---

(۱) در بعض نسخه بجای - جبا - (جبه) و در بعض کتاب (جبّه) است و همین صحیح است بتایید لغت ترکي (۲) در بعض کتب بجای - یاني - (ثاني) است *

انداختند * * نظم *

* برآمد خروشیدنِ کره نای *
* فغانِ دلیرانِ رزم آزمای *
* دو لشکر بروی اندرآورده روی *
* جهان شد پر آوازِ پرخاش جوی *

گفتار در محاربه صاحب قران جهان جو با قیصر روم و ظفر یافتن برو

چون سپاه طرفین صفها کشیده و برزم گاه رسیده بآهنگ جنگ در مقابل یکدیگر بایستادند و از غریو کورگه وکوس چهرها سندروس و لبها آبنوس و زبانها پر از افسوس گشت صاحب قران موید پاک اعتقاد برسم معتاد پیاده شد و روی مسکنت و افتقار بحضرت آفریدگار تعالی سلطانه آورده بوظیفه نماز و عرض راز و نیاز که در هر معرکه عادت پسندیده آن خدیو برگزیده بود قیام نمود تا بدیده همت عالي و صدق نیت صافي روی آرزو و مراد درآیینه حسن اعتقاد بی نقابِ ارتیاب مشاهده فرمود و فرموده خواجه عبدالله انصاري قدس سره که اگر نخواستي دادندادي خواست راستي مخدره تحقیق را طرفه حله آراست و چون از سریقین پای توکل برکاب سعادت انتساب درآورده سوار شد و روی عزم خسروانه

بکارزار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر بباد حمله آتش پیکار برافروزند و بشعله تیغ صاعقه کردار خرمن غرور و پندار مخالفان درهم سوزند نخست از قنبل برنغار امیرزاده ابابکر یکران مسابقت درمیدان مبارزت راند و سپاه نصرت پناه دست کشورکشای دشمن گیر بکمان و تیر یازیده بزخم پیکان جان ستان و پلارک خون افشان جرنغار مخالف را که قنبلش پسر مهین قیصر مسلمان حلبی بود برهم زدند * * نظم *

* چو شه زاده برکرد مرکب زجای *
* بچستیء شاهین و فرّ همای *
* عقاب خدنگین و زاغ کمان *
* به بستند عقدي بمهري گران *
* وصالي بزور و فراقي بقهر *
* طلاقي روان جانِ بد خواه مهر *
* ز پرنده مرغان منقار شوم *
* غراب فنا آشیان ساخت روم *

و امیر جهانشاه و قرا عثمان نیز حمله آورده دست چپ دشمن را بکلي براندند و کرشجي که از دیگر فرزندان قیصر بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت کر و فر بسیار کرد و آنچه حد سعي و کوشش بود بجای آورد و چون شیوه

جلادت عساکر ظفر دایر بدیده یقین بدید بی گمان دانست که مقاومت با چنان سپاهي از حیز مکنت و قدرت ایشان بیرون است روان با مردم خود روی دهشت بصوب گریز آورده از میان بدر رفت * مصراع

* زیرکي جای خود شناختن است *

و الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین و از قنبل جرنغار سلطان حسین با لشکر فتح آثار پیش رانده بازوی شجاعت به نیروی دولت بکشاد وبضربات پیاپی نیزه و تیغ مانند صاعقه و برق از میغ بی دریغ آنش درخانه ثبات و قرار دشمنان نهاد * نظم *

* بتایید دولت چو غرنده شیـــر *
* در آمد به پیـــکارِ اعداء دلیـــر *
* کفش گفتي ابراست و شمشیر برق *
* زبارانِ قهرش بدم خصـــم غرق *
* ز رومی پرکینه چندان بکشت *
* که گفتي فلک تیغ دارد بمشت *

و امیرزاده محمد سلطان را عرق نجابت و شجاعت موروثي جنبیده لب حمیت برکشاد و از حضرت صاحب قران اجازت خواست که نهنگ هامون نورد را در دریای هیجا تازد و کشتئ حیاتِ مخالفان را در غرقابِ فنا اندازد * بیت *

* که من زنده و دشمنِ شه بجای *
* برانم که نه پسندد این را خدای *
* ز شاه آنکه بر تافت رو اندکي *
* من و او نباشیم الا یکی *

اشارت علیه نفاذ یافت که بمدد جرنغار شتابد شاهزاده بامتثال فرمان مبادرت نمود و با بهادران بازوی جلادت و اقتدار برکشود * نظم *

* روان شد بکردار شیرِ دلیر *
* نهنگی بچنگ اژدهای بزیر *
* چنین تا بلشکرگهِ رومیان *
* همي تاخت بر سانِ شیرِ ژیان *
* صفِ لشکرِ رومیان بر درید *
* کسی از یلان خویشتن را ندید *

و دلاوران افرنج نیز در مقابله دستِ تهور بمدافعه و مقاتله برکشاده کوششهای مردانه مي نمودند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را براندند و آخرالامر ظفرپیشگان لشکر منصور غالب آمده دمار از روزگار پسر برلاس افرنجي و سپاهِ او که برنغار لشکر مخالف بشکوه ایشان آراسته بود برآوردند و پیاده بسیار در زیر دست و پای اسپان لگدکوب بلا شده عرصه فنا گشتند * نظم *

* بکشتند چندان ز رومي سپاه *
* که گل شد همه خاك آوردگاه *
* به پیشِ صفِ رومیان کس نماند *
* ز گردانِ شمشیرزن بس نماند *

و امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملك با رزم آزمایان قول پیش رانده بسی از دشمنان را نیست گردانیدند و امیرشیخ نورالدین و امیر برندق داد مردي و مردانگي داده پیادگان میسره مخالف را از بالای کوه به نشیب خطر و انده و راندند و بسی ازیشان را به تیغ بی دریغ گذرانیدند * بیت *

پر از کشته شد عرصهٔ رزم گاه * جهان گشت بر چشم دشمن سیاه

چون آثار ضعف و فتور در سپاهِ مخالف مغرور بظهور پیوست امرعالي صدور یافت که شاهزادگان و نوینان بیک بار حمله کنند * نظم *

بفرمود شاهِ سپهر احتشام * که لشکر بجنبش درآید تمام
بجنبید لشکر سراسر ز جای * بفرمان سلطان کشور کشای

از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیرجهانشاه و شیخ ابراهیم و حاجي عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجي سیف الدین و طهرتن و مبشر و عمر تابان و پیرعلي و دیگر امراء و از میسره امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیرسلیمان شاه

و رستم طغي بوغا و علي سلطان و ديگر نوبينان باتفاق حمله كردند و مجموع عساكر گردون مآثر لجام ريز بر مخالفان تاختند و نيران محاربه و قتال بنوعي اشتعال يافت كه بي مبالغه جنگ بزرگ ايرانيان و تورانيان در نظر روزگار خوار گشت و داستان هفت خوان رستم و اسفنديار را اعتبار نماند *

* بيت *

* دليرانِ ايران و توران سپاه *
* گرفتند بر لشكرِ روم راه *
* چنان تيز شد آتشِ كارزار *
* كه مي خواست گردون بجان زينهار *
* زبس خونِ رومي دران ترك و تاز *
* هزار اطلسِ رومي افگنده باز *
* غريوِ كورگه بدرّيد گوش *
* بپا اندر افتاده سرها بدوش *
* زبانگِ سپه گوشها خيره شد *
* زگردِ سپه (۱) چشمها تيره شد *
* تو گفتي كه دريا بجوش آمد است *
* نهنگِ دژم درخروش آمد است *
* زبس كشته كافتاد در دشتِ كين *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - سپه چشمها - (هَيونان جهان) ديده شد *

* زمین پشتـه شد تا بچـرخ برین *
* جهان گشت دریا کران تا کران *
* زبس خون که از کشتگان شد روان *
* گروهي بـدادند سر در ستیـز *
* گروهي نهادند رو در گریز *

و دران زمان که امیرزاده محمد سلطان برنغار دشمن را براند شش قوشون لشکر شاهزاده ببالای تلي که محل ایشان بود برآمدند و ایلدرم بایزید با لشکر قول متوجه آن محل شد و سپاه شاهزاده را ازان بلندي رانده بجای ایشان بر آمد و ایشان چون بشاهزاده پیوستند باز روی جلادت بجانب مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند و چون ایلدرم بایزید بران پشتهٔ اطراف لشکر خود را احتیاط کرد و میمنه و میسره را شکسته و پراگنده یافت حیرت برو غالب آمد و از سپاه برنغار و جرنغار او که متفرق شده بودند جمعي از پیاده و سوار پیش او جمع آمدند حضرت صاحب قران با امیرزاده شاهرخ روی نیروی دولت قاهره بقصد قیصر آورده هامون نورد همایون نبرد را براندند و امیرزاده میرانشاه نیز با امراء برنغار و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه از جرنغار متوجه شدند و مجموع سپاه از اطراف روی باس شدید بایلدرم بایزید نهاده او را و لشکرش را چون شکاري که بجرگه

درآید درمیان گرفتند * * بیت *

* گرفتند شان یکسر اندر میان *
* سواران قاآن صاحب قران *
* چنان آتش افروخت از گرز و تیغ *
* که گفتی هوا کوه بارد ز میغ *

قیصر بقیه روز بهر نوع که بود پای تجلد بفشرد و با بهادران سپاه خود را نگاه داشت و هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه پیچیده ازان بالا فرود آمد و بضرورت روی اضطرار بصوب فرار نهاد عساکر گردون مآثر کوچه داده برایشان تیر باران کردند و بسیاري را بخاک هلاک انداختند و ایلدرم بایزید بهزار مشقت از میان بدر رفت و فوجي از سپاه ظفرپناه بتگاپوي هزیمت یافتگان روان شدند * * نظم *

بستند گردان توران میان * همي تاختند از پی رومیان
بشمشیر تیز آتش افروختند * همه بوم و برشان همي سوختند
بسی رومیان درهمي تاختند * درو دشت ازیشان بپرداختند
زروم و زرومي برآورده گرد * بگردون برافشانده گرد نبرد

وزبان روزگار از تلقین تقدیر پروردگار مصدوقه غلبت الروم برسپاه آن بلاد و دیار خواند و بیشتر گریختگان از تشنگي فوت شدند چه آفتاب درششم درجه اسد بود و هوا بغایت گرم و دران مرحله که ایشان برزمگاه راندند آب نبود *

* بیت *

* هرکس که زآب تیغِ گُردان جان برد *
* درحسرتِ آب جـانِ شیـرین بسپرد *

و چون نسیم فتح و ظفراز مهب تایید ملک اکبر برپرچم رایت سعادت پیکر وزید صاحب قران گیتي ستان موید و مظفر ازانجا بازگشته باردوی همایون فرود آمد و وظایف شکر و سپاس آفریدگار که انوار فتح و فیروزي از نیّرِ عون وعنایت بی علت او تابد وبس بادا رسانید *

* نظم *

* زمین شد ز رومي چو دریای نیل *
* جهان جوی با تیغ و کُوپال و پیل *
* به پیروزي از رومیان گشت باز *
* باردوی فرخنـده آمد فراز *
* بسی آفرین خوانـد بر کردگار *
* کزو گشت بر دشمنان کامگار *

شاهزادگان و امراء جمع آمده بعز ملازمت فایز گشتند و زانوزده بتهنیتِ فتح و اقامتِ رسم نثار قیام نمودند و روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه (اربع و ثمانماية) بود موافق ایت ئیل که خطیب تایید آسماني خطبه این فتح نامي بنام اقبال حضرت صاحب قراني بخواند و لله الحمد و المنة *

گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را و آوردنِ او بدرگاه شاه مظفر لوا

از عساکر فیروزي آثار که بتگا مشي در عقب گریختگان رفته بودند سلطان محمود خان بایلدرم بایزید رسید و او را دستگیر کرده در زمان پیش حضرت صاحب قران گیتي ستان فرستاد چون اولیاء دولت بخلود موسوم قیصر روم را دست بسته خفتن گاه بدرگاه عالم پناه آوردند عِرقِ مکارم پادشاهانه در حرکت آمد و حامي عاطفت فرمان داد که او را دست کشاده بحرمت در آورند و چون بعز تلاقي استسعاد یافت مورد او را باعزاز و اکرام تلقي فرموده نزدیک خود بنشاند و برسبیل معاتبه بطریق رفق و مجامله برزبان نوادر بیان جواهرفشان راند که هرچند احوال عالم مطلقا بارادت و قدرت پروردگار است و هیچ کس را بحقیقت اختیار و اقتداري نیست لیکن از روی انصاف و راستي این بود که ترا پیش آمده خود با خود کردهٔ * * بیت * اگر بار خار است خود کشتهٔ * وگر پرنیان است خود رشتهٔ بارها پای از حد خود بیرون نهاده مرا بران داشتي که روی کین بانتقام تو آورم و ازبرای مصلحت غزو کفار که درین دیار بآن قیام مي نمایند تحمل کردم و آنچه وظیفه

مسلماني وخيراندیشي باشد ازمدارا و سازگاري با تو
بتقدیم رسانیدم و درخاطر داشتم که چون نصیحت بشنوي
واز درِمتابعت وانقیاد درآئي ترا مددها کنم وبهرچه
احتیاج افتد ازمال و لشکر مساعدت نمایم تا ازسرتمکین و
استعلاء باقامتِ مراسم غزا اشتغال تواني نمود وبتیغ جهاد
شوکتِ شرك بی‌دینان از اطراف واکناف دیارِ اسلام
تواني درود وبرسبیل آزمایش ازتو التماس کردم که قلعه
کماخ تسلیم نماني و متعلقان طهرتن را روانه کني و قرایوسف
ترکمان را از مملکت خود براني و معتمدي دانسته را بفرستي
که عهد و پیمان میـــان ما موکد گرداند وبدین جزویات
مضایقه کردي وسرکشي و عناد پیش گرفتي تا قضیه باین
انجامید با این همه همگنان را معلوم است که اگرحال برعکس
بودی واین قدرت واستیلاء که حضرت عزت مرا ارزاني
داشته ترا دست داده بودی برمن و برلشکرِمن این زمان
چها گذشتی اما بشکرانه نصرت وفیروزي که ازعنایت و
رحمت حق مرا روزی شده درباره تو و مردم تو جزنکوئي
نخواهم کرد خاطرآسوده دارایلدرم بایزید درمقام خجالت
وانفعال بزلّت وتقصیر خود معترف شد وگفت در واقع
خطا کردم که سخن صاحب قراني چون شما نشنیدم لاجرم
سزای خود دیدم اگر عفو پادشاهانه گناه مرا ببخشد من و

فرزندان من تا زنده باشیم از جاده خدمتگاري و فرمان برداري پای بیرون نه نهیم صاحب قران دریا نوال اورا خلعت خسروانه پوشانید و بصندوف استمالت و نوازش ایمن و امیدوار گردانید قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده کرد بعد از اداء دعا وثنا عرضه داشت که فرزندانم موسی و مصطفي در جنگ همراه من بودند خاطرم متعلق ایشان است اگر فرمان عالي نفاذ یابد تا تفحص حال ایشان کرده اگر زنده باشند به بنده رسانند ضمیمه دیگر الطاف باشد حکم جهان مطاع صادر گشت و تواجیان در زمان بجست وجوی ایشان روان شدند و بعد از چند روز موسی را یافته پیش حضرت صاحب قران آوردند مرحمت پادشاهانه اورا بخلعتِ خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد و ازبرای او خرگاهی خسروانه بنزدیک منزل همایون مرتب داشته بودند و حسن برلاس و بایزید چمپائي بر حسب فرمان بمحافظت و مراقبتِ احوال او قیام مي نمودند *

* بیت *

این است کمال کامگاري * دین پروري و بزرگواري

و مناسب کلام درین مقام عنان جُرده خوش خرام خامه را بصوب ثبت اثری از آثار خیر الانام علیه الصلوة و السلام انعطاف میدهد که در روز فتح مکه بهردو دستِ مبارک

د و حلقه در کعبه معظمه بگرفت و بآواز بلند فرمود که الحمد لله الذي صدق وعده ونصر عبده واعز جنده و هزم الاحزاب وحده ولاشئ بعده یعنی شکر وسپاس آن خدائی را که راست گردانید وعده خود را و یاري داد بنده خود را و غلبه بخشید لشکر خود را و بگریزانید گروههای مختلف مخالف را به تنها چه بحقیقت هیچ نیست که اثری ازو بظهور آید بغیر ازو و بعد ازان باهل مکه خطاب فرمود بطریق سوال که ماذا ترون انی فاعل بکم الیوم یعني چون مي بینید و چه گمان می برید که من با شما بکنم امروز ایشان کمال کرم آن حضرت مي دانستند گفتند اخ کریم وابن اخ کریم والکریم اذا قدر غفر کریمي و کریم زاده و کریم چون دست یابد گناه ببخشد حضرت رسالت پناه ختمی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود من شمارا همان مي گویم که یوسف علیه السلام با برادران جفا کار گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش نیست بر شما امروز بیامرزد خدای تعالی شمارا و او ارحم الراحمین است لاجرم از میامن محاسن افعال واقوال آن موید بی همال که مذکّر مکارم اخلاق سرور آفرینش علی الاطلاق مي شد همچنانکه آل و عترت طاهره او علیه و علیهم الصلوة والسلام

ازمیان سایر شعب و قبایل بنی آدم بمزید شرف و سیادت اختصاص دارند اولاد و اسباط دودمان صاحبقران آخرالزمان نیز از دیگر اعقاب و اخلاف ملوک و پادشاهان از اعاظم سلاطین و جهانداران که در هرعصر و اوان بوده اند وکیفیتِ احوال و اوضاع ایشان از خصوص ایمه تاریخ معلوم میشود و بالسنه و افواه عالمیان مذکوراست بفنون مفاخر و مزایا بفضل الله تبارك و تعالی ممتازند و مستثنی *

* نظم *

* بتخصیص آنکه نگزید از سعادت *
* جز اخلاقِ نبی آیین و عادت *
* جهانبانی که مقصود از جهان اوست *
* بهین گوهر ز کانِ کن فکان اوست *
* بتن زیبِ سریرِ پادشاهی *
* بجان گنجور اسرارِ الٰهی *
* دلش دریا و موجش فیض احسان *
* کفش ابر و عطایش عام باران *
* ز بارانِ عطایش کشت امید *
* چو شاخِ دولتِ او تازه جاوید *
* بیانش منبعِ انهار توفیق *
* زبانش مطلعِ انوار تحقیق *

* بدولت ملک و دین را داد داده *
* بفکرت مشکلِ گردون کشاده *
* بقدرت ملک جم زیرِ نگینش *
* بهمت[1] بحر و کان در آستینش *
* سپهر از حشمتِ او شرمساري *
* جهان ز اقطاع جاهش خشک زاري *
* ز قصرِ قدرِ او ایوان کیوان *
* وثاقی مسکن هندوی دربان *
* جهاندار جوان بخت جهانگیر *
* که از بختش جوان شد عالمِ پیر *
* مغیث الدین ابوالفتح آنکه خورشید *
* برویش کرد روشن چشم امید *
* ازین برتر نیابد مدحتی کس *
* که ابراهیم سلطان گوید و بس *
* مثل نشنیده از پیر دانا *
* همي[2] گفتی چو گفتي مصطفی را *
* باین لطف و کمال و دانش و داد *
* نه پندارم که باشد آدمي زاد *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي آن مصراع این مصراع است (بحشمت شاه اسکندر کهنش) * (۲) در پنج نسخه بجای - همي - (همه) دیده شد *

* چگویم دُرِّ وصفش سفتنی نیست *
* سخن زان سوی امکان گفتنی نیست *
* خرد پیشِ دلِ هشیـــار او مست *
* فلک با کاخِ قدرش غرفهٔ پست *
* ظفـــر خیلِ سپـــاهش را طلایه *
* لوای جیش او را فتـــح سایه *
* زبحـــرِ همتش گردون حبـــابی *
* جهـــان در بَرّ بِرِّ(۱) او ســـرابی *
* چو کلکش مشك میســـاید بکافور *
* کشد نیل از برای چشـــم بد حور *
* نهـــالِ خامه اش ز ابرِ گهـــربار *
* بباـــغِ دین گلِ وحی آورد بار *
* نیُ کزوی چو ریزد شَکّـــرِ کام(۲) *
* امیدِ خلق را شیـــرین شود کام *
* زبیـــمِ تیـــغ او بدخواه در خواب *
* گره بیننـــد همه شب در گلـــو آب *
* چو شمشیرش عدو را چاره سازد *
* نه تنهـــا تن که جان هم پاره سازد *

---

(۱) در بعض نسخه بجای - بَرّ بِرّ او - (پرتو او چون) است * (۲) در بعض نسخه بجای - کام - (خام) و در بعض (جام) دیده شد *

* کمان گر یابد آن سهم از سعادت *
* که یازد سوی او دستِ جلادت *
* کمان نون بیني و زه دال الف تیر *
* ندای فتح ازان گشته جهان گیر *
* بهر مقصد که شد تیرش روانه *
* نباشد منزلش غیر از نشانه *
* بجز تیر قضا از شصت[1] تقدیر *
* بدین سان بی خطا نفکند کس تیر *
* ثباتش کوه را در موقفِ جنگ *
* جگر خون کرد و لعلِ ناب شد سنگ *
* ثنایش هرچه زین منوال گویم *
* بآبِ چاه روی ماه شویم *
* کلامم پست و قدرش بس بلند است *
* تهی دستیم و کالا ارجمند است *
* بسازم با دعا و آن هست کارم *
* که آنرا چاره اخلاص است و دارم *
* خدایا تا بود گاهِ انابت *
* ز محتاجان دعا و زحق اجابت *

---

(۱) چنین است درجمیع نسخ موجوده لیکن بقاید لغت شست درینجا بسین مهمله صحیح میشود نه بصاد مهمله کما لا یخفی *

* قرینِ استجابت باد یکسر *
* دعاءِ دولتِ این داد گستر *
* همه کارش بکام از عونِ توفیق *
* درونش روشن از انوارِ تحقیق *
* جهان بادا بفرِّ این جهان بان *
* ممتّع جاودان از عدل و احسان *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف و اکناف مملکت روم و فتح نامها به بلاد و امصار ایران و توران

حضرت صاحب قران ازانجا کوچ کرده در ضمان حفظ ذوالجلال روان شد و در مرغزار انکوریه بسعادت و اقبال نزول فرمود و یعقوب کوتوال باقدام تضرع و ابتهال بیرون آمد و قلعه را به بندگانِ درگاه سپرد و او را بعلی سلطان تواجی سپردند و عمال دیوان برحسب فرمان بتوجیه و تحصیل مال امانی انکوریه قیام نمودند و آن را حاصل کرده بخزانه عامره رسانیدند چون خاطر انور از محاربه قیصر بنوعی که مقرر و محرر گشت فراغ یافت فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب دستِ راست برسا که تخت گاه روم بود

روانه گردد و امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و امیرسونجک و دیگر امراء تومان ملازم رکاب او باشند و فرمود که امیرشیخ نورالدین در برسا بضبط اموال وخزاین آنجا قیام نماید و شاهزاده و امراء تا کنار آب اسریقه که بغار اسکندر مشهور است تاخت کنند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و رستم طغي بوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و پیرعلي سلدوز و دیگر امراء را بطرف قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه فرستاد و اشارت علیه صادر گشت که فتح نامها قلمي گردد منشیان بلاغت شعار و دبیران براعت آثار مثل مولانا شمس الدین منشي و دیگر کُتّاب فصاحت دثار بدایع نگار ظفرنامها بپرداختند و بمجموع ممالك ایران و توران روان ساختند فتح نامهٔ بسلطانیه پیش حضرات عالیات ارسال رفت و یکی بتخت گاه سمرقند پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب کابل و زاوُل و هند پیش امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و یکی بتخت فارس پیش امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر و ختن و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربیجان و عراق عرب و عجم و کرمان و گچ و مکران و سیستان و سایر بلاد بر و بحر فتح نامها فرستادند * * بیت *

بهر سو نوید و سوار و هَیون * همي رفت با نامه و رهنمون

واز جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدارالعباده یزد رسید خواجه غیاث الدین سمنانی که دران سال از قبل دیوان اعلی بضبط مال آنجا آمده بود تیمی[1] درعین بازارشهر میساخت واز جهت ورود آن خبر آن را دارالفتح نام شد وبدان اشتهار یافت وبی تکلف بزازخانه بآن تکلف وآیین در تمام روی زمین نیست وحکم واجب الامتثال صدور پذیرفت که امیرزاده خلیل سلطان بالشکری متوجه صوب سمرقند شود وبسرحد ترکستان رود وبمحافظت آن مرز مراسم صرامت وتیقظ بتقدیم رساند وازامراء امیرمبشر ودولت تمور تواجي بملازمت موکب او مامور بودند وچون امیر آقبوغا درهرات بجوار رحمت حق پیوسته بود فرمان شد که امیرمضراب نیز باشاهزاده تاخراسان برود وهمانجا توقف نماید وفرموده بنفاذ پیوست وصاحب قران کامگار بعون تایید پروردگار ازانکوریه نهضت فرمود وبشش منزل بسوري حصار فرمود وببالای حصار برآمده اطراف آن را بنظر احتیاط درآورد ومرغزار آنجا ازفرنزول همایون رشک سپهر فیروزه حصارگشت ودراثناء این احوال امیرزاده شاهرخ را با ده تومان لشکر جرنغار[2] بجانب کول حصار و

---

(۱) دربعض نسخه بجای - تیمي - (بزارخانه) است * (۲) در بعض کتاب بجای - جرنغار - (برنغار) است *

استانوس و کتیر روان کرد و آفتاب رایت فتح آیت بعزم ملکانه دو شب درمیان کرده پرتو وصول برکوتاهیه انداخت شهری خوش هوا و جلگـــهٔ[1] دل کشا انواع میوها درغایت خوبي و بسیاری * * مصراع *

* ییلاقهای دلکش با چشمهای جاري *

لاجرم درانجا مدت یکماه اطناب خیام توقف و اقامت باوتادِ تمکن و استقامت درعین سعادت و سلامت استوار ماند اهالي آنجا خلعت امان یافته وجوه اماني بمعرفت عمال دیوان بحصول پیوست و مبلغی خطیر از اموال تمورتاش که در کوتاهیه بود و بروزگار دراز اندوخته علاوه آن شد رای صواب نمای دو روز بعد از وصول بکوتاهیه امیرشاه ملک و عبدالکریم حاجي سیف الدین و از امراءِ قوشون عبدالخواجه بیراو و شیخ علی سبلای و شیخ حاجي[2] سلدوز و دیگر امثال و نظایر ایشان را با فوجی از لشکر کشورستان بطرف کراوه و خواجه ایلي و من تشاء روان فرمود و چون تمام ممالکِ روم تا بساحل دریاي مغرب جولان گاه سپاه خاقان مشرقي مکان گشت درعین تسلط و کامراني و قیصر با فرزند زنده و نه دربند بسلامت بی گزند هم دران ملکمت بسایه رعایت و حمایت

---

(۱) دربعض نسخ بجای - جلگهٔ - (جلگاء) است * (۲) دربعض کتاب بجای - حاجي - (علي) است *

عبید عتبه جلال ازعداد جوچیان کرپاس ابهت اساس بود وبی تکلف و مداهنه نهایت کمال در قدرت و شوکت واستقلال مخلوق را همین تصور توان نمود خاطرهمایون از توفراسباب بهجت و مسرت پرتو التفات برعیش و عشرت انداخت و در بزم اماني و شاح افراح و شادماني ازحضور شاهزادگان کیخسرو فرجام و سروران سپهر احتشام و نوبینان بهرام انتقام برجیس احترام انتظام یافت * نظم *

* شاه توران نشین ایران گیر *
* روم تسخیر کرد و قیصر اسیر *
* چون میسر شد آنچه دل مي خواست *
* شاه به نشست و بزم عیش آراست *

و ازصباح تا رواح اوقات فوز و نجاح ازبراي استرواح روح بشرب راح و نظاره ملاح مي گذشت و راستي * بیت *

تا با مَی و معشوق توان برد بسر * عاقل نکند راي هواي دیگر

ساقیان ماه رخسار شیرین گفتار باد های تلخ خوشگوار در داده و مغنیان خوش آواز نغمه پرداز زبان بهجت واهتزاز باداي این سرود برکشاده که * نظم *

زمین خرم ست وزمان شادمان * بفیروزی شاه صاحبقران
جهان دار دریادل دادگر * کزو گشت پیدا بگیتي هنر
خداوند هند و خداوند چین * خداوند توران و ایران زمین

ازو شاد باد دلِ اهل حق * جهان را بعدلش مزین ورق
بماناد جاوید در عز و ناز * بکامِ دلِ دوستان سرفراز
درتضاعیف این احوال سپاه فرخنده مآل باطراف
و جوانب تاخت برده چندان اسباب و اموال بدست مراد
هریک افتاد که شرح نمي توان داد کسی که اسپی نداشت
صاحب گلها شد و آن را که ما یحتاج ضروي بزحمت مي یافت
انواع تجملها پدید آمد والله خیرالرازقین و همت پادشاهانه
اموال و ذخایر تمورتاش که درانجا بتحت ضبط و تصرف
خازنان در آمده بود همه را برامراء ولشکریان قسمت فرمود *

* بیت *

* چه دینار در بزم پیشش چه خاک *
* زبخشش ندارد بدل ترس وباک *
* زمانه سراسر باو زنده باد *
* خرد بخت او را فروزنده باد *

تتمه داستان امیرزاده محمد سلطان
که بطرف برسا رفته بود

چون امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان بایلغار از
انکوریه بجانب برسا روان شد پنج روز چنان بتعجیل براند که
با او از سی هزار سوار چهار هزار پیش ببرسا نرسیدند چون

ماهچه رایت اقبال شاه زاده از افق آن دیار برآمد مسلمان حلبي[1] پیشتر رسیده بود و از خزاین پدر آنچه از روی دست مي توانست برد برداشته بود و روان بدر رفته و از اعیان و اهالي مملکت نیز هرکرا قوت و مکنتی بود عیال و اموال برگرفته بعضی بکوه کشش[2] که برسا در دامن آن واقع است و چندی بساحل دریا گریخته بودند عساکر گردون مآثر از عقب ایشان شتافته همه را دریافتند و غارت کرده در قیـــد اسار آوردند و از جمله شیخ شمس الدین محمد جزري با اکابر برسا مثل سید بخاري و مولانا شمس الدین فناري و دیگر اشراف و موالی بیرون رفته بودند و در صحراء کریه باو رسیدند و غارت کرده با پسرش بگرفتند و پیش امیر شیخ نورالدین بردند و زن و دو دختر قیصر درنیکي شهر بخانه پنهان شده بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید او را جهت پسر خود مصطفی خواستاري نموده با متعلقان در برسا مانده بود هم اینها و هم آنها بدست سپاه منصور افتادند و گفته شد که سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان کدام هنگام از بیم لشکـــر بهرام انتقام گریخته بودند و بروم آمده و سلطان احمد دیگرباره

---

(۱) در بعض کتاب اکثر جا بجای - حلبي - (چلپي) است *

(۲) در دو کتاب بجای - کشش - (کشیش) بزیادت یای حطي بعد شین معجمه اول دیده شد *

ببغداد رفته بود و قصه او سبق ذکر یافته قرا یوسف چون سپاه ظفر پناه بحوالی قیصریه رسید از برسا گریخته بطرف حلة و برّ عرب رفته بود و چون برسا که تخت گاه روم بود بی منازعي و معارضي بدستِ تسلط و استیلاء بندگان حضرت افتاد امیر شیخ نورالدین بقلعهٔ درآمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشحون بود بنقود و اجناس بی قیاس از زر و نقره وافر ولآلي وجواهر و نفایس اقمشه و اثواب فاخر و سایر تنسوقات و تجملات از هرگونه ذخایر مجموع بتحت تصـــرف و ضبط درآورد و از بتکچیان دیوان اعلی علی سمناني و سیف الدین تونی به ثبت محاسباتِ آن اشتغال مي نمودند و بعد از انضباط اموال سرّ کریمه ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها بظهور پیوست و تمام شهر را بمکنسه نهب و تاراج پاك رفته آتش افروختند و تر و خشك درهم سوختند چه خانهای ایشان از چوب مي باشد و چون لشکریان که در عقب مانده بودند برسیدند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را با ده هزار سوار از طرف دست راست بجانب ارتیک فرستاد که از معظمات مدن و امصارِ دیار روم است آب و هوایش مشهور بخوبي و سازگاري مسوّر بحصاري از سنگ تراشیده درغایت بلندي و استواري و بر در یك دروازه اش دریاچه ایست که دورِ آن دو روزه

راه است و آبش در نهایت عذوبت است و خوش گواری و در نزدیکی بغاراسکندر و گذار غلطه و استنبول واقع شده و امیرسونجك را با لشکر جرار از طرف دستِ چپ بصوب کانندہ و دریا کنار روانه ساخت و ایشان آن نواحي و اطراف را تاخت کرده تا ساحل بحر بغارتیدند و چون امیرزاده ابابکر بارتیك رسید و تا کنـــار دریا رانده ساحل را از خون دشمنان دریای دیگر ساخت مسلمان حلبي درانجا بود و کثرتی عظیم از جیتاغیان و مخالفان پیش او جمع آمده بودند لیکن چون صولتِ لشکر مظفرلوا که نهنگان دریای هیجا بودند دیگر باره بمعاینه بدید دانست که قوت مقاومت با ایشان در وسع طاقت مردم روم و سپاهِ آن بوم هرچند باشند نیست * بیت *

* دل بدریا کرد و در کشتي نشست *

* و زنهیـــبِ لشکرِ سلطـــان برست *

و گریز بهنگام را فیروزي دانسته از آب بغار بگذشت و باسریقه گریخت و زن و کوچش اسیر سپاهِ کشورگیر گشتند و چون لشکر فیروزي اثر شهر ارتیک را غارت کرده خراب ساختند و تا نیکي چه تاخته مخالفان را بر انداختند و از تاراج و اسر آن حدود و نواحي بپرداختند امیرزاده ابابکر خبرفتح ارتیک بامیرزاده محمد سلطان فرستاد و باز نمود که تمام این ولایات بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و مسلمان حلبي گریخته و از آب گذشته

خود را بهزار حیله بیرون انداخت و شاهزاده در مرغزار مخالیج نشسته بود چون این خبر باو رسید صد مرد گزین را تعیین فرمود که بشارت فتح ارتیک و کیفیت سایر احوال را بمسامع استادگان پایه سریر اعلی رسانند و شنقاري که چون شاهین دولت همای آیین مرغ امید را از هوای سعادت شکار کردی و ببال اقتدار در فضای کامگاری طیران نمودي با دیگر تحف و هدایا در صحبت ایشان ارسال نمود و امیرزاده ابابکر نیز آق سلطان را با شنقاري بدرگاه عالم پناه فرستاد و میان برسا و کوتاهیه که دو مرحله راه است عَقَبه هست بسیار درخت طول آن زیاده از چهار فرسخ تشابکِ اشجار بمرتبهٔ که باد آتش نهاد تا ازان مضایق خلاص یافتي صدره بخاک افتادی و آبش از جبین بکشادی و حشری بی شمار از جیتاغیان غدار پناه بآن بیشه برده بودند و چون فرستادگان شاهزاده به بیشه درآمدند جیتاغیان فرصت غنیمت شمرده تیغ انتقام برکشیدند و از اطراف و جوانب بر ایشان ریختند الحق جای آن بود که پای وهم چنان بسنگ دهشت برآید که عقل سرگشته شود و دست جلادت از کار فرو ماند لیکن از نیروی دولت قاهره محمد قرمشي یسوری و ابراهیم و احمد و فخرالدین و محمد قلندر و خضر با بقیه صد مرد پای تجلد و ثبات فشرده دستِ شجاعت به تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند و با آن گروه

انبوه جنگي کردند که چشم زمانه دران کوشش مردانه حیران بماند *

* بیت *

بمـــردانگي آن گروه گزین * روان برکشادند بازوي کین
به پیکان خون ریز و شمشیرتیز * نمودند بد خواه را رستخیز

و چون جیتاغیان رو بگریز نهادند ایشان بتعجیل تمام براندند و درکوتاهیه دیده امید را ازسرمه خاک درگاه عالم پناه روشن گردانیده اخبار عرضه داشتند وبیلاکات بگذرانیدند و امیرشیخ نورالدین ازخزاین ودفاین قیصر که ضبط نموده بود طلا وجواهر جداکرده به شمس الدین المالغي سپرده و جمعي مردان کار بدرقهٔ او ساخته بحضرت صاحب قران فرستاد و او هم درکوتاهیه بعزبساط بوس استسعاد یافتـــه آنها را بمحل عرض رسانید و امیـــرزاده محمد سلطـــان از ولایات مخالیج معاودت نموده دربرسا نزول فرمود و امیر زاده ابابکر با بسی غنایم از ایلغار بازگشته درانجا بموکب شاهزاده پیوست و امیرسونجک نیـــز ساحل را غارت کرده وکاننده را ویران ساخته هم درانجا بایشان ملحق شد و امیر زاده محمد سلطان با لشکرکوچ کرده بعلف زار نیکي شهر که ببرسا متصل است نزول فرمود و امیرزاده ابابکر باذن و رخصت حضرت صاحب قران دختر بزرگ قیصررا بتحت نکاح درآورد *

ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه که بچپقون رفته بودند

امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه که با جمعی از امراء نامدار و غلبه تمام از عساکر فیروزی آثار بطرف جرنغار بایلغار شتافته بودند کپک ترکمان را بغارتیدند و آق شهر و قراحصار را بگرفتند و امیر سلیمان شاه از برای محافظت اهالی آن بلاد در هر موضع داروغائی نصب کرد و چرکس سوچی را در آق شهر باز داشت و بر شهرها مال امانی انداخت و حوالی و اطراف را بتاخت و چقربلغ و قوم حمید را غارت کردند و چندان اسپ و شتر و گوسفند جمع شد که لشکریان از راندن آن عاجز آمدند و شهرمانه و آق سرا نیز بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و امیر سلیمان شاه در قونیه به نشست و ازین شهرها نیز وجوه امانی حاصل کرده ضبط نموده و الجه[1] که لشکریان گرفته بودند برسم معهود غان بستند و مجموع آن اموال از ضامت و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد و سید خواجه شیخ علی بهادر متوجه ولایت وایل آیدین شد و ایشان را غارت کرد و تا کنار دریا براند و از مخالفان هرکه در معرض افتاد و هرچه یافت شد عرضه قتل و تاراج

(۱) در دو نسخه بجای - الجه - (آنچه) است *

گشت واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و خزاین قیصر و اموال برسا که امیر شیخ نور الدین ضبط کرده بود قطار در قطار و مهار در مهار بار کرده با زن وفرزند و متعلقان ایلدرم بایزید و کنیزان جنگي او مجموع بیاورد و هم در کوتاهیه بعز عرض رسانید و مکرمت حضرت صاحبقران زن ایلدرم بایزید دستنیه دختر برلاس افرنجي را با دختر وسایر متعلقانش پیش شوهر فرستاد و از میامن اخلاق خسرو دین پرور آن عورت که تا غایت در خانه قیصر بکفر گذرانیده بود بشرف اسلام استسعاد یافت و شیخ شمس الدین محمد جزري را هم آورده بودند بدولت دست بوس مبارک سرافراز گشت و ظفر کردار ملازم شد و امیر محمد پسر قرامان را که از دوازده سال باز در بند ایلدرم بایزید مقید بود بدرگاه صاحبقران موید آوردند و مراحم ملکانه او را ملحوظ نظر عنایت گردانیده بخلعت و کمر گرامي و موقر ساخت و تمام ولایت قرامان از قونیه ولارنده و آق سرای و انطاریه و علانیه با توابع و لواحق باو داد و آق شهر نیز باو ارزاني داشت و از یمن التفات آنحضرت ممالک مذکوره الی یومنا هذا بر او و بعد ازو بفرزندان او مسلم و مقرر است *

گفتار در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه

حضرت صاحب قران بعد از یکماه که در ییلاق کوتاهیه بعمر

دراز در عین نعیم و ناز و بهجت و اهتزاز بگذرانید ازانجا بسعادت و اقبال کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان که امیر شمس الدین عباس را در شهر نو بضبط اغرق[1] باز داشته بود عازم درگاه عالم پناه شد و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه وسونجك بهادر ملازم رکاب سعادت انتسابش بودند در اثنای راه برسیدند و باردوي کیهان پوي پیوستند و بسعادت زمین بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند و رای عالم آرای که ملهم بود بمصالح ملک و ملت فرمان داد که صاین تمور و مراد برادرش را که ازیشان جریمه چند بظهور رسیده بود بیاساق رسانند و پسر صاین تمور و دیگر برادرانش را نیز هرجا باشند همان شربت چشانند و فرموده که در نفاذ حکم قضا داشت بوقوع آنجامید و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر و امراء که با او بودند بر حسب اشارت علیه ازانجا بازگشتند و دربرسا و شهر نو باغرق پیوستند و رایت نصرت شعار بجانب تغنوزلغ روان شد و از عقبه گذشته بحوالي القون تاش بمرغزاري نزه قبه بارگاه سپهر اشتباه محاذي ایوان کیوان گشت و قهرمان قهر بقتل خواجه فیروز که اسریقه تعلق باو داشت فرمان داد و دران محل باز مجلس انس انعقاد یافت و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت ولدان و غلمان ماه چهره

---

(۱) در ض نسخه اکثرجا بجاي - اغرق - (اوزق) است .

زهره جبین بادهای نوشین باکواب واباریق و کاس من معین بگردش درآوردند و مطیفان عشرت گاه همایون حواشی بساط نشاط را بفنون مشتهیات طباع موزون وفاکههٔ مما یتخیرون بیاراستند و خوان سالاران چرب دست موایده اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون بگسترانیدند اطراف بزم جنت مثال بنازنینان صاحب جمال و حورعین کامثال اللولوء المکنون مزین و مشحون بود و دیگر تکلفات و تجملات از حدّ عدّ و اندازه اوهام و ظنون بیرون *

* بیت *

بزمی از روضهٔ جنان خوشتر * ساقی و باده حوری و کوثر

از مرادات هرچه خواسته دل * همه بی زحمتِ طلب حاصل

دران حال مکارم اخلاق پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب داشت تا چنانچه هنگام رزم مرارت زهر قهر و انتقام چشیده در وقت بزم حلاوت نوش مسرت و کام بکام جانش رسد و چنانچه از دهشت موقف باس و هراس دلش درسینه طپیده از فرحتِ مقامِ الفت و استیناس دل طپیده بسکینه امن و اطمینان آرمیده گردد و آیین پادشاهی در رزم و بزم و عنف و لطف و مکافات و مراعات و قهاری و بردباری و سخت گیری و سازگاری و بست و کشاد و گرفت و داد مشاهده نماید و چون اورا بمجلس درآوردند عواطف

خسروانهٔ کسر خاطر او را بانواع نوازش جبر فرمود وجراحتِ سینه اش را بتازه مراهم مراحم ارزانی داشت وکیسه آمالش را ازنقود هرگونه الطاف موعود ازان جمله تفویض سلطنت ممالکِ روم برقرار معهود مملو ساخته بکاسه مالا مال مُل غبار اندوه وملال ازلوح ضمیرش بکلی شسته شد وبسیور غالات مجدد فرقِ افتخارش بتاج استظهار مزین گشت * * نظم *

* گرنسیمِ لطف او برآتشِ دوزخ وزد *
* دلو چرخ ازدوزخ آبِ زمزم وکوثر کشد *
* ورهموم قهر او برآب دریا بگذرد *
* جاودان ازقعر دریا باد خاکستر کشد *

وبعد ازان رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده روی توجه بصوب تنغوزلغ آورد عون رباني درحراست ونگهباني وتایید آسماني کافل حصول آمال وامانی - ولله الحمد والمنة *

گفتار درفرستادن ورسیدن قصاد وایلچیان بهرجا وازهرجا

حضرت صاحب قران مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزري را بوسالت مصر نامزد فرمود محصل رسالت آنکه بتایید الهي تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان درگاهِ ما شده با دیگر ممالک ایران وتوران

انضمام یافت مي باید که سکه و خطبه دیارِ مصر و شام و ضمایم و ملحقاتِ آن بالتمام بعز القاب محمـــدت فرجامِ ما زینت پذیرد و اتلمش را در زمان روان ساخته باین جانب فرستد واگر از قصور عقل و غرور نفس در امور مامور اندک فتور و قصور جایز دارند بعد از مراجعتِ روم لشکر متوجه مصر خواهد شد تا دانند و قد اعذر من انذر و قاصدے چند را با فتح نامه روم همراه او کرده بتاریخ یوم الجمعه غره ربیع الاول سنه (خمس و ثمانماية) روانه آن طرف ساخت و مولانا عمر برحسب فرموده با ایشان تا عدالیه برفت و همه را در کشتي نشاند تا در فرضه اسکندریه بیرون آمده بمصر شتابند و خود باز گشت و دران هنگام که کوتاهیه مرکز اعلام و مضرب خیام سپهر احتشام بود صاحب قران خورشید غلام قاصدي چند ارسال نموده بود دو نفر بقسطنطینیه که باستنبول مشهور است پیش تاکور و طلب جزیه و باج فرموده و دو نفر دیگر پیش مسلمان چلپی که با سریقه گریخـــته بود و در کزل حصـــار که پدرش در مقابل استنبول ساخته بود نشسته و پیغام داده که بدرگاه اسلام پناه مي باید آمد یا مال فرستاد و اگر نه لشکر کامیاب بشتاب متوجه آن طرف آب خواهد شد درین اثناء قاصدان استنبول باز آمدند و تاکور ایلچي همراه ایشان کرده بود حاصل کلام و مودای پیغام اظهار بندگي و خدمت گاري

و التزام انقياد و طاعت گذاري اداء جزيه و باج را گردن قبول و اذعان نهاده و امتثـــال اوامر و نواهي را با قدام متابعت و فرمان برداري ايستاده و با ايلچي فلوري[1] بسيار و تحف و تبركات بي شمار فرستاده حضـــرت صاحب قران جزيه برو مقرر فرمود و فرستادگان قبول آن را بعهد و ميثاق موكد گردانيـــدند و عاطفت پادشاهانه ايشـــان را خلعت پوشانيده رخصت انصراف ارزاني داشت و چون رايت كشوركشاى بموضع بلق رسيد قاصدان از پيش مسلمان چلپي معـــاودت نمـــودند و او شيخ رمضان را كه در زمان پدرش منصب ارجمند قضا با شغلِ خطير وزارت در سلك جاه كشيده بود برسم رسالت با بسى پيش كش از جانوران و اسپـــان و فلوري فراوان و غير آن با ايشان فرستاده و عرضه داشته كه بنده از چاكران درگاهم و چون مرحمتِ آن حضرت پدرم را رقم عفو بر جرايد جرايم كشيده در مجلس عالي راه نشستـــن كرامت فرموده بنده را بمراحم بي دريغ هزار استظهار است هرگاه كه اشارت عليه صدور يابد بي توقف بآستان سلطنت آشيان شتابم و كمر بندگي بسته بوظايف خدمتگاري قيام نمايم حضرت صاحب قران سخنان او را بسمع رضا اصغا فرمود و بزبان گوهر افشان راند كه آنچه بودني بود واقع شد و نگاشته

---

(۱) در دو كتاب بجاى - فلوري - (قلوري) بقاف است *

قلم تقدیر وقوع یافت اکنون از گذشته درگذشتیم می باید که
بی اندیشه متوجه شود تا حجاب وحشت بکلی مرتفع گردد
و آثار عنایت و تربیت بظهور پیوندد و شیخ رمضان را بکمر
و کلاه سرافراز گردانیده بازفرستاد و سلطان محمود خان که
با امیرشاه ملک بچپقون رفته بود بواسطه مرضی که طاری شد
در کچک پرلغ بجوار رحمتِ حق پیوست و چون خبر این
واقعه بحضرت صاحب قران رسید آتش حزن در کانون اندرون
اشتعال یافته آب رقت از دیده همایون روان شد و زبان
توفیق بکریمه انا لله وانا الیه راجعون بکشاد و در اثناء
راه امیرشاه ملک که با دیگر امراء و لشکریان بایلغار رفته بودند
کچک پرلغ و آق بقیه و عدالیه که بر کنار دریا واقع است همه را
بتاختند و در عدالیه شیخ سبلای و شیخ حاجی سلدوز در اثناء
محاربه سپری شدند و ازانجا شب درمیان کرده سواحل
و دریا کنار را مجموع بغارتیدند وتمام ولایت من تشاء وتکه ایلی
را تاراج کرده ویران ساختند و باغنایم موفور و اموال
و اسباب نامحصور مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین ملحق
شدند و در وقتی که جمشید خورشید منازل بروج خریفی
می پیمود آفتاب رایت فتح آیت سایه بر تنغوزلغ انداخته
موکب ظفر قرین دران سرزمین نزول فرمود و سید خواجه
شیخ علی بهادر که پیشتر بجانب ایل آیدین بچپقون رفته بود

چنانچه سبق ذکر یافته بعد از مراجعت به تنغوزلغ آمده بود چون آن محل گرم سیراست و هوای آنجا وخامتي دارد بعضی ازلشکریان را که همراه او بودند بسبب انحراف مزاج زمان حیات منقضي شد و او را نیز مرضي عظیم طاری شده بود حضرت صاحب قران بموجب فرموده ما من مسلم یعود مسلما غدوة الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی وان عاده عشیة صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح وکان له خریف فی الجنة - علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات - سایه التفات برعیادت او انداخت و شدت مرض او را بعز حضور پرنور شربت شفا بخش ارزاني داشت و زبان حال مریض بفحوای این قریض مترنم گشت *

• بیت •

• نشانِ هستي من زان جهان همي دادند •
• امید لطف تو بازم بدین جهان آورد •

و دران حوالي چشمهٔ بود که آبِ آن هرجا درنگ مي‌کرد سنگ مي‌شد بعضی لشکریان نادانسته ازان آب بیاشامیدند و سببِ هلاک ایشان گشت *

گفتار در تعیین فرمودن مواضع قِشْلاق

حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوینان درباب

قشّلاق مشورت فرمود و هریك از شاهزادگان کرام و امراء عظام را شهری تعیین نمود که زمستان آنجا بگذرانند و کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بلاد و ولایات آن اطراف را بتازد و در سرهان ایلي بشهر مغنی سیاه قشّلاق کند شاهزاده از نیکي شهر برسا کوچ کرده متوجه مخالیچ شد و دران محل چند روز توقف نمود و ازانجا ایلغار فرموده ببال کسری رفت و آن شهر و ولایت را بباد تاراج برداده در مرغزاری فرود آمد و چون از شب پاسی بگذشت الیاس سوباشي(۱) با گروهی انبوه از جتاغیان(۲) که دران حوالي بودند شبیخون آوردند و وفادار که بچندَاوُل رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه درارد و ریختند و چون بعضی از سپاه بچپقون متفرق شده بودند وجمعی که در ارد و بودند غافل غنوده شاهزاده سوار شد و ازارد و بدر رفت و امیر جهانشاه و دیگر امراء هم دران شب جمع آمده حمله آوردند و مجموع آن بی باکان زیاده سر را بدستِ انتقام از پا درآوردند و درهمان مرغزار فرود آمدند و بنه شاهزاده که درعقب بود برسید و چند روز دران محل توقف نمود و امیر جهانشاه

---

(۱) در بعض نسخه بجای - سو باشي - (سرباشي) است *

(۲) در بعض کتاب بجایش (جتاغان) و در بعض (چیتاغان) و در بعض (چتاغیان) و در بعض (جتیاغان) دیده شد *

و امیر سونجک را با لشکرے بجانب پرغمه فرستاد و ایشان آن شهررا با ولایت غارت کردند و شاهزاده تمام سواحل را تاخته و عرضه تاراج ساخته بمغني سیاه رفت و درانجا قشلاق کرد و مغني سیاه در دامن کوهی واقع شده انهارش جاري و آبهـا در غایت عذوبت و سازگاري و هواى زمستانش لطیف تر از نسیم بهاري و جهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر جرنغـار ولایت کرمیان ایلي مقرر گشت و شاهزاده نزدیک الغ برلغ و کچک برلغ قشلاق فرمود و حضرت صاحب قران از تنغوزلغ بسعادت و اقبال روان شد و چون بدوغرلغ رسید که شهرى بود مشحون بانواع نعمت و میوهاى گوناگون لطیف اهالي آن را خلعتِ آمان ارزاني داشت و بغیر از مال اماني که بستدند هیچ کس را بهیچ وجه تعرضى نرسانیدند و موکب گیتي ستان از آب مندوراس که تمورتاش برسرِ آن پلى بسته بود عبور نموده فرود آمد و دران محل پسران من تشاء امیرمحمد و اسفندیار بدرگاه عالم پناه آمده سعادت زمین بوس دریافتند و هزار اسپ پیش‌کش کشیدند مراحم پادشاهانه ایشان را ازمیان اقران بمزید التفات و عنایت مخصوص داشته بخلعت وکلاه وکمر معزز و موقر گردانید و اسفندیار ظفرکردار ملازم شد امیرمحمد مال قبول کرده با محصلان الیاس قوجین و فیروزشاه نیک‌روزشاه

شربت دار بجای خود بازگشت و چون رایت نصرت شعار بکزل حصار رسید چند روز دران محل توقف افتاد و نواب و محصلان مال اماني توجیه کرده تحصیل نمودند و دران حوالي کوهی بود و دویست نفر از جیتاغیان بی باك آن را پناه ساخته هرکه از لشکریان جهت هیمه و علف بآن کوه میرفت متعرض مي شدند و بقتل و نهب اقدام مي نمودند و چون پرتو وقوف حضرت صاحب قران بران حال افتاد شب هنگام اشارت فرمود و فوجی از سپاه کینه خواه متوجه شده آن کوه را درمیان گرفتند و سپیده دم که از عکس تیغ آفتاب دامن افق رنگین گشت جیب قرطه خاراء کوه را از خون ایشان گلگون ساختند و ازان بدکرداران یکی را نگذاشتند و ازانجا بمعسکر ظفر قرین بازگشتند و دران موضع مولانا عبد الجبار خوارزمي که بیمار بود بجوار رحمت پروردگار پیوست و رایت کشورکشای بعد از چند روز از کزل حصار نهضت نموده درکنف حفظ پروردگار روان گشت و چون شهر ایاسلیق مضرب خیام نزول همایون گشت چند روز توقف فرمود و بعد از استحصال مال اماني از برای محافظت اهالي آنجا داروغه تعیین نمود و نصرالله تمغاجي را بضبط اموال باز داشت و در زمان امن و تایید ملک دیان ازانجا روان شد و بظاهر تیره که از مدن مشهور روم است

نزول فرمود و محصلان مقرر کرد و وجوه اماني بتحصیل رسانیدند و جمعی که با امیرمحمد من تشاء بدرست کردن مال رفته بودند با نقود فراوان و اسپان و دیگر چهارپایان و انواع تحف و هدایا و پیش کش که امیرمحمد مشارالیه ارسال نموده بود درین محل رسیدند و آنها را بعرض رسانیدند و درین اثناء بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصني است بغایت حصین تمام از سنگهاي بزرگ تراشیده برآورده اند از سه طرف محفوف است بدریا و از یك طرف که رو بخشکي دارد دو خندق عمیق فروبرده اند و هردو را از زیر تا ببالا بسنگ و گچ برآورده و حشری عظیم از افرنج رجیم آنجا جمع آمده و آنرا ازمیر خوانند و بزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و نذور و صدقات رسانند و بمسافت یك اسپ تاختن ازان حصار قلعه دیگراست برسرکوهی و آن را نیز ازمیرگویند و مسکن اهل اسلام است و درمیان اهالي این دو حصار لیل و نهار بساط محاربه و پیکار گسترده است و چون ازمیر گبران را سه طرف متصل است بدریا بی دینان از اطراف بکشتیها توجه نمایند و خورد ني و پوشیدني و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ضروریات آنجا مي‌آورند و چون مردم آن مقام درگوشه بلاد اسلام پای مخالفت فشرده بر دوام

بمقابله و مقاتله اقدام مي نمايند افرنج را استظهار بسيار و اهتمام تمام بنگاه داشتن آن هست لاجرم تاغايت از اهل اسلام کسی را دست استيلاء بر ايشان نبود و هرگز جزيه و خراج بهيچ پادشاه نداده اند و دايما دست طغيان و عدوان بايذا و اضرار اهل اين ديار کشاده مراد پدر ايلدرم بايزيد نيز بکرات کمر اجتهاد بسته لشکر کشيده بقدر وسع کوشيد و بفتح نانجاميد و بازگرديد و ايلدرم بايزيد نيز هفت سال آن را محاصره کرد و بجائی نرسيد و مسلمانان ازان حصار خيبر آثار بسيار در زحمت اند و ميان ايشان دايما قتل و کشش مي باشد و جويهای خون بدريا مي پيوندد والله الامر من قبل و من بعد *

گفتار در غزو ازمير گبران و فتح آن

چون صورت حال ازمير گبران در لوح ضمير صاحبقران انتقاش يافت عرق عصبيت دين و حميت اسلام در حرکت آمد و دفع فساد آن گمراهان و قلع و قمع ايشان برذمت همت خسروانه واجب دانست امر مطاع صادر شد که اميرزاده پيرمحمد عمر شيخ و امير شيخ نورالدين و ديگر امراء متوجه آن قلعه شوند و بطريق سنت اول رسولي فرستاده ايشان را بملت غراء احمدي - عليه افضل الصلوات و اکمل التحيات -

دعوت نمایند اگر سعادت شان مساعدت کند و باسلام درآیند ایشان را نوازش نموده مستظهر و امیدوار گردانیده اعلام کنند تا صنوف عواطف و احسان پادشاهانه دربارهٔ ایشان بظهور پیوندد و اگر سرِ استکبار[1] انداخته سرکشی بگذارند و ادای خراج و باج برگردنِ اذعان و انقیاد گیرند جزیه برایشان مقرر گردانند و مال بستانند و اگراز سابقه شقاوت رایت عناد و استبداد برافرازند به تیغ غزا و جهاد بنیاد زمرهٔ ضلال و فساد براندازند شاهزاده و نوینان باطاعت فرمان مسارعت نمودند و بی توقف روان شده ایلچي بازمیر فرستادند و اهالي آنجا را بانواع بیم و امید باسلام دعوت کردند و چون حکم ازلي بشقاوت ابدي ایشان جریان یافته بود وعد و وعید اصلا نافع و مفید نیفتاد و ماه نوس که صاحب آن قلعه بود باطراف و جوانب که تعلق بافرنج داشت چون رمان و غلطه و ساسون و دویروین و خنجـــل و بردینه و سبیرو دملي و سمدوک و امردر و آینه رو در کلو و توابع آن کس فرستاده بود و لشکر طلب داشته و از سروران و بهادران فرنگ بآهنگ جنگ حشری عظیم بل محشری از دیو رجیم درانجا جمع آورده و در اندوختن ذخایر قوت و تحصیل و ترتیب اسلحه و اسباب مدافعه و جدال رعایت

---

(۱) دربعض نسخه بجای - استکبار - (انکسار) است *

حزم نموده و چون قایدان لشکر اسلام را برین احوال اطلاع افتاد صورت قضیه را عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کردند چون پرتو این خبر بر آیینهٔ ضمیر منیر سلطان جهان گیر افتاد اقامت فرض جهاد را وجهه همت گیتي کشای ساخته اغرق(۱) را برای روشن در دامن کوه تیره بگذاشت و با آنکه زمستان بود و بارندگي عظیم دست داده بي توقف به نیت غزا سوار شد و بعون عنایت - نعم المولی و نعم النصیر - روی رایت اسلام بصوب ازمیر آورد و بتاریخ فرخنده روز شنبه ششم جمادي الاول سنه (خمس و ثمانماية) با لشکر نصرت شعار ناپیدا کنار * بیت *

همه شیر مردان روز نبرد * که از قعر دریا برآرند گرد

مرکب گیتي نورد را عنان توکل و تسلیم بقبضهٔ توفیق صمداني سپرد * نظم *

* روان شد بفرخنده تر ساعتی *
* فزاینده دولت بهر ساعتی *
* بجنبید لشکر کران تا کران *
* بجوش اندر آمد زمین و زمان *

و از موقف جلال فرمانها بهر طرف روان شد و امیرزاده محمد سلطان که با لشکر برفغار در قشلاق مغني سیاه بود و

(۱) در یک نسخه اکثر جا بجای - اغرق - (اورق) است *

امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه و دیگر امراء که با ایشان بودند مجموع روی عزم بنصرت دین نهاده متوجه ازمیر گشتند و چون رایت فتح آیت صاحبقران ظفرقرین سایه وصول بران قلعه خیبرآیین انداخت طنطنه غریو کورگه وکوس و ولولهٔ خروش سورن و جوش سپاه گوش و دیده سپهر و مهر خیره و تیره ساخت و از موج دریای لشکر جرار در ساحل آن محیط بی کنار مصدوقه مرج البحرین یلتقیان مشاهده افتاد و عساکر فیروزی مآثر برحسب فرمان زمزمه تکبیر و تهلیل غازیانه از چرخ برین گذرانیده روی کین از عصبیت دین بتسخیر ازمیر آوردند و از اطراف حصار که رو بخشکی داشت جنگ درانداخته امراء بهسپه خود نقبچیان بکار داشتند و به ترتیب اسباب جنگ حصار از منجنیق و عرّاده و نظایر آن مشغول شدند * بیت *

ز دروازها جنگ برساختند * همه تیر و قارورہ انداختند

و برمقتضای رای گیتی کشای از طرف دریا امیرشاه ملک مردان جلادت پیشه کاردان را بامضای فرمان قضا نفاذ باز داشت وسه پایها را بلند و استوار ساخته درمیان آب بنزدیک یکدیگر برافراختند و بربالای آن چوبها انداخته بطریق جسر استوار ساختند و از هردو جانب قلعه تا آنجا که پایهای سه پایه بزمین مي رسید راهي پهن که سپاه منصور بر زبر آن متمکن

توانند ایستاد که بمحاربه و مدافعه قیام نمایند مرتب و پرداخته شد و بهادران لشکر اسلام چپرها گرفته بآنجا بر آمدند و بازوی شجاعت کشاده از طرف دریا با اهل حصار نبرد و پیکار میکردند و از جانب دریا راه بسته کس را مجال آن نماند که بمدد مردم قلعه آید یا چیزی پیش ایشان آورد در اثنای این احوال امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با امراء اغرق را در قشلاق مغنی سیاه باهتمام امیر شمس الدین عباس گذاشته بمعسکر همایون ملحق شدند و امیرزاده محمد سلطان روان بایقاد نیران محاربه مبادرت نمود و بهادران سپاهش را پیش رانده داد مردی و مردانگی دادند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که دلاوران لشکر نصرت شعار بیک بار بکار درآیند و بازوی اقتدار برزم و پیکار برکشایند امراء تومان و هزارجات با عساکر گردون مآثر هرکس از جای خویش پیش رفته آتش حرب و قتال بنوعی اشتعال یافت که از صبح تا شام و از شام تا بام از جانبین کوششهای مردانه می نمودند و یک لحظه نمی آسودند از طرف حامیان اسلام غازیان خروش تکبیر از چرخ اثیر و مجمع ناهید و تیرگذرانیده و دست قدرت و توان به تیر و کمان یازیده عقاب آهنین منقار را در هوای کارزار بشکار مرغ روح کفار فجار پیاپی پرواز می دادند و بزخم رعد و منجنیق

وعرّاده برج وباره قلعه را پاره پاره مي‌ساختند وازبالای حصار بي‌دينان بدكردار پای لجاج و اصرار استوار داشته تير چرخ وقارورة نفط وناوک وسنگ بی تهاون و درنگ مي‌انداختند ولوله ونفيرگبري زمان زمان بكهنه دير بهرام وكيوان مي‌رسانيدند ودرين مدت كه اناء الليل واطراف النهار درميان مسلمانان وكفار آتش رزم و پيكار افروخته بود ابر مشكين پرنيان بسقای ميدان غازيان دامن سعي درکمر آسمان زده پيوسته بذوعي مي‌باريد كه دريا از خطر انديشه غرق شوريده وتلخ دهان درقلق واضطراب افتاده * نظم *

* طوفان روان و رعد خروشان وبرق تيز *
* وزدود ابر ديدهٔ انجم سرشك ريز *
* بحرِ محيط كف زده برسر ز بيم غرق *
* ازبس كه گشت روي زمين جمله موج خيز *

ودرچنان روزگار صاحب قران موید دين‌دار يك لحظه ازتدبيرکار مجاهدان فيروزي آثار غافل وذاهل نمي‌شد وچون نقبچيان نقبها بريده وسنگها بيرون آورده برج وباره حصار را برسرچوبها گرفتند حكم قضا مضا صدور يافت ونقبها را بهيمه نفط آلود انباشته آتش زدند ديوارهای قلعه چون بخت وارون مخالفان سرنگون شد وبسياری ازكفار با ديوارِ

حصار بر خاک خیبت و خسار افتادند - و بدار البوار جهنم و بیس القرار - پیوستند غازیان ظفرپیشه تیغ جهاد در قبضه اجتهاد گرفته و رو در رو با بی دینان شمشیر زده از رخنها در آمدند و گبران را مغلوب و مقهور گردانیده قلعه را مسخر ساختند و صبح فیروزی از مطلع نصر من الله و فتح قریب دمیده جان جهان و جنان ارباب ایمان و عرفان از انوار اخبار سارّ و بشر المومنین منور گشت و چون آن فتح ارجمند نسبت با مسلمانان عیدی بزرگ بود متعصبان دین بخنجر کین گبران را قربان آئین تمام سر ببریدند مگر اندکی که خود را از ورطه هلاک بلجه دریای هول ناک انداختند ازیشان نیز اکثر غرق شدند و مصداق فغشیهم من الیم ما غشیهم بظهور پیوست و معدودی چند بهزار مشقت خود را بکشتي انداختند و بر حسب فرمان واجب الاذعان قلعه و خانه و سایر عمارات که از سنگ و آجر باوج قبه دوّار بر افراخته بودند همه را با زمین هموار کردند و مجموع سنگ و آجر و آلات آن را بدریا ریختند و مضمون قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین وصف الحال آمد و از بعضی مواضع افرنج کشتي بزرگ که آن صنف از سفاین را کوکه میگویند و آن را دو بادبان و زیاده هم مي باشد مشحون بمردان کار و بسیاری اسلحه و اسباب جنگ

وپیکار بمدد کاري اهالي ازمیر متوجه این جانب شده بود وچون بغزدیك رسیدند واز شهر و حصار اثر ندیدند متحیر بماندند وغرق دریای خوف و دهشت گشته کشتي را باز داشتند اشارت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که به تیغ غزا از تن جدا شده چندی بکمان رعد سوی کشتي اندازند و رعد اندازان سری چند بجانب ایشان انداختند وبعضی درکشتي افتاد و چون آن کوردلان بچشم سر سرِ هم چشمانِ خود مشاهده کردند خایف و خاسر بازگشتند وازابتداء وصول رایت جهانگیر بازمیر تا انتهاء تسخیر و تخریب آن کما بیش دو هفته بیش نبود مردم آن دیار که وقوفِ حال آن حصار داشتند بتخصیص ایلدرم بایزید را انگشت تعجب در دهان حیرت بماند * بیت *

* چنین نماید شمشیر خسروان آثار *
* چنین کنند سلاطین چو کرد باید کار *

وبتجدید برهمه روشن شد که حضرت صاحب قران را در پادشاهي وجهانباني شانی دیگراست وفیروزه فیروزی اعوان وانصارش ازکاني دیگر * بیت *

* کار این دولت زجای دیگراست *
* کشف این سر ماجرای دیگراست *

ومحرر داستان را درائناء بعضی اسفار بدامن ازمیر مسلمانان

عبور افتاد و یکی از رفقاء طریق حاصل قصه مذکور بمناسبت مقام باز راند و از بوادیه وقت صورت این نظم بطریق محفوظی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سر برزد که *

* نظم *

* از میر خراب گشت از میر *
* تیمور موید جهان گیر *
* وآن قلعه که هیچ شاه نفگند *
* بر کنگره اش کمند تسخیر *
* در جنگ بهفت سال قیصر *
* ننشاند بران غبار تغییر *
* بگرفتن و کندنش ز بنیاد *
* زین شه بدو هفته یافت تیسیر *
* این است کمال کامگاری *
* بازوی قوی و حسن تدبیر *

ذکر رسیدن ایلچیان بتجدید از پیش پسران ایلدرم بایزید

در تضاعیف احوال مذکور شیخ رمضان که پیش ازین از امسلمان (۱) چلپی برسم رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود باز

(۱) در بعض نسخ بجای - امسلمان چلپی - (مسلمان حلبی) است *

بیامد و بوسیله امراء عز بساط بوس دریافته تحف بسیار از جانوران و اسپان و نفایس اقمشه و فلوری فراوان برسم پیشکش برسانید وبزبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که چون عاطفت خسروانه نقوش جرایم ایلدرم بایزید را رقم عفو کشیده غایت عنایت و انواع مکرمت و رعایت درباره او ارزانی میفرماید عموم عالمیان را بکمال لطف و افضال بی دریغ مواد استظهار و اعتضاد سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفته و سعت میدان امیدواری فسحتی بیش از اندازه یافته خصوصا مهین فرزند او را که کمترین غلام این درگاه اسلام پناه است و در مقام اخلاص و هواخواهی امتثال اوامر و نواهی پادشاهی را کمر خدمتگاری بر میان جان و گوش طاعت گذاری بر دریچه فرمان دارد و چون فرستاده این سخن بادا رسانید مکارم اخلاق ملکانه نظر عطوفت بملاحظه حال اختلال پذیرفته قیصرزاده گماشت و حکومت تمام اسریقه و مجموع آن نواحی برو مسلم داشت و یرلیغ جهان مطاع بآل تمغاء همایون دران باب بنفاذ پیوست و فرستاده را بخلعت فاخر و اسپ مکمل بزین زر و صنوف نوازش سرافراز گردانیده اجازت انصراف داد و از برای امسلمان حلبی خلعت طلا دوز و کلاه و کمر فرستاد و هم دران مدت بهمان نسق از پیش برادر او عیسی حلبی رسولی قطب الدین نام بآستان خلافت

آشیان شتافت و با قامت مراسم زمین بوس و گذرانیدن هدایا و پیشکش قیام نموده صورت هوا خواهي و فرمان گذاري[1] او را عوضه داشت و از میامن التفات همایون دیده امید او نیز بصنوف مکرمت از نوازش ایلچي و ارسال هدایا روشنائي یافت *

* مصرع *

• وزین آستان کس نشد ناامید *

و رای آفتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که بقلعه فوجه که بیک روزه راه ازمیر هم برکنار دریا واقع است توجه نماید که جمع کثیر و غلبه تمام از افرنج پناه بآن حصار برده اند و چون شاهزاده بفرمان گذاري[2] مسارعت نمود و حوالي قلعه محل نزول رایت ظفرقرین گشت صیت سیاست سپاه بهرام انتقام دیده و دل دور و نزدیک را از بیم و هراس آگنده بود و کس را مجال اندیشه مخالفت نمانده پیشوایان قلعه باقدام تضرع و استکانت پیش آمدند وقبول جزیه و اداء آن در گردن عجز و اذعان گرفته بجان امان خواستند شاهزاده جزیه برایشان مقرر فرمود و گماشتگان باستیفاء آن وجوه قیام نمودند و شاهزاده با امراء ولشکر که با او آمده بودند برحسب فرموده باغرق خود که در قشلاق مغنی سپاه گذاشته بود بازگشت *

---

(۱) (۲) در بعض نسخه هردو جا بجای - گذاري - (گزاري) است *

گفتار در مراجعت فرمودن صاحبقران جهانگیر از صوب ازمیر

صاحب قران بعد از تسخیر ازمیر گبران سایه مرحمت و اشفاق بر ترفیه حال اهالي ازمیر مسلمانان انداخت وایشان را بخلعت و نوازش وانعام سرافراز و بلند پایه گردانید و جبا[1] واسلحه بسیار از تیر وکمان و تیغ و سنان و سایر اسباب و آلات کارزار کرامت فرمود تا دران سرحد بپای مردي توفیق دست جهاد و کمر اجتهاد در غزو اهل شرک و عناد کشاده و بسته دارند نگذارند که بی دینان باز باین جانب آیند وبعمارت قلعه اشتغال نمایند و چون سواد اسلام بیمن اعتناء و اهتمام صاحب قران گردون غلام از غبار عار آن خیبر پر فساد و شر که ازان ممر بسی آسیب و ضرر از گبران بمسلمانان مي رسید پاک شد و نهال احوال غازیان آن مرز و محافظان آن حدود از حسن تربیت و عنایت و وفور مکرمت و موهبت آن حضرت بهزار گونه ازهار و اثمار اماني و آمال آرایش یافته پشت استظهار و بازوی اقتدار ایشان در غزو کفار ودفع اشرار چون کاردین و شرع

---

(۱) در بعض نسخه بجای - جبا (جیبا) است لیکن بتا ئید لغت ترکي جِبّه - باید *

سید المرسلین - علیه و علیهم افضل صلوات المصلین - قوی ومتین گشت رایت نصرت شعار درکنف حفظ و تایید آفریدگار از حوالي ازمیر نهضت نموده باغرق همایون مراجعت فرمود و ازانجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون صحراء ایازلق[1] از فر وصول و نزول موکب فتح آیین رشک سپهر برین گشت امیر سلیمان شاه که ازانکوریه بچپقون رفته بود وازراه اسواق آمده ودر قرایفاج بکوکبه فرخ امیرزاده شاهرخ ملحق شده جریده بدرگاه عالم پناه شتافت ودران محل سعادتِ بساط بوس دریافت وروان بازگردیده بشاهزاده مشارالیه پیوست ویکی از ملوک افرنج سبه نام که جزیره ساقز که مصطفي ازانجا خیزد درحیطه حکم وفرمانِ او بود چون تواتر استماع اخبار آثار سپاه نصرت شعار او را از مستي غرور و پندار هشیار گردانید مال بی شمار وتحف و پیشکش بسیار مرتب داشته مصحوب ایلچي زیرک سخن گزار بپایه سریر سپهر اقتدار فرستاد و بزبان استکانت و انکسار پیغام داد که این کمینه ازبندگان درگاه اسلام پناهم و رسانیدن جزیه و ساو برگردن انقیاد گرفته سایر اوامر واحکام خدام آن حضرت را کمر امتثال و طاعت گذاري برمیان خدمت گاري بسته ام و چشم امید باستشراف انوار مرحمت والطاف

(۱) در بعض کتب بجای - ایازلق - (اثارتو) است .

پادشاهانه کشاده چون فرستاده باردوی اعلی رسید و بوسیله امراء پیشکش و هدایا بمحل عرض رسانیده بادای رسالت قیام نمود عاطفت بی‌دریغ شامل روزگار حاکم و محکوم آن دیار گشت و بعد از قرار جزیه ایشان را خلعت امن و امان کرامت فرمود و ایلچي را بنوازش خسروانه سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزاني داشت و حکم قضانفاذ صدور یافت که امیرزاده اسکندر عمرشیخ و علي سلطان تواجي و دیگر امراء با لشکر ایلغار کرده ایل بزم را بتازند و ایشان بی توقف روان شده تمام آن نواحي بتاختند و بسی اموال و اسباب ضمیمه دیگر غنایم گشت و در بلد نشسته از مجموع آن ولایت مال اماني بستدند و ازانجا مظفرلوا بازگشته باردوی اعلی پیوستند حضرت صاحبقران ازایازلق سوار شده بسعادت واقبال روان گشت و چون جلگاء تنغوزلغ مخیم نزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان که از قشلاق مغنی سیاه بیرون آمده بود و او از راه الّه[1] شهربا لشکر متوجه گشته ازپیش براند وبا معدودی ازخواص ملازمان دران محل بپایه سریر خلافت مصیر آمد و فرمان شد که او با لشکر برنغار ازجانب دست چپ براه انکوریه توجه نماید و در قیصریه باردوی اعلی ملحق شود شاهزاده درتنغوزلغ توقف

---

(۱) در دو نسخه بجای - اله - (اکه) است *

کرد تا لشکر برسید حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده بسلطان حصار فرمود و جماعت جیتاغیان (۱) درکوههای آنجا متحصن شده بودند فرمان شد و همه را به تیغ هلاك بگذرانیدند وعاطفت پادشاهانه کوتاهیه و تنغوزلغ و قراشهر و الوس کرمیان را بیعقوب چلپي که حکومت آن مملکت بحسب ارث باو میرسید و ازایلدرم بایزید گریخته بشام رفته و بعد از فتح شام ظفرکردار ملازم رکاب همایون گشته کرامت فرمود و یرلیغ جهان مطاع ارزاني داشته بخلعت وکمر سرافراز گردانیده درانجا بازداشت والحالة هذه - که او وفات یافته ایالت آن ولایت هنوز به پسراو تعلق دارد و رایت فتح آیت براه الغ برلغ روان شد وچون سایه وصول بران ناحیه انداخت امیرزاده شاهرخ ازان محل که قشلاق فرموده بود توجه نموده بموکب گیتي کشای پیوست وامر اعلی نفاذ یافت که سپاه ظفرپناه ازگرد راه روی جلادت بتسخیر قلعه آنجا آورند ایشان بی توقف کمر امتثال بسته قلعه را بکشادند وازقضا تیرے بسینه جلال الاسلام رسید وسبب هلاك او شد وبعد ازقتل رجال واسرنسوان واطفال قلعه فی الحال بازمین هموارگشت والحکم لله العلي الکبیر *

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (جیتاغان) و دربعض کتاب (جتاغان) دیده شد *

گفتار در فتح قلعه اکري (۱) درونسپین

در ولایت حمید بُحَیْره ایست بزرگ طول آن بیست فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب آن شیرین و خوش گوار چند رود خانه بزرگ بران میریزد و ازیك موضع بیرون مي رود و در اطراف آن باغات وبساتین و مزارع و برکنار آن شهربندي از سنگ برافراخته و به اکري در اشتهار یافته سه طرف آن متصل بآب ویک طرفش بکوه پیوسته است و در کتب تواریخ بفلک آباد مذکور است و درمیان بحیره دو جزیره است قریب شهر یکی بگلستان مشهور و یکی به نسپین و نسپین را که بزرگتر است قلعه ساخته اند و عمارات و باغات پرداخته و اهالي آن حدود و حوالي از اموال و اسباب و نقود و اجناس و غلات و ارتفاعات هرچه در محافظت آن مزید اهتمامي بودي ایشان را دران قلعه نگاه داشتندي درین ولا مردم بسیار درانجا جمع شده بودند و باستظهار آب که از جمیع جوانب محیط است بآن ایمن نشسته و چون این معاني بمسامع علیه حضرت صاحب قراني رسید داعیه تسخیر آن قلعه از خاطر خطیر سر برزد و فرمان قضا جریان صادر شد که اغرق براه آق شهر روان گردد و چون ایلدرم بایزید را دران

---

(۱) در بعض نسخ بجای - در - (دز) است *

وقت مرضي طاری شده بود و مزاج از نهج استقامت انحراف یافته لطف خسروانه اطباء حاذق مثل مولانا عزالدین مسعود شیرازي و مولانا جلال الدین عرب را ملازم او گردانید تا بوظایف معالجه و تداوي قیام نمایند و با اغرق روانه ساخت و رایت فتح آیت ازالغ برلغ ایلغار فرمود و شب درمیان کرده صباح شنبه هفدهم رجب سنه (خمس و ثمانماية) پرتو وصول براکري در انداخت و روز دیگر بر حسب اشارت واجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و علي سلطان تواجي و امیرسونجك و دیگر امراء و بهادران روی جلادت بحصار نهادند بعضی بکوه برآمدند و بعضی از دامن کوه حمله بدروازه بردند و از جوانب جنگ انداخته بنیروی دولت قاهره حصاررا تسخیر نمودند و عساکر گردون مآثر بشهر درآمده بسیاری از مخالفان را بتیغ قهر بگذرانیدند و بعضی ازیشان ازبیم جان خود را بکشتي درانداخته پناه به نسپین بردند * بیت *

برآمد ازان شارستان رستخیز * همه برگرفتند راه گریز

امر لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که عمدها ببندند و کشتیها را از چوب و پوست گاو واسپ مرتب سازند سپاه ظفرپناه بفرمان گزاري مبادرت نمودند و باندک

زمان بعدد کواکب که در بحر اخضر فلک جاري است مراکب و سفاین دران بحیره روان گشت و تمام شاهزادگان و امراء در کشتیها درآمده متوجه قلعه نسپین شدند و آنرا مرکزوار درمیان گرفته کورگه فروکوفتند و سورن انداختند آب دریا از نهیب آن خروش بجوش درآمده طبیعت آتش گرفت و مصدوقه و اذا البحار سجرت بوضوح پیوست *

* مصراع *

* عقل حیران شد دران حال شگفت *

مردم قلعه را از مشاهده آن واقعه غریب مهیب آتش قلق و اضطراب درنهاد افتاد و دود دهشت و حیرت از سر برآمد و شیخ باما که سرور و کلان تر ایشان بود دست از جان شسته بپاي اضطرار بیرون آمد و از سر ضرورت دست امید بدامن مراحم شاهزادگان و امراء زد و چون او را به پایه سریر جلالت صریر آوردند و بعز زمین بوس استسعاد یافت روی تضرع و زاري بر خاک تذلل و خواري نهاده بجان امان خواست عفو پادشاهانه از خون درگذشت و فرمان شد که او را بخانه کوچ نقل نمایند و لشکر منصور نسپین را مسخر کرده تمام اموال و اسباب که آنجا جمع آمده بود بدرگاه عالم پناه آوردند و همت صاحب قران دریا نوال همه را بلشکریان ارزاني داشت *

* بیت *

همه مالِ نسپین بتاراج داد * سپه را بسی بدره و تاج داد

درین اثناء از پیش امیرزاده محمد سلطان امت پسر مبشر آمد و خبر آورد که شازاده را عارضه مزاجي طاري شده خاطر همایون حضرت صاحب قران بغایت نگران شد و امان(۱) تواجي را بتعجیل بفرستاد که کسی دانسته را بزودي بفرستد که کیفیت حال نیکو باز نماید و موکب جهان کشای ازانجا کوچ کرده روی توجه بسوی آق شهر نهاد و چون گذار رایت نصرت شعار بلشکرجرنغار و اردوي امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد و شاهزاده مراسم طوی بتقدیم رسانید و پیشکشها کشید و سلطان حسین و امیرسلیمان شاه نیز وظیفه خدمات پسندیده بجای آوردند و دران اثناء امیر محمد قرمان از قونیه بدرگاه عالم پناه آمد و باسم مال اماني و رسم تحفه و ارمغاني بسی وجه از نقود و اقمشه و اسپ و شتر بمحل عرض رسانید چنانچه از اندازه قدر و وسع مملکت او زیاده بود مراحم پادشاهانه که او را از بند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود و جای پدرانش با دیگر ضمایم ارزاني داشته چنانچه سبق ذکر یافته بتجدید او را بصنوف مکرمت و نوازش اختصاص بخشید و بازگردانید و رایت فتح آیت بسعادت و اقبال ازانجا روان شد *

---

(۱) در اکثر نسخ بجاي - امان تواجي (ایان) است *

ذکر وفات قیصر سعید ایلدرم بایزید و شاهزاده عالي مکان محمد سلطان علیهما الرحمة والغفران

* شعر *

* حکم المنیـــة فی البریة جار *
* ما هذه الدنیـــا بدار قرار *
* بقای که بر وی فنـــا سابق است *
* فنـــای دگر هم بآن لاحق است *
* بقانیست آن بلکه عینِ فنـــا است *
* بقای حقیقي بقـــای خدا است *

و مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه - رابع عشر - شعبان سنه (خمس و ثمانمایة) خبر آمد که ایلدرم بایزید را در آق شهر از سطوت سلطان نافذ فرمان اجل قیصر روح از کشـــورِ بدن انزعاج یافته و شب گذشته بمرض ضیق النفس و خناق از دار فنا بدار بقا ارتحال نموده خاطر عاطر صاحب قران از استماعِ آن واقعه بي درمان بغایت متالم شد و قطرات عبرات از دیده همایون و زبانِ گوهرافشان بکریمه انا لله وانا الیه راجعون روان گشت و نظر بصیرت آن روشن ضمیر صایب تدبیر از وقوعِ آن حادثه تفوق و استعلاء تقدیرات

آسماني بر تدبيرات انساني مشاهده نمود چه همت عالي نهمت آن حضرت بكلك انديشه برلوح خيال نگاشته بود كه چون از قضايای مملكت روم فراغ كلي حاصل شود و تمام بلاد وقلاع ومدن وامصار آن ديار بحوزه تسلط و تصرف بندگان سپهراقتدار درآيد ايلدرم بايزيد را بجلايل مواهب نامتناهي وبذل اسباب وادوات سلطنت وپادشاهي جبرحال فرموده روم را باو ارزاني دارد و نوعي سازد كه دستِ قدرت و مكنت او در ضبط آن ممالک و حفظ ثغر اسلام و اقامتِ وظايف غزو و جهاد با زمره ضلال و عبده اصنام از اول قوي تر باشد و چون حكم قلم تقدير برخلاف آن جريان يافته بود طومار وجود ايلدرم بايزيد بحكم لكل اجل كتاب درنورديده شد * * بيت *

* من سعي همي كنم قضـــا مي گويد *
* بيرون زكفايت تو كاري دگراست *

و چون حضرت صاحب قران بحدود آق شهر رسيد ازپيش اميرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمد و تقرير كرد كه مولانا فرخ طبيب شاهزاده را مسهلی داد و منجح نيفتاد وبخار اخلاط متوجه دماغ شده ومرض بصرع انجاميده خاطر همايون بغايت نگران شد ودانه خواجه را دواسپه بازگردانيد كه تا رسيدن موكب فرخنده هرچه زودتر خبری

بفرستد و بسعادت و اقبال در آق شهر باردوی همایون نزول فرمود و از کمال عاطفت پادشاهانه بازماندگان ایلدرم بایزید را بصنوف نوازش دلجوئی فرموده جامها پوشانید و موسی حلبی پسرش را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بارطلا اختصاص بخشید و از جمله صد سر اسپ تنگ بسته کرامت فرمود و حکومت برسا که پای تخت روم است باو ارزانی داشت و یرلیغ اعلی موشح بآل تمغای همایون کرامت نموده روان ساخت و فرمود که نعش پدرش را که در آق شهر بمزار شیخ محمود حیران بامانت سپرده اند بمحفه آراسته بآیین سلاطین ببرسا برده در عمارتی که آنجا ساخته دفن کند و حضرت صاحبقران اغرق گذاشته بی توقف از آق شهر متوجه جانب امیرزاده محمد سلطان شد در اثناء راه جماعت ترکمانان درغث که خضر بیگ و ابراهیم پیشوای ایشان بودند از جاده مطاوعت انحراف جسته بکوهی که راه بدامن آن میگذرد پناه برده بودند و متحصن شده فرمان عالی نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر روی توجه بدفع ایشان نهادند و هنگام آنکه از ظهور طلیعه صبح صادق متحصنان قله قاف سپهر ناپدید شدند اطراف آن کوه را فروگرفته بودند و دست جلادت بکمان و تیر یازیده بسیاری ازان سرکشان را برخاک هلاک انداختند و بعضی

بگریختند و مجموع مال و منال و اسپ و شتر و گوسپند و گاو ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند و حال آن متمردان را عبرت عالمیان گردانیدند * * نظم

* کسی که دامنِ اقبال شاه داد از دست *
* زسر برآمد و ازپا درآمد اینش سزاست *
* هرآنکه کرد خلافِ خدا شود مقهور *
* خلافِ امر اولوالامر هم خلاف خداست *

و هم دراثناء راه روز شنبه شانزدهم ماه دولت خواجه ایلچي بوغا رسید و عرضه داشت که مرض شاهزاده زیاده شد و اشتدادی عظیم یافته حضرت صاحب قران بتعجیل براند وبعد ازوصول و نزول چون ببالین بیمار آمد زحمت بحدی اشتداد یافته بود که اصلا سخن نمي توانست گفت آنحضرت را ملالی عظیم روی نمود اورا درمحفه خوابانیده هم دران روز کوچ فرمود وچون سه مرحله نزدیك از قراحصار گذشته درمنزلی قرار گرفتند شاهزادهٔ نامدار بجوار رحمت پروردگار پیوست واین واقعه در دوشنبه هزدهم شعبان سنه (خمس وثمانماية) موافق قوي ئیل که آفتاب درآخر درجه حوت بود وقوع یافت ومدتِ عمرش بیست و نه سال بود *

* نظم *

* برخاک ریخت آن گلِ دولت که باغ ملک *

* باصد هـــزار ناز بپرورد در برش *
* بگـــریست تخت[1]زار بران شـــاهزاد *
* کاورد فخـــر افسرِ شاهي بگـــوهرش *
* درخون لاله ام که چرا درچنیـــن عزا *
* باشد سرِ پیـــاله و سودای ساغرش *

گفتار در تعزیت داشتن و روان فرمودن نعش شاهزاده سعید از پیش

* نظم *

* دریغـا که پژمرده شد ناگهـــاني *
* گلِ بـــاغ دولت بروزِ جـــواني *
* دریغـــا که خورشید اوجِ جلالت *
* چو صبـــحِ دوم بود کم زندگاني *
* دریغا سواري که جز صید دلها *
* نمـــي کرد بر مرکبِ کامـــراني *
* دریغ آن سر و افسرِ شهـــریاري *
* دریغ آن قد و قامتِ پهلـــواني *
* بحسرت برفت از جهان کامگاري *
* که هیهـات نابیندش چرخ ثاني *

---

(۱) درسه نسخه بجای - تخت - (بخت) دیده شد *

* درین موسم ارچه زمین سبز پوشد *
* سزد گر کند جامه را آسمـــانی *
* ترا باید ای گل بصـــد پاره کردن *
* کنون گر کشائی لبِ شادمـانی *
* چه افتاد گوئی که گلبـــرگ رعنـا *
* بخون شسته رخســـارهٔ ارغوانی *
* جهان بی ثبات است تا بود دایم *
* چنین بوده آری سرائی ست فانی *

بحکم تعلق طبعی و محبت جبلی که افراد انسانی را نسبت با اولاد و اسباط حاصل است و فرموده - اولادنا اکبادنا - علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات - ازان آگاهی بخشیده حضرت صاحب قران را از واقعه شاهزاده آزاده جان بجوانی داده صبر و قرار از دیار خاطر بزگوار بیکبار رخت بر بست و با کمال تمکن و وقار عنان اختیار از قبضه اضطبار بیرون رفته از مسند سلطنت و جهانداری برخاست و برسم تعزیت و سوگواری به نشست * بیت *

* فشانده ز چشم آب و برفرق خاک *
* همه جامهٔ خســـروی کرده چاک *

زبانِ حال دران مجال از حدتِ آهنگ حزن و ملال گاهی فحوای این مقال سرود رود نوحه گزاری می ساخت *

* بیت *

* کای میوهٔ باغ دل چنین مستعجل *
* چون افتادي زشاخ اقبال بگل *
* گوئي که زآفتِ سما بر تو زمین *
* ترسید و روان چو جان گرفت(۱) اندر دل *

و گاهی بمضمون این موزون خون دردرون عالي ودون مي انداخت * نظم *

* دردا که دل از حادثه غمناك افتاد *
* در دیده سیل بار خاشاك افتاد *
* نوبارهٔ باغ عمرم ازشاخ امید *
* بی آنکه رسیده بود بر خاک افتاد *

و حقیقت آنکه * بیت *

* گر درین ماتم نبودی روی خاک ازگریه تر *
* خسروِ سیارگان مي کرد برسر خاک راه *
* حرمت سلطان رعایت کرد یعنی کوسرست *
* ورنه برمي داشت ازسر آسمان زرین کلاه *

صعوبتِ آن واقعه هایله چون موجب تغیر حال بی همال شد که عالم را بمثابه روح بود درمقتضیات طبیعت روزگار غدار اثرکرد ودر موسم ربیع بدیع آیین که نوجوانان اشجار و

(۱) دراکثرنسخ بجای - گرفت - (نهفت) است *

ریاحین در گلزار و بساتین حلهای سبز و ارغوانی بعزم عشرت و شادمانی بتازه پوشیده بودند جهانیان در پلاس و لباس سیاه و کبود رود از دیده رانده این سرود می سرودند *

* نظم *

* بگذر بباغ زین پس و بگذار لاله‌زار *
* زیراکه داغ بر دلِ باغست و لاله‌زار *
* مشکین بنفشه بر سرِ زانو نهاده سر *
* با جامهٔ کبود پریشـــان و سوگوار *
* گل پیرهن دریده و سنبل بریده موی *
* بلبل بنوحه ناله برآورده زار زار *

امراء و اعیان و سایر لشکریان و اعوان از مرد و زن دران شیون سیاه برتن و پلاس و نمد برگردن خاک برسر و سنگ دربر و بستر از کاه و خاکستر فغان نوحه و زاری در بیت الاحزان کیوان انداخته و از بس خوناب اشک دمادم گاو زمین را ماهی صفت شناور ساخته * * نظم *

* مهانِ جهـــان جامه کردند چاک *
* بابر اندر آمد سرِ گرد و خـــاک *
* کشـــادند گردان سراسر کمـــر *
* هم از چشم غم دیده خونِ جگـــر *
* زبس نالشِ زار و ازبس جزع *

* بگـــردون برآمد خـــروشِ فزع *

وبتخصیص حرم شاهزاده معصـوم مرحوم مغفور خالیکـه محروم مهجور * * نظم *

* همي ریخت خون و همي کند موی *
* سرش پر ز خاك و پراز آب روی *
* برآورده از جان فغان و خروش *
* زمان تا زمان زو همي رفت هوش *
* چنیـــن است رسمِ سپنجي سرای *
* جهان جو فروش است گندم نمای *
* بگاهی (۱) منـــه دل برو زینهـــار *
* که آشوب زاریست نـاپـایدار *
* کسی را که پرورد عمری بجان *
* کنـــد پای مالِ فنـــا ناگهـــان *
ز دستِ اجل هیچ کس جان نبرد *
* زمادر نزاد آنکـــه آخر نمـــرد *

صاحب قران سرافراز دران مصیبت جگـــرسوز جان گداز پاسوز اندرون و دل پرخون زبان همایون بکریمه انا لله وانا الیه راجعون بیـاراست وفرمان داد که بعـد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین شاهزاده با داد ودین تابوت

(۱) درد ونسخه بجای بگاهي - (بگامي) است *

مشحون برحمتِ - حي لايموت - در محفه نهادند و با دويست سوار مقدم ايشان الياس خواجه شيخ علي بهادر و اميرامان[1] و دانه خواجه و دولت خواجه ايلچي بوغا و امت پسرمبشر و ويسل و شيراول كوكلتاش و اردوشاه دواسپه روان ساخت و فرمود كه چون باونيک رسند ويسل و اردوشاه گوهر درياى مغفرت را صدف نو سازند و درتابوتے مجدد بمزار بزگوار قيدار پيغمبر - علي نبينا و عليه الصلوة و السلام - كه در ولايت سلطانيه واقع است برند و بامانت بسپارند تا بعد ازان بسمرقند نقل كرده شود و ديگران با محفه و تابوت خالي سر بمسمار استوار كرده دراونيک توقف نمايند و بعد از توجه ايشان حضرت صاحب قران باغرق همايون معاودت نمود و از مرغزار آق شهر كوچ كرده بسعادت و اقبال روان شد و چون اهل اردوى كيهان پوى مجموع در لباس سوگواري بودند تا غايتى كه براسپ خنگ سواري نمي كردند و هربامداد و شبانگاه بر گريه و زاري و نوحه گزاري مواظبت مي نمودند پس از قطع چند مرحله امراء و اركان دولت زانو زده عرضه داشتند كه مجموع سپاه و تمام مردم درين راه كبود و سياه پوشيده اند و تمادي اين حال مناسب ساحه اقبال بي انتقال نمي نمايد راى

(۱) درچهار نسخه بجاى - امان - (ايان) است *

حق نمای ظلمت زدای بعد از سماع این سخن خاطر همایون را بملاحظه بشارت ان الله مع الصابرین تسلي نمود و اشارت علیه بتغییر لباس نفاذ یافت و خلایق از جامه تعزیت بیرون آمدند وفی الواقع *

* بیت *

چو شد کسوت عمر بی تار و پود * چه سود از لباس سیه یا کبود

گفتار در رسیدن ایلچیان مصر

چون ایلچیان حضرت صاحب قران بمصر رسیدند و فرج پسر برقوق الملقب بالملک الناصر که فرمان ده مصر و شام بود خبر فتح روم و قضیه ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در دل اهالي آن ممالک بیش از پیش وقع داشت به نقیر و قطمیر بشنید بیقین بدانست که بابندگان آستان صاحب قران گیتي ستان بغیر از انقیاد و اذعان عین خطا است و محض خسران و از تعللي که پدرش و او نیز تا غایت در فرستادن اتلمش ورزیده و کیفر آن کشیده پشیمان گشت و بمشورت و استصواب ارکان دولت و اعیان مملکت اتلمش را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و تعظیم عظیم کرد و بانواع عذرخواهي نمود و سکه و خطبه در تمام بلاد مصر و شام بعز القاب فرخنده فرجام صاحب قران سپهر احتشام بیاراست و اتلمش را شفیع ساخته باد و رسول احمد واقته روانه درگاه عالم پناه گردانید که صورت ندامت او از تقصیرات گذشته

وصدق اخلاص او در خدمتکاري وطاعت گزاري وقبول
خراج ومال که سال بسال بخزانه عامره رساند بعزعرض
استادگان پایه سریر اعلی رسانند و برسم پیشکش اموال
وافر از نقدین وجواهر ورخوت واقمشه فاخر اسکندراني
وغیرآن و شمشیرهای مصري واسپان نامدار وسایر تبرکات
وتنسوقات آن دیار با ایشان بفرستاد وچون بولایت روم
امدند انلمش استعجال نموده پیش از ایلچیان بدرگاه
عالم پناه شتافت وبعزبساط بوس استسعاد یافته اخبار مصر
وشدت خوف وانقیاد والي واهالي آن دیار بعزعرض
همایون رسانید وچون ایلچیان بموکب ظفرقرین پیوستند
وبوسیله امراء عزبساط بوس دریافته تحف وهدایا بمحـــل
عرض وسخنان فوج بسمع مبارک رسانیدند مرحمت پادشاهانه
شامل حال او گشت وبزبان مکـــرمت فرمود که چون او را
درصغرسن سایه عطوفت پدر ازسرافتاده مراقبتِ احوال
او برذمتِ همت ما واجب است اگردرسلوک جاده فرمان
برداري که راه مامن رستگاري وکامگاري همان تواند بود
ثابت قدم باشد صنوف عنایت وتربیت درباره او بظهور
انجامد چنانچه ازسراستظهـــار واقتدار بضبـــط امور ملك
وملت وخدمت حرمین شریفین - عظمهما الله تعالی - قیام
تواند نمود وفرستادگان اورا نوازش نموده بخلعت وکمروکلاه

سرافراز گردانید و اجازت انصراف ارزانی داشته از برای فرج تاج و خلعت خاص و کمر مرصع فرستاد و بنوید عاطفت بی‌کرانه و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخت. من الله الاعانة و التایید *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران کامگار بجانب قراتاتار

قراتاتار قومی اند از اتراک که دران وقت که منکوقاآن هولاکوخان را بایران فرستاد ایشان را داخل لشکر او گردانید و چون هولاکوخان بتخت تبریز قرار گرفت ایشان را بسبب شرارت نفسی که داشتند باکوچ بسرحد روم و شام یورت داد و چون بعد از وفات سلطان سعید ابوسعید خان در ایران پادشاهی صاحب اختیار نماند ایشان سرکشی آغاز کردند و پنجاه و دو فرقه شدند و هر صده بسرِ خود یورتی اختیار کردند و چون ایلدرم بایزید بعد از انقضاء مدت قاضی برهان الدین برسیواس و آن نواحی مستولی شد ایشان را داخل لشکر روم گرداید و در مملکت خود جای داد و چون دران ممالک از خراج و جهات تکلیفی چندان نمی باشد هریک ازیشان باندک مدتی خوش وقت و صاحب ثروت شدند و چون حضرت صاحب قران را در خاطر بود

که ایشان را نقل فرموده درمیان الوس جتـــه جای دهد
دران زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالم پناه آمده بودند
ایشان را بخلعت طلا دوز و کمر و شمشیـــرهای زر و انواع
عاطفـــت و نوازش سرافراز گردانیـــده بود و بوعدهای
پادشاهانه نوید داده و درین مدت کسی متعرض احوال
ایشان نشد بنابرین ایشان خود را مطیع و ایل دانستـه در
یورتهای خود ساکن و ایمن نشسته بودند درین وقت رایت
فتح آیت دران محل که ایلچیانِ مصر رسیدند سه شبانه روز
توقف فرمود و با شاهزادگان و امراء رسم جانقـــي مرعي
داشته صواب آن دانست که قرا تاتار را ازان دیار کوچ
کرده بماوراء النهر برند و چون ایشان سی چهل هزار خانه دار
بودند و غلبه بسیار فرمان داد که شاهزادگان و نوییناں هرکس
بجائي[1] روان شده ایشان را چنـان درمیـان گیـــرند که کس
بیرون نتواند رفت و سفارش فرمود که شرایط حزم و تیقظ
نیکو رعایت نمایند و ایشان را ضرري نرسانند برحسب فرموده
امیر جهانشاه با دیگر امراء برنغار و لشکر امیرزاده محمد
سلطان بطرف توقات و اماسیه توجه نمودند و امیرسلیمانشاه
بافوجي از سپاه جرنغار روی عزم بسوی قیصریه و سیواس
آورد و بعد ازان رایت نصرت شعار درضمان عون و تایید

---

(۱) درسه نسخه بجای - بجائي - (بجانبي) است *

آفریدگار ایلغار کرده بصوب صحاري اماسیه و اراضي قیصریه
که اماکن ایل قرا تاتار بود روان شد و امیـــرزاده شاهرخ
و سلطان حسین را با لشکرهای گران امر فرمود که راهها بر
ایشان گرفته نگذارند که هیچ آفریده ازیشان بیرون رود و چون
موکب فیروزي مخایل بعد از قطع مراحل و منازل از پل
آب قرا شهر گذشته بایشان رسید کس فرستـــاده کلان تران
ایشان را طلب داشت در زمان دو سردار ازیشان اخي تبرک
و مروت بدرگاه عالم پناه آمدند و چون بسعادت زمین بوس
فایز گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات و لطف
کلمات مستظهـر و آسوده خاطر ساختـه خلعتهـای طلا دوز
پوشانید و کمرهای زرین بخشید و از برای مزید امن و اطمینان
خاطر ایشان بصورت عهد و قسم فرمود که درباره شما جز عنایت
و مرحمت بظهور نخـواهد پیـــوست و مدتي است که آباء
و اجداد شما بفرمان سلاطین ماضي از توران زمین که جای
اصلي و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار
بیگانه بغربت گذرانیده اکنون بحمد الله تعالی ازینجا تا بآنجا
حکم یك ولایت دارد و مجموع در تصرف و فرمان بنـدگان
ما است شما را فرصت غنیمت مي باید شمرد و با زنان
و فرزندان و متعلقـــان و جمیع اموال و اسبـــاب و گله و رمه
یکبارگي ازینجا کوچ کرده همراه اردو و لشکـــریان بوطن و

یورت اصلي خود مي باید آمد و در سایه معدلت و مرحمتِ ما روزگار بفراغت و رفاهت گذرانید ایشان بعد از آدای دعاو ثنا عرضه داشتند که اوامر و نواهي حضرت پادشاهي را از اخلاص و هواخواهي گردن اطاعت نهاده ایم و بندگان را کدام دولت و رای آن باشد که درپناه حمایت خدام آستان سلطنت آشیان باشیم * * بیت *

* زهی سعادت آن بنده خجسته مآل *
* که راه داد درین آستانه اش اقبال *

حضرت صاحب قران فرمان داد و ایشانرا کرن کرن و جوق جوق ساخته بامراء تومانات قسمت کردند و همه را با تمام گله و رمه ازانجا کوچانیده روان شدند و بیرلیغ اعلی نفاذ یافت که هیچ کس ازیشان گوسفند و چهارپای نخرد که موجب سبکباري ایشان باشد و اندیشه فرار بخاطر خود راه دهند *

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران از دیار روم

چون خاطر همایون از قضایای روم و مهماتِ آن مرز و بوم بکلی فراغت یافت و تسخیر تمام شهرها و قلعهای مملکتي بآن طول و عرض و کمال استعلاء و استقلال در انفاذ امر بر عالي و دون برسبیل فرض که بروزگار بسیار از دست مکنت

و اقتدار قیاصره نامدار و اکاسره کامگار برنیاید بلکه در سعت میدان اندیشه و پندار کبار سلاطین عالي مقدار کمترگذار یابد بکم تر از سالي بعون تایید رباني و عطیه سعادت صاحب قراني بسهولت و آساني میسر شد و الحق * * بیت *

* نَیِّرِ اقبال این سلطـــان شرقي تا نتافت *
* عقل نیکو معني صاحب قراني درنیافت *

ماه رایت نصرت اشراق از آفاق عزایم خسروانه پرتو بر صوب مراجعت انداخت و موکب ظفرقرین در کنف حفظ و تایید رب العالمین روان شد عساکر منصور و غنایم موفور موافق مسرور و مخالف مقهور - والحمد لله الغفور الشکور * * بیت *

* رفت و تباشیر فتح لامع از اعلام او *
* آمد و اقبال و نجـــح تابع اقدام او *

و اشارت علیـه از موقف جلال صدور یافت و مثـال واجب الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و جلپـــان ملك آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و فرزندان که آنجا بودند توجه نمایند و تا حدود قلعه اونیك بیـایند و چون صاحب قران روم بخش قیصرنشان (۱) بقیصریه رسید اهالي

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - نشان (شان) است *

وکلان توران آنجا از نادانی پریشانی بخود راه داده بودند و در نقبها پنهان شده در زمان فرمان قضا جریان نفاذ پذیرفت و علي سلطان تواجي با فوجي از سپاه متوجه ایشان گشتند و چون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و مدافعه بر خاستند و بجنگ و محاربه آنجامید و علي سلطان از سوراخي که ممر روشنائي نقبي بود نظر مي کرد ناگاه از کشاد شصت تقدیر تیري مصیبت صفیر فرارسید و بر شاه رگ او خورد و در حال جان بحق تسلیم کرد - انا لله و انا الیه راجعون عساکر مظفر لوا آن جماعت را مجموع بدست آوردند و محمد برادر علي سلطان همه را به تیغ انتقام بگذرانید * * مصرع *

* انجام چنان کار چه باشد جز ازین *

و رایت فتح آیت ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد * * بیت *

معطر جهان از غبارِ رهش * کران تا کران عرض لشکر گهش

و چون از سیواس بگذشت مراحم ملکانه قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده جامه داد و بمحل خود باز فرستاد و یکران عزم درطي منازل و مراحل مواظبت نموده مرغزار ارزنجان از وصول و نزول موکب گیتي ستان اَرزِجان و رونق باغ جنان یافت طهرتن بمراسم خدمت گاری قیام نموده پیشکشها کشید از جانوران و اسپان و تقوزهاي لایق و غیر آن

و ازانجا بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از یک دو منزل عاطفت بی دریغ طهرتن را بخلعت خاص گرامي و نامي ساخته اجازت انصراف داد و ضبط قلعه کماخ و محافظت آن درعهد شمس نامي که ازخویشان امیر عباس بود مقرر فرموده اورا با جمعي روانه آنجانب گردانید وکساني را که خبرتوجه حضرات عالیات از سلطانیه آورده بودند باز فرستاد که فرزندان تعجیل کرده پیشتر بیایند و چون ارزروم از فرّقدوم همایون غیرت فزای هرمرز و بوم گشت ذراری سپهر سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعدوقاص برسیدند عطوفت حضرت صاحبقـران ایشان را درآغوش مهرباني گرفته بزبان تلطف پرسش فرمود و دیده امیدش ازنور نجابت و رُشد که ازناصیه هریک مي درخشید روشنائي فزود لیکن چون رویت امیرزاده محمد جهان گیر و امیرزاده سعدوقاص جراحت واقعه پدرشان محمد سلطان تازه ساخت قطرات عبرات ازاجفان احزان باریدن گرفت فصبر جمیل والله المستعان *

ذکرشنوانیدن وفات امیرزاده محمد سلطان بمادرش خانزاده

حضرات عالیات که برحسب فرمان ازسلطانیه متوجه

شده بودند در تبریز براق تعزیت کرده و لباسهای سوگواری مرتب داشته تا قلعه اونیک بیامدند و دران حوالی به نشستند و چون حضرت صاحب قران بنزدیك رسید خانزاده را حادثه جان کسل فرزند دل بذد بشنوانیدند * * نظم *

* برآشفت گفتی ازان آگهی *
* تنش گشت یکباره ازجان تهی *
* بزد آه و شد زان خبر بی خبر *
* بیفتاد برخاک و پرخاک سر *
* سراسر همه جامها بر درید *
* بسوزی که از سنگ خون می چکید *
* دو زلفین چون تاب داده کمند *
* بانگشت پیچید و از بن بکند *
* بناخن دو گلبرگ رخساره را *
* چنان زد که خون شد جگرخاره را *
* زرخ می چکیدش بسی آب خون *
* زمان تازمان اندر آمد نگون *

وتمام آغایان فوطهای سیاه برسم سوگواری بر سر گرفته و جهانی نوحه وزاری درگرفته و چون حضرت صاحب قران نزول فرمود عزا ازسرتازه وتیزترشد جهان نمود ار رستخیز گشت زمین از بس لباس ازرق وکبود هیأت آسمان گرفته

وآسمـــان دران ماتم پرغم چون زمین خاک بر سرکرده *

* نظم *

* روان گشتـــه از چشمهـــا خونِ دل *
* زخون خاک روی زمین جملـه گل *
* جراحت شد از ناخنِ همچو خار *
* بسی چهـــرهٔ چون گلِ نوبهـــار *
* برآمـــد زهر سینـــه برچرخ دود *
* سیـــه گشت ازان دود چرخِ کبـــود *

وازبرای تسکین قلق واضطراب خانزاده تابوت خالي ر که سربقفل استوار کرده بودند چون تنِ بی جان پیش او حاضر کردند واواز سوز سینه وتاب جان چون مارپیچان برصندل دران چوبین هیکل آویخته نوحه وزاري مي نمود ودر وصف حالش مضمون این مقال از چشمها چشمهای خون مي چکید (۱) * نظم *

* دو چشمـــم بره بود وگفتـــم مگر *
* زفرزند دل بذـــد یابم خبـــر *
* گمانم نبـــود از سپهـــر این کزند *
* که تابوتت از راه دور آورند *
* نبـــردم گمـــان این بد از روزگار *

---

(۱) دراکثرنسخ بجای - مي چکید - (مي کشود) است *

* که نعشِ تو باشد مرا غم گُسار *
* ترا تخت ایران شده نام زد *
* بتابوتی اکنون زهی بخت بد *
* سزد کزنمِ دیدهٔ خون گذار *
* کنم صحن گیتی همه لاله زار *
* که چون لاله از دهر پیمان کسل *
* بعهدِ جوانی شدی داغ دل *

و چون جزع و فزع برفوت نشاءت عنصری و صورت کونی شاهزاده سعید بغایت رسید بصیرت حقایق بین حضرت صاحبقران ملاحظه جانب نفس باقی و لطیفه ربانی که باتفاق شرع و عقل زنده هرد و سرا است اولی دانست و جهت ترویح روح شریفش انواع مکرمت و اصطناع درباره فقراء و مساکین ارزانی داشت و بسی صلات و صدقات بمستحقان کرامت فرمود و بندگان درگاه کیوان پاسبان برحسب فرمان قضا جریان بترتیب آش استادگی نمودند و تمامی سادات و علماء و اکابر و اشراف که از اطراف آمده بودند و مجموع امراء و سران سپاه در ساحه جلال جمع آمده هرکس بساوری خود بهنشست و حافظ و ناظر بتلاوت کتاب مجید تبرک جسته ختمات کریمه باتمام پیوست و چون خوان سالاران خوانها نهاده و سماطها کشیده اطعمه گوناگون

ازحد چند و چون بیرون بمصرف انما نطعمکم لوجه الله رسید گورکه شاهزاده مرحوم را بخروش در آوردند و خواتین و امراء و لشکریان و سایر خلایق از تابع و متبوع مجموع بنوحه و زاری درآمده بیک بارفغان وفریاد درعالم سخت گیر سست بنیاد انداختند بعد ازان گورکه را پاره ساختند چون علماء و ایمه و مشایخ که از تبریز و سلطـــانیه و قزوین و دیگر ممالک برسم استقبال و اقامت تعزیت بدرگاه اسلام پناه شتافته بودند درمجالس متعدد بمصقل مواعظ و نصایح زنگ کربت وملال ازمرآت ضمیر منیر مي زدودند وفحاوي آیات و احادیث مثل - انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب وان المیت لیعذب ببـکاء اهله علیـــه - بسمع مبارک میرسانیدند برحسب فحوای * * نظم *

* اگرچه واقعه بس هایل است و جان فرسای *
* بصبرکوش که با صابراست لطف خدای *
* فزون شود ز جزع غصـه و بـــکاهد دل *
* در نجات بمفتاح صبـــر باز کشـــای *

اشارت علیه بنفاذ پیوست ومردم از شعارسوگواري وجامهای سیاه بیرون آمدند و عواطف پادشاهانه بتجدید شامل حال آن طایفه عالي شان شده همه را باعزاز و اکرام و خلعت و انعام نوازش فرمود و بمواضع خود بازگردانید *

گفتار در توجه رایت گیتی ستان بجانب گرجستان

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب قران در همه حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مآرب تقویت دین و اعلاء اعلام اسلام و احراز فضیلت جهاد با زمره ضلال و فساد و عبده اصنام مي دانست و بر مقتضای عهدی که کرکین ملك گرج در سال گذشته با بندگان درگاه اسلام پناه کرده بود مي بایست که درین هنگام رایت فتح آیت را باقدام مسکنت و ضراعت استقبال نموده بودی و در ساحه جلال روی تضرع و ابتهال بر خاك تذلل سوده و فرسوده و تا غایت از سابقه شقاوت توفیق آن سعادت نیافت عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که حضرت صاحب قران عزم جزم فرموده بسعادت و اقبال سوار شد وبصوب منکول روان گشت و سلطان ماردین ملک عیسی از تقاعدي که پیش ازین نموده بود و بدریافتن دولت بساطبوس نشتافته پشیمان شد و دانست که درد نکبت او را جز نوش داروی لطف آن حضرت دوائي متصور نیست با وجود هرگونه خوف و بیم از تقصیرات خویش با تني لرزان و دلي ریش روی امید باردوي کیهان پوي نهاد و چون برسید از رای فرخ مرحمت امیرزاده شاهرخ را

قبله حاجت ساخته دست توسل بدامان بندگان آن آستان زد شاهزاده جوان بخت او را بدرگاه عالم پناه آورد و او سر برهنه کرده بشیوه گناه گاران درآمد و زانو زده زبان دعا گوی ثنا گستر باعتذار و استغفار روان ساخت صاحب قران فریدون منش بعد از عتاب و سرزنش از جریمه او در گذشت و بعنایت پادشاهانه مستظهر و امیدوار گردانید و او مال و خراج چند ساله ماردین آورده بود با پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر تربیت گشته بتاج و خلعت و کمر معزز و موقر شد و بمزید عطوفت اختصاص یافته دختر او نام زد امیرزاده ابا بکر گشت و بشرف مواصلت با دودمان بزرگوار بلند پایه و نامدار آمد * بیت *

* اکسیر عفو شاه شفاسم که می کند *
* قلب سیاه روی گنه را زر خلاص *

و درین ولا یوانی پسر آقبوغا گرجی با بسی پیشکشها بدرگاه اسلام پناه آمد و بوسیله امراء عزز مین بوس دریافته پیشکش که داشت از جانوران و اسپان و غیر آن بکشید و هم از حکام گرج کوستندیل برادر ملک کرکین که با او مخالف بود با قدام عبودیت شتافته ساحه جلال را فرسودهٔ جبین خضوع و لب خشوع گردانید و برسم معهود پیشکش بگذرانید و از هر جانب مرزبانان حدود و سرداران ولایات احرام حریم ابهت و

جلالت که مطاف ملوک عصر و ملاذ سلاطین اطراف بود بعقد اخلاص بسته میرسیدند و وظایف خدمتکاري و رسم الجامشي و عرض پیشکش و تقوز بتقدیم مي رسانیدند و مراحم حضرت صاحبقران شامل حال همگنان گشته هرکس را بحسب حال و درخور قدر و منزلت نوازش مي فرمود و بنوید عاطفت مفتخر و مستظهر ساخته و خلعت پوشانیده بجای خود باز مي گردانید * * بیت *

* پیوسته بدرگاه شهنشاه زمان *
* آیند و روند سرفرازانِ جهان *

گفتار در تفویض حکومت شیراز بامیرزاده پیرمحمد عمرشیخ نوبت دوم و حکومت اصفهان به برادرش امیرزاده رستم

درحوالي منکول نظر مرحمت و شفقت حضرت صاحبقران بروی حال امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ باز شد و اورا بصنوف نوازش سرافراز گردانیده ایالت دارالملک شیراز بتجدید ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب کرامت فرمود و بخلعت و کمر گرامي و نامور ساخته روان کرد و لطف الله بیان تمور آقبوغا و چلبان شاه برلاس را ملازم او گردانید و کس بشیراز پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه

اردوی کیهان پوی گردد و او در ییلاق قصر رز[1] بود که فرستاده[2] بوی رسید و همان که بر فرمان وقوف یافت بی‌توقف عزیمت نمود و درخانسار از اعمال جرباد قان که از جمله منازل و مراحل آن طریق است باز از موقف جلال خبر آمد که اصفهان را بتو دادیم اغرق آنجا فرست و خود بورد جرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آور وهم درخانسار امیرزاده پیرمحمد که متوجه شیراز بود برسید برادران یک دیگر را کنار گرفته زبان بهجت واستبشار باستفسار احوال و اوضاع بر کشادند و بحکم فرموده هریك روی عزیمت بمقصد خود نهادند امیرزاده پیرمحمد بصوب شیراز روان شد و امیرزاده رستم گماشته را بضبط اصفهان فرستاد و خود بورد جرد شتافته بعمارت قلعه مشغول گشت و آن را معمور و آبادان گردانید - و من الله التوفیق و الاعانة *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده ابابکر را بعمارت بغداد وضبط عراق عرب و دیاربکر با توابع ولواحق آن

چون سلاطین کامگار و پادشاهان جهاندار از موايد

---

(١) در بعض نسخه بجای - قصر - (قیصر) است * (٢) در دو کتاب بجای - رز - (زرد) دیده شد *

کرامت هوالذي جعلکم خلایف فی الارض بحظ اوفر ونصیب اکمل اختصاص یافته اند آثار اسماء و صفات جمالي و جلالي حق - جل وعلا - و نتایج لطف و قهر نامتناهي الهي - تبارک و تعالی - درین عالم غرایب اطوار ازان طایفه بزرگوار عالي مقدار کمال ظهور واظهار مي یابد گاهی که صاعقه خشم غضب الله علیهم ولعنهم درخشیدن گیرد ایشان به نیرانِ کین جهاني بسوزند وکشوری براندازند و چون نسیم عنایت یغفرالله لکم وهوارحم الراحمین وزیدن آغاز نهد هم ایشان بیک التفات هزار شمع مکرمت و مرحمت برافروزند و مملکتها معمور سازند • * بیت *

* کاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یار مرا خوست خوست *

لاجرم چون حوالي اراضي قارص که شرف آن بمیامن *

* مصراع *

* سری بشری مولداي مولد *

سبق ذکر یافته از وصول ونزول موکب ظفرقرین رتبه سپهر برین یافت حضرت صاحب قران شاهزادگان و نوبینان را احضار فرموده زبان گوهرافشان که ترجمان ملهم اقبال بود برکشاد که پیش ازین اهالي بغداد بواسطه مخالفتی که باعساکرِ ما بنیاد نهادند و بران محکم به ایستـــادند خود را و مملکت را

برباد دادند واز آسیب قهر وانتقام ما آن دیار بیک بار برافتاد وچون بغداد از امهات بلاد اسلام است وعلوم شرعیه ازانجا انتشار یافته ومذهبها ازانجا اشتهار پذیرفته خاطر نگران آنست که آن مملکت بحال عمارت باز آید وباز آن مرز وبوم نشیمن همای نصفت وعدل گردد حاضران زبان اخلاص بدعا وثنا بیاراستند که * * بیت *

* تو عمر نوح بیابی ازانکه درعالم *
* عمارت ازتو پدید آید ازپس طوفان *

وراي عالم آراي امضاي آن قصد را بشهامت وصرامت امیرزاده ابابکر حواله نمود وحکومت عراق عرب تا بواسط وبصره وکردستان وماردین وسایر دیار بکر وایل اویرات وهزارجات آنجا وانچه ازتوابع وملحقات آن بلاد است نام زد شاهزاده مشارالیه فرمود وجماعتی از امراء عظام مثل پاینده سلطان برلاس وپیرحسین برلاس وامیرسونجک وسلطان سنجر حاجي سیف الدین ودولتخواجه ایناق ودیگر نوینان را بالشکرگران ملازم رکاب او ساخت وامراء وعساکرعراق عرب واکابر آن نواحي را بملازمت ومتابعت او فرمان داد واورا امرفرمود تا از راه دیاربکر درآمده از مفسدان وشریران آن اطراف هرکه مانده باشد به تیغ سیاست نیست گردانند وچون پایز درآید وهوا باعتدال

گراید بعراقِ عرب توجه نماید و نخست بدفع قرا یوسف که دران وقت برعراق عرب مستولي گشته بود اشتغال نماید و بعد ازان مردم آن اطراف و نواحي را استمالت فرموده بعمارت و زراعت ترغیب نماید و در آباداني بغداد سعي تمام نموده نوعي سازد که بزودي تمام معمور گردد چنانچه در سال آینده بعد قضاء الله و قدره المبرم محمل حجاز ازانجا روانه شود - و ما التوفیق الا بالله سبحانه - و شرح قصه استیلاء یافتن قرا یوسف برعراق عرب آنست که او از خوفِ عساکر گردون مآثر گریخته بروم رفته بود چنانچه سبق ذکر یافته و چون سپاه ظفرپناه در پورش روم بحوالي قیصریه رسیدند باز ازانجا فرارجسته بعراق عرب آمد و احشام ترکمانان را جمع آورده در بیابان[1] هیت بنشست و سلطان احمد از بغداد به حله پیش پسر خود سلطان طاهر آمد و آغا فیروز را که مدار کار سلطان طاهر بر و بود بگرفت سلطان طاهر ازان حال متوهم شد و با امراء پدر مثل محمد بیگ حاکم ارمی[2] و امیر علي قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خایف بودند مشورت کرده باتفاق یاغي شدند و بشب از جسر گذشته باین طرف آب آمدند و چون سلطان احمد ازین حال آگاه

---

(۱) در سه نسخه بجای - بیابان - (پایان) است * (۲) در بعض نسخ بجای - ارمي - (ارمني) دیده شد *

شد جسر ببرید و کنار آب گرفته در مقابل پسر و امراء به نشست و کس پیش قرایوسف فرستاده او را طلب داشت و چون قرایوسف با و پیوست باتفاق از آب بگذشتند و از جانبین لشکر آراسته جنگ واقع شد و شکست برطرف سلطان طاهر افتاد و اورا در حالِ فرار جوئي پیش آمد خواست که مرکب ازان جوی بجهاند با اسپ و جبه[1] در آب افتاد و شعله حیاتش فرونشست و سلطان طاهر بجزای عقوق والد سپري شد و امراء و لشکریان که با او بودند متفرق و پراگنده گشتند سلطان احمد از قرایوسف اندیشه ناک شد و ببغداد رفت قرایوسف از حله لشکرکشید و بدرِ بغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از بیم جان بجائی پنهان گشت و شخصی قراحسن نام اورا بدید در شب سلطان احمد را ازانجا بیرون آورد و اورا بردوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد تا در راه بشخصی چشمی رسیدند که گاوی داشت سلطان احمد بران سوار شده با قراحسن بتکریت رفتند سارق عمر اویرات که در تکریت بود چهل سر اسپ و از نقد و اسلحه و رخوت آنچه دست مکنتش میرسید پیشکش سلطان احمد کرد و بعضی امراء و نوکرانش که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود و دولت یار و عادل

---

(۱) در بعض کتاب بجای - جبه - (جیبا) است و موافق لغت ترکي جِیّبه باید *

و غیرهم درانجا بدو پیوستند و ازانجا متوجه شام شد و عراق عرب بتحت تصرف و استیلاء قرایوسف درآمد و چون بحکم - الکلام یجرالکلام - این قصه گذارش پذیرفت عنان خامه باصل داستان انعطـــاف یافته نموده می شود که چون حضرت صاحب قران امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد روان ساخت کس بورد جرد پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه بغداد گشته بامیرزاده ابابکر ملحق گردد و باتفاق روی جلادت بدفع قرایوسف آورند و حکم شد که توکل ارس بوغا از همدان و ثمن[1] سوجي از نهاوند و شاه رستم از ستغر و دینور مجموع ملازم رکاب امیرزاده رستم ببغداد روند و چون امیرزاده ابابکر حسب فرموده روان شد و به اردبیل رسید عبدالله حاکم آنجـــا و کلان قران که پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بودند همه را بگرفت و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و جهت پیشکش اسپان تازي مصحوب آق سلطان ارسال نموده و پاینده سلطان بولاس درانجا ودیعت حیات مستعار باز سپرد و امیرزاده ابابکر اغرق گذاشته ازانجا بایلغار متوجه دفع قرایوسف شد و امیرزاده رستم بر وفق فرمان از ورد جرد عزیمت نموده براه قبه ابراهیم مالک[2] شتافته و از بغداد

---

(۱) در بعض کتاب بجای - ثمن - (یمن) و در بعض (تومن) است *

(۲) در چهار نسخه بجای - مالک - (لک) دیده شد *

گذشته درحوالي حله بامیرزاده ابابکر پیوست *

گفتار دروصول رایت فیروزي نشان بحدود گرجستان

موکب گیتي ستان حضرت صاحبقران ازحوالي قارص نهضت نموده بسعادت و اقبال میراند وصیدکنان منازل و مراحل پیموده بولایت گرج درآمد *

* بیت *

* به ارمن درآمد چو دریای تنـــد *
* صبـــا را شد از گرد او پای کنـــد *

و پیشتر شیخ ابراهیم حاکم شروانات که سلوک جاده نیکو بندگي و جان سپاري باقدام اخلاص وهواداري همیشه پیشه دولت و بختیاري او بود برحسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج گرجستان را ضبط کرده و چون ملک گرگین که والي آن ولایت بود ازتوجه رایت فتح آیت آگاهي یافت مرغ روحش درقفص سینه طپیدن گرفت و ازسرعجز و اضطرار ایلچیان را با پیشکش بسیاربدرگاه عالم پناه فرستاد محصل پیغام آنکه بنده را چه حد آنست که آنحضرت بنفس مبارک متوجه قهراین خاکسار بی‌مقدار گردد کمینه درمقام خدمتکاري و طاعت گذاري داغ بندگي آن آستان برجبین

جان دارد و هرچه اشارت بندگان عالي مکان باشد از ارسال مال و انقیاد احکام واجب الامتثال بی توقف و اهمال بتقدیم رسانم اما سایه مهابت آن حضرت بس بزرگ است و درین محل یارای آن ندارم که سعادت خاک بوسي ساحهٔ جلال در یابم اگر مرحمت پادشاهانه این کمینه را مهلت بخشد تا بعد از تسکین غُلَوای خوف و هراس چون سلطان ماردین و دیگر حکام مواضع بدرگاه عالم پناه شتابم وسعادت زمین بوس دریابم غایت بنده نوازي و چاکر پروري باشد حضرت صاحب قران بمزخرفات کلمات او که ایلچیان عرضه داشتند التفات ننمود و رقم قبول بر تحف و هدایا که فرستاده بود نکشید و درجواب فرمود که او را بگویید که قضیه تو بکساني که شرف اسلام شفیع جرایم و تقصیرات مي شود نسبتی ندارد اگر مي خواهي که زنده بماني روان توجه نمای و بی اندیشه بیا که اگر عنایت ایزدي شامل حال تو گردد و دولت ایمان دریابي از هرگونه نوازش و تربیت که در باره تو بظهور پیوندد عالمیان متعجب بمانند و اگر توفیقت یاوري نکند و ازان سعادت بی بهره ماني برحسب شریعت غراء محمدي - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - جزیه بر تو مقرر دارم و ولایت ترا بتو باز گذارم و مستظهر و امیدوار باز گردانم و اهالی این دیار از قتل و اسر و تاراج امان یابند و عِرض و ناموس

تو بسلامت بماند والی قسطنطینیه هم کیش تست و چون روی التجا بدرگاه ما آورد شنیده باشي که از انعام واحسان در شان او چها کرده شد قیاس حال خود باو کن و اگر درآمدن تعلل نمائي هیچ عذر مسموع نخواهد افتاد بعد ازان ایلچیان اجازت انصراف یافته بازگشتند و درخلال این اوقات داروغه تبریز بیان قوجین باعُمّال و نویسندگان آذربیجان بدرگاه عالم پناه آمدند وبسی پیش کش از جانوران واسپان وغیر آن بمحل عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی شغاني که درین مدت از قبل خواجه علي سمناني بضبط و نسق دیوان آن ممالک مشغول بود برسید و پیشکشها کشید و همت خسروانه آن را بر امراء ولشکریان قسمت فرمود و چون وقت ادراک غلات گرجستان بود حزم روا نمي داشت که ایشان را بگذارند تا غلها بردارند و خود را قوي سازند لاجرم رای صواب نمای اشارت فرمود و امیر شیخ نورالدین و دیگر امراء برسبیل ایلغار بشتافتند وببلاد و مواضع بی دینان درآمده ایشانرا متفرق و آواره گردانیدند چنانچه گرجیان بگریختند و امیر شیخ نورالدین به نشست که لشکریان بفراغت غلها بدرویدند و بکوفتند و ربع برداشتند و امراء و سپاه غانم وسالم باردوي همایون بازگشتند - ومن الله العون والتایید *

گفتار در فتح قلعه کرتین که از معظمات قلاع گرج است

در اراضي گرجستان بربلندي که درمیان دو دره ژرف عمیق واقع شده کوهي از جمیع جوانب تند وهموار صد و پنجاه گز سر بچرخ دوّار کشیده و از طرف جنوبي آن کوه شعبه جدا گشته و با رتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای کوه جز بنردبان یا ریسمان و نظایر آن بفراز آن سنگ پاره نمی توان آمد و آن کوه بغیر از یک راه باریك پیچا پیچ ندارد و در پیرامنش بواسطه درها جای نزول لشکر و خیام متعدد نیست لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند و مسکنها پرداخته و بدروازه مستحکم گردانیده که بخود سر قلعه ایست حوضهای معتبر جهت ادّخار آب باران مرتب داشته و حاکم آنجا نزوال که از امراء گرج بود با سی (۱) نفر از عظماء از ناوران و غلبه گرجیان دران متحصن شده بودند و باستظهار ذخیره بسیار از اندیشه قوت آسوده بودند و فارغ البال و آبگیرها از فیض صنع بی چون - ام نحن المنزلون — مالا مال آب عذب زلال و از جمله ذخایر چند گله خوك و گوسفند درانجا می چریدند و خمهای شراب بسیار آماده داشته بودند

(۱) در دو کتاب بجای - سی - (بسی) است *

و چون پرتو شعور حضرت صاحب قران برین معاني افتاد همت عالي عنان عزم پادشاهانه را بصوب تسخير آن قلعه انعطاف داده و چون طريق استخلاص آن بر طول محاصره منحصر مي نمود و آن تعذري داشت که در چنان محل که وسط بلاد دشمن است سپاه اندك توقف نتوانند کرد و غلبه از تدبير علفه و علوفه فرو مانند که آب بدشواري يافت ميشود تا بقوت چه رسد مردم صورت بين که بحسب قياسات عقلي اسناد امور باسباب ظاهر کنند ازان عزيمت استعجاب مي نمودند وزيرکان حمل بران مي کردند که آنحضرت بنفس مبارک توجه فرمود که اهالي قلعه شايد که از دهشت و استيلاء خوف بيرون آيند و حصار بسپارند اگر چنان نکنند بغير از گذاشتن و گذشتن چاره نبود که تسخير آن بقهر و غلبه از قبيل محالات است انديشه مردم اينها بود غافل ازانکه اکثر معظمات وقايع درين عالم پرغرايب و بدايع بر سببهاي پوشيده ترتب مي يابد که افهام عقلاء بران عبور نمي يابد و پيش از وقوع اشعه شعور اذکياء بران نمي تابد بتخصيص که اجل مظاهر عظمت و قدرت پروردگار دران روزگار ذات بزرگوار صاحب قران کامگار بود *

* بيت *

زانچه از صاحب تايید آید * عقل انگشت تحير خايد

القصه روز آدینه - رابع عشر محرم الحرام سنة ست و ثمانماية -

رایت اسلام پناه در سایه حفظ الله سایه وصول بر حوالي قلعه کرتین انداخت و از قلعه هدیه چند برسم پیش کش با جمعي بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار بندگي و فرمان گزاری برکشادند و چون بدانستند که بندگان درگاه گردون محـــل با مثال این تملق و حیَل دستِ تعرض ازیشان کوتاه نخواهند کرد پشت پندار بحصانت حصار بازداده مخالفت وعصیان اشکارا کردند و باندا ختن تیر و سنگ جسارت نمودند حضرت صاحب قران امراء را فرمود که باطراف قلعه فرود آیند و طرف دروازه را بعهده جلادت و کارداني امیرشاه ملک مقرر داشته فرمان داد که در مقابل آن حصني حصین بسازد و دیگران را فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند تا اگر فتح کرتین زود برنیاید جماعتي از سپاه عالم اقطاع دران قلاع بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک به نیروی دولت قاهره در مدت سه روز قلعهٔ برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و نظایر این اثر از سعادت بندگان آستان سلطنت آشیان بدیع نیست و درین اثنا صاحب قران گیتي ستان از برابر قلعه به پشت قلعه نقل فرمود و محلي که مجال انداختن عرّاده و منجنیق بود مخیم نزول همـایون ساخت و اشارت عَلِیَّه صدور یافت و منجنیق و عراده و قرابغرا متعدد راست کردند و حکم شد که در مقابل پشت که محل نزول همایون

بود ملجور از سنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که مشرف باشد بر قلعه و چون آن کوه راسخ شامخ را از منجنیق و امثال آن خطري زیاده نبود گرجیان برفراز آن فارغ نشسته بودند درخاطر آنکه مرغ بلند پرواز دشوار آنجا تواند رسید چگونه کسی برما دست یابد و چون یک هفته برین منوال بگذشت از قوم مکریت که در کوه روی از قاف تا بقاف نظیر خود ندارند بیکیجك نامي درشب آدینه بیست و یکم ماه مذکور باستظهار اقبال غریب آثار صاحب قراني دزدیده متوجه شد و ببالای آن سنگ پاره که درجانب جنوبي قلعه بود برآمده بقلعه رفت و یک سر بزگرفته ببالای آن سنگ بر آورد ودرانجا ذبح کرده به نشانه بگذاشت و بزیر آمد گرجیان را بران اطلاع نیفتاد روز دیگر بیکیجك درپایه سریر اعلی سرگذشت شبانه چنانچه دست داده بود باز راند رای عقد کشای فرمود که از ابریشم خام و ریسمان طنابهای قوي بتافتند و سلم آسا چوبها را سرے دریک طناب و سری در دیگر طناب استوار کرده نردبان ساختند و حکم شد که چهار کس از مکریت بآن کوه پاره برآیند و نردبان مرتب داشته را برکشند تا جمعي از دلاوران بآن نردبان ببالا برآیند و به تسخیر قلعه قیام نمایند برحسب فرموده شبِ یک شنبه بست و سیوم ماه بیکیجك و سه نفر دیگر از طایفه مکریت با

طنابی دراز قد که نردبان بآن برتوان کشید ازکمري که بز کوهي بدشواري لرزان لرزان ازانجا گذرد چار نفربآن کوه برآمدند و ریسمان فرو گذاشته نردبان بآن برکشیـــدند و از اتفاقات حسنه که لازمه این دولت روز افزون است بر سر آن قله درختی برآمده بود وچون نردبان برکشیدند سرش بآن درخت بستند و امیرشاه ملک بزیر ایستاده پنجاه مرد از ترکمانان و دلاوران خراسان که درمجلس عالي صاحب قران اسامي ایشان قلمي شده بود از جمله ارغداق(۱) یک یک را بنردبان بالا فرستاد و در شان گرجیان غافل که جز گران خوابي از بخت بهره نداشتند مصدوقه کریمه افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نایمون بظهور پیوست ترجمه کلام معجز نظام آنکه ایا ایمن اند ساکنان آن دیهها ازانکه بیاید بایشان بیم و بلای ما شبي و ایشان در خواب باشند وچون صبح صادق دم صافي اندرون رایتِ نور از قله قاف گردون برافراشت وگرجیان تاریک دل از خواب برآمده در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بي اختیار نعره تکبیر برداشت وبآواز بلند بر خاتم پیغمبران و ناسخ ادیان دیگران صلوات فرستاد و محمود نفیرچي از جمله بندگان شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ بران قله نفیرکشید

---

(۱) دربعض نسخه بجاي - ارغداق - (اغلاق) است *

و چون ازان حال که اصلا درخیال ایشان نگذشته بود آگاهي یافتند سراسیمه از بیم جان بشتافتند و دست ضرورت و اضطرار بمحاربه و پیکار برکشادند حضرت صاحب قران سوار شده ازدره عبور فرموده درمقابل آن قله که مجاهدان دلاور ببالا رفته بودند به نشست و فرمان داد و تمامي لشکر فیروزي اثر غلغله الله اکبر الله اکبر ازاطراف برآورده کورگه فرو کوفتند و سورن انداختند * بیت *

غریو دلیران ببرد از نهیب * زتنها تُوان وزجانها شکیب

وچون راه از فرازِ آن سنگ پاره بقلعه بغایت تنگ بود وباریك و جای مخاطره زیاده ازسه کس مجال استادن وبا اهل قلعه داد مدافعه و قتال دادن نداشتند نخست ازمجاهدان دلاوري سپری پیش گرفته پای تهوربفشرد و دو رزم آزمای درپناهِ آن دست جهاد کشاده ضرب هریکی جان کافري بدوزخ مي سپرد و تا غازیان ظفرپیشه را منقبت والذین قاتلوا بفضیلت و قتلوا قرین گرده ناگاه از شست قدر تیری پرخطربر دهان حامل سپر آمد که ازصدمهٔ آن زخم سپر بینداخت و ازپس باز افتاد و سپررا گرجیان برداشتند حمیت دین داري عبدالله سبزواری را بجوش درآورد وشیروار باشمشیر صاعقه کردار حمله برده دمار ازروزگار کفار برمي آورد تا ده دوازده جا زخم خورده

ازکثرتِ جراحت بي طاقت شد بعد ازو از ترکمانان محمود نام محمود فرجام با گرزی گران پیش رفته ازناوري راکه استظهارِ آن سرگشتگان بدست برد او بود پاي بشکست و ازان پنجاه مرد که ببالا بر آمده بودند بعضی متوجه دروازهٔ قلعه شدند و آنجا نیز جنگ در پیوست و باندك زماني که هم درین جا و هم دران قلعه نیران قتال اشتعال داشت نسیم نصرت از گلزار لطف پروردگار وزیدن گرفت و مخدرهٔ فتح از دریچه حقا علینا نصرالمومنین چهره به نمود و دروازه را شکسته عساکر گردون مآثر بقلعه در آمدند و چنان قلعه که تصور تسخیر آن در حوصله اندیشه هیچ دانا نمي گنجید هم دریکشنبه بیست و سیوم مسخر گشت چنانکه از ابتداءِ وصول رایت نصرت اقتما تا انتهاءِ تسخیر و استیلاء نه روز بیش نبود *

* بیت *

* دولت این قوت بعهدِ هیچ فرمان ده نداشت *

* توق دولت طالعِ صاحب قراني بر فراشت *

گرجیان سرگشته چون کار از دست رفته و دولت از پای در آمده دیدند انگشتی که هرگز بایمان نکشاده بودند بامان خواستن بر آوردند و عساکر نصرت شعار چند نفر ازناوران را از بالای کوه بزیر انداختند و حاکم ایشان را نزال با مجموع گبران بدفعال دست و گردن بسته بساحهٔ جلال

آوردند چنانکه هیچ کس از یشان خلاص نیافت در زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت وتوق و اعلام اسلام ببالای حصار برآوردند و موذنان بلند پایه نص ومن احسن قولا ممن دعا الی الله صیت علو شان ایشان از منار افتخار بگوش روزگار میرساند فراز آن کوه را بشکوه اسلام آراسته بربام کلیسای ثالث ثلثه گویان آذان محمدي گفتند راستي وقوع این حال بدیع منوال رقم ترقین بر دفعات غزوات محمود سبکتگین کشید بلکه ازان فتح مبین روایح جهاد و اجتهاد صحابه و تابعین - رضوان الله علیهم اجمعین - بمشام جان اهل ایمان رسید * بیت *

* کاري که شد زدولتِ او در دیارگوج *
* زابنِ سبکتگیـــن نشـــد اندر بلاد هند *

و بروفق فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و استحیوا شرخهم - علی قایله افضل الصلوات واکمل التحیات - نزال[1] و تمام مردان ایشان را به تیغ شرع بگذرانیدند و زنان و کودکان را اسیر گردانیدند و تفقد خسروانه زن نزال[1] را بشیخ ابراهیم والی شروانات بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین وبرحسب فرمان منجنیقها و

(۱) دربعض نسخ بجای - نزال - (نزاول) و دربعض کتاب (نزوال) است *

عراد ها و ملجور را که برآورده بودند آتش زدند و صاحبقران دریا نوال ازانجا بسعادت واقبال باز گشته باردوی همایون فرود آمدند و بیکیجک و دیگر بهادران که بقلعه بالا رفته بودند همه را نوازش فرمود و بانواع عواطف و مراحم مخصوص گردانیده اوکلکای فراوان از نقد و جامه و شمشیر و کمر و اسپ و استر و خیمه و خرگاه و دختر و قطار و مهار و دیه و باغ و آسیا و غیر آن ارزانی داشت و محافظت آن قلعه را بیکی از سرداران خراسان محمد توران که به پادشاه بوران معروف بود تفویض فرمود و جماعتی از خراسانیان را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحی آن ولایت را باقطاع نام زد او فرمود تا آن حدود را داخل حوزه اسلام داشته از لوث وجود کفار فجار پاک دارد و کلیسیارا محراب گردانیده مسجد سازد و بجای چلیپا و ناقوس ناموس دین برحق را قایم گرداند - و من الله التوفیق و التایید انه حمید مجید *

ذکراموری که درانثنای حالات گذشته وقوع یافت

درخلال احوال مذکور مولانا قطب الدین قومی[1] از شیراز

(۱) دربعض نسخ بجای - قومی - (قورمي) ودر بعض کتاب (قرمي) است *

باتمام عُمّال و نویسندگان آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بسی پیشکش از اقمشه و اثواب وافر و اسپان فاخر و استران رکابی و سایر اسباب و آلات و خیمه و خرگاه با هرگونهٔ تنسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجي مسافر از پیش امیرزاده رستم رسید و پیش کش کشید و از اصفهان خواجه مظفر نظری آمد و از نقود و جواهر و آلي و اسپان و استران زینی و رکابي و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار و مهار و انواع اسلحه و اصناف ظروف و اواني نقره و زر *

* بیت *

سراسر مرصع بدر و گهر * دل افروز تر هریکی زان دگر

پیشکشی چند بموقف عرض رسانید که مثل آن بنظرت چشم زدهٔ روزگار غرایب دیده شده باشد همت صاحب قران دریادل مجموع شاهزادگان و امراء و اعیان را ازان پیشکشها نصیبی کامل انعام فرموده و بعد ازان از کرمان آیدکو برلاس و احمد داؤد که بضبط مال آنجا رفته بودند و سیف الملوک حاجي عبدالله که محصل انجا بود بیامدند عز بساطبوس دریافته رسم پیشکش بآدابي که مقرر است به تقدیم رسانیدند و از اکابر و متعینان کرمان مولانا ضیاءالدین سراج و شیخ صدرالدین که هرد و متقلد منصب قضا بودند و سید حمزه و شیخ محمود زنگي عجم که کتاب جوش و خروش که مشتمل

است برشمه از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران نظم او است همراه ایشان بودند و از اتفاقات آنکه شیخ محمود مشار الیه در راه از پلي که در تفلیس بر آب کر بسته اند در افتاد و آب زندگاني از جوی بُنْیت جسماني آن سالك رباني انقطاع یافت * * مصرع *

* غریقِ بحر رحمت باد جاوید *

و چون پسرش شیخ قطب الدین که کتاب مذکور را بعد از وفات پدر ذیلی پرداخته بدولت تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر فایز گشت عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و الم جراحت ماتمش را بمراهم مراحم بیکرانه تسکین بخشید و از یزد یوسف جلیل که داروغا بود با غیاث الدین سالار سمناني که بضبط اموال آنجا رفته بود و مباشران اشغال دیواني آنجانب رسیدند و همچنین از مجموع بلاد خراسان و عراقین و سایر ولایات حکام و عمل داران در اثناء راهها متصل مي رسیدند و ساحه بارگاه گردون اشتباه را فرسوده جباه خضوع و خشوع گردانیده هرگونه تحف و هدایا از کرایم اموال صامت و ناطق و نفایس اجناس لایق و فایق را وسیله سعادت یك التفات از بندگان آستان اقبال آشیان میساختند - فسبحانه من اله یعز من یشاء و یذل من یشاء و هو علی کل شي قدیر *

گفتار در توجه صاحب قران سرافراز بجانب انجاز

چون اعتناء و اهتمام صاحب قران سپهر احتشام بدریافتن فضیلت جهاد و برانداختن اهل ضلال و فساد نصاب کمال داشت بعد از فتح و ضبط قلعهٔ کرتین قورلتای فرمود و تمام شاهزادگان کرام و امراء عظام و مهانِ سپاه و سران عساکر ظفرپناه جمع آمدند و بعد از ترتیب جشن پادشاهانه رای اسلام آرای کفر فرسای عزم جانب انجاز تصمیم فرمود و دست دریا نوال بمکرمت و افضال برکشاد و مجموع شاهزادگان و نوینان و تمام اعیان و اماثل و ارکان دولت را علی اختلاف طبقاتهم بانعامات خسروانه محظوظ گردانید وهمه را درخورحال اوکلکا داد * بیت *

سرِ گنج بکشاد و روزی بداد * سپه برنشانند (۱) و بنه برنهاد

و امیر سیف نورالدین و امیر شاه ملك و دیگر امراء را با لشکری گران بی کران از پیش روان ساخت و فرمان داد که اطراف گرجستان را تا حدود انجاز که نهایت آن دیار است بتازند ایشان برحسب فرموده توجه نمودند و راه جنگلستان بود شیران بیشه جلادت درختان انداخته راه می ساختند مراکب صدق نیت بقصد غزو ارمنیان و گرجیان تاخته دیار کفربصرصر قهر از آبادانی می پرداختند و رایت فتح آیت

(۱) در چهار نسخه بجای - برنشانند - (رابراند) است *

از عقب نهضت فرمود و بعد از چند روز بمیان ولایت آن بی دینان درآمد و از هبوب عواصفِ مهابت غازیان و عبور سیلابِ سیاست سپاه گیتي ستان قریب هفت صد قصبه و مزرعه و دیر عرضه نهب و تاراج گشت و ازان مخذولان هرکه پدید آمد ناچیز شد و کلیسیا و معابدِ ایشان که از سنگ برافراخته بودند با خاک برابر افتاد و دربعضي مواضع بي دینان بمغارها که درمیان کوهها و درهای بلند بود بنردبان بالا رفته بودند و نردبانها بر کشیده درانجا تحصن جسته اشارت از موقفِ غیرت صدور یافت و صندوقها را بزنجیر و ریسمان استوار مي بستند و درهرصندوقی یک نفر و دو نفراز مجاهدان دلاور مي نشستند و جمعي ازبالای کوه صندوق را برابر مغاره فرو مي‌گذاشتند و آن بهادران موفق دران صنادیق معلق دست شجاعت بنصرت دین حق بر آورده به نیزه و شمشیرچون شیر دلیر جنگ مي کردند و باوجود آنکه درسوراخي ازان کما بیش پنجاه کس و صد کس مي بودند بقوت اسلام و نیروی دولت بی انصرام بر ایشان غالب مي شدند و بچستي ازصندوق در مغاره مي جستند و مخالفان را مقهور گردانیده بتیغ غزا مي گذرانیدند و غنایم دنیوي که بدست نهب و تاراج اندوخته میشد با مثوبات اخروي برحسب میعاد اعد الله لهم جنات

تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلک الفوز العظيم غازيان را مدّخراست انضمام مي يافت و امثال اين مغاره دران ولايت بسيار بود چنانچه شرح آن طولي دارد بهمين طريق مجموع مسخر مي ساختند و بحکم قاتلوا الذين يلونکم من الکفار و ليجدوا فيکم غلظة که نسبت با مومنان خطاب مي فرمايد که مقاتله و پيکار کنيد با گروهي که پيرامن شما اند از کافران و بايد که بيابند ايشان درشما درشت خوئي و سخت کوشي دران کار بي مساهله و مجامله عساکر گردون مآثر بعد ازان که اماکن و مساکن آن گمراهان بتخصيص دور و کنايس چون قواعد عقايد باطله ايشان منهدم گردانيده بودند درختها و رزها را بعضي از بيخ برکندند و بعضي را از پوست باز کردند و بعضي را آتش زدند و هرچه درامکان گنجد از خرابي و اضرار کفار بتقديم رسانيدند وکذلک نجزي کل کفور روز دوشنبه چهاردهم ربيع الاول امراء سپهر اقتدار از ايلغار مظفر و کامگار باز گشته بموکب ظفر مآب پيوستند و روز سه شنبه بادیگر بندگان دولت يار بعزم شکار سوار شده درسايه رايت نصرت شعار شکار بسيار انداختند و باز درجمعه هژدهم ماه مذکور خاطر موفور السرور نشاط شکار فرمود و درفصل خزان از خون جانوران صحرا و دشت نمودار لاله زار گشت و چون از صيد وحشيان صحرائی

بهرد اختند قتل و قید دد سیرتان گرج را وجهه عزیمت ساختند وغازیان جهاد آیین نسبت با بی‌دینان لعین برقرار معهود از مقتضای فرموده و اغلظ علیهم هیچ دقیقه نامرعی نمی گذاشتند از گرجیان هرکرا می یافتند عرضه تیغ فنا می گشت و از اموال و اسباب ایشان هرچه پیش می آمد بباد تاراج بر می رفت * * نظم *

مجاهد که از بهر دین کین کشید * محابا دران باب رخصت ندید
ز کفار کو(۱) یافت شد کس نماند * عمارت دران بوم و برپس نماند

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از صوب انجاز و ذکر اسباب آن

جمعی از سرداران گرج که دربند سپاه کشورکشا اسیر بودند پیش ازین کس فرستاده بودند و کرکین را آگاهی داده که اگر حضرت صاحب قران با سپاه گیتی ستان بنواحی انجاز(۲) میرسد از دیار ارمن و ارمنیان اثر نخواهد ماند کرکین را ازان پیغام که از معتمدان وهم کیشان باو رسید خوف و دهشت زیاده گشت و در زمان معتمدان خود را با پیشکشهای فراوان روانه درگاه اسلام پناه گردانید و تنبیه

---

(۱) در دو کتاب بجای - کو - (گر) است * (۲) در بعض کتب بجای - انجاز - (انجاز) *

سرداران گرج کرکین را درین قضیه مناسبتی دارد به نصیحت اُسقُفِ نجران قوم خود را چه بکلک ثقات روات منضبط است و در سلك صحاح اخبار منخرط که چون گروهی از اهل نجران که نصراني بودند بمدینه آمده عناد و انکار بپیشاني اصرار و استکبار باز بسته دلایل قاطعهٔ توحید از حضرت خاتم انبیاء و رسل - علیه و علیهم الصلوة و السلام - قبول نمي کردند این آیت فرود آمد فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعني بگو ای محمد مخالفان را که بیایید تا بخوانیم پسران مارا و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را پس دعا کنیم و بتضرع از خدا بخواهیم که لعنت و قهر الهي نصیب دروغ گویان گردد که طرف باطل دارند و چون حضرت رسالت آیت نازل شده برایشان خواند راضي شدند و قرار دادند که از جانبین بیک موضع جمع آیند و دعا کنند از جانب حق در زمان حضرت نبي و وصي و زهرا و سبطین علیهم الصلوة و السلام - هر پنج بوعده گاه بعزم مباهله بیرون فرمودند و ازان جانب نیز جماعتی بیامدند و چون آهنگ دعا کردند عالم نصرانیان با ایشان گفت که من روی چند مي بینم که اگر از خدای بخواهند کوهها از جای برود

اگر شما مي گذاريد كه اينها دعا كنند يك نصراني زنده نخواهد ماند ايشان چون بر قول اسقف خود اعتماد داشتند بترسيدند و جزيه قبول كردند و ملتزم شدند كه سال بسال برسانند و بنجران مراجعت نمودند آنچه عالم ايشان از تجليات جمالي دران محل مشاهده نمود و در واقع چنان بود سرداران گرج از تجليات جلالي درين قضيه ديدند و اينها هم راست ديده بودند چون ايلچيان كركين باردوی كيهان پوی رسيدند امراء را شفيع ساخته بتضرع عرضه داشتند كه كركين در مقام بندگي و طاعت گذاري است اگر از ميامن عنايت و اهتمام شما نوعي شود كه عفو پادشاهانه شامل حال او گردد و آتش خشم حضرت صاحب قران فرو نشيند او درين مجال از كرايم اموال و نفايس تحف و هدايا آنچه تدبير تواند كرد في الحال ارسال نمايد و جزيه و خراج بر گردن اذعان و انقياد گرفته سال بسال بخزانه عامره رساند و از لشكر آن قدر كه مقرر شود هرگاه كه فرمان نفاذ يابد بمعسكر ظفرمآب فرستد امراء را برعجز و بيچارگي او رحم آمد و بعد از عرض فرستادگان و گذاردن پيغام ايشان برسم معهود در وقتي مناسب سخن كركين بپايه سرير خلافت مصير دراندا ختند و زانو زده معروض داشتند كه بي شك همت حضرت اعلي بر اعلاء معالم دين و مراسم شرع سيد المرسلين - عليه و عليهم الصلوة و السلام

مصروف است وبحمد الله تعالى ناموس اسلام درين ديار
بنوعي قايم گشته كه در هيچ روزگار صديک آن نبوده و پيوسته
سلاطين كامگار و پادشاهان رفيع مقدار ازين طايفه بهمان
خوشنود بوده اند كه هرسال بارسال اندک هديه واسپي چند
اظهار انقياد وايلي كردندى و اگر احيانا ايشان را يورشي
رو نمودي معدودي چند ازسپاه بلشكرگاه فرستادندى وبمجرد
اين از سرجرأت بى باكانه از تفليس باين طرف گذشتندى
وبحدود ممالك اسلام دليرر درآمدندي و سالها بدان طريقه
استمرار يافته بود اكنون بفردولت قاهره راضي شده اند كه
دراقاصي مملكت خود دم درنكشيده بجان امان يابند و
مسلمانان تا دارالملک ايشان دخل ساخته برسبيل تسلـــط و
استعلاء معاش مي‌توانند كرد اگرعواطف پادشاهانه ايشان را
امان بخشـــد بعد ازادای جزيه و ساو بهـــرچه فرمان اعلى
نفاذ يابد بجـــان لبيک طاعت گذاري و فرمان برداري
خواهند زد وباقامت بندگي و خدمت گاري قيام خواهند
نمود و هرچند امراء ازين گونه مبالغها كردند حميت دين
وعصبيت مسلماني كه درجبله حضرت صاحب قراني مركوز
بود بآن معني رضا نمي داد تا نوينان آن قضيه با علماء و
مفتيان درميان نهادند و ايشان درمجلس همايون بعد از
تمهيد مقدمات متفق الكلمه عرضه داشتند كه چون اين طايفه

جزیه قبول کنند و متعرض ایذای مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که ایشان را امان دهند و دست قتل و تاراج ازیشان کوتاه دارند عاقبت آن حضرت برحسب فتوای علماء و شفاعت امراء شیخ ابراهیم را که یکی از شفیعان او بود ممنون ساخته قبول ملتمس کرکین را سر کرم در جنبانید و ایلچیان را درمیان خوف و رجا باز گردانید و چند روز دران نواحي بعشرت و شکار روزگار گذرانید تا ایلچیان بتعجیل باز آمدند و هزار تنگه زرسکه آنرا بالقاب همایون آراسته و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و خواسته ازانجمله بسی از ظروف و اواني زر و نقره و بلور و یك قطعه لعل خوش رنگ آبدار بوزن هزده مثقال که ازان نوع بآن وزن کم اتفاق افتد بیاوردند و بعز عرض رسانیده اداء جزیه و خراج را بعهود موکد التزام نمودند و حضرت صاحبقران دین پرور عنان عزیمت بصوب مراجعت منعطف گردانید و بعد از چند کوچ به تفلیس رسید و دران حوالي و نواحي دیرها و کلیسیاها را مجموع خراب ساخت و چون از آب کرگ گذشته دو منزل ازانجا عبور افتاد جهت احداث عمارت بیلقان صوب قراباغ وجهه عزیمت همایون گشت و با جمعي از خواص از اغرق جدا گشته از پیش روان شد و چون از برد ع گذشته حوالي بیلقان از فرنزول موکب

گیتي ستان رشک کاخ وایوان رفیع ارکان برجیس و کیـــوان شد اغرق و لشکریان بعرض دو هفته برسیدند و اطنبه خیـــام شوکت و احتشام درهم کشیدند *

گفتار درعمارت شهر بیلقان و بناء حصار و حفر خندق آن

از مضمون مشحون بلطایف - هو انشاءکم من الارض واستعمرکم فیها - عظم شان القایل و عز سلطانه الکامل الشامل - مستفاد می شود که شغل عمارت از معظمـــات امور عالم و مهمات جمهور بني آدم است و چون وجهه همت عالي نهمت صاحب قران بی همال درهمه حال خیر و صلاح عالم و عالمیان بود خواه در حضر و خواه در اثناء سفـــر هرجا که اندک مدتي اقامت فرمودي رای ممالک آرای را اندیشه احداث خیري پایدار که نفع آن بتمادي روزگار استمرار یابد روی نمودي و از جمله درین ولا که جمشیـــد فیـــروزه خرگاه خورشید پرتو وصول براواسط بروج خریفي افگنده بود و رای آفتاب اشراق برانکه قشلاق در قراباغ اتفاق افتـــد داعیه تعمیر بیلقان از خاطر مبارک سر برزد و آن شهـــر از مدتي مدید باز چنان ویران شده بود که نه از عمارتش اثري مانده بود و نه غیـــر از حشـــرات الارض در و دیار مي نمـــود *

* بیت *

* چو در بیلقان جای مزدم نماند *
* در و کس بجز مار و کژدم نماند *
* چنان کژدم و مار بسیار بود *
* که بودن دران خطه دشوار بود *

و با آنکه موسم سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار و گاه گوهر افشان * * بیت *

* زمستان و بارندگي روز و شب *
* برآورده از جان فغان از تعب *

مقارن وصول اجلال و نزول تمکین دران سرزمین برلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت و مهندسان روشن روان و معماران کاردان طرح شهري برکشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و خانهای بسیار و حمام و خان و ساحه و بستان و غیر آن و آن را اساس انداخته و بطناب پیموده بر شاهزادگان و امراء قسمت کردند و لشکریان بجد تمام بکار مشغول شدند و مجموع آن عمارات از خشت پخته بمدت یکماه تمام کردند و دور بارو بگز بزرگ دو هزار و چهار صد گز و عرض دیوارش یازده گز و مقدار بلندي قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن قریب بیست گز و در هر ضلعي از اضلاع چهارگانه حصار برجي معتبر برافراخته و درمیانه دیگر برجها پرداخته و دو

جانبش دو دروازه کشاده و همه را شُرفه و کنگره و سنگ انداز مرتب ساخته حقا که اتمام آن کار از دست اقتدار سلاطین کامکار بیک سال دشوار برآید درماهي که با برودت هوا پیوسته بارندگي بود جز بتایید آسماني و عطیه سعادت صاحب قراني حمل نتوان کرد زیرکان جهان ازان کمال قدرت و فرمان روائي بتجدید متعجب بماندند والحق مجاري احوال آن خدیو بی‌همال جای تعجب بود گاهِ خشم چون چینِ کین با بروی مهابت افگندي جهاني زیر و زبر شدي و هنگام رضا چون لبِ لطف به تبسمِ ترحم بکشودي عالمي از نورِ بهجت و سرور منور گشتي * بیت *

روانش بخلدِ برین شاد باد * زاخلاقِ او عالم آباد باد

رای ممالک آرای بیلقان و بردع و گنجه و تمام ارّان و ارمن زمین و گرجستان با طبرزون(۱) نام زد امیرزاده خلیل سلطان فرمود و بهرام شاه برادر جلال الاسلام را بمحافظت بیلقان تعیین نمود و چون مدار عمارت و آباداني و بقاء نضارت و حیات مولدات نباتي و حیواني بآب است چنانچه نص - وجعلنا کم من الماء کل شیٔ حی ازان افصاح نموده و در مواضع متعدد از قران لسان امتنان در معرض تعداد افضال و احسان وصف روضه رضوان و نعیم جاویدان را بذکر

(۱) در بعض نسخ بجای - طبرزون - (طبرستان) است *

جویهای روان تکمیل فرموده که - جنات تجري من تحتها الانهار - همت پادشاهانه باعث شد برانکه از رود ارس جدولي بریده شود که آب ازان به بیلقـــان گذرد و اراضي آن نواحي از میامن آن خیرجاري معمور و مسکون گردد لاجرم فرمان قضا جریان بصدور پیـــوست و ارکان دولت بجد تمام متوجه کفایت آن مهم گشتند و تواجیان مسافت جوی را برعساکر سپهر نیروی قسمت کردند و نهري روان طولِ آن مقدار شش فرسخ بعرض پانزده گز شرع بکمابیش یک ماه سرانجام گشت وبا دیگرنظایر و اخوات وبینات آیات وامارات دولت قاهره حضرت صاحب قران انضمام یافت - وما التوفیق الا من عند الله العزیز العلیم انه هوالتواب الرحیم *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران علماء و امناء را بممالک ازبرای تحقیق احوال زیردستان و اشاعت آثار عدل واحسان

دران مدت که اراضي بیلقان مرکزِ اعلام فرقد فرسای و مضرب خیام عساکرگیتي کشای بود اعیان اکابر و اماجد تمام ایران و توران برسم استقبال رایت فرخنده فال از

اطراف و اکناف احرام کعبه جلال بسته بودند و بدرگاه عالم پناه جمع آمده و هنگام بار عام در مجلس ارم بهجت حرم احترام از علماء نامدار و فضلاء تقوی شعار مجمعی عظیم انعقاد می یافت و چون خاطر همایون بکشف معظمات مسایل دینی و پژوهش از مهمات فروض و نوافل اسلامی شغفی تمام داشت بحثهای شریف درمیان افتاد و سخن بهرگونه فواید و لطایف منجر می شد از جمله روزی سلسال مقال زمره فضل و کمال بوادی فضیلت عدل و مزیت احسان و افضال سربرکرد همت صاحب قران بی‌همال دران حال رواندداشت که آن مبحث بمجرد گفت و گوی زبانی بی نتیجه متضمن مقاصد دوجهانی آخر شود افاضل فضایل مآب را وجهه خطاب صواب انتساب ساخته فرمود که علماء درهرزمان پادشاهان را نصیحتهای بزرگانه کرده اند و بر کارهای خیر داشته و از حرکات ناپسندیده منع فرموده و درین عصر شما مرا هیچ ارشاد نمی کنید و ازکردنی و ناکردنی هیچ بامن نمی گویید ایشان باتفاق زبان ادب بمعذرت برکشادند که بحمد الله تعالی بندگی حضرت از مواعظ و نصایح امثال ما مستغنی است بلکه همگنان را از مجاری افعال و اقوال شما طریق سداد و رشاد می باید آموخت صاحب قران صافی سریرت ازان کلمات اگرچه در واقع چنان بود اعراض نمود

و فرمود که مرا سخنان تکلف آمیز که بر سبیل ستایش و تحسین گویند و بدان خاطر من جویند اصلا خوش نمی آید و این سخن نه از برای آن میگویم که مردم معتقد و هوا خواه من شوند و مرا ازان فایده ملکی یا مالی باشد که بعنایت ذوالجلال کار ما در کمال شوکت و استقلال ازان گذشته است که بامثال اینها احتیاج افتد مقصود من آنست که شما هریک از مملکتی آمده اید و البته از کیفیت احوال و اوضاع آنجا و چگونگی معاش داروغگان و گماشتگان دیوان آگاه باشید آنچه دانید که نه برنهج شریعت و قانون عدالت و نَصَفت واقع می شود بازنمایید تا بغور آن رسیده تدارک پذیر گردد و دست تعرض متغلبان و ستمگاران از دامن روزگار ضعیفان و عاجزان بکلی کوتاه شود علماء و فضلاء چون این سخن بشنیدند باتفاق زبان اخلاص بدعا و ثنا برکشادند * نظم *

* برو خواندند آفرین خدای *
* که تا جای باشد تو باشی بجای *
* زدادت جهان یکسر آباد باد *
* دل زیردستان بتو شاد باد *
* جهاندار با داد چون گشت جفت *
* پی او زمانه نیارد نهفت *

و هریك آنچه از غَثّ و سمین دیار خود معلوم داشتند بعرض

رسانیدند حضرت صاحب قران هم دران مجلس جمعي را از اهل علم و فتوی که بمزید ورع و تقوی موسوم بودند اختیار نمود و هریک را با امیني متدین از قبل دیوان اعلی نامزد قطري از اقطار ممالک فرمود تا بآن جانب شتابند و بغور قضایای رعایا و اهالي آنجا رسیده اگر بر عاجزي ظلمي رسیده باشد تلافي حال او واجب دانند و بدست مرحمت و شفقت خار اضرار از پای مظلومان برآرند و هرچه ثابت شود که بزور و ناواجب از کسی ستده باشند از مال خزانه که دران طرف باشد باز دهند و ستمکاران را بسیاست رسانند و عبرت دیگران سازند و صورت احوال و اوضاع بعد از تحقیق ثبت کرده باز گردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و بیداد بکلي مرتفع گردد و رعایا که ودایع آفریدگارند مرفه و آسوده خاطر توانند زیست و بعد ازین قرار بزبان گوهر بار آورد که تا غایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهان گیري و کشور کشائی بود این زمان همگي همت در بند رفاهیت خلایق و امن و آبادانی مسالک و ممالک است و غرض ازین سخن آنست که مردم من بعد بی تحاشی قضایا بعرض ما رسانند و هرچه متضمن صلاح مسلمانان و دفع شر و ضرر مفسدان و شریران باشد باز نمایند • نظم •

• بمن دارد اکنون جهان پشت راست •

* مرا زین سپس پاس مردم سزا است *
* که با زیردستان مدارا کنم *
* زخاکِ سیه مشک سارا کنم *
* که با خاک چون جفت گردد تنم *
* نگیرد ستم دیدهٔ دامنم *
* مبادا که از کارداران ما *
* هم از لشکر و پیش‌کاران ما *
* نخسپد کسی با دلِ دردمند *
* که از دردِ او بر من آید گزند *
* اگر کارداری بیک مشت خاک *
* زیان جوید اندر بلند و مغاک *
* اگر نه بآتش بسوزم تنش *
* کنم بر سرِ دار بر کردنش *
* بگویید با مردمِ زیردست *
* رعایا و درویش و هرکس که هست *
* مباشید ترسان ز تخت و کلاه *
* برِ ما شما را کشاد است راه *
* گر از برتری کو بدورانِ ماست *
* بجائی که در تحت فرمانِ ماست *
* کسی دید رنجی و با ما نگفت *

* همي دارد آن رنج[1] اندر نهفت *
* منم پيش يزدان از و دادخواه *
* كه در پردهٔ ميغ بفهفت ماه *
* بجائی كه باشد زيان از ملخ *
* وگر تَفِ خورشيد تابد بشخ *
* واگر برف و باد از سپهرِ بلند *
* بدان كشتمندان رساند گزند *
* همان گر نبارد بفوروز نم *
* زخشكي شود دشتِ خرم دژم *
* تلافي آن جمله بر گنجِ ماست *
* كه رنجِ فرومايگان رنجِ ماست *
* نبايد خراج اندران بوم جست *
* كه ابرِ بهارش ببارانِ نشست *
* برانم كه گيتي شود چون بهشت *
* كنم دفع رسمِ بد و كارِ زشت *
* كه چون شاه با داد و بخشايش است *
* جهان پر ز خوبي و آرايش است *
* يكی گنج خواهم نهادن ز داد *
* كه باشد روانم پس از مرگ شاد *

---

(١) در اكثر نسخ بجاى - رنج - (گنجي) ديده شد *

و مضمون این داستان یکی از فضلاء که دران مجلس حاضر بوده است و سخنان که ذکر کرده شد بگوش خود شنیده ثبت کرده است و آن را بکریمه و ما شهدنا الا بما علمنا مصدر ساخته و در آخر باین کلمات ختم نموده که عالمیان بدین عواطف امیدوار ترشدند و جهانیان باین اشاعت عدل و احسان مطمین خاطر گشتند و همه از سر صدق و نیاز بحضرت کارساز دست خواهش برآورده گفتند • • نظم •

• یا رب این کامگار عادل را •
• دولت و عمر جاودانش ده •
• هرچه از حضرت تو می‌خواهد •
• بخداوندیت همانش ده •
• این جهان چون مسخرش کردی •
• بعد صد سال آن جهانش ده •

تتمهٔ داستان شاهزادگان که بعراق عرب رفته بودند

پیش ازین رقمزده کلک بیان گشته که امیرزاده رستم در حوالی حله بامیرزاده ابابکر پیوست شاهزادگان که در نبرد و پیکار رستم و اسفندیار روزگار بودند بعد از تلاقی باتفاق از فرات بگذشتند و در زیر حله بکنار نهرالغنم که مقابل قریه سیب واقع است بقرایوسف رسیدند و با ایشان از سپاه

زیاده از سه هزار کس نرسیده بود و قرایوسف با غلبه تمام و لشکر گران ازان جانب جوی را خندق ساخته بود و جنگ را آماده ایستاده چون رتبه تقدم بحسب سن امیرزاده رستم را بود امیرزاده ابابکر از راه ادب با او گفت که در قلب لشکر شما بایستید امیرزاده رستم در جواب گفت من برحسب فرمان بکمک آمده ام دو قول بیارائیم و هریک از طرفی درآییم و بعد ازین قرار شعله تیغهای آبدار صاعقه کردار برافروخت و از خروش وجوش مبارزان سخت کوش گوش و هوش مخالفان کری و کوری اندوخت نخست امیرزاده رستم روان از جوی بگذشت و بر دشمنان حمله برده آتش محاربه و قتال افروخته گشت * نظم *

دهاده برآمد ز هر پهلوي * چکاچاك برخاست از هرسوی
توگفتي هوا تيغ بارد همي * سراسر جهان میغ دارد همي
زبس کشته و افگنده روی زمین * شد از جوشن کشتگان آهنین

و در اثنای دار و گیر * مصراع *

* از آسیب پیکان خون ریز تیر *

یارعلي برادر قرایوسف از بارگیر درافتاد و سرش از تن جدا کردند و سایر لشکر منصور هم از جوی گذشته کوششهاي بهادرانه نمودند و امیر سونجك داد مردي و مردانگي داده * بیت *

بهرجا عنان تافت با تیغ تیز * عدو را نبُد چاره غیر از گریز

مخالفان چون شیوه جلادت سپاه ظفرپناه مشاهده کردند روی اضطرار بصوب فرار آوردند و قرایوسف با حال تباه روی سیاه چون روز دولت خود بشام نهاد و معدودی از مردمش با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشامش که قریب ده پانزده هزار خانه دار بودند با اموال و اسباب و گله و رمه از گاو و گوسفند و شتر و غیر آن بحوزه استیلاء و تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و لشکریان امیرزاده رستم زن قرایوسف را که مادر اسکندر و اسفندیار بود با اتباع و اشیاع و خویش و اقرباء در قید اسار آوردند و نعیر عرب که بر تمام اقوام اعراب بریه حاکم فرمان روان بود و دیگر سرداران و مفسدان آن نواحي که تا غایت گردن اذعان ننهاده بودند همه را مقهور گردانیدند و در اثناء تعمیر بیلقان و کندن جوی آن نوکران امیرزاده ابابکر سارق و قتلغ خواجه پسر درویش بکه و از قبل امیرزاده رستم آق بردي اوزبگ برسیدند و بشارت فتوحات مذکور و کیفیت وقوع آن بعز عرض رسانیدند و سر برادر قرایوسف که سپاه مظفرلوا در موقف وغا از تن جدا کرده بودند بیاوردند و بعد ازانکه مواد شر و فساد قرایوسف و دیگر مفسدان ازان دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده ابابکر از سر فراغت روی مرحمت و رافت بتدارک خرابي

آن مملکت آورد و باهتمام تمام رعایا را استمالت نموده بعمارت شهر بغداد و زراعت مزارع و مواضع قري و ولایات آن مشغول ساخت *

گفتار در آمدن امیرزاده عمر از سمرقند و ذکر وقایعي که در اثناء تعمیر بیلقان و حفرِ نهر آن روي نموده

امیرزاده عمر پسر شاهزاده میرانشاه که در سمرقند بود و حضرت صاحب قران پیش ازین او را برای تفویض ایالت آذربیجان و توابع آن طلب فرموده بود در اراضي بیلقان برسید و روز جمعه غره جمادي الاول سنه (ست و ثمانماية) که بحقیقت غره ماه جلالت و جاه واول سال سعادت و اقبال او بود بشرف بساطبوس فایز گشت و دران ولا نوکر چرکس پسر تومن از نهاوند آمد و سرِ ملک عزالدین حاکم لُر کوچک که درین مدت از جهالت و ضلالت دم از عصیان و مخالفت مي زد بدرگاه عالم پناه آورد و تقریر کرد که تنش را پوست کنده و بکاه آگنده آویخته است و عبرت دیگر متمردان و طاغیان ساخته و هم درخلال آن احوال شحنه عدالت حضرت صاحب قران مولانا قطب الدین قومی را که پیش ازین باعمل داران شیراز ازانجا آمده بودند بواسطه بیدادي که

با اهل فارس کرده بود از انجمله هنگام توجه او بصوب اردوي
کیهان پوي مبلغ سیصد هزار دینار کپکي باسم نثار و پیشکش از
رعایا و محتـــرفه ستده و مولانا صاعد همراه جماعت مذکور
آمده صورت حال را بکلک عرض برلوح ضمیر منیر نگاشته
خطاب فرموده یرلیغ لازم الامتثال از موقف جلال صدور
یافت که شیخ درویش اللهي او را بزاولانه و دوشاخه مقید
ساخته باوجهی که بتغلب جهت نثار و پیشکش از مردم
گرفته بشیراز برد و آن وجوه را بصاحبان حق باز رساند و
ارغون نوکر او را که ضرری چند ازو بخلق رسیده بود از
حلق بیاویزند و اگر بر مظلومی جوری رفته باشد جبر حال
اختلال پذیرفته او را واجب دانند و خواجه ملك سمناني
را جهت ضبط اموال شیراز روانه گردانید و حکم شد که
مولانا صاعد نیز بازگردد و برعایا رساند که هرظلم و زیادتي
که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده از پیش او
بوده نه برحسب فرموده حضرت صاحب قران و چون احکام
بنفاذ پیوست و جماعت مذکور بشیراز رسیدند ارغون را
بدار برکشیدند و روز جمعه که جمهور خلائق شهر و ولایت در
مسجد عتیق جمع شده بودند و زیر و بام جامع از خاص و عام
پرشده مولانا قطب الدین را با زاولانه و دوشاخه در پای
منبر سنگین بازداشتند و مولانا صاعد بربالای منبر برآمد

و سخنان حضرت صاحب قران بسمع خلایق رسانید و بزبان ظرافت بیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرده باین عبارت ادا نمود *

* بیت *

* اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان *

* که نزد مردم دانا گناه مولانا است *

و از اطراف و جوانب مردم جامع غلغلهٔ دعا و ثناء آن حضرت بمسامع سکان صوامع عالم بالا رسید و وجه سیصد هزار دینار کپکی که باز آورده بودند بمدت دو ماه بموجب خطوط قضات و امناء مملکت و نویسندگان بی قصور و کسور بصاحبان مال رسانیدند و این ذکر جمیل بر صحایف لیل و نهار بتمادی روزگار یادگار ماند بعد ازان امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا قطب الدین را زاولانه و دوشاخه برداشته بسمرقند فرستاد *

گفتار در قشلاق فرمودن حضرت صاحبقران بقراباغ اران و ذکر احوالی که واقع شده

چون خاطر همایون حضرت صاحب قران از کار بیلقان فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قراباغ روان شد و رای آفتاب اشراق پیشتر پرتو فرمان انداخته بود و درانجا جهت قشلاق قوریاها مرتب ساخته بودند و آماده و پرداخته بعد از وصول همایون قوریای خاص بمیامن نزول اجلال و تمکین

اختصاص یافت و شاهزادگان و نوبینان مواضع خویش را بعزنزول بیاراستند و سایر اتباع و لشکریان هریک بجای خود فرود آمدند و از شکوه شوکت آن معسکر محشر انبوه وکمال بسطت و حشمت مواقف ابهت و جلال زمستان قراباغ رشك بهار تازه شاخسار گشت با آن رونق باغ و راغ امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان جاري شده بود که در قراباغ بقورلتای که ازبرای تفویض الوس هولاکوخان بامیرزاده عمر بفوز و ظفر منعقد خواهد شد حاضر گردد از راه قلاغي و سنتی آمده بعزبساطبوس مستسعد گشت و چون بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر شیخی که باشارت حضرت صاحب قران بمحل خود فیروزه‌کوه و دماوند رفته‌بود آثار و علامات عصیان و ضلال برصفحات اوضاع و احوال او ظاهر شده امر فرمود که امیرسلیمان شاه متوجه ري شود و رای برتحقیق و تفحص آن حال گمارد و حکم شد که امیرزاده رستم نیز درکفایت آن مهم کمرموافقت و معاونت بسته دارد اگر اسکندر را خضرتوفیق راهبرآید و از ظلمات ضلالت بیرون آمده باقدام بندگي و خدمتگاري پیش آید کام امید او را از چشمه نوشِ عنایت و استمالت شیرین سازند و اگر درسیاهي تباهي و گمراهي بماند پیادگان قم و کاشان و درکزین و آن نواحي و سرزمین جمع آورده هرجاکه باشد

از پی او بروند و بنیادش براندازند امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بامتثال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند و امیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات ساوري بسیار آورده طوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشهای فراخور از جانور و غلام و کنیزک و جبا[1] و اسلحه و رخوت بعرض رسانید و یک هزار اسپ کشید و مجموع خواتین و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت را پیشکشهای گران مند گذرانیده وظیفه هواخواهي و خدمت گاري بجای آورد و دران ایام هرهفته به بهانه و هرچند روز بسببی جشنهای عظیم فرمودند و داد عیش و کامراني دادند و درائناء این احوال از عراق عرب نورالورد پسر سلطان احمد را که نهال عمرش هژده سال در جویبار عداوت و خلاف نشوونما یافته بود بیاوردند و به تند باد حوادث زمان از پای درآمد و از جمله حالات دران ازمنه و اوقات سید برکه - علیه التحایا[2] والبرکات - برسید صاحبقران پاك اعتقاد ستوده خصال از خرگاه و خیمه برسم استقبال بیرون فرمود و سید مشارالیه اقامت مراسم عزای شاهزاده محمد سلطان را دستار از سر برداشته آغاز زاري کرد حضرت

---

(۱) در بعض نسخ بجای - جبه - (جیبا) و موافق لغت ترکي - جیّبه - بمعني بکتر باید * (۲) در بعض کتب بجای - التحایا - (التحایات) است *

صاحب قران او را کنار گرفته بسیار بگریستند و از طرف ماوراء النهر از کش و سمرقند و بخارا و ترمذ و دیگر مواضع سادات و اکابر و ایمه و علماء و مشایخ مثل خانزادگان ترمذ و خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشي و پسران شیخ الاسلام کشي عبد الحمید و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آن ممالک بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف تلاقي مفتخر و سرافراز و مستسعد گشتند و مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند وبهرگونه مواعظ و نصایح از قران و حدیث خاطر همایون را تسلي دادند و چون ضمیر الهام پذیر خاقان جهانگیر بزلال مقال اهل کمال از غبار ملال و کلال شسته شد و خاطر همایون را بتحقیق مسایل علمي و معارف دیني میلی تمام بود و هرروز بعد ازانکه رای منیر را از قضایای ملکي و مهمات سلطنت و عدل گستري فراغي حاصل آمدي و آخر روز فضلای اطراف و علماء اشراف در مجلس ارم مثال جمع آمدندی و بمباحث شریف و القاء مسایل شرعیه و بحث از لطایف علوم و حقایق اشیاء محفل آراستندی و از سوانح حالات که در تضاعیف آن اوقات وقوع یافت آن بود که نویسندگان دیوان کرمان مفرد ایدکو کرده بودند و مبلغی تمام بنام او رقم زده این معني در زمان عمارت بیلقان بسمع حضرت صاحب قران رسیده و در دیوان اعلی به تفتیش آن

قضیه مشغول شده درین محل خدر معلی تومان[1] آغا که عم زاده آن حضرت بود و دختر او اغاچه در حباله ایدکو بود بمیان درآمد و آن معامله را بصد تومان کپکي آخر ساختند و ایدکو آن را قبول کرده ملتزم شد که وجه بخزانه عامره رساند و حکومت کرمان باز باو قرار گرفته رخصت انصراف یافت و حکم شد که چون بکرمان رسد برادرزاده او سلطان بایزید که اورا هنگام توجه ایدکو بجانب اردوي کیهان پوی بجای او فرستاده بودند متوجه پایه سریر اعلی گردد و انوشیروان پسر بیان آغا را بتحصیل اموال آذربیجان به تبریز روانه داشت و پیرمحمد پولاد را که از امراء امیرزاده شاهرخ بود بحکومت ساري فرستاد و بیگ ملك آغا که حرم امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بود ازغزنین و قندهار احرام حریم جلالت و اقتدار بسته بدرگاه خلافت پناه آمد و سه پسر خالد و بوزنجر و سلطان مهدي که سلیل صلب شاهزاده مشار الیه بودند و هنوز در صغر سن همراه بیاورد و بسعادت بساط بوس فایز شده از نفایس اقمشه هندوستان و طرایف تبرکات و تنسوقات آن دیار پیشکش بسیار کشید *

گفتار در توجه شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان بصوب گیلان

---

(۱) درسه نسخه بجاي - تومان - (پویان) است *

و چون ملوک گیلانات بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا
کرده بدرگاه سپهر اشتباه نیامدند غیرت پادشاهانه باعث
تصمیم عزم آن جانب شد وراي صواب نمای قراولان را
سر ایشان دریای قوجین و بلال و محمد برادر علي سلطان
تواجی و بایزید بورلدای و بهلول برلاس روان ساخت
و امر فرمود که در حدود گیلان بجنگل در آمده قشلاق کنند و
امیرزاده شاهرخ را فرمان داد که صوب گیلان را وجه
عزیمت ساخته با لشکر متوجه قزل یغاج شود شاهزاده
بامتثال فرمان مسارعت نمود و فرزند ارجمندش امیرزاده
ابراهیم سلطان باتومان خود و امیر جهان شاه و شیخ ابراهیم
و رستم طغي بوغا و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امراء
تومان با لشکرها ملازم رکاب سعادت انتساب شاهزاده
بودند و چون بقزل یغاج رسیدند توقف نمودند و حکام گیلان را
استماع توجه عساکر گردون اقتدار بهرام انتصار سیلاب اضطراب
در خانه تمکن و وقار انداخت و مبلغي عظیم برسم خراج
قبول کردند و شاهزاده کس فرستاده آن معني را بعرض
استادگان پایه سریر اعلی رسانید و جمعي را بگیلان فرستاد که
اموال آنجا را تحصیل کرده بیاورند و سید رضی کیا که از
ولات ولایت دیالمه و گیلانات بشرف سیادت و فضیلت علم
امتیاز داشت و امیر محمد رشتي که از عظماء ملوک آن

طرف بود پیشکشهای لایق مرتب داشته باتفاق متوجه شدند ودیگر حکام آن دیار هریک متعلقي با تحف و اموال بسیار ارسال نمودند چون براه نموني اقبال بساحه جلال رسیدند و به تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته پیشکش بمحل عرض رسانیدند و بزبان ضراعت و انکسار عرضه داشتند که ما بندگان مجموع درمقام خدمت گاري و طاعت گزاري یك دل و یک جهتیم اداء خراج ومال را دست سعي و اجتهاد کشاده ایم وامتثال اوامر ونواهي را کمر انقیاد واذعان برمیان جان بسته حضرت صاحب قران ایشان را بصنوف خلع و تشریفات سرافراز گردانیده نوازشها فرمود و چون رضا کیا را سلسله نسبت طاهره بدودمان نبوت منتهي مي شد مراحم صاحب قران پاك اعتقاد خواست که تربیت اوبنوعي فرماید که مجموع اهالي آن دیار ممنون منت او باشند از مال گیلانات که بده هزار من ابریشم که بوزن شرع قریب پانزده هزار من باشد و هفت هزار سراسپ و سه هزار گاو مقرر شده بود آنچه رسد ولایت او وازان امیر محمد بود نصفي وآنچه رسد باقي ولایات بود ثلثي باو بخشید و فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که محصلان وجوهات مذکوره آن مبلغ را ازیشان مطالبت ننمایند و رای صواب نمای ضبط قلعه کماخ را که درسرحد روم واقع است و محافظت آن را

درعهدهٔ شمس نامي که ازخويشان اميرعباس بود مقـــرر فرمودهٔ او را با جمعي روانه آن جانب گردانيد واز جمله وقايعي که درقشلاق قراباغ واقع شد آن بود که سيد برکه را مرضي طاري شد و هرچند اطباءِ حاذق بتدبيـــرات لايق و ادويه واشربه موافق درمعالجه آن سعي نمودند اصلا مفيد نيفتاد وچون طومارِ اعمار آن يگانه روزگار بهبند - کل نفس ذايقة الموت - رسيده بود نفس شريف اودعوت ارجعي الی ربک راضية مرضية - اجابت نمود وازين نشيمـن تغير وانقلاب بگلشن جنات عدن مفتحة لهم الابواب انتقال فرمود - رضی الله عنه و رضی هو عنـــه - خاطرعاطر حضرت صاحب قران ازحدوث آن واقعه بغايت متالم شد وعبرات حزن واندوه ازديدهٔ مبارک باريدن گرفت وبعد از اعتصـــام بکريمـه - انا لله وانا اليه راجعون - فرمان همايون بنفـــاذ پيوست که نعش او را باند خود نقل کردهٔ بامانت بسپارند ودران محال عاطفت پادشاهانه ايالت ولايت همدان ونهاوند وورجرد ومواضع لُرکوچک باتمام توابع ولواحق بامير زادهٔ اسکندر رجوع فرمود *

ذکر آمدن حکام ماردين ووسطان وآش دادن جهت اميرزادهٔ مرحوم محمد سلطان

چون فصل زمستان بآخر انجاميد سلطان ماردين ملک

عیسی با بسی تجملات و اسباب بدرگاه سلاطین پنـــاه آمد و مخدره تتق عصمت را که نام زد امیرزاده ابابکر شده بود با خود بیاورد و ملک عزالدین شیر نیز از وسطان با پیشکشها و اسپان بسیار آمده بعز بساطبوس مفتخر و مستبشر گشت و زانوزده پیشکش کشید و فرمان قضا جریان صادر شد که تمام امراء و سرداران الوس هولاکوخان که در مواضع آذربیجان و عراق عرب متوطن اند هریک پسری یا برادری با کوچ بسمرقند فرستند و بجهت کفایت این مهم جمعـــی را نامزد فرمود که هریك فوجی ازیشان را کوچانیده بسمرقنـــد برند و چون ماه مبارک رمضان - الذي انزل فيه القـــران در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان - طاب ثراه - یکسال گذشته بود جهت ترویح روح منـــور او فرمان واجب الامتثال از موقف جلال بترتیب آش و اطعام فقراء و مساکین نفـاذ یافت سادات و اشراف و علماء و ایمـــه اطراف در مراتب اقدار خویش صفًا بعد صفٍّ قرار گرفتند و بعد از تقدیم مراسم ختمات و تلاوت آیات کلام الله موايد اطعمه گوناگون و انواع خورشها از حیز اندازه و قیاس بیرون بمحل صرف رسید و بدعوات صالحات مختتم گشت و مهد اعلی خانزاده از حضرت صاحبقران اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش شاهزاده را از مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علی نبینا و

علیه الصلوة و السلام بسمرقند نقل کند و دران ولا نشاط شکار از خاطر بزرگوار صاحب‌قران کامکار سر برزده و بسعادت و اقبال سوار شده از آب ارس عبور فرمود و امراء عظام و سپاه بهرام انتقام در صحراء اقتام جرگه انداختند * * نظم *

بیاراسته طوق یوز از گهر * بدان اندر افگنده زنجیر زر
سگان راجل از اطلس زرنگار * چو سگ شیرگیران شیرین شکار
بتخصیص رومی سگ تیز تگ * که نبود دگرچا بآن گونه سگ
به هیکل هزبر قوی استخوان * به هیبت پلنگی گه کین دمان
به تندی خدنگی که یابد کشاد * ز شصت تهمتن بقصد سفاد
بهنگام صیدش چو شد گرم رگ * بر آهو صد آهو گرفته بتگ
چنان حمله آرد بشیر عرین * که شیری بر آهو کشاید کمین
شود عاجز از جنگ او بی درنگ * اگر شیرش آید بچشم ار پلنگ

و بعد از سه شبانه روز اطراف جرگه بهم پیوسته انواع و اصناف چرندگان از وحوش و سباع و سایر جانوران چندان جمع آمد که اگر وصف آن چنانچه راویان از دیده باز میگویند نوشته شود البته بر مبالغه و اغراق محمول افتد * * بیت *

* جهان در جهان جانور فوج فوج *
* چو بحری که از جا درآید بموج *

و چون حلقه جرگه بر چرندگان نیک تنگ آمد و بآداب و رسوم معهود که بتکرار اشارت بآن رفته قمارمشی کرده شد *

* نظم *

زنخچیرکوه و زآهوی دشت * گرفتن ز اندازه اندر گذشت
زعرم وگوزن و زآهوجهان * بپرداختند آن دلاور مهان
وعقب فراغ از شکار سلطان گیهان میدان سلاطین شکار باردوی
همایون مراجعت فرمود * * بیت *
زفرّش فزوده سرور سریـــر * بعهدش جوان گشته گیتي پیر

والحمد لله العلی الکبیر - و همت صاحب قران دریانوال اکابر وسادات وعلماء وایمه سمرقند وکش وبخارا وسایر بلاد ماوراء النهر را از طرایف تبرکات دیار روم وافرنج از زر واقمشه ورخوت وغیرآن بصلات وافر وانعامات متکاثر اختصاص بخشید وبانواع اصطناعات پادشاهانه از خلعتهای شاهوار وخیول راهوار وزر واستر وجواری وغلمان و غیرآن سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزاني داشت وایشان داعي وذاکر ومثنی وشاکر ببلاد ودیار خود مراجعت نمودند *

گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله

چون درین یورش ممالک شام وروم بحیطه تسخیر بندگان صاحبقران گیتي ستان درآمد وتمام مواضع این دو مملکت

وجب وجب فرسوده نعل مراکبِ تسلط واستیلاء سپاه مظفرلوا گشت و در تختگاه مصر سکه و خطبه بالقابِ همایون آراسته قبول اداء خراج و مال سال بسال زیور گردنِ اطاعت و انقیاد ساختند و بکرات با کفار گرج اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بنیان مکنت و شوکت ایشان بیکبارگي انهدام پذیرفت * * بیت *

جهان را ز چین داده تا زنگبار * به تیغش که برّنده بادا قرار

داعیه غزو بی دینان خطای سمیر ضمیر صاحبقران گیتي ستان گشت و اول بهار که جهان گیر فلک سریر شرقي انتساب آفتاب از منازل شتائی بمحل شرف و پادشاهي انتقال نمود و از رفعت مکانش روز مشرقي نژاد تاج و باج از هرجانب شب شامي اصل مغربی نهاد بستد و باطراف خویش افزود *

* نظم *

نسیمِ بهاري در اطراف باغ * برافروخت از لاله هرسو چراغ

صبا از ریاحین شده مشک بیز * بشاخِ چمن باد را آفت وخیز

خبر داده از گل بهرسو هزار * ثناءِ چمن خوانده بر شاخسار

رایت فتح آیت از قشلاق قراباغ نهضت نموده در چهار شنبه چهارده هم رمضان سنه (ست و ثمانمایة) موافق بیجین ئیل روی توجه بمستقر سریر سلطنت ابد پیوند سمرقند فردوس مانند آورد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت و اقبال بگذشت و در

علف زار کنار ارس بحوالي قریه نعمت آباد که از قرای نهربرلاس است از مستحدثات التفات همت عالي نهمت آن حضرت نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ که بر حسب فرمان واجب الاذعان بطرف قزل یغاج رفته بود معاودت نموده بمعسکر ظفر قرین پیوست *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران دین پرور ایالت الوس هولاکو خان را بامیرزاده عمر

دران ولا بر حسب فرمان اعلی خدام کامیاب بترتیب اسباب طوی و تهیه جشن قیام نمودند و عاطفت پادشاهانه حکومت الوس هولاکوخان را بامیرزاده عمر تفویض فرمود و یرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون ارزاني داشت که تمام ممالک آذربیجان با توابع و ضمایم و روم تا استنبول و شام تا مصر در حیطه حکم و فرمان او باشد و شاهزادگان که متصدي ایالت فارس و عراقین باشند بجار و قورلتای او حاضر شوند و امراء و لشکریان پدرش امیرزاده میرانشاه را بوی داد و دران محل امیرزاده عمررا اجازت انصراف داد و امیر جهانشاه را با چند امیر مثل رستم امیرموسی و توکل یادگار برلاس و جنید بورلدای و غیرهم باده هزار

سوار تبوزغال نامزد ملازمت او کرد و سفارش فرمود که از سخن و صواب دید امیر جهانشاه تجاوز ننمایند و شاهزاده مشارالیه را تاج و خلعت و کمرمرصع و اسپ با زین زر ارزانی داشت و تمام امراء را نیز بجامه و کمر سرافراز و نامور گردانید * * بیت *

* روز آغاز شهـــزاده بدرود کرد *
* تنِ خویش تار و برش پـــود کرد *

و امراء را نیز کنار گرفته روانه ساخت و امیر جهانشاه از الم حرمان دولت ملازمت درگاه عالم پناه بسیار بگریست و زبان حالش بفحوای اندوه فزای * * بیت *

* هنوز رایتِ شاهم زچشـــم ناشده دور *
* دل از تصورِ دوری چو بید لرزان است *

متوجه گشت و رای جهان آرای حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان ماردین و ملک عزالدین شیر و کوستندیل گرج و تیزک و جالیق و بسطام همه را بخلعت و کمر نوازش فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمـــر ساخت و او بصوب ییلاق الهتاق توجه نمود حضرت صاحبقران بعون تایید ملک دیان از انجا کوچ کرد و شکار انداخته صید بسیار افگندند و بعد از قطع دو مرحله علف زار کنار آب اغلق که آنرا جای بلا رود گویند از فر وصول و نزول اردوی کیهان پوی رشک

روضه مینو گشت و درانجا چند روز توقف افتاد و ماه مبارک رمضان بآخر انجامید و اول روز شنبه که مفتح اسبوع جدید و غره عید سعید بود اقامت سنن و واجبات آن روز شریف وجهه همت پادشاهانه گشت و مولانا نظام الدین شبلي که از فضلاء بلاغت شعار روزگار بود و چندی از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران بکلک بیان نگاشته بقراءت خطبه عید و اقامت صلات اشتغال نمود و بعد از وظایف فرایض و نوافل صدقه و صلات و مراسم جلایل مواهب و جزایل عطایا و صلات جشن عید و سایر رسوم آن روز حمید بآیین شاهان باداد و دین مرتب و آماده گشت *

* بیت *

یکی جشن شاهانه شد ساخته * لوای جلالت بر افراخته
زبس شیره و خوان آراسته * مهیا شده هرچه دل خواسته

تتمه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه که بجانب ري رفته بود

سبق ذکر یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه از برای تحقیق حال اسکندر شیخي برحسب فرمان متوجه ری شده بودند و چون بدانجا رسیدند اسکندر از تیرگي رای پای جسارت از جاده مستقیم بندگي بیرون نهاده بود و در تیه ضلالت و جهالت سرگردان شده و قلعه فیروزکوه را

مستحکم ساخته پسر و خویشان خود را آنجا گذاشته بود و خود بکوهستان و جنگل چلادون و رستم دار گریخته شاهزاده بختیار و نویین نامدار در ظهران ري بیست روز توقف کردند و از پیادگان ري و قم و کاشان و ساوه و درکزین و آن نواحي دو هزار مرد جمع آوردند و از پی اسکندر روان شده رستم دار برستم دار درآمدند و قلعه نور را محاصره کرده بنیروی دولت قاهره بکشادند و ویران ساختند و درانجا ملك کیومرث پیش ایشان آمد و چون میان او و اسکندر مخالفت و دشمني بود برحسب قضیه الحرب خدعة اورا بگرفتند و پیش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فریب پیغام دادند که دشمن ترا فرستادیم اندیشه بخود راه مده و بی توقف بیا *

* بیت *

* که نزدیك خسرو بعهد درست *
* همان بنده باشي که بودي نخست *
* تو عمری بخدمت بسر برده *
* میگفن درختی که پرورده *

اسکندر بعد از ظهور علامات عصیان یارای آمدن نداشت با کیومرث طریقه مصالحت و دوستي پیش گرفت و او را نیز ترسانیده از راه صواب بینداخت و بایکدیگر عهد بسته باتفاق اظهار مخالفت کردند و در اوایل شوال که کنار آب اغلق مخیم

نزول همایون بود از پیش امیر سلیمانشاه کس آمد و خبر این واقعه بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانید حضرت صاحب قران بسعـــادت واقبال ازانجا روان شد و کس بخراسان پیش امیرمضراب فرستاد که بالشکر آنجا براه ساری و آمل متوجه قهر و انتقام اسکندر نکوهیده فرجام گردد و در جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراء النهر برسید واخبار امن و استقامت آن طرف بعرض همایون رسانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک را ازپیش بجانب ري

چون رایت نصرت شعار باردبیل رسید امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک و ازامرای هزاره پیرعلي سلدوز با جمعی ازپیش برّی فرستاد وامر فرمود که از احشام خلج و اعراب که درحوالي ساوه وقم و کاشان و چرا و پراهان تا کرهرود می باشند لشکر جمع آورد و امیرزاده اسکندر را فرمان داد که توجه نموده بامیرزاده رستم و امیرسلیمانشاه ملحق گردد و حضرت صاحب قران ازاردبیل و میانه گذشته بسرچم نزول فرمود و درانجا امیر دولدای که در اونیک بود

احرام کعبه جلال بسته و از عقب بتعجیل رانده برسید چون سعادت بساطبوس دریافت مکارم اخلاق پادشاهانه او را جهت قدمت خدمت کنار گرفت و بصنوف نوازش مخصوص داشته خلعت و کمرداد و فرمود که اتفاق ملاقات دیگر معلوم نیست مي باید که از احوال این جانب اصلا غافل نشوید احمد جلایر تاجیک مزاج افتاده و از و اندیشه نیست اما از قرایوسف ترکمان نیك با خبر باشید و او را وداع کرده بازگردانید و رایت فتح آیت ازانجا روان شده درپنجشنبه بیستم شوال سنه (ست و ثمانماية) بسلطانیه رسید و آنجا محصلان که بتحصیل مال گیلانات رفته بودند بیامدند و بسی اموال از نقود و اسپان و اقمشه تبرکات بیاوردند و درشنبه بیست و دوم ماه مذکور از سلطانیه نهضت نموده بعد از قطع مراحل فر وصول و نزول موکب ظفرقرین صحاري قزوین را رونق خلد برین بخشید و چون امیرزاده ابابکر از مراجعت حضرت صاحب قران آگاهي یافت از اردبیل دو اسپه بشتافت و از راه کلس بنه روز بصحرای قزوین رانده بعز بساطبوس فایز گشت و امیر پیرحسین برلاس و امیر سونجك ملازم بودند و بوسیله سرای ملك خانم و امیر شیخ نورالدین از حضرت صاحبقران درخواست نمود که پدرش شاهزاده میرانشاه را رخصت فرماید که در بغداد پیش او باشد عاطفت خسروانه

ملتمس او را مبذول داشت و امیرزاده میرانشاه را کنار گرفته اجازت داد و چهارصد هزار دینار کپکي و صد سر اسپ با دیگر طرایف و نفایس انعام فرمود و شاهزاده مشار الیه بطرف سلطانیه باز گشت و چون رایت ظفر نگار از قزوین روان شده بسوق یلاق رسید امیرزاده ابا بکر را دویست سر اسپ وصد دست جبه(۱) وصد هزار دینار کپکي انعام فرمود و فرمان داد که در عقب امیر سلیمان شاه رفته باتفاق روی جلادت بدفع اسکندر شیخي آورند وحرم شاهزاده شاهي ملک دختر حاجي سیف الدین را دجیل که از توابع بغداد است برسم سیورغال ارزاني داشت و او اجازت خواسته بطرف سلطانیه باز گشت و شاهزاده مشار الیه بعقبه طالغون برف کوفته بر آمد و در کجور بامیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه ملحق شد و ایشان درانجا رعایت حزم نموده خندق کندند و بشاخهاي درخت استوار ساختند و درانجا بیست روز توقف نمودند تا لشکر برسید و باز از موقف جلال حکم واجب الامتثال آمد که در عقب اسکندر بروند برحسب فرموده روان شدند و چون جنگلستان بود درختان انداخته راه مي کشادند و در کمرها که راهها خراب کرده بودند

---

(۱) در بعض نسخ بجاي - جبه - (جیبا) است و موافق لغت ترکي جیّبه بمعني بکتر باید چنانچه چند بار گفته شد *

بچوبها و تختها راست مي ساختند و بدين طريق از پی اسکندر
می رفتند و در جست و جوی او بهرطرف مي شتافتند و از
مخالفان هرکرا مي يافتند بقتل مي آوردند و رايت خورشيد
اشراق از سوق يلاق نهضت نموده دريکشنبه غره ذي قعده
بجلگای ری درآمد و مرغزار سارق قمش مخيم نزول همايون
گشت ورای صواب نمای چهارپايان واثقال زياده را براه
ري و خوار روانه ساخت و بيگ ملک آغا حرم اميرزاده
پير محمد با فرزندانش اجازت يافته بجانب غزنين و قندهار
روانه گشت و حکم شد که اميرشمس الدين عباس و ديگر امراء
که نقل قراتاتار و خانه کوچان آذربيجان درعهده اهتمام
ايشان بود مجموع از راه خوار و سمنان روان شوند برحسب
فرموده از هر تومان يك ميرقوشون که موکل بود برجمعي
از قراتاتار ايشانرا رانده متوجه شدند و اميرشاه ملک که
جهت جمع کردن لشکر از پيش آمده بود باردوي کيهان پوی
پيوست و صاحب قران دريادهش دارا منش * * مصراع
* آن زعدلش ملک و دين درنازش و در پرورش *
از مرغزار سارق قمش روان شد و چون بقلعه گل خندان که
در دامن دماوند واقع است و ويران بود رسيد بنظر احتياط
درآورده فرمان داد که آن قلعه را بگچ و سنگ عمارت کرده
معمور گردانند و ازانجا گذشته با لشکر آراسته از دماوند

عبور نموده بفیروز کوه رسید فیـــروزه فیـــروزي زیور خاتم سلطنت و جهانبانی و جواهر آمال و امانی منتظم در عقود دولت و کامرانی - و لله الحمد و المنة *

گفتار در فتح قلعه فیروزکوه

از قلاع معتبر که بمزید مناعت و محکمی مشهور است و وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور قلعه فیروزکوه است که بر فراز کوه عالي ساخته اند و حصار آن را در غایت حصانت و استحکام برافراخته و پرداخته * * بیت *

* از محکمي است کوهی اندر فراز کوهی *
* در وی پناه جسته از پردلان گروهی *

چون رایت فتح آیت روز دوشنبه نهم ماه مذکور سایه وصول بر فیروزکوه انداخت عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب اورا فروگرفتند و کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند و بهادران پیش رفته سبها مرتب ساختند و بترتیب عراده و منجنیق و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و رعد اندازان رعد اندازي در گرفته و شجاعت پیشگان هربازي از سر گرفته و چون یك برج از حصار قلعه در دامن کوه بر سر رودخانه بنا کرده اند و باروی آن تا بالا برآورده مردم قلعه آب ازانجا برمي داشتند دلاوران لشکر منصور پیش رفته آب را از پای کوه بگردانیدند آنچه دران موضع ماند بهرگونه

قاذورات و پلیدیها ملوث و مکدر ساختند اهل حصار از سر اضطرار دست جسارت بجنگ و پیکار برکشادند و از بیم جان دل بر مرگ نهاده بمدافعه و مقاتله بایستادند چون شب درآمد از نوکران شاهزاده جوان بخت ابراهیم سلطان محمد آزاد و شیخ بهلول بیان تمور آق بوغا با بهادری چند از کمرها یک یک بقلعه کوه برآمدند وبپای بارو رفتند و چون حصاریان آگاهي یافتند روان بشتافتند وبمنع و معارضه مشغول گشته نیران محاربه و قتال اشتعال یافت و چندی از بهادران که ببالا برآمده بودند زخمدار شدند و چون روز شد سپاه ظفرپناه کورگه زده سورن انداختند و از اطراف بکمرها برآمده آهنگ جنگ نیز ساختند مشاهده آن حال پسر اسکندر شیخی و سایر اهالي قلعه را که از جمله سیصد مرد دیو صفت مازندراني و سپاهیان جنگ جوی جنگلي بودند در قلق و اضطراب افکند و از غایت دهشت و هراس جمعی را پیش حضرت صاحبقران فرستاده بتضرع و زاري امان خواستند مرحمت پادشاهانه فرستادگان را خلعت پوشانید و نوازش فرمود و استمالت نموده بازگردانید و چون ایشان بقلعه بازگشتند پسر اسکندر و متعلقان او که آنجا بودند بدرگاه عالم پناه شتافتند و قلعه را تسلیم داشتند لشکر فیروزي اثر بقلعه درآمدند و تمام ساکنان آنجا را بکوچ بیرون آوردند

وچنان حصنی بدان حصانت که * * بیت *

درو مردم ندیم ماه بودی * ز رازِ آسمان آگاه بودی

ازنیروی دولت قاهره بدو روز فتح شد و حضرت صاحبقران زنگي توني را با جمعی بکوتوالي قلعه بازداشت و روز دیگر چهارشنبه یازدهم بسعادت و اقبال سوار شده مقدار نیم فرسخ براند و بمرغزاری فرود آمد حضرات عالیات سرای ملك خانم و تومان آغا را با شاهزادگان ارجمند امیرزاده الغ بیگ وامیرزاده ابراهیم سلطـــان وامیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص را روانه سمرقند گردانید و مجموع برحسب فرمان براه سلطان میدان روان شدند و رایت ظفرپیکر بعزم دفع اسکندر نهضت فرمود ودرین اثنا خبر آمد که قراتاتار یاغي شده اند وکیفیت این قضیه چنان بوده که یک کرن از تاتار که نقل ایشان درعهده خواجه تنکري بیرمش بود درظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان و عدوان برآوردند و اورا زخمها زده بینداختند و سرِ خود گرفتند و داروغاء کرني که بعد ازایشان مي آمدند تنکري بیرمش را که برهنه و زخم دار بی خبر افتاده بود بشناخت و از حیاتش رمقی مانده بود او را باندرون دامغان بردند که معالجه کنند و ازاستماع این خبر دیگرکرنها عزم گریختن کردند و چون امیر شمس الدین عباس و اتلمش

وشاه ولي پسر سونجک و دیگر امراء قوشون که موکل کرنها بودند ازان حال آگاهي یافتند تیغ انتقام دران بی باکان شقاوت فرجام نهاده بسیاری ازیشان را نیست گردانیدند ازان جمله دراندرون و بیرون دامغان دو سه هزار کس کشته شد چنانچه از کثرتِ کشتگان راه برگذرندگان بسته ماند *

* نظم *

چو شد دیدهٔ بخت تاتار تار * هوس پود کردند و پندار تار
گلیمِ سیه بهر خود بافتند * رخ از صوب اقبال برتافتند
دلیري نمودند و یاغي شدند * که نفرین برایشان که باغي شدند
بشومي اندیشهٔ نابکار * بکشتند ازیشان فراوان هزار
زبس جیفهٔ کشته شد بسته راه * عقوبت برآرد نهالِ گناه

وچند فوج ازیشان بطرف جنگلهای استرآباد گریختند و دیگران را امیرشمس الدین رانده با خود ببرد و چون پرتو شعور صاحب قران بی همال برین احوال افتاد بیان قوجین و فاضل پسر سیف الملوک حاجي سیف الدین و دانه خواجه و رستم پولاد و قماري بهادر با پانصد سوار از عقب گریختگان روان ساخت که هرجا که باشند بایشان رسند و بعد ازان امیرزاده احمد عمر شیخ و امیربرندق را با فوجی سپاه بفرستاد و ایشان برحسب فرمان تا بدامغان براندند وچون تاتار بعضی کشته شده بودند و بعضی گریخته و بیشتر

را امیر شمس الدین و داروغان برده بودند ازانجا بازگشتند و بموکب همایون پیوستند و بیان قوجین و دیگران که اول ایشان از پی گریختگان رفته بودند از بسطام گذشته و از عقبه لنگرود عبور نموده بجنگل مازندران درآمدند و در موضع قراتغان بکنار دریای قلزم بتاتار رسیدند و با آنکه ایشان پانصد مرد بیش نبودند و تاتار[1] کثرتی عظیم بی اندیشه با ایشان جنگ کردند و به نیروی دولت قاهره غالب آمدند و کما بیش دو هزار خانه دار تاتار بدست آوردند و قریب هزار کس ازیشان بکشتند و بیان قوجین ازانجا متوجه درگاه عالم پناه شد و اغرق[2] که با حضرات عالیات بصوب سمرقند روان شده بود چون به بسطام رسیدند اغرق[2] امیرزاده شاهرخ جدا شده براه نیشاپور عازم هرات گشت سرای ملک خانم و تومان آغا با اغرق[2] بزرگ براه جاجرم و اسفراین برفتند *

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بچلاو

چون عادت و وارصاحب قران کامگار همواره چنان بود که در کفایت مصالح و مهمات ملک و ملت بنفس مبارک خویش التفات فرماید درین مجال عنان عزایم خسروانه بصوب استیصال اسکندر شیخی معطوف گشت و امیرزاده

---

(۱) در بعض نسخه بجای - تاتار - (قراتاتار) است * (۲) در بعض کتب بجای - اغرق - (اورق) است *

شاهرخ را که ظفرکردار ملازم بود اندک عارضه طاري شد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امراء و لشکریانش برقرار با معسکر نصرت قرین باشند و او با ایچکیان خود بازگشته بهرات رود شاهزاده برحسب فرموده توجه نمود وموکب فتح آیین متوجه جانب چلاو شد وباآنکه دران طرق و مسالک کوههای بلند سر باوج افلاک کشیده بود و درهای ژرف درپستي بمرکز خاک رسیده فراز و نشیب آن کوهسار ناهموار * بیت *

* کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *
* کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

درچند روز معدود طی کرده شد و چون عساکر گردون مآثر ببالای کوه چلاو برآمدند سکندر کافرنعمت ازعجز و اضطرار فرار اختیارکرد و روی شقاوت وادبار بجهنم دره نهاد *

* چون زولي نعمتِ خود سر کشید *
* نیست عجب گر بجهنـــم رسید *

وراویت نصرت شعار در روز جمعه بیستم ذی قعده بچلاو رسید و چون اسکندر واتباعش آن موضع گذاشته بودند و گریخته روز دیگر ازان محل کوچ کردند و دران راه دره ایست عمیق بسیار درخت که پیوسته آنجا ابر و میغ وبارندگي می باشد ودران دره آبی است بزرگ بغایت تیز که نه باسپ ازان

مي توان گذشت و نه بشناه و از غایت صعوبت و دشواری راه بجهنم دره مشهور است و پلی که بر بالای آن آب بسته بودند و اسکندر ازان گذشته بود و آن را ویران ساخته و چون حضرت صاحب قران آنجا رسید و عبور از آب متعذر بود امر فرمود که پل به بندند عساکر دشمن گداز چوبهای دراز را یك سر در خاک بند کرده دیگر سر پیش میداشتند باز بران سر چوبی دیگر بمیخ وصل کرده پیش میداشتند تا مقدار چوبی بلند پیش نماند بعد ازان چوبها انداختند و بر بالای آن تختها میخ دوز کردند و چون پل بسته شد و راه کشاده روز دوشنبه بیست و سیوم نخست چهل بهادر که بقراولی مقرر بودند با پانصد مرد دیگر بگذشتند و از عقب ایشان یوسف برلاس با قوشون توسقال بگذشت و بعد ازان سید خواجه شیخ علي بهادر و از پی او امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین بگذشتند و ببالای کوه جهنم دره برآمدند و جنگلها بریده راه مي ساختند و بطلب اسکندر مي شتافتند و حضرت صاحب قران از پل عبور نموده یکروزه راه برفت وببالای پشته که درخت نبود نزول فرمود و دران ایام متصل میغ و باران بود و درین منزل سید اسمعیل کرمکاني از کرسکان که از قرای ترمذ است بدرگاه اسلام پناه آمد و باحراز دولت دست بوس همایون مستسعد گشت و قهرمان

جزم[1] صاحب عزم صاحب قراني لشکریان را دران جنگلها بجست وجوی اسکندر از هرطرف روان کرد و غجرجي ایشان سادات مازندران بودند واز قراولان که سابقا باین مهم شتافته بودند دریای قوجین و شاد ملک برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش اللهي و شیخ محمد قوجین و بیگ تمورقوجین وخداداد چوره و وفادار روز پنجشنبه بیست و ششم درمیان جنگل نزدیك کنار دریای فلزم باسکندر رسیدند و شیخ درویش اللهي از خوف بازگشت بدان بهانه که یوسف برلاس را باجمعي از سپاه که ازعقب بمدد آمده بودند بتعجیل بیاورد و اسکندر با دویست پیاده و سي سوار از خویشانِ خود بآهنگ جنگ از قیتول بیرون آمده بایستادند و قراولان لشکر منصور که رسیده بودند بیست نفر بیش نبودند و شجاعت و دلاوري اسکندر را که مرةً بعد اخری مشاهده کرده بودند مي دانستند و درواقع او را بهادري و پهلواني موروثي بود چه مشهوراست که قبیله او ازنسل بیژن اند که پدرش گِیو بود و مادرش بانو گَشَسْب دختر رستم چنانچه فردوسي از زبان بیژن گفته * * بیت *

* نِیا شیر جنگي پدر گِیو گُرد *

* هم اکنون به بیني ز من دست برد *

---

(۱) در دو کتاب بجای - جزم - (جزم صایب) است *

با این همه قراولان از بیم بازخواست صاحبقران دل بر مرگ نهاده بایستادند که اگر قضای رسیده همین جای اولی وبامید دولت قاهره آن حضرت که از کثرت تجربه اعتماد بران داشتند دست جلات به تیر وکمان یازیدند اسکندر با سواران خود چند نوبت به نیزه حمله آوردند وایشان پای ثبات فشرده تیرباران کردند واسکندر را کاری از پیش نرفت عاقبت اسکندر که تا در رکاب همایون بود عنان از لشکری نمی‌پیچید بشامت کفران نعمت از اندک نفری روی برتافت وپشت بهزیمت داد باآنکه غلبه از سوار و پیاده داشت * * نظم *

* بکون ومکان چیـــزی از خیر وشر *
* ز کفـــران نعمت مدان شوم تر *
* ز کفـــران نعمت چه آید جز این *
* که نقصان عمراست وخسران دین *
* بکفـــران نعمت دلیـــری که کرد *
* که رخشِ حیـــاتش سکندر بخورد *
* سکنـــدر که بُد رستـــمِ روزگار *
* ز کفران نعمت چنین گشت خوار *

وچون ازنیروی اقبال صاحب قران اسکندر ناموردر زمان با غلبه لشکر ازان چند نفر هراسان شد وقیتول را گذاشته

بجنگل درآمد و بگریخت قراولان بجای خود بایستادند و ندانستند که او بکدام طرف بیرون رفت و یوسف برلاس و سیف الملوک و حاجي عبدالله عباس از عقب برسیدند و با قراولان باتفاق به قیتول اسکندر درآمدند و دست تسلط بنهب و غارت برکشاده از اسپ و استر و اقمشه و زر و غنایم بسیار گرفتند و شب درانجا توقف نمودند و امیرسونجک که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرسلیمان شاه بود و از پیش روان شده از طرف دست چپ بیامدند و بایشان پیوستند *

* بیت *

* چو شد روز و شب داص اندرکشید *

* درخشنده آمد ز بالا پدید *

امیرسونجک از طرف دست چپ بجانب کوه و جنگل روی توجه بجست وجوی اسکندر آورد و بعم زاده او لهراسپ و دیگرکسان او رسیده درپی کرد و امیرعلي پسر اسکندر و دختر و زنان و متعلقانش را اسیرگرفت *

گفتار درمحاربه امیرزاده سلطان حسین با اسکندر شیخی و ناپدید شدن اسکندر

امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه شیخ علي بهادر با هفتاد مرد بقراولان رسیدند و خبر اسکندر را ازایشان پرسیدند و باتفاق درعقب او بجنگل درآمده روان شدند و چون از

روز نیمه بگذشت درمیان جنگل ستان و دریا کنار باسکندر رسیدند و با دویست پیاده وپنجاه سوار بود مجموع از بیم جان جنگ را آماده شده درمقابله بایستادند امیرزاده سلطان حسین بر ایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب گریزان شد و چون مخالفان دلیر گشتند پیاده و سوار از جنگل بیرون آمده از پی ایشان بشتافتند و روان بازگشتند و با تیغ انتقام بر سر ایشان ریختند و بیشتر پیادگان را خون با خاک بیامیختند و ازین جانب وفادار داد مردي و مردانگي داده او را نیزه برروی زده بودند و اسنان او از ضرب سنان بیرون افتاد و باوجود چنین زخمي بعد ازان جنگ بسیار کرد و نوکران امیرزاده سلطان حسین از چلاویان دو سوار فرود آوردند و اسکندر مقهور و مخذول بجنگل درآمده بطرف گیلان بدر رفت بعد ازان خبری محقق ازو نیامد بعضی گفتند بزیّ فقراء برآمده صورتِ فقر و غربت را حصار جان ساخت و جمعي گفتند دران بیشها جان شیرین بتلخي سپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو نفر چلاوي که گرفته بود یکی را زنده مصحوب قزان درویش پیش حضرت صاحب قران فرستاد و منزل همایون بالای آن پشته بود که سبق ذکر یافت و چون قزان درویش او را بیاورد آن حضرت احوال اسکندر بتفصیل ازو استفسار فرمود و امیرزاده

سلطان حسین ازانجا بازگشته بکنار دریای قلزم بامیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و امیرشیخ نورالدین که با لشکر غلبه بجست وجوی اسکندر میگردیدند دوچار خورده و باتفاق کنارکنار قلزم بطرف گیلان قریب سه فرسخ رفته فرود آمدند و امیرمضراب چاکو که برحسب فرمان با لشکر خراسان از راه آمل و ساري بطلب اسکندر شتافته بود بایشان ملحق شد و سایرامراء که بهمان مهم بجنگلها درآمده بودند مجموع درانجا جمع آمدند و چون اسکندر تنها نیم جاني بهزار مشقت بیرون برده بنوعی ناپدید گشت که دیگر اثری ازو پیدا نشد شاهزادگان و امراء ازانجا بازگشته بدرگاه عالم پناه آمدند کمال حمیت پادشاهانه ایشان را با آن همه کوشش که نموده بودند عتاب فرمود که چرا ازپی اسکندر نرفتید و امیرشاه ملک را با ایشان منضم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب گیلان فرستاد و ایشان یکشبانه روز درمیان جنگل ولای و زمینهای برنج کار برنج و زحمت بسیار برفتند و متصل از آسمان باران میبارید و زمین لای بود چنانچه محل فرود آمدن نمي یافتند دران حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید که مراجعت نمایند برحسب فرموده بازگردیدند و رایت منصور ازفراز پشته مذکور نهضت نموده و ازآب جهنم دره

بپل گذشته در حوالی قلعـــه نور که از قلاع رستم دار است نزول فرمود عساکر منصور برادرزاده اسکندر را با جمعی از اقرباء و نوکرانش که گرفته بودند پیش حضرت صاحب قران آوردند عاطفت خسروانه ایشـــان را مرحمت فرموده از سرخون ایشان درگذشت و بجان امان بخشید و شب هنگام از امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه خبر آمد که بکنار آب دره رسیده ایم و عبور ازان متعذر است و مارا استعداد پل بستن نیست امر عالي نفاذ یافت و محمد آزاد و توکل باورچي باسی کشتي بانِ جیحون مقدم ایشان اردوشاه برفتند و بازوی مهارت کشاده پل به بستند شاهزادگان و امراء و لشکـــریان از پل گذشته سعـــادت بساطبوس دریافتند و شب آنجا توقف افتاد و رایت فتح آیت ازانجا بصوب گیلان بطرف قلعه حرثی[1] روانه شد و در جلگاء کلاره دشت رسیده چند روز توقف نمود و درین اثنا امیر غیاث الدین علي پسر سید کمـــال الدین را تربیت فرموده مملکت آمل را بجهت عداوت قدیم که میان ایشان و اسکندر بود بوی ارزاني فرمود *

گفتار در توجه رایت نصرت شعار برسبیل ایلغار بجانب سریر سلطنت پایدار

---

(۱) درچهار نسخه بجای - حرثی - (هرسین) است *

چون از جزای کفران نعمت و نهیب آسیب سپاه گردون صولت اسکندر شیخی چون آب حیوان ناپیدا و گم نشان شد و هرکه با و منسوب بود از فرزندان و زنان و متعلقان و هرچه داشت از قلاع و اموال و چهارپایان و غیرآن در قید اسار و حوزه تصرف و اختیار اعوان و انصار دولت پایدار در آمد رای صواب نمای عزم توجه سمرقند جزم فرمود و شاهزادگان که ضبط و محافظت عراقین بعهده شهامت و صرامت ایشان قرار یافته بود و سید عزالدین هزارکري و برادرانش و سید علي مازندراني همه را بالباس خلعت اساس قدر و رفعت بلند گردانیده اشارت فرمود که هریک بولایتي که نامزد ایشان شده بازگردند و امیر سعید بولاس را ملازم امیرزاده رستم گردانید و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر و برحسب فرموده امیرزاده اسکندر بهمدان و سید عزالدین بهزارکري و سید علي بآمل روانه شدند و رایت نصرت شعار از کلاره دشت نهضت نموده بعد از چند کوچ بولایت لار رسید در پای کوه دماوند که پادشاه ارغون دران موضع کوشکي ساخته است و حالیا بکوشک ارغون معروف است و روز یکشنبه بیستم ذی حجه ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده با امراء و خاصگیان بتعجیل روان شدند روز سه شنبه بیست و دوم بفیروزی بفیروزکوه نزول فرمود و امیر سلیمان شاه را بخلعت

طلا دوزو کلاه مرصع سرافراز گردانیده بحکومت ري و فیروزکوه و آن نواحی باز داشت و بیان قوچین را که داروغاي ري بود اجـــازت ارزاني داشته بضبط قلعه گلخندان فرمان داد وازانجا براه سلطان میدان روانه شد و پنجشنبه بیست و چهارم ببسطام رسیده باحراز زیارت سلطان العارفین بایزید قدس سره مبادرت نموده استمداد همت کرده دست توفیق بافاضت نذور و صدقات برکشاد و حاکم استراباد بیرپادشاه که درین سفر هم عنان ظفر ملازم رکاب همایون بود و باجازت حضرت اعلی پیشتر باسترآباد رفته بازدرین محل برسیـــد و پیشکشها کشید و از جمله نه تقوز اسپ بود عاطفت خسروانه او را خلعت داده بازگردانید و هم درانجـــا دانه خواجه که از عقب تاتار رفته بود برسید و عزبساط بوس یافته صورت حال تاتار عرضه داشت فرمان شد که کلان تران ایشان را بابند همه را رانده بسمرقند برند و امر فرمود که داروغگان مواضع و ولایات ایشان را بدرقه کرده برسانند و صاحبقـــران سپهر احتشام همان روز از بسطام روان شد و چون قریه جغز[1] از وصول رایت نصرت شعار جنت آثار گشت حسن صوفي ترخان از پیش امیرزاده شاهرخ آمد و استفسار نمود که درکجا ادراک دولت ملاقات افسر فرق مفاخرت و مباهات سازیم رای

(۱) دربعض نسخه بجاي - جغز - (جغو) و دربعض (جغران) است *

صواب نماي او را بالاغ باز گردانيد که بتعجيل بيايد چنانچه
در کنار آب جغچران برسد حضرت صاحب قران بتعجيل روان
شده روز چهار شنبه غره محرم سنه (سبع وثمانماية) از نيشاپور
کوچ کرده بعشق آباد فرود آمد و روز جمعه سيوم مزار متبرک
جام را مخيم اقبال ساخت و بوظايف زيارت و استمداد
همت قيام نموده ازانجا روان شده بر لب آب جغچران رسيده
نزول فرمود و اميرزاده شاهرخ از هرات برحسب فرمان توجه
نموده آنجا رسيده دولت تلاقي دريافته ديده اميد روشن
گردانيد و پيشکشها کشيد و همت پادشاهانه تمام آن را بجماعتی
که ملازم رکاب همايون بودند بخشيد آقبوغا و قرا بوغای جون
غرباني که در غيبت حضرت صاحب قراني انديشه فاسد
از جهل و نادانی بدماغ راه داده بودند و هند و شاه شيخ
هردو را درين محل بياورد باشارت شحنه قهر هردو را در
رباطی که آنجا است از حلق بياويختند و خواجه احمد طوسي
را جهت ضبط اموال و مفرد عمال خراسان تعيين فرمود
و او در مدت چهل روز د ويست تومان کپکی از کارکنان و عمال
استحصال نمود و حضرت صاحبقران همان زمان روان شد
و اميرزاده شاهرخ را که بمشايعت رکاب سعادت انتساب
مي آمد اجازت انصراف داد و کنار گرفته باز گردانيد
و چون بکرلان رسيد به نزديک رباط بر سر چشمه نزول فرمود

وتمور خواجه آقبوغا که از سمرقند باقامت رسم استقبال استعجال نموده بود دران محل برسید و نه سر اسپ راهوار کشید و ازانجا روان شده بکنار آب مرغاب فرود آمد و مردم از داروغای جیجکتو اباق تلبه شکایت کردند درحال از موقف جلال فرمان لازم الامتثال بنفاذ پیوست و اورا پای سوراخ کرده سرنگون بیاویختند و ازانجا بتعجیل راند و درائنای راه حکام و داروغگان ولایات وکلان توران الوس و احشام از اطراف پی در پی میرسیدند و اسپان می کشیدند و ملازمان بختیار اسپان مانده را در راه می ماندند و بران اسپان سوار شده بتعجیل میراندند و رایت نصرت شعار بلنگر شیخ زاده بایزید رسید و ازانجا نهضت نموده و از اندخود و دکه و آب دره کرگذشته بعلیا باد فرود آمد و ازانجا روان شده بقرب قریه آدینه مسجد نزول فرمود بزرگان بلخ برسم استقبال پیش آمدند و حضرت صاحب قران را بضراعت نیاز نماز برده باقامت وظایف دعا و ثنا قیام نمودند و آنحضرت بسیاه گرد رسیده نزول فرمود و ازانجا توجه نموده از جیحون بکشتی بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرمود و خانزاده مشارالیه مراسم طوی بتقدیم رسانیده پیشکش کشید و ازانجا روان شد و از قهلغه و جکدالیک عبور فرموده موضع دول برچی محل نزول همایون شد و ازانجا

بکش رانده آق سرا از یمن مقدم فرخنده غیرت فردوس اعلی گشت و بی توقف بمزار متبرک شیخ بزرگوار شمس‌الدین کلار[1] شتافته استمداد همت نمود و زیارت پدر سعید و امیرزاده جهانگیر و سایر فرزندان و اقرباء دریافت و ازانجا سوار شده و از عقبه کش گذشته بباغ تخت قراچه فرود آمد و ازانجا بباغ قراتوپه در قصر جهان نما نزول فرمود و دران محل خواجه یوسف وارغونشاه امیرزاده قید و پسر امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را بدرگاه عالم پناه آوردند و عزز مین بوس دریافته نثار کردند و پیشکش کشیدند و مهد اعلی تکل خانم نیز با تمام خواتین امراء باستقبال شتافته سعادت تقبیل حاشیه بساط جلالت مناط دریافتند و برسم نثار قیام نموده خلعتها و تقوزها بعرض رسانیدند و چون صاحبقران گیتي ستان چنان بتعجیل رانده بود که مردم از قرب وصول موکب همایون تاغایت آگاه نبودند درین محل سادات و قضات و اکابر و اعیان شهر مجموع بیرون شتافتند و بعز بساطبوس استسعاد یافتند *

گفتار در وصول موکب ارجمند سعادتمند بدار السلطنة سمرقند

صاحب قران گیتي کشا از قصر جهان نما بسعادت سوار

---

(۱) در بعض نسخ بجای - کلار - (کلال) است *

شده درمحرم سنه (سبع و ثمانماية) بسمرقند در باغ چنـــار
نزول فرمود و ازانجا بشهر در آمده بمدرسه شاهزاده سعید
محمد سلطان که تا غایت که ساخته بودند عزملاحظه آنحضرت
نیافته بود فرموده رسم زیارت اقامت نمود و بباغ چنار آمد
و خاطرعاطرپرتونشاط بر بسط بساط عشرت و انبساط انداخت
و چون حضرات عالیات و شاهزادگان که با اغرق از فیـــروز
کوه پیشتـــر روان شده بودند و بر حسب فرموده براه باورد
و ماخان و مرو توجه نموده هنوز نرسیده بودند کس بتعجیل
فرستاد که بشتابند و هرچه زود تر بیایند و مهـــد اعلی تومان
آغا از گذار قریه آمویه عبور نموده بمرغزار بخارا رسیده بود
و فرود آمده که فرستاده حضرت صاحب قران برسید و چون
سرای ملك خانم هنوز نرسیده بود سه روز درانجا توقف
نمود تا خدر معلی مشار الیها برسید و دران محل اغرق گذاشته
بتعجیل از پیش روان شدند و به وابکنت راندند و ازانجـــا
کوچ کرده و از رباط ملک گذشته بمرغزار چهـــار منار فرود
آمدند و ازانجا بتاتکنت بکوچه ملك آمدند و درانجا ساوري
درمیان بود و آش کشیده که بازکس آمد که بتعجیل بیایند
روان سوار گشته استعجال فرمودند و بسمرقند شتافتـــه ازعز
تلاقي حضـــرت صاحب قراني بمراقي سعـــادت و کامراني
صعود نمودند و سرای ملك خانم ببـــاغ چنـــار فرود آمد

و نومان آغا بباغ بهشت و حضرت صاحب قران بآنجا نزول فرمود و از فرقدوم فرخنده بحقیقت باغ بهشت شد و چون از یورشي که بعضي نتایجش فتح تمام ممالک شام و مصر و روم بود رایت نصرت شعار درغایت استعلاء و اقتدار بمستقر سریر سلطنت پایدار مراجعت نمود برحسب عادت روزگار مولع برزوال و انتقال جای آسیب عین الکمال بود نیل ملال برجمال حال کشیده آمد و مزاج مبارک ازنهج اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرضي طاري شد و بعد از یک هفته ازدارو خانه - و اذا مرضت فهو یشفین بشفا مبدل گشت و بعد از صحت مسند ابهت و جلال بباغ شمال انتقال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف افتاد و درانجا بجهت فرزندي که از بیکسي متولد شد تمام آغایان و شاهزادگان و نوینان جمع آمده جشني پادشاهانه مرتب گشت و بعد ازان باغ بلند از شکوه مقدم ارجمند فردوس مانند شد و ازانجا روح آسا که پرتو حیات و بقا برقالب اندازد بداخل سمرقند درآمد و خانه شاهزاده سعید محمد سلطان - خص بمزید الرحمة والرضوان - بکرامت نزول همایون اختصاص یافت و فرمان شد که متصل بمدرسهٔ که معمار همت شاهزاده مشارالیه انشاء کرده گنبدي جهت مرقد منورش بسازند برحسب فرموده درپیشگاه ساحه خانقاه متصل بصفه

جنوبي قبه فلک مثال برافراختند و ایزاره آنرا از رخام منقش بزر و لاجورد مرتب ساختند و سردابه از برای مدفن مغفرت معدن پرداختند وخانه چند که در حوالي آن بود ویران ساخته باغچه بهشت آیین ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات حقاني یعني ضمیر منیر حضرت صاحب قراني پرتو اعتناء و اهتمام بر استکشاف احوال خاص وعام انداخت و بغور قضایای رعایا و زیر دستان رسیده مجروحان زخم عدوان و تعدی را بمراهم مراحم بی دریغ بنواخت و چون بمسجد جامع که از مستحدثات آن حضرت است گذار آورد درگاه آن که در مدت غیبت آن حضرت برآورده بودند در نظر همت بلند کوچک و کوتاه نمود امر عالي صدور یافت که آن را خراب سازند و کشاده تر و بلند تر ازان اساس اندازند و برافرازند و خواجه محمود داود بواسطهٔ تقصیـــری که در توسیع و ترفیع درگاه مذکور کرده بود در بازخواست افتاد و در مدرسه سرای ملک خانم که در مقابل جامع واقع است نزول فرمود و جهت استحکام مباني معدلت و نصفت عمل داران و بنکچیان را گرفته و بند کرده در معرض خطاب و عتاب آورد و بعد از سوال و جواب هرکه ازو خسراني بکسی و ضرری بدیگری رسیده بود ادبهای بلیغ دید و عقوبتها بسزا کشید و ازانجمله محمود داود و محمد جلد که از عظماء نویسندگان بودند و در مدت غیبت

رایت نصرت شعار متقلد امر وزارت هردو را بکان گل در اثناء طوی که بعد ازین شرح داده خواهد شد بحلق برکشیدند و صاحب قران عالي مکان از مدرسه مذکور بباغ چنار فرمود و ایلچي ایدکو از دشت آمده دران محل بوساطت امراء سعادت زمین بوس دریافت و شونقـــار و دیگر بیلاکات که آورده بود بگذرانید و پیغـام ایدکو که مضمون آن اظهـار مطاوعت و انقیاد بود بعرض رسانید حضرت صاحب قراني ازانجا آهنگ باغ دل کشا فرمود چند روز آن روضه دل فروز مشمول میامن نزول همایون بود و دران اثنا از پیش فرمان ده ممالک افرنج ایلچي رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و انواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض رسانید ازانجمله پرده ها بود که درنقوش آن صورت گري بنوعی بافته بودند که اگر کلک ماني همچنان برلوح ارژنگ[1] جاري بودی از طرح نظیر آن تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته و شرمساري کشیدی و پیش ازین فرمان قضاجریان صدور یافته بود که درباغی که بامر واجب الامتثال درجنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هریك از چهار دیوار آن قریب هزار و پانصد گز شرعي بذایان مصر و شام باهتمام تمام

---

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای « ارژنگ - (ارتنگ) است .

درمیان آن قصری پادشاهانه بسازند و درین ولا عمارتِ آن باتمام پیوست قصری که از مجموع نظایر و اخوات که باشارت حضرت صاحب قران در دیگر بساتین و باغات ساخته و برافراخته بودند بزرگ تر بود و چون زینت عمارت شام از رخام میباشد و آب روان در اماکن و مساکن آن دیار عمومی تمام دارد بنایان آن طرف درسنگ تراشی و نصوص کاری و اختراع فوارات جاری بغایت ماهر میباشند کاری که خاتم بندان در آبنوس و دندان و غیرآن میکنند ایشان در دیوار و فرشِ عمارات از سنگهای الوان بهمان خوبی و نازکی میسازند لاجرم از سنگ مرمر در داخل (۱) آن قصر بدیع پیکر کارهای لطیف کرده کمال حذق و مهارت خویش بنمودند و از ترتیب فواره بسیار نزاهت و طراوت آن بیفزودند و عمله فارس و عراق ظاهرش را بکاشی کاری درغایت لطافت و استواری بپرداختند حضرت صاحبقران بمبارکی وطالع خجسته بآنجا فرمود و بندگان کامیاب برحسب اشارت علیه بترتیب طوی قیام نمودند و جشنی خسروانه مشتمل برجمیع مشتهیات و مستلذات مهیا و آماده گشت و شاهزادگان و خواتین و امراء رسم تهنیت ونثار بتقدیم رسانیدند و دران طوی ایلچیان اطراف حاضر بودند و بهره ور *

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای - خوبی - (خردی) است *

* مصراع *

* که خس نیز دربحر یابد گذر *

گفتار در قرلتای حضرت صاحبقران دریا دل و ترتیب طوی بزرگ از برای تزویج شاهزادگان درکان گل

چون مجموع ممالك روی زمین درنظر قدر صاحبقران سعادت قرین مختصر مي نمود همت عالي نهمت آن حضرت روا نمي داشت که تا تمام معموره عالم بحوزه تسخیر و تصرف درنیاید دریك محل اقامت فرماید و باستراحت و آسایش گراید لاجرم درین ولا که مستقر سریر سلطنت بفرقدوم همایون مشرف و مزین بود صواب آن دانست که پیش ازانکه رایت فتح آیت بعزم غزو بی‌دینان خطای باز نهضت نماید مقتضای فرموده - تناکحوا توالدوا تکثروا - علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات - نسبت باجمعی از شاهزادگان بوقوع پیوندد فرمان قضاجریان نفاذ یافت که بترتیب طوی قیام نمایند و باطراف واکناف خبر فرستند که حکام و سرداران و سایر اشراف و اعیان بقرلتای حاضر شوند *

* نظم *

بفرمود سلطان صاحب قران * که اعیان عالم کران تا کران

بیایند یک سر سوی جشن سور * که هنگام عُرس[1] است و وقتِ سرور
طلب کرده اشراف ایام را * ندا داده هم خاص و هم عام را
و از شاهزادگان چنگیزنژاد تایزي اغلن و تاش تمور اغلن
عرضه داشتند که چون قرلتای مي شود اگر فرمان باشد
امیرزاده پیرمحمد از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان
بیایند حضرت اعلی فرمود که پیرمحمد بیاید اما آمدن
شاهرخ مصلحت نیست چه تمامي عراق و آذربیجان را پشت
اعتضاد و استظهار باو قویست و کس بطلب امیرزاده پیرمحمد
روان گشت و کان گل بتعیین محل سور موفور السرور اختصاص
یافت در یکشنبه غره ربیع الاول سنه (سبع و ثمانماية) مطابق
بیچین تُیل از فرنزول همایون فردوس آیین شد * * نظم *

* بلندي و پستي و صحرا و دشت *
* بنزهت چو روضات جنات گشت *
* خَسَك لاله شد سنگ لعل و گهر *
* گیاکیمیا گشت و شد خاک زر *
* ز نزهت شده کان گل کان گُل *
* زمانِ خزان رشک دوران گل *
* زده خیمهای بریشم طناب *
* درو فرش زربفت بیش از حساب *

---

(۱) در سه نسخه بجای - عُرس - (عیش) دیده شد *

* همـــه پردها دیبـــهٔ شوشتـــري *

* همه فرشهـــا سُندس و عَبقـــري *

* چنـــان نقشهـــا کرده بروی نگار *

* که نقاش چین گشتـــه زو شرمســـار *

جهت منزل خاص چهار سرا پرده پیرامون هامون درکشیده و خرگاه دویست سري * * بیت *

سراسر مزین بزر و گهر * زاوج ثریا برآورده سر

سر از اوج ماه و خورگذرانیده * * بیت *

سرا پردهٔ شاه و دربانِ او * توگفتي بهشت است و رضوانِ او

دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخمل هفت الوان بوده بطنابهای ابریشمي و ستونهای منقش با قفیزهای زرین حشري گران از فراشان بیک هفته برپای کرده بودند وسعت سایه اش گنجـــایش استظلال قریب ده هزار کس داشت * * بیت *

سپهري بصنعت برافراخته * جهان در جهان سایه انداخته

ومجموع شاهزادگان بی همال و نوپینان با ابهت و جلال هریك باستقلال سرا پرده و بارگاه و خیمه و خرگاه * * بیت *

بامرِ شهنشـــاه عالم پنـــاه * دران جشن گاهِ بهشت اشتباه

برافراشته بودند وباسایه بان آسمان برابر داشته * * بیت *

کران تا کران زیر چرخِ کبود * سرا پرده و خرگه و خیمه بود

ز رفعت بگردون برابر خیام * ستونهای آن خیمها سیم خام بگسترده فراش صد گونه فرش * زبهجت زمین گشته مانند عرش وتمام حکام وکلان توران وسایر خلائق از اطراف واکناف ممالك جمع آمدند واطنبه خیام انتظام واحتشام برحسب کام ومرام درهم کشیدند * * نظم *

منازل ز لطف قباب وخیام * شده رشک روضات دارالسلام خلایق ز هرسو فراز آمده * همه خوش دل وعیش ساز آمده زهرشهر مردم بذوق وسرور * رسیدند بهر تماشای سور زچین وزسقلاب وازهند وروم * هم از زابل آن مرز آباد وبوم زمازندران وخراسان وفارس * زبغداد وشام مبارک اساس(۱) زایران بلاد وزتوران زمین * زهربقعه کان هست مردم نشین وازجمله واردان دران ولا منکلي بوغای حاجب که ازامراء ملك الظاهر برقوق بمزید فصاحت ودانش وتَحَلّي بصنوف فضایل از حفظ کلام الله ووقوف بر بسی فواید ولطایف ازفنون علوم ومیل بمشرب اهل تحقیق وغیر آن امتیاز داشت ومنشي درین شهادت ازجرح - هل صاحبت معه - ایمن است ازپیش پسر مشارالیه الملك الناصر فرج که

---

(۱) در بعض نسخ بجاي - اساس - (اسارس) است واگر درکدامي نسخه بجاي فارس فاس یافته شود البته مقابل اساس تواند شد *

صاحب تخت مصر بود برسم رسالت برسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و صنوف اقمشه فاخر و سایر تبرکات و تنسوقات آورده بعزعرض رسانید و از جمله زرافه که از بدایع صنع آفرید گار است - جل و علا - و نه شترمرغ علاوه سایر نوادر بود و امیرزاده خلیل سلطان که در ترکستان بود توجه نموده برسید و بسعادت بساطبوس فایزگشت و امراء نامدار و سروران عالي مقدار مثل یادگار برلاس و بیردي بیگ و خداداد حسیني و داد ملک برلاس و پیرمحمد طغي بوغای برلاس و سعادت تمورتاش و دولت تمور تواجي و غیرهم بدرگاه عالم پناه شتافتند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر دریافتند * نظم *

امیران و گُردانِ با فروجاه * بزرگانِ لشکر سرانِ سپاه
زهرسو بدرگاه شاه آمدند * پرستندهٔ تاج و گاه آمدند

امیرزاده پیرمحمد برحسب فرمان که باحضارِ او صدور یافته بود از غزنین بیامد و بتقدیم وظایف الجامشي مبادرت جسته حضرت صاحب قران او را کنار گرفت و از تذکر مصیبت برادرش امیرزاده محمد سلطان مصدوقه *

* مصراع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگرید *

بظهور پیوست و بزبان عطوفت پرسش نموده تسلي فرمود

و شاهزاده با قامت رسم نثار و پیشکش و تقوز چنان و چندان که سزد و باید قیام نمود روز دیگر چون از فیض احسان جمشید خورشید گیتي پوشش تیرهٔ تار و پود و اللیل اذا عسعس انداخته حله زر بفت و الصبح اذا تنفس در پوشید مراحم پادشاهانه او را خلعت طلادوز و کلاه و کمرارزاني داشت و نوکرانش را نیز جامه پوشانید و مجموع از کسوت سیاه و لباس سوگواری بیرون آمدند و در خلال این احوال خواجه احمد طوسي که برحسب فرموده بمفرد عمال خراسان مشغول بود برسید و وجوه مفرد و خزانه خراسان با تقوز و پیشکش فراوان بمحل عرض رسانید و چون دران هنگام خاطر همایون حضرت صاحب قران متوجه مسرت و شادماني بود - و حکم الاصل یسری فی الفروع - فیض فرحت و سرور عموم یافته بود و پرتو خرمي و نشاط برخواطر اکابر و اصاغر افتاده[1] و از جمله اصناف محترفه و پیشه وران دست هنر بآذین بستن کشاده بودند و هر طایفه درخور شغل خویش تعبیهای لطیف طریف اختراع نموده *

* نظم *

* بر انگیختند اهلِ هر پیشهٔ *
* سزاوار کارِ خود اندیشهٔ *
* زهر صنف مردم وضیع و شریف *

---

(١) در اکثر نسخ بجاي « افتاده » - (تافته) است *

* جدا بسته آذین بطرز لطیف *
* جواهر فروشان بائین وفر *
* بیاویخته شدّهای[1] گهر *
* بیاراسته کلهٔ شاه وار *
* زهرگونه گوهرفزون از شمار *
* زیاقوت رمانی و لعل ناب *
* زناسفته و سفته دُرّ خوش آب *
* دگرها چگویم که نفگند[2] چشم *
* کسی سوی بلور و مرجان و یشم *
* زعقدِ گهر شد ثریا خجل *
* زدرهای پاکیزه جوزا خجل *
* زآرایشِ زرگرِ پرهنر *
* شده کان گل کان زر سربسر *
* زبس خاتم و یاره و گوشوار *
* عروسي جوان شد کهن روزکار *
* بجای که ماوای بزّاز بود *
* جهان را درِ خرمی باز بود *
* بتدبیر آن زمرهٔ ارجمند *

---

(۱) در بعض نسخ بجاي - شدهاي - (عقدهاي) دیده شد *
(۲) در بعض نسخه بجای - نفگند - (بفگند) بیای زایده است *

* شد افراخته چار طاقِ بلند *
* گرفته همه زیر و بالای آن *
* بدیبای استبرق و پرنیان *
* بگسترده دروی بساطِ حریر *
* شده خوب رویان دران جای گیر *
* همه مطربانِ نوازنده ساز *
* ز آوازِ شان زهره در اهتزاز *
* همه بلبل آواز و طوطیِ سخن *
* بعشوه ربوده دل از مرد و زن *
* همه سروِ قد و همه ماه روی *
* غزل خوان و گوینده و بذله گوی *
* بهر صنفی از مردمِ پیشه ور *
* بیاراسته چار طاقی دگر *
* شده هریکی مجمعی دل کشای *
* ز خورشید رویان الحان سرای *
* ز هرگونه ساز و ز هرگونه ناز *
* نظر باز مسکین[1] بعرضِ نیاز *
* شده بستهٔ مه وشان پر شکر *
* ز هر طُرفه رودی سرودی دگر *

---

(۱) در بعض نسخه بچاپ - مسکین - (می کن) است *

* ازین سان کما بیش صد چارطاق *
* سر افراخته سوي این نه رواق *
* بدوران کروهِ فواکه فروش *
* بسرنا وطبل و غریو و خروش *
* سهی سروِ قدان نو خاسته *
* سَبَـد ها بهر میوه آراستـه *
* ازان هریکی بوستـانِ دگر *
* بصد لطف و چستي[1] نهاده بسر *
* به و پسته و لوز و امرود و سیب *
* بترتیب و آیین پذیرفته زیب *
* همان کرده درباب زینت گري *
* که در رشتهٔ در کنـد جوهري *
* کشاده در و نار خندان دهان *
* چو درجي که یاقوت باشد دران *
* چه گفتم نه درجي ز زرمجمرے *
* فروزنده هر دانهٔ اخگـرے *
* ز بوی فواکه بنزدیک و دور *
* معطـر مشامِ همـه خلقِ سور *
* فواکه بآیینهـا داده زیب *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي - چستي - (حسني) است *

* فروزان و رخشنده و دل فریب *
* دگر جمع قصاب در طور خویش *
* گرفته بسی شیوهٔ طُرفه پیش *
* بصنعت شده آدمی گوسفند *
* کشیده بسر پوستی بی گزند *
* بزانِ سخن گوی با شاخِ زر *
* روان گشته اندر پی یک دگر *
* بظاهر بزآسا ولی در نهان *
* پری واربرده دل از انس وجان *
* پری دارد این خو که گه‌گه بفن *
* مبدل کند صورتِ خویش تن *
* پری چهرگان هم بصورت شدند *
* گه از جنس فیل و گهی گوسفند *
* بدین شیوه هم پوستین دوز چست *
* گهی یوزشد گاه شیری درست *
* زهر جانور پوست کرده برون *
* چوجان کرده خودرا نهان دردرون *
* برآورده خود را بشکل و برنگ *
* چوروباه و کفتار و ببر و پلنگ *
* بصورت دد اما بمعنی پری *

* بتن وا ممان تا ز جان برخوري *
* چگویم ز تو لاف[1] کان موشکاف *
* روان ساخته اشتري بر گزاف *
* زچوب ونی و ریسمان و پلاس *
* بصنعت فگند اشتري را اساس *
* دروشد نهان تا نماید عیان *
* هنرهای خود را بخلقِ جهان *
* به بیني چو پرده بر افتد ز پیش *
* که صانع نهان گشته در صنع خویش *
* همین حکم دارد جهان سربسر *
* بچشمِ بصیرت درو کن نظر *
* جهانجمله هیچ است و هستیکه هست *
* نهان است از چشمِ صورت پرست *
* ازو دان وزو بین بچشمِ خرد *
* همه نیك و آن هم که خوانیش بد *
* ازو گفتم اما تو آگاه باش *
* مبین غیر و جویای الله باش *
* کنون تا نگردد سخن بس دراز *
* ز لواف کردم بدّاف باز *

---

(۱) در اکثر نسخ بجای - زتولاف - (زلواف) است *

* که بر ساختند از کمالِ هنر *
* زپنبه بسي مرغ با بال و پر *
* بنای منارہ زخشت و گل است *
* منارہ ز محلوج بس مشکل است *
* به بین حسن تدبیر کایشان منار *
* زمحلوج و ني کردہ اند اختیار *
* منارې که ایشان بر افراختند *
* فلك را مگر نردبان ساختند *
* منارې چو سروِ قدِ دلبران *
* که باشد ز جائی بجائی روان *
* سرا پاش زیبا و منقوش بود *
* ولیکن تنش قطن منفوش بود *
* برو لکلکي کردہ دایم قرار *
* که او داشت نسرِ فلک غمگسار *
* وگر پرسي از مردمِ چرم گر *
* بُد آیین ایشان طریقِ دگر *
* بر آوردہ دستِ هنر ذوفنون *
* دو هودج روان بسته بر یک هَیون *
* چو شد هودج و اشتر آراسته *
* در آمد بهودج دونو خاسته *

* بچستي و چالاکي و زيب و فر *
* دل آرای تر هر یکی زان دگر *
* ز رخسار هر یك شده مه خجل *
* ولی غمزه شان آفتِ دین و دل *
* گرفته بکف هر یکی پوستی *
* بهر دم دلي برده از دوستي *
* بآن پوست بازي کنان پاي کوب *
* ز دلها بآن شیوه آرام روب *
* ازان دست بازي و پا کوفتن *
* در افتاده شوری دران انجمن *
* حصیری حصیری عجب بافته *
* چو نی در هنر موی بشگافته *
* بیک جا دو خط کوفی و معقلی *
* نوشته ز بس خوبی و مشکلی *
* وزان نقشهای ز اندازه بیش *
* خجل روح ماني ز ارتنگ خویش *
* بدین گونه هر صانع و پیشه ور *
* هنرها نموده بطورِ دگر *
* چو فصلی شنیدی ز حرفت وران *
* حدیثی بگویم ز بازي گران *

* عجب گونه دار بز و دار باز *
* زحیرت شده مردم از کار باز *
* فروبسته جائي سرِ ریسمان *
* که فرقش همین سود بر آسمان *
* کشیده ز هر سو رسنهای دار *
* ز بالا بزیر از یمین و یسار *
* بکو دارکان بود چارم سپهر *
* نه آن مه رسن باز کو بود مهر *
* خجل ماه تابان ز رخسارِ او *
* ز گردون گذشته سرِ دارِ او *
* زخوبي بنوعي نمود از طناب *
* که گفتي دو شد برفلک آفتاب *
* بچستي چنان رفته بر ریسمان *
* که رخشان شهاب از برِ آسمان *
* عجائب دران روز بسیار بود *
* رسن بازي آنجا کمین کار بود *
* زتفصیل آن قصه گردد دراز *
* قلم کو باصلِ سخن کرد باز *

و واسطه انتظام عقدِ این جمعیت همایون تزویج شاهزادگان جوان بخت بود رای اصابت شعار صاحب قران کامگار

چنان اقتضاء فرمود که دران ولا امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل بن شاهزاده میرانشاه و از فرزندان شاهزاده عمرشیخ امیرزاده احمد و بایقرا هریک باکریمهٔ از مخدرات نتق ابهت و جلال درسلك ازدواج انتظام یابند لاجرم * * نظم *

* بفرمود سلطانِ گردون سریر *
* که اختر شناسانِ روشن ضمیر *
* تفحص نمایند حالِ سپهر *
* نظرکرده درماه و ناهید و مهر *
* زماني همایون کنند اختیار *
* سزاوار آن کار فرخنده بار *
* بفرمان گذاري شدند انجمن *
* نجوم آزمایان بسیار فن *
* بدانش گزین کرده شد طالعي *
* سعادت فزاینده بی مانعي *
* کواکب قوی حال و انظار نیک *
* سهام و دلایل بیک بار نیک *
* چوکردند حکمت پژوهان پسند *
* مبارک ترین طالعي ارجمند *
* بامرِ جهان دار چرخ اقتدار *

* ز در پرده برداشت سالار بار *

در مجلس عالی از قضات و اشراف و ایمه و علماء ممالک و اطراف مجمعی انعقاد یافت * * بیت *

* کز خجلت جلالت آن جمع نم گرفت *

* برجیس را ز رشحه خوی طرف طیلسان *

و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط آن امام ایمه دوران شیخ شمس الدین محمد جزری بقراءت خطبه نکاح محفل را مزید ارتیاح و استرواح بخشید و قاضي قضات سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب وقبول قیام نموده شاهزادگان را برنهج قواعد ملت حنفي عقد بست و روزگار از بهجت و استبشار زبان تهنیت و دست نثار برکشاد *

* بیت *

درم ریختند از کران تا کران * هوا گشت ابر جواهر نشان فرو ریخت چون قطره ابر بهار * زر و گوهر و لولو شاهوار ز بس گوهر و زر که افشانده شد * ز برچیدنش دستها مانده شد

حضرت صاحب قراني محفوف بتایید آسمانی بسریر خلافت و جهانبانی برآمد و جشن گاه را بشکوه خانی و فرّکیانی رفعت هفتم آسمان و نزهت روضه رضوان بخشید و خواتین و آغایان و کلیفان بغتاقها پروین مثال زینت فرق خوبی و جمال ساخته مسند ابهت و جلال را بصد گونه غنج و دلال بیاراستند

و از حواشی و اتباع هریک فوجی از دختران زهره جبین با حلاوت شکر و لطافت شیرین از سنبل عنبر افشان بر فراز سرو روان نَغولها بسته و در هر شکنج ازان دلهای سودا زدگان پیغولها جسته * * بیت *

کای حسن نغوله تو پیغولهٔ دل * خاکِ قدمت بسترِ قیلوله دل

درخوبی و شهر آشوبی طاق طاقیها را قبه طاق ابروان ساخته و در کشور زیبائي و دل ربائي زیبنده تاج تاجهـــا را باوج مسرت و ابتهاج برافراخته * * بیت *

جهان شد نمودار خلدِ برین * پر از حورِ عین گشت روی زمین

و شاهزادگان سلاطین غلام و امراء و نویینان عظام مواقف و مقام خویش را بوفور جلالت و احتشام مزین ساختند و سادات و ایمه و جوچینان و امراء بزرگ و ایلچیان که از چهار گوشه هفت اقلیم آمده بودند در سایه دوازده پایه فلک فرسای هریک بمرتبه خویش قرار گرفتنـــد و سایر اصناف خلایق از امراء تومان و هزاره و اشراف و اعیان هر مملکت و دیار علی اختلاف طبقاتهم مقدار یك اسپ تاختن دور بساوري به نشستند و یساولان بهرام انتصار با خلعت زربفت شعار و برزینهای مرصع سوار وظایف خدمت خویش از سر اقتدار بتقدیم مي‌رسانیدند و فیلان شکوه مند کوه مانند را تختها برپشت بسته و بانواع تجملات و تکلفات آراسته بجای خود بازداشتند

و شیرها مرصع بزواهرِ جواهر ثمین مشحون بصراحیهای زرین و تیغهای سیمین درزیردروازه پای سپهر فرسای بترتیب نهاده و برفراز هریک کاسهای یشم و بلور و زر مکلل باصناف لآلي و دررد رطبقهای طلا و نقره مهیا و آماده و انواع مشروبات ازباده و قمزوبال و مثلث و عرق و شربت معدّ و مهیا داشته و مجموعه روزگار را اوراق ملمع لیل و نهار بصد گونه نقشِ بهجت و استبشار نگاشته * * بیت *

جهان گشته چون جنت آراسته * جهاني بنظاره بر خاسته

چون شاهزادگان و نوییغان بآئین تورة و رسم معهود کاسهای مدام مملو ازباده یاقوت فام برحسب مرام بی درپی داشته مراسم قوش و قارو بتقدیم پیوست آنچه هنگام مدّ سماط و وضع خوانات ازکثرت شیرة و بسیاری اطعمه گوناگون اتفاق می افتاد بوسیله تقریر و تحریر شرح نتوان داد خلایق را دران سور که بی مبالغه در سخن فیها ما تشتهي الانفس و تلذ الاعین فحوای فرحت فزای اولئک لهم رزق معلوم فواکه وهم مکرمون وصف الحال آمد و بمضمون عندهم قاصرات الطرف عین کانهم بیض مکنون مقرون گشته * * نظم *

* دران جشن شد پخته چندان طعام *

* که شد بیشها بهر هیزم تمام *
* بخدمت کمر بسته سالار خوان *
* نشد لحظهٔ غافل از کار خوان *
* زمان تا زمان رفته آورده پیش *
* خورش‌های الوان زاندازه بیش *
* همه دشت پر خوان آراسته *
* زنعمت در و هرچه دل خواسته *
* خورشهای جان پرور و خوش گوار *
* لذیذ و لطیف و معطر بخار *
* بسی کاسه و خوان مرصع تمام *
* یکی پر شراب و دگر پر طعام *
* پر از میوهٔ مختلف هر طبق *
* زباغ جنان برده مجلس سبق *

و بر طبق خوردنی انواع آشامیدنی مرتب و مهیا گشته چه بعد از شیرهای خاص از برای اهل اختصاص جهت عشرت عام در مواضع آن جشن گاه با ازدحام خمهای متعدد پر از بادهٔ سرکشادهٔ آمادهٔ نهادهٔ بودند وصلای طرب و عیش در دادهٔ و از هر طرف ساقیان سیمین ساق زهرهٔ جبین جامهای زرین بگردش درآورده مصدوقه و یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین بعین الیقین مشاهده افتاد و از

برای اتمام سرور و حضور جمهور فرمان صدور یافت که دران سور هرکس هرچه خواهد ارتکاب نماید هیچ آفریده بمنع و زجر کسی نگراید * * نظم *

* بفرمان سلطان صاحب قران *
* منادي گري گشت فرمان رسان *
* که ایام سور است و شادي و عیش *
* نزیبد زکس تندي و قهر و طیش *
* درین جشن کس را نگویند سخت *
* اگر تیره روز است و گر نیک بخت *
* اگر کامکار است وگر بی نوا *
* نگویند با کس ز چون و چرا *
* چو این مژدگاني بمردم رسید *
* ز دلها گل شادماني دمید *
* دگر هرچه کردند از نیک و بد *
* کس انگشت طعنی بحرفی نزد *
* کسی را کسی گوشمالي نداد *
* مگر عود و تنبور را اوستاد *
* قفا هم نزد هیچ کس را کسی *
* بجز دف که مردم زنندش بسی *
* وجودي که باشد تن او فگار *

* بجز نی نبود اندران روزگار *
* بجمعیتی آن چنان مجتمع *
* که بودند اهلِ جهان مجتمع *
* سپاهی و شهری و خرد و بزرگ *
* دمشقی و رومی و تاجیک و ترک *
* همه شاد بودند و آسوده حال *
* نه تن را گزند و نه دل را ملال *
* جهان خرم و خلق آسوده حال *
* حوادث لکد کوب و غم پایمال *
* دران جشن فرخ که گردونِ پیر *
* ندید و نه بیند مر آن را نظیر *
* نه آن بود از اسباب شادی و کام *
* که وصفش بصد سال گردد تمام *
* می ارغوانی بزرینه کاس *
* که از پرتوش گشت روشن حواس *
* شرابی معطر چو مشک و گلاب *
* شرابی ملون چو یاقوتِ ناب *
* بگردش در آورده سیمین بران *
* خرد گشته سرمست و حیران دران *
* شرابی کزو روح گیرد صفا *

* شرابی کزو خسته یابد شفا *
* شرابی کزو پیر گردد جوان *
* شرابی کزو تازه گردد روان *
* شرابی کزو چهره گلگون شود *
* شرابی کزو طبع موزون شود *
* شرابی چنین جلوه گاهی چنان *
* که یابد ز وسواس شیطان امان *
* خلایق سراسر چه شیخ و چه شاب *
* یکی سرخوش آن مست و دیگر خراب *
* همه کف شراب و همه لب سرود *
* زجان سوی جانان پیام و درود *
* بهر جانبی ساقی ماه روی *
* قدح کرده پر بادهٔ مشک بوی *
* خرامان بهر گوشه صد دلستان *
* غزل خوان و سرمست و دامن کشان *
* همه سرو بالا و سیمین ذقن *
* همه کبک رفتار و طوطی سخن *
* ز رخسار شان شرمسار آفتاب *
* ز مرغول شان خون جگر مشک ناب *
* مرادات مردم میسر تمام *

* جهانی همه شادمان خاص و عام *
* گرفتند ازان سور هریک نصیب *
* امیر و فقیر آشنا و غریب *
* گدایان رسیده بصد عزّ و ناز *
* می ناب خورده بآواز ساز *

چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز و رامشگران دلکش الحان ساز نواز بیوسون ترک و ایالغوي مغول و رسم خطای و قاعده عرب و طریقه فرس و ترتیب عجم از جمله خواجه عبد القادر که بمزید اشتهار از تعریف مستغني است با دیگر نظایر و امثالِ او تار قبز و تیغان و عود را بمضراب نشاط و انبساط نواخته و آواز مجموع سازها از ذوات النفخ و ذوات الاوتار درهم انداخته *

* نظم *

* مغني بوقتِ سوال و جواب *
* بهم ساخته عود را با رباب *
* بقانون امورِ طرب گشته راست *
* بنوعی که طبعِ فرح پیشه خواست *
* نشستند صف صف دران انجمن *
* غزل خوان و گویندهٔ و ساز زن *
* غزل خوان نه تنها خوش آواز بود *
* که صد دل بیک غمزه هم می ربود *

* ربابی و دفاف و تصنیف گوی *

* چو طنبوري و چنگ زن ماه روی *

* چو صوفی بالحان آن مه وشان *

* معلق زنان زهره بر آسمان *

و دران جشن دل کشای چون قامتِ آرزوی هر کام جوی بخلعت هرگونه مقاصد و مطالب آرایش پذیرفت و در حجله خواطر و ضمایر اکابر و اصاغر داماد هرامید را عروس مقصود در کنار آمد ازبرای شاهزادگان * * نظم *

ز هرگونه پوشیدني گزین * سراسر مکلل بدُرِّ ثمین

بسی جامه و خلعتِ نامور * کیانی کلاه و مرصع کمر

بآیین معهود کردند بار * گران بار ازانها قطار و مهار

جُلِ استوان اطلس و پرنیان * برآورده زرین جَلاجِل فُغان

شترها مزین بهر گونه زیب * بزنگ و بآوازهٔ دل فریب

بدین سان کشیدند تا جشن گاه * جهان‌مانده حیران دران رسم و راه

و شاهزادگان را تقوز تقوز جامها پوشانیدند و تاج و کمر مرصع علاوه آن میشد وپای اندازها از انواع اقمشه زربفت گوناگون از نخ و نسیج و حریر و اکسون بیرون از حیز وصف چند و چون انداختند و ایشان بطریق معهود هرنوبت وظیفه الجامشي بتقدیم مي رسانیدند و چندان سیم و زر و لعل و یاقوت و گهر برسم نثار هربار افشانده میشد که در فصل خزان آن سرزمین

را زینت و آیین لاله زار در نو بهار حاصل می گشت و چون شب
در آمد و بسیط ارض از بسیاری مشعل و فانوس تفسیر کریمه
ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح را توضیح کرده تمثیلی
روشن می نمود و در ایمن اوقات واسعهٔ ساعات ذراری سپهر
سلطنت و کامکاری ببرج وصال و اتصال انتقال نموده
و بعد ازان حاجب حیا پردهٔ ادب فرو گذاشته وارد ان سخن
را دران حرم بار نیست * * مصراع *

کلام اللیل یمحوه النهار

روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک پرتو عاطفت بر نشیمن
موالید خطهٔ خاک افگنده جواهر انوار بر مفارق ایشان نثار
کرد حضرت صاحب قران بمنازل شاهزادگان تشریف حضور
وعبور ارزانی داشته دست اقتدار و استبشار باقامت رسم
نثار سحاب آثار ساخت و مجموع آغایان و امراء چهره بندگی
و متابعت را بگلگونه موافقت بیاراستند * * بیت *
چو گیتی مزین شد از فرّخور * برافشاند گردون بدامن گهر
فلك ریخت بس گوهر شاهوار * دران سور فرخنده بهر نثار
و سایر اکابر و اشراف سلوک همان طریقه واجب دانسته برسم
ساچق نقود بسیار بپاشیدند * * نظم *
مشاهیر و اشراف عالم تمام * بآداب خدمت نموده قیام
همه تهنیت گو کشیدند پیش * نثار و هدایا ز اندازه بیش

دران روز در هیچ دل غم نماند * چه غم کز ملالت اثرهم نماند
جهان پرشد از بانگ طبل و نفیر * ز تحت الثری تا باوج اثیر
زمین گشت لرزان ز آواز کوس * صدا برشد از کان گل تا بطوس
و از جمله متمتعان ازان جشن بدیع منوال و متحیران دران
کمال عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از
مصر و بلاد افرنج و هندوستان و دشت قبچاق و جته ایلچیان
بدرگاه عالم پناه آمده بودند همت صاحب قران دریا نوال
ایشان را با تمام اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف ممالک
جمع آمده بودند و مجموع نوینان و سران سپاه را بخلعتهای
فاخر و انعامات وافر متکاثر بلند پایه و سرافراز گردانید و دران
جشن همایون مدت عشرت و شادي قریب دو ماه متصل
متمادي شد * * بیت *
دومه سور بود اندران جشن گاه * بسی عیش کردند شاه و سپاه
و عقیب فراغ از طوی و جشن سور رای جهان آرای پرتو
التفات بر مصالح ملک و ملت و نظم امور جمهور انداخت
و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که در اقامت لوازم امر
معروف و نهی منکر سعي بلیغ بجای آورند و بعد ازین هیچ
آفریده بارتکاب شرب خمر و دیگر مناهی اصلا جسارت ننمایند
و چون نمایش و آرایش جانب صورت که دنیا عبارت ازان
است باعلی مدارج عظمت و جلالت و اقصی مراتب شوکت

وحشمت بنصاب کمال پیوست ودرظل ظلیل مراحم بیدریغ عموم خلایق ازمستلذات حسی ومشتهیات وهمی وخیالی بحظ اکمل ونصیب اوفر محظوظ وبهره ورگشتند رای جهان آرای حضرت صاحب قران روی همت عالي ازتلقاو مدین صورت بصوب وادي ایمن معني آورده و دیده بصیرت را بموانسه قبس هدایت از شجرتوفیق روشن ساخته ازصدق نیت وخلوص طویت * * نظم *

* در آمد بخلـــوت سرای نیاز *
* همي گفت با داورِ پاک راز *
* که ای برتر از هرچه گنجد بفهم *
* نه عقل ازجلال تو واقف نه وهم *
* که داند ترا جز تو و جز تو کو *
* توهستي وباقي همه گفت وگو *
* خدایا چه گویم سپـــاسِ ترا *
* عطـــای برون از قیـــاسِ ترا *
* ز حاکم برحمت تو برداشتـــي *
* سرِ دولتِ من برافراشتـــي *
* ز فضلِ تودارم من این سروري *
* تو دادي مرا بیشي و برتري *
* زلطف تواست این همه داروگیر *

* و گر نه کیم من فقیـــر و حقیر *
* شکفت آید از کارِ خویشم بسی *
* که عاجزتر از خود نه بینم کسی *
* مرا حکم و فرمان روائي زتست *
* دلیري و کشورکشائي ز تست *
* ببزم از عطـــای تو ام بهره ور *
* بهنگام رزمم تو بخشي ظفر *
* زفضلِ تو تا یافتم سروري *
* مرا بوده نصرت بهر داوري *
* بعونِ تو شد رتبهٔ من بلند *
* و گر نه منم عاجزي مستمند *
* وجودم زانعام تست ای کریم *
* پناهم توئي در هرامید و بیم *
* بلطفم چو خواندي بقهرم مران *
* بهل تا شوم خاکِ این آستان *
* ز عونِ تو ام گر نه یاري رسد *
* همه عزتِ من بخواري رسد *
* عزیزم تو کردي مجو خواریم *
* مکن شرمسار از گنهکاریم *
* بلطف تو خوکرده ام سالها است *

* اميدم همان ست و حاجت رواست *

والحمد لله على ترادف آلائه و توافر نعمائه *

گفتار در بيان اسباب توجه رايت گيتي كشاى بجانب خطاى

در مبداء طلوع آفتاب سلطنت و اقبال حضرت صاحبقراني از مطلع تاييدات آسماني معمورهٔ ربع مسكون بتحت تسلط و استيلاء ملوك طوائف و حكام مختلف در آمده بود و سالها استقرار و استمرار يافته و بواسطه مخالفت و منازعت واليان و فرمان دهان امصار و بلدان كه بروفق مضمون لوكان فيهما الهة الا الله لفسدتا مستلزم فساد و تباهي احوال جهان است امن و استقامت از ممالك و امان و اطمينان از طرق و مسالك منعدم شده بود و قاطعان طريق در راهها و بدكرداران بى طريق در شهرها چيره و مستولي گشته مزاج بنيه عالم از نهج اعتدال بكلي انحراف يافته بود وظاهر است كه در دارالخلافة پيكر انساني كه نسخهٔ تمام عالم است چون مواد فاسده غالب ميشـــود و مزاج از منهاج مستقيم صحت و سلامت منحرف مي گردد بى مسهلى قوي كه ماده مرض را دفع كند تدارك و تداوي آن صورت نمي بندد و بى شك تا موادِ فاسد بيك بارگي

مندفع گردد البته بعضی ماده صالح نیز بتحلیل برود و چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم بشربت تلخ و شیرین قهر و لطف صاحب قران بی همال بحال اعتـــدال باز آید سابقهٔ عنایت ازلي او را از میان سعادت مندان دوران برگزید و بتشریف کرامت آتیناه الملک اختصاص بخشید لاجرم داعیه گیتي ستاني و جهانباني بتلقین و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین از ضمیر خرده دان دوربین آن حضرت سر برزد و بعون الهي در اندک زمان معظم ممالک کیهان مسخر گردانید و آن را از قبضهٔ تغلب و تصرف گردن کشان و جباران زمان استخلاص نموده بانواع عدل و احسان بیاراست و در بسیط جهان بساط امن و آمان بنوعی بگسترد که - الی یومنا هذا - اگر شخصی تنها طشتی پر از سیم یا زر بفرق سر از باختر بخاور مي برد از آسیب چنگال لصوص و اشرار مانند زر و سیم نرگس از تعرض دست جبار ایمن و فارغ است * بیت *

* کس نیارد تیز در خورشید دید از عدل او *
* گرچه از مشرق بمغرب طشت زر تنها برد *

لیکن در خلال این احوال بسی امور هایل از کشتن و غارت و اسر و تاراج از برای ضرورت جهان گیري واقع شد چنانچه در تضاعیف این فتح نامه بتفصیل گذارش پذیرفته و درین ولا

که آنحضرت از تسخیر شام و روم و گرجستان و ضبط تمام ایران زمین از کران تا کران بسعادت معاودت نمود و در مستقر سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرمود و بالهام دولت سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که آنها را تدارک نماید و باز باحراز فضیلت جهاد که لغزوة واحدة خیر من الدنیا و ما فیها — علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات — آن تقصیرات را تلافی فرماید بنا برین چون از قضیه تزویج نبیرگان جوان بخت فراغ یافت بحکم و شاورهم فی الامر شاهزادگان و امراء را درمجلس خاص جمع آورده فرمود که عنایت پرودگار تعالی و تقدس مارا دولتی چنین ارزانی داشته که عالم را بشمشیر گرفتیم و پادشاهان روی زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد گردانیدیم و بحمد الله سبحانه — آنچه مارا ازسعت مملکت و استقلال درسلطنت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت انصار و اعوان حاصل شده کم پادشاهی را دست داده باشد و چون امثال این امور بی مهابت و سیاست و انتقام میسر نمیشود و بضرورت در اثنای لشکرکشی و گیتی ستانی صورتی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی جمعی مردم بود این زمان درخاطر چنان است که بعد ازین بکاری قیام نمائیم که کفارت آن آثام باشد و خیری که از دست هرکس برنمی آید جنگ کفاراست

و قلع و قمع مشرکان و بی دینان که آنرا قوت و شوکت تمام
مي باید صواب آن است که همان لشکررا که آن جرایم
ازممر ایشان وقوع یافته بجانب چین و خطای بریم که دیار
کفر است و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده بتخانها و
آتشکده های ایشانرا خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد
بناکنیم باشد که بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات
سبب آمرزش آن زلات گردد - و ما ذلک علی الله بعزیز -
شاهزادگان و نوینان زبان ادب بدعا و ثنا برکشادند و آن
رای مبارک را بستایش و آفرین تلقي نمودند *

* بیت *

که از شاه رایت برافراختن * زما بندگان جان فدا ساختن

و یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که تواجیان شمار سپاه را
هزاره هزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیادت کنند امراء
برحسب فرموده شرایط تفتیش و تفحص بجای آوردند
و هرجا که قابلیت اضافه داشت سان زیادت کردند و در
دفتر ثبت نمودند و بعد ازان اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع
امراء الوس و حکام ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول
شوند کلان تران الوس و سرداران مواضع نسخه تونقال از
تواجیان بزرگ بستدند که بچه یراق و دستور بیایند و جهت
گرد آوردن لشکر باطراف و جوانب توجه نمودند حضرت

صاحب قران مصحوب عون و تائید ملک دیان ازکان گل بشهر فرمود و مدرسه سرایملك خانم بشرف نزول همایون اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه امیرزاده پیرمحمد جهانگیررا بتاج و کمر و اسپ گرامي گردانید و اجازت انصراف بزاولستان ارزاني داشت و تمامي نوکرانش را اسپ وجامه داد و امیرزاده سیدي احمد عمر شیخ را که مادرش درحبالة شاهزاده مشارالیه بود و خود درین طوي بمصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او گردانید و براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچي مصر را بخلعت وکمرمعزز و موقر داشته انعام بسیار فرمود و رخصت مراجعت داده مولانا عبدالله کشي را با جمعی برسالت رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و طول هفتاد گز مجموع بآب زر نوشته بخط مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجي بندگیر تبریزي که درفضیلت کتابت و حسن خط مصدوقه * * مصراع *

* وابن السري اذا سري اسراهما *

بظهور رسانیده درصحبت ایشان بملک مصر فرستاد و از جمله مضمونش جواب سخني بود که او در باب سلطان احمد و قرایوسف عرضه داشته بود چه گفته شد که ایشان از نهیب عساکر گردون مآثرگریخته پناه بآن دیار برده بودند

و چون ملك آن ممالک در سلوک مسالک هواداري و طاعت گذاري رسوخ قدمي داشت هر دو را گرفته باز داشته بود و صورت حال بکلک اخلاص بر صحیفه عرض نگاشته درین ولا مرقوم خامه فرمان گشت که سلطان احمد جلایر را بند کرده و سر قرایوسف را از بند گردن کشاد داده بدرگاه عالم پناه فرستد و مکرمت بی دریغ بسي بیلاکات پادشاهانه از خلعت و تاج و کمر و انواع اقمشه و امتعه با رسول و کتاب ارسال فرمود

* بیت *

یکی هدیه آراست کاندر جهان * ندیده کسي از کیان و مهان

و سایر ایلچیان که از بلاد افرنج و دشت و جته و دیگر اطراف آمده بودند همه را نوازش فرموده سرافراز و خوش دل باز گردانید و مهد اعلی ملکت آغا که بر حسب فرمان بجشن طوی حاضر شده بود اجازت انصراف یافته بهرات بازگشت و خدر معلی بیکیسي سلطان را بآیینی که تا حجله سپهر بعروس ناهید آراسته مثل آن کم اتفاق افتاده باشد پیش شوهرش امیرزاده اسکندر بهمدان روانه داشت و او از راه بخارا و ماخان متوجه شد و مرحمت بی دریغ تاشکنت و سیرام و نیکي و استره و ولایت جته تا ختای بامیرزاده الغ بیگ نامزد فرمود و اندگان و اخشي کنت و طراز و کاشغر تا خُتَن باتمام توابع و ملحقات نامزد امیرزاده ابراهیم سلطان فرمود و پرلیغ اعلی

موشح بآل تمغا کرامت نمود و از امراء شاهزاده مشار الیه پیر محمد طغي بوغا و سعادت تمور تاش و شیخ بهلول بیان تمور آقبوغا و محمد آزاد روان شدند تا لشکریان آن نواحی را گرد آوري کرده بتاشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه عالم اقطاع آنجا بود برند و تمور خواجه آقبوغا را بسبب جریمه که ازو بظهور آمده بود بغد کرده بمغولستان باسي کول فرستاد و از مدرسه سرای ملک خانم بارک فرموده در کوك سرای که از مستحدثات معمار همت آن حضرت است بسعادت و اقبال فرود آمد عالم و عالمیان از میامن عدل و احسانش معمور و مسرور و همت عالي نهمت بر احراز فضیلت غزو و جهاد مصروف و مقصور و لله عاقبة الامور

گفتار در نهضت حضرت صاحبقران مظفر لوا بصوب خطای به نیت غزا

از بشارتها که وجهه خطاب کرامت انتساب و بشرا للمومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا صلوا علیه و سلموا تسلیما گوشوار مسامع امت رفیع منزلت ساخته آنست که چون شخصی بقصد زیارت بیت الله احتمال شداید اسفار اختیار نماید و پیش از وصول بمقصد هادم اللذات کمین برکشاید در دیوان فضل نامتناهي الهي هرسال ثواب وقفه مبرور باسم او مسطور گردد و پوشیده نیست که اقامت مراسم جهاد

و فتح دیار کفر و فساد در ارتکاب مشقت و خطر ــ السفر قطعة من السقر ــ با عبادت مذکور مشارک است و صاحب حظ اکمل و اوفر لا جرم شمول عنایت بی علت ازلي نسبت با حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که حادثه ضروری آن موید کامیاب در اثنای سفری وقوع یابد که مقصود اصلي دران قیام بفرض جهاد و انتقام اسلام از اهل شرك و عناد باشد و چون هنگام حلول واقعه آنحضرت نیك در رسیده بود بعد از تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعداء دین است با آنکه موسم برودت هوا و حدود زمستان بود و صوب سفر سرد سیر مفرط اصلا تعلل و تاخیر روا نداشت و توجه بهنگام معهود و تحویل حوت نگذاشت و بهمگي همت بی توقف متوجه امضاء آن عزیمت گشت و امیر برندق را فرمود که نسخه لشکر احتیاط کرده باز بیند که چه مقدار مرد درین یورش ملازم خواهند بود امیر مشار الیه بموجب ساني که درکان گل مقرر شده بود احتیاط نموده عرضه داشت که از ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و قوم تاتار که ایشان را باکوچ از روم نقل کرده اند و خانه کوچ ایران زمین که از آذربیجان و عراق آورده اند دویست هزار سوار و پیاده جلد نامدار همه از در کارزار جمع میشود * [illegible] * نظم *

گروهی دلیری نبرد آزمای * براعدای دولت بلای خدای
بکثرت ستاره بصولت فلك * باقبال خسرو ظفرشان یزك
حضرت صاحب قران دریا نوال در حال * * نظم *
سرگنج و دست کرم برکشاد * سپه را بداد و دهش کرد شاد
غنی گشت لشکر ز بس خواسته * روان شد سپاهی بس آراسته
وحکم واجب الاتباع بران قرار یافت که امیرزاده خلیل
سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و از امراء خداداد حسینی
و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء تومانات و هزارجات
با لشکر در تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده
سلطان حسین با بعضی لشکر جرنغار به یسی و صیران زمستان
گذرانند و شاهرخیه را در قدیم فناکنت می‌گفتند و از عبور
لشکر چنگیز خان چنان خراب شد که از عمارت اثر نماند تا در
بیچین ئیل سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحبقران
بعمارت آن فرمان داد و گماشتگان برحسب فرموده آنرا
عمارت کردند و حصاری استوار پیرامن آن برآوردند و اهالی
آن حوالی مجموع بدانجا نقل نمودند و چون عاطفت
پادشاهانه آن را نام زد شاهزاده کامگار شاهرخ فرمود
بشاهرخیه اشتهار یافت و رای صواب نمای ضبط سمرقند
را باهتمام ارغونشاه باز گذاشت و محافظت گنجها
بشیخ چوره حواله فرمود و رایت فتح آیت در پنجشنبه

بیست و سیوم جمادی الاول سنه (سبع و ثمانمایة) که آفتاب در منتصف قوس بود به تسدیس مشتري و قمر در میزان بتسدیس آفتاب و به تثلیث مشتري بطالعی که منجمان اختر پژوه دانش آیین اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد و روی توجه بقشلاق آقسولات آورده بموضع قرابلاق از صغد اتفاق نزول افتاد شاهزادگان کامگار و امراء نامدار ملازم موکب همایون و کثرت سپاه مور شمار شیر شکار که از اطراف و جوانب بجنبش درآمدند از حیز قیاس و تخمین بیرون * نظم *

ز آوازه عزم صاحب قران * بجنبید یک سر زمین و زمان
بغرید کوس و بجوشید دشت * خروش سپاه از فلک درگذشت
ز هر جانبی رایتی شد پدید * روان فوج فوج از سپه در رسید
علمها برافراخته رنگ رنگ * برآورده تیغ خور از گرد زنگ
ز بس جوش لشکر به بی راه و راه * بسیط زمین تنگ شد بر سپاه
همه با دل شاد و با ساز جنگ * همه گیتي افروز و بانام و ننگ
نهان شد همه روی هامون زنعل * هوا یک سر از پرنیان گشت لعل
نبُد بر زمین پشـــه را جایگاه * نه اندر هوا باد را مانده راه
به پیش سپاه اندرون کوس و پیل * زمین شد بکردار دریای نیل
و رایت کیوان رفعت آفتاب اشراق از قرابلاق نهضت نموده درضمان حفظ مهیمن خلاق براه ایلان[1] اوتي روان شد و چون

(۱) در دو نسخه بجای - ایلان - (ایلاق) است *

بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول برموضع تابلـــق انداخت فراش صنع و ینشیء السحاب الثقال سایبـان کحلی پرنیان ابر از کران تا کران آسمان برافراخت و برفی گران و بارانی طوفان نشان ببارید و بادی عظیم وزیدن گرفت و برودت هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفرقرین ازانجا کوچ کرده و یکران عزم برقرار رانده آق سولات از فر وصول و جلول رایات سعادت آیات نزاهت روضات جنات یافت و چون آن محل ریگ بوم است و هیزم بسیار پیشتر فرمان قضا جریان نفاذ پذیرفته بود و درانجا جهت قشلاق قوریاها گرفته و جهت مسکن عمارتها پرداخته بعد از استقرار حضرت اعلی در قوریاهای خاص شاهزادگان و امراء و لشکر هریك بجـــای خویش فرود آمدند و خسروانجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانه جدی درآمده بود و شدت سرما با آنکه نصاب کمال داشت روزبروز می فزود و چون دران سال بحسب اتفاق فصل شتا ازمعهود دیگرسالها خنک تر می گذشت آفتاب عالم تاب از سرمشاری اکثر اوقات درحجاب سحاب متواری بود و ابر با گریه وزاری درگوهرافشانی و کافور باری * * نظم *

* بری ابر از گسستـــن آسمـــان وار *
* گهـــی کافور پیـــز وگه گهـــر بار *
* چو می شد چشم مهراز برف خسته *

* بُدی از ابر چشم آویزبسته *
* زبسیاری برف بسته بادام *
* زمین گفتی که هست از نقرهٔ خام *
* زبس نم کامد از ابرِ مکدر *
* هوا پنداشتی شد آب یک سر *
* زسرما در تمنا شیر گردون *
* که سازد برتنِ خود پوست واژون *
* بدریا ماهی از حسرت برآذر *
* که هم کاشانه باشد با سمندر *
* به بستان مرغ را نعل اندر آتش *
* که خوش درباب زن[1] گردد برآتش *
* بزاری جسته زاهد درمناجات *
* که با عاصی بود روزِ مکافات *
* بصحرا جانور آن کزفنا رست *
* زقوتش روزها بایست لب بست *

ذکر قصه که در بعض قصص آتیه بتذکر آن احتیاج خواهد افتاد و شرح احوالی که در آقسولات دست داده

* نظم *

---

(۱) در بعض نسخ بجای - باب زن گردد (قاب گردد دل) دیده شد *

* عشق است که شیر نر زبون آید ازو *
* بحـــریست که طُرفها برون آید ازو *
* گه دوستـــي کنـــد که جان افزاید *
* گه دشمنـــي که بوي خون آید ازو *

امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حباله داشت امیرزاده علی خواهر زاده حضرت صاحب قران بود و از قضا امیرزاده خلیل سلطان را با شاه ملك که از قمکان امیرحاجي سیف الدین بود تعلق خاطري پیدا شد و آن سودا در خیال شاهزاده بنوعی استیلاء یافت که عنان اختیار از قبضه وقار و اصطبار او بیك بار در ربود و در غیبت حضرت صاحبقران اورا بحبت نکاح درآورد و چون حرم شاهزاده ازان قضیه آگاه گشت شعلـــه غیـــرت اشتعال یافت و آن حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانید و چون فرمان قضا جریان باحضـــار شاه ملک صدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که او را نیافتند و ازین معني آتش خشم جهان سوز تیز تر گشت و حکم شد که او را بازدید کرده ناچیز سازند و امیرزاده پیر محمد جهان گیر خون او را درخواست کرد و امضاء آن حکم در توقف افتاد و بازدر آقسولات بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده اورا نهفته همراه دارد امر عالی نفاذ پذیرفت و میـــربرات برفت و او را

بیاورد و قهرمان قهر بقتل او اشارت فرمود مهد اعلی هوای ملك خانم را خاطر بر اضطراب شاهزاده می‌سوخت وکمال محبت و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت باولاد و اخلاف می‌دانست با امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک بر سبیل مواضعه راست داشت که در پایه سریر خلافت مصیر عرضه دارند که درصدف وجود این عورت دُردانه از سلیل صلب شاهزاده مکنون است وچون آن سخن معروض افتاد اشارت شد که او را بمهد اعلی تومان(۱) آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را بیکی از غلامان سپاه دهد وهم در آقسولات یرلیغ عالم مطاع به نفاذ پیوست و بشاهزادگان و حکام و داروغگان تمام ممالک نشانها نوشتند مشتمل برانکه هرکس در محل حکومت خود اقامت مراسم عدل و داد گستری شعار خود ساخته دربند رفاهیت و آسایش خلایق باشند و بسخن مفسدان و عوانان اصلا التفات ننمایند و با رعایا و زیردستان که ودایع حضرت پروردگارانند لطف و مرحمت واجب دانسته نوعی سازند که روز بازخواست ندامت نباید کشید و در حضرت ذوالجلال خجالت و انفعال نباید دید *

* نظم *

* هر آن کس که خواهد که یابد بهشت *

---

(۱) در دو کتاب بجای - تومان - (پویان) دیده شد *

* نگـــردد بگـــرد بد و کارزشـــت *
* هرآن کس که اوراه[1] یزدان بجست *
* بـآبِ خرد جان تیـــره بشســـت *
* درین بارگاهش بلنـــدي بود *
* بر ســـروران ارجمنـــدي بـــود *
* بنـــزدیک یزدان ز تخمی که کشت *
* بیابد بپـــاداش خرّم بهشـــت *
* زداد و دهش گر کنـي پود و تار *
* بگیتـــي بمـــاني یکـــی یادگار *
* که جاوید هرکس کنـــد آفریـــن *
* بران شاه کاباد دارد زمیـــن *
* ز یزدان و از ما بران کس درود *
* که بیخِ ستـم داسِ عدلش درود *
* همـــه گوش دارید و فرمان کنیـــد *
* ازین پنـــدم آرایشِ جان کنیـــد *

و هرنشاني ازان مصحوب معتمدي بیکی از شاهزادگان و حکام ممالک فرستادند و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین بصیران ویسي و ازاطراف و جوانب زبرای زواده

(۱) در دو نسخه بجای - راه - (کار) است *

لشکر بارابها و گردونها انواع ماکولات و ضروریات
مي آوردند و اسپان دینارة که بهر ولایت انداخته بودند
دربن اثنا باردوی اعلی میرسانیدند و عاطفت پادشاهانه
مجموع آن را بشاهزادگان و امراء و لشکریان مي بخشید
و درین اثنا از خراسان سید خواجه شیخ علي بهادر از پیش
امیرزادة شاهرخ آمدة خبر سلامتي ذات شاهزادة رسانید
و رای صواب نمای امیر برندق را بجانب تاشکنت روانه
داشت که برسانیدن تغار لشکر بهرام انتقام قیام نماید و فرط
مرحمت پادشاهانه امراء و بزرگان سپاه را فرمودة بود که
هریک از حال تومان و هزارجات و قشونات و صدجات
خویش نیک با خبر بودة بنوعی غمخواري نمایند که دران
راه هیچ آفریدة را جهت ما یحتاج ضروري باز ماندگي
نباشد لاجرم اسباب احاد لشکري بآن کثرت و بسیاری چنان
مرتب گشت که یک سوارة ازانچه ضرورت باشد چندان
با خود داشت که دارائي ده کس بآن توان کرد و برهمین
نسق همة را اسباب و آلات جنگ از صنوف اسلحه و آنچه
در محاربه و مدافعه بکار آید مهیا و آمادة و از جمله چندین
هزار خروار غله مقرر بود و مدخر که بارابها همراه ببرند
و هنگام رفتن براه بکارند تا در باز گشتن بکار آید و چند هزار
شتر آبستن همراه بود که برفرض احتیاج شیر ایشان مدد قوت

لشکریان باشد والحق چنان غلبه که شمار آن جز با نامل قیاس و تخمین عقد نتوان کرد با چندان اسباب و آراستگی عجب که گردون پیر پیش ازان در زیر رایت اقبال صاحب شوکتی دیده باشد و هیهات هیهات که بعد ازین بیند و خلایق ازمشاهده طوی کان گل و آن کمال عظمت و کامگاری که حصول مثل آن در وسعت خیال هیچ عاقل نمی گنجد متحیر و متعجب مانده بودند و زیرکان را از ملاحظه اذا تم امر دنی نقصه خوفی عظیم طاری شده بود و بزبان مردم جاری گشته و چون در عقب آن لشکری بآن کثرت و شوکت و اسباب در معسکر ظفرمآب باندک زمان جمع آمد آن دغدغه زیادت گشت و اندیشه بخاطرها راه یافت و خلق را مضمون این دعا ورد زبان بیم و رجا شد * بیت *

* که یارب تو این شاه را لایزال *
* نگهدار از آسیب عین الکمال *
* الهی تو این دولت پایدار *
* ز چشم بدان جاودان گوش دار *

گفتار در نهضت رایات فتح آیات از آقسولات

در وقتی که آفتاب هنوز در اواخر جدی بود و شدت سرما بمرتبه که نطاق نطق ازاحاطه بوصف آن قصور داشت

چنانچه بسیاری از مردم و چهارپایان دران راهها تلف شدند وبسی را دست و پای و گوش و بینی و دیگر اعضا بیفتاد و اکثر اوقات ابر آسمان وارکران تاکران افق کله بسته بود و برف قیروان تا قیروان زمین برهم نشسته * * بیت *

* زبس ابر و برف اندران پهن دشت *

* توگفتی فلك ده زمین گشت هشت *

و دران ایام آخر قران علویین در مثلثه هوائی در برج دلو وقوع یافت چون داعیه احراز فضیلت غزو و جهاد در خاطر مبارك صاحب قران پاك اعتقاد بغایت قوی بود صبر نفرمود تا سورت برودت هوا بشکند و از کیفیت راههای آن مواضع استفسار نمود و منزل منزل را از چگونگی آب و علف و براری و جبال و غیرها استکشاف فرموده ثبت افتاد *

* مصراع *

* بدستِ توکل بعزمِ درست *

رایت توجه برافراخت و رای خورشید اشراق پرتو فرمان انداخت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و محمد درویش برلاس و رستم طغی بوغا و برادرش پیر محمد و نوشیروان پسر بویان آغا و عبد الکریم حاجی سیف الدین و پیر علی منکلی بوغای سلدوز و

خاند سعید سلدوز و سعادت تمورتاش و دیگر امراء که بر حسب فرمان در حوالي تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کرده بودند چون آفتاب نیمه حوت رسد مجموع بجنبش درآیند و بیکبارگي توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین که بطرف دشت قبچاق دریسي و صیران بود چون بهار شود او نیز بی توقف سوار گردد و چون رایت نصرت شعار در ضمان حفظ پروردگار از آقسولات روان گشت و شب درمیان کرده باوزن اتا نزول فرمود و ازانجا نهضت نموده در پولخواجه شیخ فرود آمد و ازانجا روان شده سونکنت مخیم نزول همایون شد و ازانجا کوچ کرده بقمارشااتا و ازانجا بسلطان شیخ و ازانجا بقریه زرتوق و ازانجا روان شده و از آب سیحون بربالای یخ عبور نموده نزول فرمود و آب سیحون ازغایت سرما بنوعی بسته بود که مقدار دو سه گز مي بایست کند تا آب برتوان داشت چه دران سال ازاوایل قوس تا اواخر حوت درمجموع گذرهای سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان و عرابها[1] و سایر چهارپایان و غیرها برروی یخ مي گذشتند و از کنار سیحون بسعادت سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار سرای بیردي بیگ بعز نزول همایون اختصاص یافت و تمام شاهزادگان و امراء و خاصگیان که بدولت

(۱) دربعض نسخ بجای «عرابها - (ارابها) است *

ملازمت فایز بودند هریک بخانه فرود آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه درسرای که محل نزول همایون بود هم درروز وصول آتش ازممر بخاري درگوشهٔ از سقف خانه افتاد و احتراقي واقع شد و درزمان فرونشاندند اما این معني موجب ازدیاد تشویش خاطر دولت خواهان گشت چه دران ایام مردم خوابهای پریشان میدیدند وحادثه که وقوعش نزدیک رسیده بود درخاطرها اثرها کرده بغایت اندیشه ناك و هراسان بودند *

* مصراع *

* ولا بد للمقدوران یتکونا *

وصاحب قران بی همال موسی رکمال را ارسال فرمود تا راه پیل را تفحص نماید که مي توان گذشت یا هنوز نه و او بامتثال فرمان مسارعت نموده و احتیاط کرده باز آمد و عرضه داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری برحسب فرموده بطرف سیرام و عقبه قلان بهمان مهم شتافته بود او هم معاودت نمود و تقریرکرد که درعقبه دو نیزه بالا برف نشسته است ودرین ولا ازپیش توقتمش خان که ازمدتی باز در صحاري دشت بد حال و سرگشته مي گشت قرا خواجه که از نوکران قدیم او بود بدرگاه عالم پناه آمد درروزی که حضرت

اعلی صدر دیوان خانه فلک شکوه را بفرمسند سلطنت مآب رفعت چرخ برین بخشیده بود و تایزي اغلن از نژاد اوکدي قاآن و باش[1] تمور اغلن و چکره اغلن از نسل جوجي خان در طرف دست راست نشسته بودند و دیگر جانب از حضور شاهزادگان جوان بخت الغ بیگ و ابراهیم سلطان و ایجل آراسته بود فرستاده توقتمش خان بوسیله امراء مثل بیردي بیگ و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملك و خواجه یوسف بعز بساط بوس مستسعد گشت و پیغام توقتمش خان بزبان اعتذار عرضه داشت که جزاو کیفرِ کُفران نعمت و احسان دیدم و کشیدم اگر عاطفت پادشاهانه رقم عفو بر جرایم و زلات این ضعیف کشد بعد ازین سر از ربقه طاعت و پای از جاده متابعت نکشد و بیرون ننهد مکارم اخلاق ملکانه فرستاده را نوازش فرموده استمالت نمود که بعد ازین یورش بعنایت الهي الوس جوجي را باز استخلاص نمایم و باو سپارم و در خاطر همایون چنان بود که هم بآن چند روز که از اقرار بعزم غزو کفار نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان را که برسم مشایعت ملازم بودند باز گرداند و قرا خواجه را نیز اجازت انصراف داده با تحف و هدایا جهت توقتمش خان روان سازد و نگاشته کلک تقدیر غیر آن بود و الحکم لله العلي القدیر*

(۱) در دو کتاب بجای - باش - (تاش) است *

گفتار در وفات حضرت صاحب قران انار الله برهانه

* نظم *

* ای دل اگر از غبار تن پاک شوی *
* تو روح مجردی بر افلاک شوی *
* عرش است نشیمن تو شرمت نیاید *
* که آئی و مقیم خطه خاک شوی *

نسیم اعزاز و تکریم که از حریم تعظیم یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی می وزد روایح بسی لطایف و معارف بمشام جان سعادت مندان نکته دان میرساند از جمله آنکه پایه قدر و منزلت نفس انسانی * * نظم *
آنکه نَصِّ کلام حق گویا است * که جهان را برای او آراست
و آنکه تن جامهٔ خلافت حق * جز ببالای او نیاید راست

ازان برتر و بلندتر است که محل تصرف و ترفع و منزل آسایش و تمتع او همین سرای فانی و تنگنای عالم جسمانی باشد و بس * * بیت *

* بخاکدان جهان دل منه که جای دگر *
* برای مسکن تو برکشیده اند قصور *

چه بحقیقت دنیا نسبت با او حکـــم کشـــت زاري دارد که دهقان دروا ندک زمان بشغل زراعت قیام نمـــاید واورا محصول آن مدخر گشته روزگار بسیار بکار آید وازین است که مهندس قدرت کامله حکیـــم علیم ومعمار صنع لقد خلقنا الانسان فيٓ احسن تقويم دارالخلافة بنیه انسان را بنوعي ساخته وپرداخته که ازان مصر جامع پنج شارع واسع برصوب عالم پرصنایع وبدایع کشاده است که بهـــر یک ازان شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار وآثار علم وقدرت آفریدگار تعالی وتقدس بآن خطه بدیع آیین در مي آیند وبمحل وقوف ودرایت والي آن ولایت میرسند تا بآن خبرت وشعور ازهستي ویگانکي آفریننده وپرورنده عالم وعالمیان ـــ جل وعلا ـــ آگاهی یابد وبتفکر وتدبر درگونه گونه غرایب وعجایب که درضمن مبدعات ومخلوقات مندرج است بمعرفت صانع واطلاع براسماء وصفات او ـــ سبحانه ثم سبحانه ـــ فایز گردد ووظایف بندگي وپرستش بتقدیم رسانیده شکر وسپاس شمهٔ ازنعم بی قیاس که در باره او کرامت فرموده بجای آورد وبعد ازحصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهري بآن صفا وپاکي با پیکري مکدر خاکي همان است روی التفات از جانب جسم وجسمانیات گردانیده آنرا پس پشت اعراض اندازد وبدیدهٔ فبصرک

اليوم حديد يكباره بنظاره عالم ملكوت ومشاهده جمال و جلال - حي لايموت - پرداز و جاودان في مقعد صدق عند مليک مقتدر بلذت انس و نعيم وصال مستسعد و مستبشر باشد * * بيت *

عارفان را بجنت ملكوت * نبود جز جمال رحمان قوت

و اعراض كلي نفس انساني از تدبير و تصرف پيكر جسماني را مرگ مي خوانند و صورت بينان آن را اعظم مصايب و بليات مي دانند و اگرچه في الحقيقة تمامي سعادت و كمال نفس بموت است و لهذا قدماء حكماء كه انوار علوم از مشكوة وحي انبياء - على نبينا وعليهم الصلوة والسلام - اقتباس نموده اند تعريف آدمي بحي ناطق مايت فرموده اند *

* مصراع * * نشنيدة كه هركه بميرد تمام شد *

چه سعت عالمي كه نفس بعد از قطع تعلق بدن مستغرق احوال آن خواهد بود نسبت با دنيا چون فراخي موطن دنيا است نسبت با وضع جنين در تنگناى رحم بلكه اوسع وابسط ازان چه نسبت دنيا برحم نسبت متناهي بمتناهي است وسعت عالمي كه بموجب ان الينا ايابهم بازگشت نفوس انساني بآنست غير متناهي است و هرچند حال بعضي نفوس كه مربوب اسماء جلالي حق باشند چون مضل و مذل و قهار و منتقم و نظاير آن دران عالم صعب و هول ناک مي نمايد چون بنياد ايجاد بر

محض لطف و مرحمت بی علت است و قضیه سبقت رحمتي غضبي محقق و مقرر کمال کرم و برد باري و وفور عفو و غفاري حضرت باری امیدواري مي بخشد که ارواح مومنان موحد را برحسب بشارت قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله انجاز وعد ان الله یغفر الذنوب جمیعا دستگیر آید انه هو الغفور الرحیم * * نظم *

* گرچه ز گناه جست و جو خواهد بود *
* و آن یار عزیز تند خو خواهد بود *
* از خیّر محض جز نکوئي ناید *
* خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود *

بتخصیص سعادت مندي که بارشاد توفیق پیش از حلول واقعه ناگزیر موت عنان اهتمام از صوب اشغالي که بمجرد اغراض دنیوی باز گردد بر تابد و بصدق همت متوجه تدارک و تلافي جرایم و زلات گذشته گشته باقی عمر از برای عمر باقي دریابد - * و لله در من قال * * بیت *

* دلا بکوش که باقی عمر دریابی *
* که عمر باقی ازین عمر بر گذر یابی *

و از شواهد شمول عنایت و مکرمت ملک متعال و پادشاه

لم یزل ولا یزال نسبت با صاحب قران بی همال آنکه در اواخر یورش هفت ساله که معظمات ممالک ربع مسکون تمام بحیطه تسخیر و تصرف خدام سپهر احتشام درآمده بود داعیه عدالت و داد گستري که اصل جبله همایون آنحضرت مجبول بود بران بنوعي قوت گرفت و استیلاء یافت که همگي همت عالي نهمت مصروف گشت براستکشاف احوال و اوضاع رعایا وزیردستان و اشاعت آثار عدل و احسان نسبت با ایشان چنانچه از مواضع داستانهای سابق مستفاد میشود * * بیت *

بداد و دهش گیتي آباد کرد * دلِ خلق عالم همه شاد کرد

و خاطر خطیر بکلي در بند آن شد که فیما بعد اوقات فرخنده ساعات با مري صرف کرده شود که کفارت آثام سوالف ایام گردد و در محو نقوش تقصیرات و تفریطات گذشته مصدوقه هوالذي یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات تحقق یابد و باین قصد بعد از معاودت بمستقر سریر سلطنت با آنکه شاه و سپاه در هفتم سال بوطن اصلي بازآمده بودند و هنوز پنج ماه تمام نگذشته بود بی توقف عزم غزو کفار چین و ختای جزم کرده روی توجه بآن دیار آورد بوضعی که شرح داده شد و در اثناء آنکه رایت افتخار خطه اترارکه از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ شرعی است از فر وصول و نزول موکب کواکب شعار از سقف طارم فیروزه حصار

برگذشته بود در چهار شنبه دهم شعبان سنه (سبع و ثمانمایة) مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفت و تب محرق طاري شد و لسان حال بفحوای این مقال که * * بیت *

* سپیده دم که شدم محرمِ سراي سرور *
* شنیدم آیتِ توبوا الی الله از لبِ حور *

متورم گشته بعزم درست و نیت صافي صادق از جمله منکرات و معاصي توبه فرمود و حدت مرض و شدت آن زمان زمان مي افزود * * نظم *

* چو مي شد فزون دم بدم رنج شاه *
* مصیبت گرفتند خورشید و ماه *
* چو از درد شه ناله دادي خبر *
* زغم خلق را پاره مي شد جگر *
* دران دم که مي زد دمِ درد ناك *
* زن و مرد را بود بیمِ هلاک *
* ز دستِ مرض شد طبیعت زبون *
* نه آرام مانده نه صبر و سکون *
* همایون تنِ شاه را دفع رنج *
* نه ملک و سپه کرد نه مال و گنج *
* ز تابِ مرض چون زبون شد مزاج *
* نه تخت آمدش سود مند و نه تاج *

وبا آنکه مولانا فضل الله تبریزي که از زمره[1] اطباء حاذق بود و ظفر کردار ملازم رکاب سعادت انتساب بود در معالجه و تداوي سعي بليغ مي نمود روز بروز خستگي اشتداد مي يافت و علتي ديگر سر بر ميکرد چنانچه چند مرض مخوف مختلف جمع آمد که از معالجه بعضي بعضي ديگر از دياد مي پذيرفت * [illegible] * نظم *

* چو آمد قضا از مداوا چه سود *
* چه جاي بزشک از مسيحا چه سود *
* نبود اندران درد اميد شفا *
* ندانند اجل را طبيبان دوا *
* چو ز اندازه بگذشت سوء المزاج *
* فرو ماند عاجز طبيب از علاج *
* شد اعضاء شاه از مرض سخت سست *
* ولي بود رايش چو اول درست *

وچون قواي دماغي از اول تا بآخر بسلامت بود چنانچه بنفس مبارک با وجود زحمتي چنان بپرسش احوال لشکر و نسق آن مشغول مي شد وچون برای صايب دريافت که مرض قابل علاج نيست دل بر وقوع حادثه ضروري نهاده خواتين و خواص امراء را احضار فرمود و از سر تيقظ

---

(۱) در اکثر نسخ بجای - زمره - (مَهَره) ديده شد *

وبیداري بوصیت مشغول گشت که بتحقیق مي‌دانم که مرغ روح از قفصِ قالب پرواز خواهد کرد پناه بدرگاه خدای جان بخش جان ستان بردم و شما را بلطف و مرحمت او سپردم مي‌باید که اصلا نوحه وزاري مکنید و فغان برمدارید که جزع و فزع درین قضیه فایده ندارد * * بیت *

* مدرّید جامه منـالیـد زار *
* مگـردید آشفتـه دیوانه وار *
* مرا از فغانِ شمـا نیست نفع *
* که کرد است اجل را بفریاد دفع *

آمرزش مرا از خدا بخواهید و روح مرا بفاتحه وتکبیر شاد گردانید بحمد الله بمدد توفیق معموره عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز در تمام ایران و توران کس را مجال آن نیست که سرِ فضولي برآرد یا بدستِ جور و بی باکي بیچارهٔ را بیازارد و از فضل بی شمار ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگرچه بسیار است بهمین بخشد که دستِ تعرض ظالمان از دامنِ روزگار مظلومان کوتاه کرده ام و نگذاشته ام که درزمانِ سلطنت من از قوي بر ضعیف حیفي رود مگر آنچه بمن نرسانیده باشند و مرا ازان خبر نبوده باشد و اگرچه دنیا ثباتی ندارد و چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد لیکن آنرا مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک و نا ایمني طرق

و مسالک و بی حضوري جمهور خلایق گردد و هرآیینه روز قیامت ازان پرسش و باز خواست خواهد بود اکنون فرزند پیر محمد جهان گیر را ولي عهد و قایم مقام خود گردانیدم که تخت سمرقند در تحت فرمان او باشد و از سر تمکن و استقلال بتدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت قیام نماید شما مي باید که متابعت و مطاوعت او بجاي آورید و باتفاق در تقویت و تمشیت او بجان بکوشید تا عالم بهم برنیاید که موجب تشویش و پریشاني مسلمانان باشد و سعي چندین ساله من ضایع گردد چه از اتفاق ویك جهتي شما مردم از دور و نزدیک حسابها بردارند و هیچ آفریده را یارای آن نبود که باظهار مخالفت و سرکشي جسارت نماید و بعد ازین نصایح بفرمود که مجموع امیران و بزرگان حاضر عهد کنند و بسوگند مغلظ موکد گردانند که وصیت مذکوره را بجای آرند و مخالفت آن بهیچ حال روا ندارند و دیگر امراء و سرداران را که غایب اند بهمان نوع سوگند بدهند امراء از استماع آن سخنان در قلق و اضطراب افتادند و آب حسرت از دیده حیرت کشاده دل خونین ازجان برداشتند و روي اشك آلوده بر خاک نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بادهشتي عظیم و دلي از بیم دونیم زبان عجز و تسلیم برکشادند که جان و روان مجموع بندگان فدای یک لمحه زندگاني حضرت

صاحب قراني باد اى كاج عمر ما همه سربسر بجاى يكروزه حيات آنحضرت قبول مي افتاد كه بطوع و رغبت فدا مي‌كنيم *

* بيت *

* گر از جان ما سود بودى ترا *
* نبودى دريغ از تو جانهاى ما *
* ولى اين زمان هيچ تدبير نيست *
* كه امكان تغييـــر تقدير نيست *

اگرچه ما بندگان را بى وجود شريف حضرت صاحب قراني بهيچ گونه تمتع از حيات و زندگاني نخواهد بود وليكن ما را تا نفسى در تن و رمقى از جان باشد پاى خدمتگاري از جاده جان سپاري و طاعت گذاري آنحضرت بيرون نخواهيم نهاد كه بنده اگر خلاف راى ولي نعمت بيندیشد هيچ برخوردارى نه بيند و درين مدت كه ما بندگان بسعادت ملازمت آستان سلطنت آشيان سرافراز بوديم جز بندگي و سرافكندگي شغلي نداشتيم و تا در حيات باشيم همان طريقه خواهيم سپرد بزبان اين سخنان مي گفتند و بالماس مژگان جواهر اشك خونين دمادم مي سفتند * بيت *

زغم كرده از ديده دريا روان * زجان رفته آرام و از تن توان

بعد ازان عرضه داشتند كه اگر فرمان شود اميرزاده خليل سلطان و امراء را خبر فرستيم تا باتفاق از تاشكنت متوجه

درگاه عالم‌پناه گردند و دولت دیدار مبارک دریافته وصیت
از زبان همایون بشنوند که هرچند ما بندگان بر حسب فرمان
صورت وصایا بایشان خواهیم رسانید چنان نباشد که خود
بمشافهه استماع نمایند آن حضرت فرمود که وقت به تنگ
رسیده و بیش ازین مجال امثال این حکایات نیست آنها
که غایب اند حاضر نمي توانند شد و دیدار بقیامت افتاد
و شما را نیز همین ملاقات مانده و بحمد الله تعالی مرا از
مرادات دنیوي هیچ آرزو در دل نمانده مگر دیدن فرزند
شاهرخ که مي خواستم که یکبار دیگر اورا به بینم و میسر نشد
الحکم لله - خواتین و بعضی از شاهزادگان که ملازم بودند
درین محل مجتمع شده مترصد بودند که حال آن حضرت بچه
انجامد استماع این سخنان عنان تحمل و شکیب از قبضه
اختیار ایشان بیرون برد بجزع و فزع درآمدند و هول آن
حالت جگرسوز خون دل از فوارهٔ دیده همگنان روان ساخت
حضرت صاحب‌قران روی بفرزندان کرده فرمود که هرچه
درباب مصلحت ممالک و رفاهیت خلایق گفته آمد یاد دارید
و از حال رعایا و زیردستان غافل مباشید و قبضه شمشیر را
بدست شجاعت و مردی محکم بگیرید تا همچون من از ملک
و پادشاهي برخورداري یابید ممالک ایران و توران را
از مخالفان و مفسدان پرداخته‌ام و بعدل و احسان معمور

و آبادان ساخته اگر بموجب وصیتهای من عمل کنید و داد و دهش پیش نهاد همت سازید سالهای فراوان دولت و مملکت بر شما بماند و اگر میان شما اندک مخالفتی واقع شود نتیجهٔ نیك ندهد و دشمنان را خیالات فاسد بدماغ راه یابد و تدارک مشکل باشد * * نظم *

چو باشید برعهد خود استوار * بود مملکت برشما پایدار
وگر هریکی رای دیگر کنید * عمل برخلافِ مقرر کنید
پر از فتنه گردد بساطِ زمین * خلل راه یابد بملک و بدین

و بعد ازان شدت مرض تزاید پذیرفت و فواقی عظیم طاری شد و با آنکه دربیرون حفاظ و موالی بختم قرآن مشغول بودند اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبة الله پسر مولانا عبید باندرون آید و دربالین بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون شب درآمد و عالم از غایب شدن پادشاه هفت اقلیم گردون لباس تاری و پلاس سوگواری در گردن انداخت میان شام و خفتن بر وفق حدیث من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان ترجمان جان و جنان ساخته کلمه توحید را چند نوبت ادا فرمود و روح را بداعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة تسلیم نمود انا لله و انا الیه

راجعون * [illegible] * نظم *

* دریغ آن شهنشاه صاحب قران *
* جم تاج بخش ممالك ستان *
* دریغ آنکه دیگر نیابد زمین *
* بصد قرن شاهي بآن داد و دین *
* دریغ آنکه دیگر نه‌بیند سپهر *
* نظیرش در آیینهٔ ماه و مهر *
* دریغ آن خداوند دیهیم و تاج *
* کزو بود آیین دین را رواج *
* دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد *
* صلاح و پناه بلاد و عباد *

و این واقعه هائله جهان سوز در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه (سبع و ثمانماية) هجری اتفاق افتاد موافق چهاردهم اسفندارمُذ ماه جلالي سنه (ست و عشرين و ثلث ماية) که آفتاب بهشتم درجه حوت رسیده‌بود و ظرفاء روزگار این تاریخ را بعبارات مختلف نظم کرده‌اند ازجمله مولانا بهاوالدین جامي این رباعي گفته * رباعي

* سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد *
* و ز خون عدو روی زمین گلگون کرد *
* در هفده شعبان سوی علیین تاخت *

* فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد *

و دیگری گفته * * بیت *

* شهنشاهي که ماوایش بهشتِ جاودان آمد *

* وداعِ شهریاری کرد و تاریخش همـــان آمد *

و سن مبارک آن حضرت بهفتاد و یك سال رسیده بود موافق عدد - الم - که صدر اعظم سوره کریمه قرآني است و مدت سلطنت آن خدیو بی همال بر سبیل استقلال سی و شش سال عدد سه حرف که ماده افضل اذکار همان است یعني لا اله الا الله و این که ضبط و ثبت صادرات افعال و اقوال آن معدلت شعار در یا نوال بی سبق رویتی و قصدي بکلمه طیبه توحید اختتام یافت هم از امارات کمال دولت و اقبال است و از موجبات وثوق رجا و غلبه حسن ظن با آنکه علو شان و رفعتِ منزلت و مقام این پادشاه سعید مبرور محصور بر همین ایام سلطنت صوری در دار غرور نبوده موافقتی است که عدد سنین سلطنت همایونش را با شمار بنین از ذریت روز افزون اتفاق افتاد چه از ذکور اولاد و اسباط سی و شش پسر و پسرزاده بتفصیلی که در خاتمه این مقاله باز نموده خواهد شد ازان موید بی همال بازماند بعدد هر سالی از مدتِ سلطنت و فرمان روائي فرخنده اقبالی مستاهل سروري و کشور کشائي و الفضل بید الله یوتیه من یشاء و از میامن محاسن

سیر و آثار ایشان بحسب مراتب ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات آن حضرت مشمول کرامتی گشته که زمره متعالی قدر اولئک الذین هدی الله فبهد یهم اقتده درموقف مناجات مسالت نموده اند - کما حکی الله وهو اصدق القایلین عن خلیله - واجعلني لسان صدق فی الآخرین فحقق اللهم رجاءنا فیه واجعله من ورثة جنة النعیم بفضلك العمیم ومنّك الجسیم انک انت التواب الرحیم *

ذکر بعضی حوادث که بعد از انتقال حضرت صاحبقراني ازین سرای فانی بدارالنعیم جاودانی انار الله برهانه روی نمود

* نظم *

چگویم که از هول این داستان * بلرزد زمین و بترسد زمان
چو گویم گره برزبان اوفتـــد * قلم گاه ثبت ازبنان اوفتد
عجب کادمی زان خطرجان ببرد * کشید آن بلا را واز غم نمرد

چون صاحب قران سعید مغفور ازین دار غفلت و غرور بجنت سرای بهجت و سرور انتقال فرمود هول آن واقعه قیامت علامت سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان و نهیب آن حادثه شکیب سوز بصایر و ابصار کبار و صغار از اخیار و اشرار را تیره و خیره ساخت *

* نظم *

* شد آن لحظـــه هولِ قیامت عیان *
* بگردون بر آمد نفیـــر و فغان *
* زحیرت دلِ خلق عالم خراب *
* جگرهای شاهان زماتم کبـــاب *
* برآشفت احوال خلقِ جهـــان *
* ازاندیشه غمناک شد انس و جان *
* همـــه خلق عالم پریشـــان شدند *
* سراسیمـــه و زار و حیران شدند *
* نه اندیشهٔ خواب کس را نه خور *
* نه مه مانده برحالتِ خود نه خور *

و حقیقت آنکه عطیه فرخنده طالع صاحب قران - علیه شآبیب الغفران و الرضوان - مقتضی آن بود که دولت ثابت ارکانش جاودان بامتداد زمان هم عنان باشد و ممالک روی زمین که آن را بقوت بازوی اقبال مسخر کرده بود و بانوار معدلت و افضال معمور و منور داشته تا انقراض عالم درسایه سلطنت اولاد و اخلاف بزرگوارش همچنان برقرار بماند و اگر نه درین واقعه هایله جای آن بود که سپهر تیزگرد را پای ازبیم سست گشته برجای فرومانده و مهر رخشنده چهر ازغایت دهشت راه مشرق گم کرده دیگربار برنیاید و نور نیفشاند * * نظم *

بُدْ بیم که مرکبـــان انجـــم * هم نعل بیفکنـــد و هم سم

شد وقت که این چهار حمال * بنهند صحفهٔ مه و سال

راستي دران شب سزا بود که ماه چهره خراشیده و لباس قیرفام ظلام پوشیده کاه کهکشان بپاشد و برسم تعزیت بران نشیند و گردون بوقلمون گریبان صبح دریده و دامن شام در خون شفق کشیده و سرشک ثوابت و سیاره تمام فرو بارد و خود را در وفا بحق عزا قاصر و مقصر بیند ابر طوفان بارکه دران روزگار زار زارمي گریست اشکش خوناب بایستی نه قطرات آب و جهان بهم برآمده که درلباس سوگواری بود پوشش از خاک و خاکستر داشتي نه از تاریکي شب کحلي نقاب و از جمله صعوبتِ آن مصیبت اندوه فزای جان کاه آنکه کس را نه مجال دم زدن بود و نه قوت شکیبائي و پنهان داشتن * * بیت *

* فریاد ز دردی که درون سوزد و آن را *

* گفتن نتوانند و نهفتن نتوانند *

شاهزادگان افسر پادشاهي ازتارک انداخته و خلعت شکیبائي قبا ساخته و خواتین و آغایان رویها خراشیده و مویها بریده و امراء و ارکان دولت گریبان جان دریده و درخاک و خون طبیده آن شب که ابر نیز درفغان و اشکباري بود در عین بی قراري و دل افگاري بگریه وزاري و سوگواري بگذرانیدند و چون صبح را شعله مهر در جان گرفته او نیز شق

جیب آغاز نهاد روی تحسر و تأسف بتجهیز و تکفین میت آوردند و بر حسب وصیت هند وشاه خزانچي بغسل مشغول شد و مولانا قطب الدین صدر بتعلیم آن شغل مشروع و واجبات و سنن آن و تلاوت دعوات و آیات قران قیام نمود * * نظم *

گرامي تنش پاك شسته بآب * معطر بکافور و مشک و گلاب
کفن جامه کردند وتابوت جای * سپرده بغفرانِ یکتا خدای

و بعد از فراغ بصد درد و داغ امراء مثل بیردي بیگ ساربوغا و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملك و خواجه یوسف و دیگر خواص و نزدیکان اتفاق نموده عهد کردند و سوگند خوردند که متفق باشند بایکدیگر و در امضاء وصایای صاحب قران سعید مغفور یک دل و یک جهت بجان بکوشند و چون عزم رفتن بغزا هنوز فسخ نیافته بود واقعه آن حضرت را پنهان مي داشتند و آغایان را از تغییر لباس و اظهار نوحه و زاري منع میکردند تا دشمنان بزودي آگاه نشوند و امراء پیش آغایان آمده با ایشان کنکاش کردند و بامیرزاده خلیل سلطان و امراو که در تاشکند بودند خبر فرستاده وقوع واقعه باز نمودند و به یسی و صیران پیش امیرزاده سلطان حسین کس فرستادند که مرض حضرت صاحب قران اشتداد یافته با معدودی توجه نموده بتعجیل بیاید و خضر قوچین را با نوشته بجانب غزنین روانه داشتند که امیرزاده پیر محمد

را از حادثه وفات صاحب قران سعید مغفور و وصیت ولایت عهد و قایم مقامی که در باره او فرموده آگاهی دهد تا هرچه زود تر بتخت گاه سمرقند شتابد و بسایر شاهزادگان و حکام که در هر اقلیم و ولایت بودند مکتوبات ارسال نمودند مضمون آن اعلام وقوع حادثه جهان سوز و سفارش رعایت حزم که هرکس در ضبط و محافظت مملکت خود وظیفه تیقظ و هوشمندی بجای آورد و از حدود و ثغور هر صوب با خبر بوده اصلا غفلت و اهمال در هیچ حال از احوال روا ندارد که سالها است که بقیه مفسدان و بدسگالان از بیم سرفرو برده اند بانتظار روزی چنین روزگار بتصور و پندار می گذرانند غافل و بی خبر نمی باید بود و دل برعون و عنایت پروردگار بسته در اشاعت عدل و احسان حسب الامکان کوشش نمود و خلایق را از وضیع و شریف هریك بجای خود چنان داشتن که اندیشه عصیان و طغیان بخاطر و خیال ایشان راه نیابد و هر نوشته را مصحوب فرستادهٔ بشاهزادهٔ فرستادند شیخ تمور قوچین بصوب هرات متوجه امیرزاده شاهرخ شد و علی درویش که بسگ بچه اشتهار یافته بود بجانب تبریز پیش امیرزاده عمر شتافت و ارا تمور بجانب بغداد پیش امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابابکر و دیگری بطرف فارس و عراق روان شد *

گفتار در نقل نعش صاحب قران بزرگوار از اترار

شاهزادگان و آغایان و امراء که در اترار بودند شب پنجشنبه هژدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن تابوت محفوف برحمت - حی لا یموت - را بدیبا و پرنیانِ مغفرت و رضوان گرفته درمحفه از شهر اترار بیرون آورده روی توجه بصوب سمرقند نهادند وبشب از آب خجنـــد برروی یخ گذشته درمیان بیشه که بکنار آب بود فرود آمدند و از اترار تا کنار آب دو فرسخ است و چون صبح دامنِ لباس سوگواری شب را چاك زد شدتِ واقعه آتش حزن و اندوه در کانون درون مصیبت زدگان بنوعی بر افروخت که خرمنِ تجلد و اصطبار همگنان بسوخت * بیت *

* عاقبت بالا گرفت از هر درونی دود آه *
* آتش اندر سینه پنهان برنتابد بیش ازین *

تعزیت که تا غایت مخفی می داشتند پرده از رو بر داشتند ومجموع آن انجمن از مرد وزن بنوحه وزاری در آمده بیکبار فغان برآوردند و شوری درجهان افتاد که صدایش از بیت الاحزان کیوان بر گذشت * نظم *

* ز سوزی درونهـــای پر اضطـــراب *

* جگر سوخته ماهیان را در آب *
* ز بس دود آه از دلِ آتشین *
* در افتاده مرغ از هوا بر زمین *
* چه کاریست کافتاد بر عام و خاص *
* که تا مرغ و ماهی نشد زان خلاص *

امراء و خاصگیان و قوچینان دستارها از سر و جانها در خطر و خود را بر خاك و خاکستر انداخته و خواتین و آغایان مویها از بن و رویها بزخم ناخن چنان و چندان کنده و خسته که خویشتن را مشرف بهلاک ساخته * نظم *

ز فوتِ شهِ عادلِ کامیاب * بنای سرای جهان شد خراب
چنان آتش افتاد در روزگار * که پر شد فضای جهان از شرار
روان گشته از چشمها جوی خون * ز خون گشته روی زمین لاله گون
زآه و زفریاد پر شد جهان * بگردونِ گردان بر آمد فغان
ز دل رفته صبر و ز سر رفته هوش * بر آمد ز جانها غریو و خروش
نه تن را توان و نه دل را شکیب * جگرها شده خون ز هول و نهیب
بعد از فغان و زاري بسیار چون جزع و فزع از حد در گذشت امراء به نصیحت پیش آمدند و بزبان دولت خواهي عرضه داشتند که چون تند باد بلا از مهب قضا وزیدن گیرد کوه خارا چون موم از آتش گرم نرم شود و سدّ اسکندر از پرده عنکبوت سست نهاد ترگردد و تیر تقدیر را سپر تدبیر باز

نمي دارد و قهرمان اجل شاه و گدا و ضعيف و توانا را بيک حساب مي شمارد و بضرورت و اضطرار در شکيبائي و اصطبار مي بايد کوشيد و بصدقه و خيرات و فاتحه و ختمات روان ميت را شاد گردانيد که همه را مرگ در کمين است و کوچک و بزرگ را عاقبت کار همين * * بيت *

* کز در مرگيـــم بي نوا و تونگـــر *

* وآنکه نميرد نزاده است زمادر *

وچون اشتعال نيران اندوه و احزان نه دران مرتبه بود که بزلال امثال اين نصايح فرو نشيند امراء بروح مقـــدس حضرت رسالت پناه ختمي عليه افضل الصلوات واکمل التحيات توسل جسته تذکر وفات او را وسيله نجات آن مصيبت زدگان ساختند که حضرت پيغمبر عربي عليه و علي آله الصلوة والسلام بهترين اولين و آخرين بود وخداى تعالى عالم را بطفيل وجود مبارك او آفريد و او را ازتمام آفرينش برگزيد و خاتم انبياء و رسل گردانيد و با اين همه چون وقت اجل موعود در رسيد روح پاکش از پيوند بدن گسسته روى تسليم و رضا بفردوس اعلى آورد هرگاه که چنـــان بزرگواري درين سراى فاني جاودانى نماند ديگري هم نخواهد ماند هرچند واقعه مشکل و مصيبتي جان گسل است غير از رضا بقضا و ياري جستن از خدا در سرّاء و ضراء چاره ديگر متصور نيست * بيت *

* اگرچه واقعه بس مشکل است و جان فرسای *
* بصبرکوش که با صابر(۱) است لطف خدای *

ذکر مشورت کردن امراء باخواتین و شاهزادگان درباب یورش خطای

چون خواتین و شاهزادگان را ازمیامن ذکر جان پرور مخصوص بخطاب انا اعطیناک الکوثر و قصه وفات آن سرور همایون سیر - علیه سلام الله ما طلع القمر - نوع تسکیني حاصل شد و جزع مفرط گذاشته از فغان و زاري بحزن و سوگواري اکتفا نمودند امراء پیش ایشان جمع آمده مشورت آغاز نهادند و با دلي خونین و خاطری حزین گریان گریان مي گفتند که اجتماع لشکري باین بسیاري ازامراءِ کامگار و بهادران نامدار و نبرد آزمایان تیغ گذار که هنگام کارزار هریك ازیشان ثاني سام سوار و ثالث رستم و اسفندیار است با چنین اهبه وساز و چندین اسباب و آلات که از گراني اثقال و احمال ایشان زمین را خطراست که تمام درآب فرورود واززمان جمشید باز کس ندیده است و نشنیده و بقرنهای بسیار مثل این دیگربار عجب که

---

(۱) درسه نسخه بجای - باصابر است لطف - (کس نگذرد زحکم) است *

دست دهد * * نظم *

* ز روزی که درجنبش آمد فلک *
* بزد برفلک صف سپاهِ ملک *
* به بهرام دادند تیغ و سنان *
* به برجیس دُرّاعه و طیلسان *
* ندید است هرگز کسی تا کنون *
* سپاهي چنین از کواکب فزون *
* بدین ساز و سان لشکرے پرهنر *
* نبود است و مثلش نباشد دگر *

و شک نیست که این سپاه را با این اسباب اگر بمملکت مخالف رسانیم بی توقف دمار از دیار و روزگار کفار خاکسار برآرند و هرچند خبر واقعه صاحب قران سعید مرحوم مغفور هم عنان صبا و دبور بقلماق و خطائیان خواهد رسید لیکن چون خبر احتمال صدق و کذب دارد اگر ما این لشکر گران بی کران را بسرحد ایشان بریم پیشتر آن باشد که ایشان متوهم شوند که اگر حضرت صاحب قران درگذشته بودي کسي را قوت و قدرت لشکري چنین باینجا رسانیدن نبودی و تصور کنند که آن حضرت زنده است و این آوازه بمکر و حیلت انداخته اند ازین توهم خوف و هراس برایشان غالب شود و نصرت و ظفر قرین رایت اسلام گردد مصلحت آنست که عزم

و نیت آنحضرت را امضاء کنیم و توکل برداور فیروزی بخش کرده لشکر بختای بریم و مردانه در اقامت غزو و جهاد با کافران و بت پرستان که آن حضرت قصد کرده بود بجان بکوشیم و انتقام اسلام ازان بی دینان خود کام بواجبي بکشیم و چون خاطر ازان شغل خطیر بپردازیم رایت معاودت بفتح و فیروزي برافرازیم وباتفاق یك دل و یک جهت سایه اهتمام و اعتناء برضبط و نسق ممالك محروسه اندازیم و مهمات سلطنت و جهانباني چنانچه باید بسازیم که بحمد الله تعالی از ذکور اولاد و اخلاف صاحب قران مغفور زیاده از سي شاه و شاهزاده هستند و هر آیینه از سابقه لطف الهي بعضی را سلطنت و فرمان روائي مقرر خواهد بود و در واقع عیبی عظیم باشد که لشکری چنین با چندین تجمل و اسباب و اسلحه و ادوات که ایشان را از فضل ذوالجلال و نیروی اقبال صاحب قران بی همال مهیا شده است بعد ازان که چندین مرحله پیش آمده اند و از سر صدق دل در غزا بسته و جنگ کفار را آماده گشته بی آنکه کاری معتبر از دست ایشان بر آید باز گردند و متفرق شوند بر حسب این یراق مجموع آغایان و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت که حاضر بودند در استصواب این رای اتفاق نمودند و عزم بران قرار گرفت که امراء با لشکری که همراه بودند در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که صاحب

قران سعید مغفور او را درین یورش با خود بختای می برد متوجه شوند و بامیرزاده خلیل سلطان و امراء که در تاشکنت بودند ملحق گردند و چون امیرزاده خلیل سلطان دران وقت بیست و یکساله بود و از دیگر شاهزادگان حاضر بسن بزرگتر او را بحکومت بردارند که اسم ایالت و شاهی برو باشد و نویینان بزرگ باتفاق مصالح و مهمات که روی نماید سرانجام کنند و باین نسق متوجه ختای گردند و بعد از تسخیر و تخریب بلاد و دیارکفر و تادیب و تعذیب عبده اصنام و آتش پرستان بتخت گاه سمرقند مراجعت نمایند و شاهزادگان و آغایان و امراء قرلتای کرده و صایای صاحب قران سعید مغفور بجای آورند و بهیسون حکم و فرمان که هنگام وصیت صدور یافته بود کاربند شوند - من الله العون و التایید *

ذکر روان ساختن نعش ارجمند مغفرت پیوند بسمرقند فردوس مانند

چون مشورت مذکور برحسب مسطور قرار یافت در همان صبح صحفه که از یمن جنازه سلطان سعید بلند آوازه مهبط انوار رحمت بی اندازه بود مصحوب امیر خواجه یوسف و علي قوچین وچندي از خواص روانه سمرقند گردانیدند و سفارش نمودند که بتعجیل برانند و در راه نیکو برخبر باشند

و ایشان در اتمام آن شغل خطیر بجان کوشیده نعش محفوف بمغفرت را شب دوشنبه بیست و دوم شعبان در داخل سمرقند بقبه مرقد رسانیدند و در همان شب بر نهج مقتضیات شرع مطهر مدفون گشت رجا برحمت باری تعالی واثق است که از قبیل - القبر روضة من ریاض الجنة - علی قایله الصلوة و السلام - باشد - و ما ذلک علی الله بعزیز - و چگویم که چها رفت که چون جدا شدن جنازه جراحت مصیبت تازه کرده از چشمهاے خواتین و شاهزادگان چشمهاے خونین روان شد و بازازان حالت جگر سوز زمین و زمان پر ناله و افغان گشت * * نظم *

* دگر باره شد چشمها سیل بار *
* چو باران که بارد بوقت بهار *
* فلک را ز بس ناله کر گشت گوش *
* ز نوحه زمین و زمان پر خروش *

و چون آن ولوله و خروش فرو نشست باز امراء با آغایان سخن پیوستند که هرچند صاحب قران سعید مغفور وصیت کرده که ولي عهد امیرزاده پیر محمد باشد و ما بندگان بر همان عهدیم لیکن شاهزاده مشار الیه در قندهار است و شاید که لشکر بجانب هند برده باشد و ازو تا بما مسافتي بعید است و ما یورش ختای در پیش داریم اگر توقف مي کنیم تا او

برسد دیر میشود و درواقع وارث ملک و تخت صاحب قران سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند صلبي و ارشد اولاد آنحضرت است و عالمیان را معلوم است که صاحب قران سعید مغفور شاهزاده مذکور و فرزندانش را ازدیگر اولاد و اسباط دوست تر مي داشت و بے مداهنه انوار سعادت و فرسلطنت از ناصیهٔ مبارک آن شاهزاده نیکو سیرت پاک اعتقاد مسلمان نهاد درخشنده تر از شعشعه خورشید انور است و بعدل و داد گستري و رعیت پروري ازجلالت مهر و سعادت مشتري بسیار مشهورتر * نظم *

* رخش مظهرِ نور شاهنشهي است *
* دلِ روشنش چشمهٔ آگهي است *
* ازو خواهد آراستن تخت و تاج *
* وزو سلطنت یافت خواهد رواج *
* ازو باز یابد ممالک امان *
* وزو باز گردد زمانه جوان *

و شک نیست که خبر واقعه هایله که فرستاده ایم بزودي باو خواهد رسید وعنقریب توجه نموده خواهد آمد مي باید که چون برسد روان او را بشهر در آورید تا مملکت برقرار بماند و مردم بد اندیش مجال فکر محال و فرصت فضولي و فتنه انگیزي نیابند وبعد ازان حضرات عالیات سرای ملک

خانم و تکل خانم و تومان آغا و دیگر خوانین بامیرزاده الغ بیگ و دیگر شاهزادگان در عقب محفه متوجه سمرقند شدند و امراء سفارش نمودند که شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و هر جا که فرود آیند نیک برخبر باشند و چه گویم که هنگام وداع باز چه ولوله و شور در جهان افتاد و از فغان و زاری و نوحه و اشکباری چه رستخیز واقع شد *

* بیت *

* کس مبیناد چنان حال بجز دشمن شاه *

* آه ازان محنتِ جان سوز بهردم صد آه *

و چاشت همان روز امیرزاده جوان بخت ابراهیم سلطان و امراء بعزم یورش ختای و نیتِ غزو کفار بسعادت سوار شدند و در موکب شاهزاده ارجمند حمید * * بیت *

* درفشِ درفشان شاهِ سعید *

* مقارن بتابید رب مجید *

* همان طبل وکوس ومهابت صدا *

* قطارِ علمهای فتح انتما *

* روان شد چو شه زاده مرکب براند *

* وزان حال دانشور این نکته خواند *

* که رایات آمارات فرمان دهی است *

* زدن نوبت آیین شاهنشهی است *

* چو او را شد از جمله شهزادگان *
* مر او را سزد ملک صاحب قران *
* که جایش حواله باو شد نخست *
* هم آخر باو باز گردد درست *
* چو حالات عالم ز زشت و نکو *
* بتقدیر حق است و تکوین او *
* چنین رمز را نشمرد سرسری *
* مگر آنکه باشد ز دانش پُری *
* گراز آگهانی درین نیست شک *
* وگر غافلی لیس قولی معک *

و چون از آب سیحون گذشته و یک فرسخ رانده در جانب شرقی اترار بکنار جوی ارچ بفزد یک پل قلدرمه فرود آمدند و قبه بارگاه شاهزاده باوج مهر و ماه برآمد و توق پادشاه مغفور درمقابل ازدور برسمی که معهود است سر بعیوق بر افراشت وطبل خانه حضرت مغفرت مآل صدر معسکر همایون شاهزاده بی همال آراسته بحقیقت طنطنه بشارت ورائت آن برگزیده ارجمند در گوش جان هوشمندان انداخت و درانجا رسولان را بجانب دست راست پیش امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ که در تاشکنت و شاهرخیه بودند روان کرده بازنمودند که نعش مغفور برحمت

و رضوان حضرت صاحب قران را بسمرقند فرستادیم و آغایان نیز در عقب روان شدند و ما عزیمت ختای جزم کرده متوجه شده ایم و بطرف دست چپ پیش امیرزاده سلطان حسین کس فرستادند و همین حال اعلام کرده پیغام دادند که با لشکر متوجه گشته چنان کن که در موضع چوکلك بهم رسیم و وصیتی که صاحب قران سعید مغفور فرموده برسانیم و یراق دیده باتفاق متوجه غزا شویم و چوکلك که وعده گاه بود قریه ایست در پنج فرسخي اترار بجانب شرقي *

داستان مخالفت امیرزاده سلطان حسین

فحواي حقیقت نمای ربیت زدای حدیث قدسي حیث ورد - یا داود انا ارید و انت ترید ولا یکون الا ما ارید بسمع جان هوشمندان مي رساند که تیر تدبیر که نه از شصت تقدیر کشاد یابد هرگز بهدف مقصود نرسد لاجرم چون دران ولا سابقهٔ قضا بامضاء عزم غزای کفار ختای تعلق نگرفته بود سعي و کوشش دران باب اصلا سود مند نیفتاد با آنکه امراء بعد از وقوع حادثه هایله صاحب قران سعید اتفاق نمودند که آن قصد را باتمام رسانند بجائی نرسید و شعبده باز سپهر بازئي برانگیخت که آن منصوبه بکلي از هم فرو ریخت و شرح آن قصه اینست که چون خبر وفات صاحب

قران سعید بامیرزاده سلطان حسین رسید عرق بد اندیشي و فتنه انگیزي که در جبله او مرکوز بود و اثر آن در زمان حیات صاحب قران سعید بارها بظهور آمده بتخصیص در یورش شام که از فرط جنون و سبکساري دران هنگام که لشکر مخالف بمقابله در آمده بودند رو گردان شد و جرنغار را ویران کرده بدمشق رفت پیش پسر برقوق و نزدیک بود که لشکر منصور را چشم زخمی رسد عنـایت رباني و قوت دولت صاحب قراني دست گیر گشت چنانچه مشروح گفته شده است باز در چنین وقتي بحرکت آمد و باندیشه فاسد و تخیل محال بعضي از لشکر دست چپ که با او بودند پراگنده ساخت و اسپان ایشان گرفته با هزار کس دو اسپه بتعجیل براند و از آب خجند گذشته براه قزاق متوجه سمرقند گشت که بمکر و حیله اهالي سمرقند را فریبي دهد که او را بشهر در آورند و در پیشین همان روز ایلچي که بطرف او رفته بود باز آمد و آن خبر آورد و چون وقتی عجب بود خوف و هراس تمام در خاطر خاص و عام افتاد *

* بیت *

ازان فعل مذموم نامستقیم * دلِ خلق را کرد پرخوف وبیم

ذکر مکتوب فرستادن امراء باطراف و جوانب و خبر دادن از مخالفت سلطان حسین

چون امیـر شیخ نورالدین و امیـر شاه ملک از حال

سلطان حسین و حرکت ناصواب او آگاه شدند درزمان پیش امیر ارغونشاه که ضبط سمرقند در عهده او بود مکتوبی فرستادند مشتمل برانکه سلطان حسین باز دیوانگی آغاز نهاده و لشکری که با او بود بهم برزده با هزار سوار دو اسپه متوجه سمرقند شده نیک برخبر باشد و در ضبط و محافظت شهر و حصار شرایط حزم و احتیاط مرعی دارد و تا سنگ بارو آماده داشته یک سرموی درهیچ باب غفلت و ذهول روا ندارد و اگرآن بی‌باک بحوالی شهرآید و میسر شود البته او را بگیرد و بند کرده نیک نگاه دارد تا ازمکر او فسادی واقع نگردد که براو و سخن او هیچ اعتماد نیست و پیش حضرات عالیات نیز عرضه داشتی روان کردند مضمونش بعد از اعلام قضیه سلطان حسین آنکه هرجا رسیده باشند توقف فرمایند تا بندگان از عقب برسیم و بخواجه یوسف هم نوشته دوانیدند و بر قضیه اطلاع داده مبالغه نمودند که در محافظت محفه از دقایق جلادت و کاردانی هیچ دقیقه نامرعی نگذارد و آن را بتعجیل هرچه تمام تربشهر رساند که از خیالات فاسد سلطان حسین دور نیست که بوسیله نعش خواهد که خود را بشهر اندازد و فتنه و فضولی آغازد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ ایلچی با نامه بصوب تاشکنت که از اترار تا بدانجا شش روزه راه کاروان است روان ساختند و حرکت ناپسندیده

سلطان حسین را شرح داده باز نمودند که حال ازان گردید
که ما اندیشه کرده بودیم و بعزم یورش ختای توجه نموده
صواب آنست که شما با تمام لشکر بموضع اقر که علف خوار
معتبر و چراگاه مناسب است باز گردید و ما هم ازینجا متوجه
شویم و بعد از ملاقات و صایای حضرت صاحب قران سعید چنانچه
فرموده و بران عهد از ما ستده و امر کرده که بشما رسانیم
و باتفاق یراق معامله دیده و آنچه مصلحت وقت باشد و
رای همه بران قرار گیرد پیش گیریم و چون از ارسال رسل
و رسایل بپرداختند شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک از ظاهر اترار بعزم سمرقند کوچ
کردند و امیر بیردي بیگ درانجا بمحل خود بایستاد و چون
از مخالفت سلطان حسین تفرقه بخاطرها راه یافته بود تمام
لشکر جیبه پوشیده سوار شدند و روی توجه بسمرقند آورده
آخر روز از آب سیحون بر بالای یخ بگذشتند و از لطایف
اتفاقات آنکه چون شاهزاده مشار الیه با امراء و لشکر از
سیحون عبور نموده در زمان یخ بشکست چنانچه سه شتر
خزانه با بار زر در آب فرو رفت گفتي یخ موقوف گذشتن
ایشان پای ثبات فشرده بود و سر تا پاي فسرده و ازانجا
شبگیر کرده سحرگاه بحضرات عالیات ملحق شدند و از تصادم
تقدیرات الهي امیرزاده خلیل سلطان و امراء بلکه تمام

لشکریان ترک و تاجیک و عراقي و رومي پیش از رسیدن ایلچي که از اترار رفته بود خبر یافته بودند که سلطان حسین لشکر پریشان ساخت و با فوجي از سپاه متوجه سمرقند شد و از سماع آن خبر دهشت و حیرت که به سبب واقعه قیامت نهیب داشتند زیاده ترشد و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسیني و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و دیگر امراء که درانجا بودند - علی تفاوت مراتبهم - مجموع اتفاق نمودند و بے آنکه کس بفرستند و با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و نزدیکان صاحب قران سعید مشورت کنند و ازیشان رخصتي طلبند امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهي برداشتند و با او بیعت کردند و از وخامتِ عاقبت چنان امری خطیر حساب برنداشتند - والله درمن قال * * نظم *

* نخست ار کنـــي فکر پایان کار *
* بنائي توانـي نهاد استوار *
* ز پایان اگر یاد ناري نخست *
* اساسِ امورت بود سخت سست *
* پشیمان شوی آخر از کار خویش *
* دلت گردد ازجورِ ایام ریش *
* ازان پس که آید بکارت گزند *

* پشیمان شدن کی بود سود مند *

ذکر فرستادن مکتوب بامراء که در تاشکنت بودند

چون خبر بیعت امراء و سرداران که در تاشکنت بودند با امیرزاده خلیل سلطان در اثناء راه بخواتین و شاهزادگان و امیرشیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعییر و سرزنش بایشان نوشتند مضمونش آنکه صاحب قران سعید مغفور هنگام وصیت مقرر فرموده که ولي عهد وقایم مقام او امیرزاده پیرمحمد جهانگیر باشد و برین معني از ما عهد ستده و سوگند داده که روی از متابعت و مطاوعتِ او نگردانیم و ما برهمان پیمانیم و قطعا ازان نخواهیم گشت * * نظم *

نسازیم فرمانِ شه را دگر * زحکمِ مطاعش نه پیچیم سر
زما تا نگردد جدا جانِ ما * نیابد خلل عهد و پیمانِ ما

و آنچه شما پیش گرفته اید خلاف فرموده آنحضرت است و در واقع از شما بغایت بدیع است که ازسخن و صواب دید ولي نعمت عدول جویید و ازان تجاوز کنید * * نظم *

* خلافِ وصایای شاه از شما *
* بغایت غریب است و بس ناسزا *
* حقوقي که شه را است نشاختید *

* ببازی اول دغا باختید *
* کسی را که در دل نباشد وفا *
* دریغ است او را کلاه و قبا *

تصور آن بود که اگر دیگری ازین مقوله حکایتی گوید او را برزنید و بمنع مشغول شوید ندانستیم که از شما باکمال دانش و کاردانی امثال این حرکات صدور یابد هرکه او را از عقل بهره باشد داند که این کار ناپسندیده البته ندامت و پریشانی بار آرد زنهار که باخیالات فاسد کار ناآزمودگان همداستان مشوید و چهره نام و ناموس خود را بناخنِ بد عهدی و بیوفائی مخراشید و در ابتداء واقعه چنین که روی نموده رقم کفران نعمت بر صحیفه حال خود مکشید که نقش این بدنامی و عار بر بیاض و سواد لیل و نهار بتمادی روزگار بماند و شک نیست که این معانی بر شما پوشیده نماند عجب آنست که غلطی چنین صریح بر چنان بزرگان فرزانه کاردان افتاد و نامه را مهر کرده مصحوب ایوك چوره (۱) روانه گردانیدند و چون مکتوب بامراء رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند از کرده خود منفعل گشته پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت که اختیار از دست رفته بود * * مصراع *

* باز نیاید چو تیر رفت از شست *

(۱) در دو نسخه بجای - چوره - (چهره) است *

ذکر آمدن امیر برندق از تاشکنت و آوردن جواب مکتوب

چون موکب شاهزادگان و حضرات عالیات با امراء بآقسولات فرود آمد امیر برندق بن امیر جهانشاه از طرف تاشکنت برسید و بعز تلاقي شاهزادگان و خواتین استسعاد یافته مراسم تعزیت و سوگوارے باقامت پیوست و بعد ازان با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بمجلس محاورة و مشاورة به نشست و کتابتها که امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس کرده بودند درمیان آورد و محصل تحریر و تقریر این بود که این کار از برای صلاح و استدامت این دولت و سلامت و استقامت ملك و ملت کرده ایم که واقعه بغایت هول ناک است که روی نموده و ترسیدیم که ناگهان فتنه و غوغای دست دهد که تدارک آن مشکل بود بتصور خیر اندیشي این صورت برهم بستیم تا سرے پیدا شود و کس را مجال سرکشي و خود رائي نباشد و سلطنت درین خاندان برقرار مانده عالم بهم بر نیاید * * نظم *

* درین کار ازان رو رضا داشتیم *
* که خیر همه خلق پنداشتیم *
* گزیدیم این بیعت از خوف آن *

* که واقع شود فتنهٔ ناگهان *

و گمان آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه باشید چون وصیت صاحب قران سعید مغفور برخلاف این بوده فرموده آن حضرت برجانِ ما روان است و حاشا که تا زنده باشیم یکسرِ مو از سخن و صواب دید آنحضرت تجاوز روا داریم هرچه شما در باب امضاء وصایای حضرت صاحب قران مصلحت بینید ما نیز برانیم و در اتمامِ آن بجان خواهیم کوشید چون امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک مضمون نوشته امراء و تقریر امیر برندق برین نسق یافتند با او گفتند که ما باری تغییر وصیت و صواب دید پادشاه سعید بهیچ وجه جایز نخواهیم داشت و امیرزاده خلیل سلطان را متابعت و انقیاد نخواهیم کرد * * نظم *

* اگر ما ز فرمانِ شه سرکشیم *
* سِجِلِّ وفا را قلم در کشیم *
* گرفتار خِذلان و خُسران شویم *
* سزاوار لعنت چو شیطان شویم *
* بسی می نماییم ازان احتراز *
* گواه است داننده کارساز *

امیر برندق رای ایشان را بحسن قبول تلقی نمود و در پیش شاهزادگان با ایشان عهد کرد و آن را بسوگند موکد گردانید

که از مقتضای وصایای حضرت صاحب قران سعید یک سرمو تجاوز نکنند وازین جانب بازبامراء خداداد حسینی ویادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگرامراء و سران سپاه مکاتیب نوشتند و ایشان را بر متابعت وصیت و نقض بیعتی که باجتهاد خطا کرده بودند ارشاد نمودند که آخر حقوق پادشاه یاد آورید و از شرمساری او در روز مکافات اندیشه کنید هنوز عزای چنان سروری سپری نگشته فرموده او را دیگر مسازید که این معنی نه پیش خدای تعالی مشکور افتد و نه نزد خلایق ستوده باشد زینهار دامن عرض خود را بلوث عاری میالایید که تا قیامت بهیچ آب پاک نتوان ساخت *

* نظم *

شکستید عهد شه کامیاب * چگویید روز جزا در جواب

ندانم کزین پس زاهل خرد * که نام شما را به نیکی برد

نوشتها بامیر برندق دادند و امراء را بزبان پیغام دادند که خطائی کرده اید تدارک می باید کرد و این عهد بر بسته را بهیچ برآورده جمله یک جهت بر حسب فرموده ولی نعمت که اذعان فرمان او بر همه فرض عین است دل بر متابعت و انقیاد امیرزاده پیر محمد بندید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز سر اطاعت درآورد و همه درین باب عهد نامها بنویسید و بفرستید چنانچه در سمرقند بما رسد تا پیش

شاهزاده ولي عهد فرستيم و امير برندق با مكتوبها باز گشته رو براه نهاد *

* نظم *

* دگر روز چون مهر كرد آشكار *
* رخ از كله سبز گوهر نگار *
* برون تاخت آن شاه زرين علم *
* شبش ريخت برتاج مشك و درم *

شاهزادگان و حضرات و امراء كوچ كردند و اميرزاده الغ بيگ با امير شاه ملك و فوجي از سپاه مجموع مسلح و مكمل بطرف دست راست از راه روان شدند و اميرزاده ابراهيم سلطان با امير شيخ نورالدين و جماعتي از لشكر بهمان طريق آراسته و تمام سلاح بديگر طرف از راه توجه نمودند و اينان و آنان بتعجيل عازم سمرقند شدند كه هرچه زودتر بشهر درآمده مملكت را ضبط نمايند تا خللي واقع نشود و فتنه روى ننمايد و بعد ازان مصالح سلطنت و مهمات ممالك برطبق وصيت صاحب قران سعيد انتظام يابد و دران زمان شاهزادگان جوان بخت هر دو در سن يازده سالگي بودند و اميرزاده الغ بيگ بچهار ماه و بيست روز بزرگتر بود چون منازل پيموده بموضع قوجق رسيدند امير شاه ملك برحسب صواب ديد همگنان از پيش براند و چون بسمرقند رسيد ارغونشاه دروازها بسته بود و حصار را استوار كرده چه اميرزاده خليل سلطان

نوازش نامه باو فرستاده بود و سفارش نموده که امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک را که متوجه شده اند بشهر نگذارد و اختیار[1] نگهدارد و او را چندان نوید داده که از عرق ترکمانی و کوته نظری از راه افتاده بود و خاطر بآن طرف داده امیر شاه ملک از دروازه شیخ زاده که برسر آن راه است بدروازه چهار راهه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر سرداران اندرون آنجا بودند و چون با ایشان سخن کرد ارغونشاه که ضبط شهر در عهده او بود او را راه نداد وباین بهانه تمسک جست که حکم صاحبقران با من هست و وصیت نیز چنین است که ولی عهد آنحضرت امیرزاده پیرمحمد باشد و هرگاه که تمام شاهزادگان و امراء جمع آمده اتفاق نمایند و شاهزاده مشار الیه را بپادشاهی بردارند من در بکشایم و شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون کلمات مزور او بشنید دانست که خاطر آن ترکمان نژاد از دناءت همت فریفته وعدهای امیرزاده خلیل سلطان شده است و هرچند معقول و مشروع با او خواهد گفت فایده نخواهد داد و در نخواهد کشاد عنان برتافته گریان گریان باز گشت و چون از آب کوهك عبور نموده بعلیاباد که از قرای سغد کلان است رسید شاهزادگان و حضرات از عقبه قرجق گذشته بصحرای علیاباد

---

(۱) در بعض نسخه بجای - اختیار - (احتیاط) است *

آمده بودند صورت حال عرضه داشت و آنچه از باطن ارغونشاه دریافته بود بازنمود الم غبن و حیف آن قضیه جراحت مصیبت همگنان تازه کرد و از حضرت صاحبقران یاد کرده بسیار بگریستند و غمی که دران سوگواری داغ حسرت بردلها نهاده بود یکی هزارگشت و بعد از نوحه(۱) وزاري همانجا فرود آمدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و امراء کنکاش کرده میزان مصلحت دران دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات عالیات صواب آن دانستند که امیرشیخ نورالدین بسمرقند رود و امراء اندرون را نصیحت کند شاید که قبول افتد ورای برسخن ایشان قرار گرفت و امیرشیخ نورالدین همان روز سه شنبه که غره ماه مبارك رمضان بود پای عزم برکاب استعجال درآورده روان شد و چون بدروازه چهار راهه رسید وبحکم وقت زبان مدارا کشاده اندرونیان را بانواع نصیحت کرد مفید نیفتاد وبرهمان جواب اصرار نمودند که با امیرشاه ملك گفته بودند امیرشیخ نورالدین از اسپ فرود آمد و پیاده از فول بگذشت و بدروازه بایستاد که قضیه بازیچه نیست که درمیان است مرا تنها باندرون گذارید که بحضور سخن کنیم وصلاح و فساد این کار نیک باز بینیم تا درآخر ندامت نباید کشید وهرچند دران باب

---

(۱) دراکثرنسخ بجاي - نوحه و - (بسي) است *

مبالغها کرد بجائي نرسید * * نظم *

* نصیحت نخواهد شنید آنکه هست *
* ز جام مي عشوهٔ دهر مست *
* ز باران گلستان پر از گل شود *
* چمن پر ریاحین و سنبل شود *
* ولی شوره گردد پر از خار و خس *
* که نفعی نه بیند ازان هیچ کس *
* ز بوی گل آن کس شود خوش مشام *
* که نبود دماغش برنج از زکام *

و چون سخن در ایشان اثر نمي کرد امیر شیخ نورالدین بضرورت سوار شد و بعلیاباد مراجعت نمود و کیفیت حال را پیش شاهزادگان و حضرات عالیات مشروح باز راند *

تتمه داستان امیر برندق که بتاشکنت رفته بود

گفته شد که امیر برندق در آقسولات با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک در باب قبول وصیت و تمشیت آن پیمان بست و با نوشته و پیغام ایشان متوجه تاشکنت گشت و چون بامراء بزرگ رسید و نوشتها برسانید و پیغام بگذارد ایشان را از بیعتي که بامیرزاده خلیل سلطان کرده بودند پشیماني

عظیم روی نمود و سخنان که امراء نوشته بودند و پیغام کرده همه را مسلم داشتند و تصدیق نمودند و باتفاق زبان اذعان برکشـــادند که تاج و سریر آن کس را رسد که صاحب قران سعید مغفور ولایت عهد خویش در حق او وصیت فرموده و ما جمله برانیم و بتغییر و تبدیل آن رضا نخواهیم داد و مجموع برین معنی پیمان بستند ودران انجمن عهدنامه نوشتند و هرکس مهرخود بران نهاد و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحکم ضرورت بآن رضا داد بی خواست وعهدنامه را بخط ومهر بیاراست واتلمش رابرسالت نام زد کرده با عهدنامه وتحف و هدایا روانه داشتند که آن را پیش امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک برد و ازانجا بتعجیل شتافته بشاهزاده ولی عهد رساند و امیرزاده خلیل سلطان اتلمش را هنگام توجه طلب داشت و گفت امیرزاده پیرمحمد را نیازمندی ما عرضه داشته بگوی که ما باخلاص هوا خواه شمایم وبرحسب وصیت صاحب قران سعید شمارا قایم مقام آنحضرت می دانیم بنابر مصلحت وقت این سخنان بزبان میگفت وهمگی دل و جانش مستغرق هوای سلطنت و سودای جهانبانی بود و بعضی امراء نیز با اندیشه اندرونی او همراه بودند و جمعی که اسمی و رسمی نداشتند و ازنو پیش او راه یافته بآرزوی امارت وبزرگی گاه و بیگاه شعله سودای او را بدم وسوسه وفریب تیز می کردند که این

دنیا است - و من غلب سلب - هرکه غالب شد ربود فرصت غنیمت مي باید شمرد[1] و بی توقف عزم سمرقند کردن و بشهر درآمده بر تخت پادشاهي نشستن و گنجها را سرباز کرده بعطا و بخشش خاص و عام را چاکر و غلام خود ساختن که - الانسان عبید الاحسان - و بچستي کار از پیش بردن که چنین کارها بسستي و درنگ برنیاید و مثل این فرصتی بقرنها دست ندهد و اگر فوت شود باز یافت آن از قبیل محالات است *

* نظم *

* چه خوش گفت دانای روشن روان *
* که بادا مقامش ریاضِ جنـــان *
* که از وقتِ هـــر کار غافـــل مشو *
* کـــه هر کار آمد بوقتـــي گرو *

و چون از تواتر سماع امثال این کلمات داعیه شاهزاده استیلاء پذیرفت اسپان و استران و شتران حضرت صاحب قران و شاهزادگان و ازان امراء ملازم ایشان که در تاشکنت و سیرام بجو بسته بودند همه را جمع آورده بر امراء و عراقیان که با او یك دل و یك جهت بودند بخش کرد و بسي از نقود و اقمشه و رخوت و جیبا و اسلحه و اسباب لشکر که دران جانب بود بایشان داد و کوچ کرده با سری پر از سودای سلطنت روی

(١) در اکثر نسخ بجاي - شمرد - (دانست) است *

توجه بسمرقند نهاد و چون بنزدیک آب سیحون رسید فرود آمد و مقرر چنان شد که نخست امیر برندق با لشکر دست راست از پلی که بکشتی برسر آب سیحون در بالای شاه رخیه بسته بودند بگذرد و بعد ازان شاهزاده عبور نماید و از عقب او امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء روان شوند و امیر برندق پیش ازین بخفیه با امیر خداداد و امیر شمس الدین برسم مشورت درمیان نهاده بود که من داعیه دارم که از پی شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بروم و با ایشان پیوندم که چنین عهد کرده ام و امراء با او گفته بودند که ما نیز از مقتضای وصیت پادشاه سعید تجاوز نخواهیم کرد و حکومت امیرزاده خلیل سلطان را گردن نخواهیم نهاد و عزم آن داریم که ازو برگردیم و بطرف آچیق فرکنت رویم و امیر برندق رای ایشان را استصواب نموده بود و گفته که شما روزی چند در حوالی تاشکنت توقف کنید که من آنچه روی نماید اعلام کنم شما را و بعد ازان هرچه صلاح باشد پیش گیرید که مقاصد بحصول مقرون گردد انشاء الله تعالی *

ذکر مخالفت امراء با امیرزاده خلیل سلطان

چون امیر برندق و رستم طغي بوغای برلاس و عبدالکریم حاجي سیف الدین بسیحون رسیده از پل بگذشتند امیر برندق

جسر ببرید تا کسی روان از آب عبور نتواند نمود و آلات پل از میخ و طناب و نی و غیر آن پراگنده و پریشان کردند و رو بجانب سمرقند نهـــاد که بموکب شاهزادگان ملحق گردد و ازان جانب امیر خدا داد و امیر شمس الدین با لشکرهای خود باز گشته متوجه آچیق فرکنت شدند و چون امیرزاده خلیل سلطان ازین احوال آگاهي یافت بکنار آب آمد و بفرمود که جسر بریده را باز ببستند و روز دیگر با تمام لشکر از پل بگذشت و امیر برندق چون بحوالی دوآبه رسید جلال پاورچي که هنگام مراجعت امیر شاه ملک از سمرقند از قیتول حضرات و شاهزادگان گریخته پیش امیرزاده خلیل سلطان میرفت درانجا با او دو چار خورد و قصه رفتن امیر شاه ملک بسمرقند و راه ندادن ارغونشاه او را بشهر با او گفت امیر برندق چون بسلوک منهج صواب موفق نبود از استماع آن خبر دیگرگونه گشت و از تصور همت بنوك خاري که در پای امید ش خلید روی طلب از صوب صلاح بگردانید و از نقض عهد که نه شیمه نفوس والا گوهر است باک نداشته از همانجا باز گردید و متوجه امیرزاده خلیل سلطان شد و رستم طغی بوغا از و تخلف نموده در علیاباد بعز تلاقي شاهزادگان مستسعد شد و خبر باز گشتن امیر برندق عرضه داشت و چون امیر برندق خجلت زده و شرمسار بامیرزاده خلیل سلطان رسیـــد زبان

ضراعت بعذر خواهي برگشاد و بيعت با او تازه کرده آنرا بايمان مغلظه موکد گردانيد و شاهزاده با اتباع خويش از عهد نامه که در باب متابعت اميرزاده پير محمد نوشته بودند و مهرها بران نهاده و در صحبت اتلمش فرستاده برگشتند و آنرا نابوده انگاشته بقصد سلطنت و تلاش مملکت روي غرور بسمرقند نهادند و چون اين خبر بامير شيخ نورالدين و امير شاه ملک رسيد حضرات عاليات را عرضه داشتند که سخن مفسدان و فضولان شرير مزاج رواج يافته است و باز ميران با ميرزاده خليل سلطان بيعت از سر گرفته اند و عهدي که قلمي کرده بودند و مهر خود بران نهاده شکسته اند و باتفاق متوجه سمرقند شده * نظم *

* کسي را که سست است پيمان او *
* بمردي مردان که مردش مگـــو *
* مخوان هيچ پيمان شکن را تو مرد *
* ز بد عهد بگريز و گردش مگـــرد *
* کسي را که پيمان نباشد درست *
* برو خلعت مردمي نيست چست *
* کســي کو ندارد وفا و سپـــاس *
* سگ از وي بسي به ز روي قياس *

جاي آنست که دلهاي خونين از غصه پاره پاره گردد صاحب

قران چنان که بحقیقت جهان را جان و عالم را مایه امن و امان بود درگذشته است و هنوز ازان واقعه چندانی نگذشته تردامنی چند که ایشان را تربیت آن پادشاه سعید از خاک سیاه برگرفته و باوج مهر و ماه رسانیده حقوق نعم گونا گون او را پس پشت اعراض انداخته اند و دل را بکلی از عهد و پیمان او پرداخته این درد چگونه توان نهفت و این سخن کجا باز توان گفت *

* نظم *

* چنان پادشاهی که گردونِ پیر *
* ندید و نه بیند مر او را نظیر *
* شهی گشت شاهانِ عالم تمام *
* بدرگاه قدرش رهی و غلام *
* خدیوی که تا او نشد حکم ران *
* نشد فاش معنی صاحب قران *
* زنوعِ بشر تا بشمس و قمر *
* نکردند فرمانِ او را دگر *
* به بحر و ببر کس بخیر و بشر *
* ز حکمش بموئی نه پیچید سر *
* چو بگذشت ازین منزلِ پر فریب *
* جهانی شده پر هراس و نهیب *
* وصایای او را نکردند گوش *

* گروهي دد دين بدنيا فروش *
* شگفت اين كه آن زمرهٔ ناپسند *
* غلامانِ آن شاهِ دين پرور اند *
* ازان پس كه عمري بدوران او *
* نشستند بر خوانِ احسانِ او *
* چو از رفتنش آگهي يافتند *
* ز فرمانِ او روي بر تافتند *

حقا كه ازان افعال ناپسنديده اگركوه سنگين دل را شعور بودي زار زار بناليدي واگر نه سعت رحمتِ حق مهلت ولكن يوخرهم الى اجل مسمى فرموده بودي از آسمان سنگ ببارديدي شك نداريم كه كفران نعمت جزاي آن بي باكان هرچه زود تر در كنار روزگار ايشان خواهد نهاد اميدواري بلطف حضرت باري - جل و علا - داريم كه ما بندگان را توفيق ارزاني دارد و تا زنده باشيم حق ولي نعمت خويش را فراموش نكنيم و از فرموده صاحب قران سعيد مغفور بهيچ حال تجاوز ننماييم و از روحِ پاك آن پاك اعتقاد دين پرور استمداد نموده در امضاي وصايای او و خدمت گاري شاهزادگان جوان بخت بجان بكوشيم وحسب المقدور وظايف بندگي و جان سپاري بتقديم رسانيم - من الله العون والتاييد انه حميد مجيد *

ذکر مشورت کردن امراء با حضرات عالیات در توجه بجانب بخارا

امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملك چون مضمون این کلمات که ثبت افتاد با حضرات عالیات باز راندند عرضه داشتند که چون قضیه باین انجامید مصلحتِ وقت آن مي نماید که ما در رکاب شاهزادگان متوجه بخارا شویم و شما بسمرقند فرمایند و ازانجا پیش امیرزاده پیرمحمد رویم و وصیت صاحب قران سعید مغفور بایشان رسانیم و اگر توفیق یاور آید کافر نعمتان پیمان شکن را عذرخواهي چنانچه باید بجاي آوریم • نظم •

گر بمانیم زنده برد وزیم • دامنی(۱) کزفراق چاك شده
ور نمانیم عذر ما بپذیره • اي بسا آرزو که خاك شده

حضرات عالیات راي امراء را استحسان فرمودند و چون عزم بران قرار یافت ازپیش ایشان بیرون آمدند و گروهي از سران سپاه که محرمان صاحب قران سعید مغفور جعل الله اخراه خیرا من اولاه بودند همه را جمع آورده با ایشان نیز برسم مشورت باز نمودند که خلایق را معلوم است که نسبت با صاحب قران سعید محرمیت و قربی که ما را بود

---

(۱) در بعض نسخه بجای - دامني - (جامهٔ) دیده شد •

دیگري نداشت وحظ ما از عنایت والتفات آن حضرت از دیگر بندگان زیادت بود اگر ما حق تربیت و نعمت آن حضرت فراموش کنیم بی شک ملعون ازل و ابد باشیم واگرچه بعد از واقعه آن حضرت ما را اختیاری نمانده وکسي پیرامن ما نمي گردد دست ازفرمان ودل از پیمان اوباز نخواهیم داشت اگر دیگران از کفران نعمت و شرمساري روزقیامت خوف ندارند ما را همت عزم آن داریم که پیش امیرزاده پیرمحمد رویم که بحکم وصیت ولی عهد اوست ودرخدمت او کمر بندگي بسته تاتوانیم فرمان ولي نعمت خود باتمام رسانیم واگردران کارازسرجان وخان ومان بباید گذشت می گذریم واز سرعهد و پیمان نمي گذریم *

* بیت *

که از ما گرآید چنین کارزشت * نه بینیم در حشرخرم بهشت

شما که نزدیکان آن حضرت اید دربن قضیه چه مي گویید واندیشه شما چیست آیشان بادل افگار و دیدهٔ سیل بارزارزار بگریستند وبعد ازجزع وفزع بسیار باتفاق گفتند که ما را غیر از انقیاد فرمان صاحب قران اندیشه دیگر نیست چون رای شما امضاء وصایا واتمام فرمودهٔ آن حضرت است کمر متابعت و موافقت شما باخلاص بسته هرچه از دست ما بندگان بر آید بجان خواهیم کوشید و اصول آن زمره حق

شناس که موافقت و مراقبت امراء اختیار نمودند اتلمش بود و توکل قرقرا و حسن جغتای اول و ارسلان خواجه ترخان و استوی و شمس الدین المالغي و موسی زکمال و بستوي و وفادار که در واقع * * بیت *

باسم و برسم او وفادار بود * نکو سیرت و نغز گفتار بود

و دیگر خواص و مقربان صاحب قران سعید مغفور - نَوَّرَ الله ضریحه بنور البهجة و السرور *

ذکر توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا

بعد از تصمیم عزم بخارا روز پنجشنبه سیوم ماه مبارک رمضان شاهزادگان عالي مکان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان که اعز اولاد و اسباط نسبت با حضرت صاحب قران ایشان بودند * * بیت *

* چو گیتي که روشن بمهر است و ماه *
* باین هر دو روشن روان بود شاه *
* یکی چشم شه روشن از روی او *
* یکی روی جان و دلش سوی او *
* یکی از دل و جان باو مشتغل *
* یکی راحتِ جان و آرامِ دل *
* یکی حامی تخت فرقد مقام *
* یکی وارثِ دولتِ بر دوام *

* یکی مرکزِ ملـــک ازو استـــوار *
* یکی نام ازو زنده وپای دار *

حضرات عالیات را وداع کردند و ریش مصیبت جهان سوز را نیش مفارقت و هجران محنت اندوز از نو بخراشید چه اثر واقعه جان گداز دران روز تمام بظهور پیوست که خواتین و شاهزادگان را بضرورت از یکدیگر جدا مي بایست شد حالتی رو نمود که از تحریر آن بیم است که آتش در خامه گیرد و از تقریرش اندیشه آن که پیوند جان و تن انقطاع پذیرد فغان و فریاد از نهاد مصیبت زدگان ناشاد برآمد و طوفان احزان ارکان شکیب و قرار بلا دیدگان دل افگار از بنیاد ببرد و بتخصیص مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا در اثناء قلق و اضطراب چندان دستِ تحســـر بر سر و روي زدند که جراحات بسته از نو تازه گشته جوی خون روان شد و با سیلاب سرشک برآمیخته مصـــدوقه مرج البحرین یلتقیـــان عیان گشت و بعد از جزع و فزع بسیار شاهزادگان را کنار گرفته بحفظ و حراست پروردگار سپردند و ایشان از علیاباد *

* مصراع * * با درونی زغیرحق آزاد *

متوکلا علی الله - سوار شدند و امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک نطاقِ وفاق بدستِ اخلاص چست بسته با تفاق در رکاب سعادت انتساب ایشـــان روان شدند و خزانه صاحب قران

سعید از نقود و جواهر و اثواب و اقمشه و اسلحه و غیرآن که همراه بود تمام با خود ببردند و رستم طغی بوغا را از پیش به بخارا فرستادند *

ذکر روان شدن حضرات عالیات بسمرقند و تعزیت داشتن بعد از توجه نیرین سپهر سلطنت و اعتلاء بجانب بخارا

حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بایقرا و ایجل و سعد وقاص و سیورغتمش و غیرهم با جمعی از خواص از علیاباد کوچ کردند و باتوق وطبل خانه صاحب قران سعید مغفور واغرق متوجه سمرقند شدند و لباس تعزیت پوشیده شعار سوگواری آشکارا کردند و چون با ناله و افغان نوحه کنان و گریان بدروازه چهار راهه رسیدند بی راهان اندروني از خبث اندروني عصابه وقاحت به پیشاني بازبسته درنه کشادند و توهمي فاسد بخود راه داده آن روز ایشان را راه ندادند ایشان با خاطری پریشان و دلي خونین از حیف آن بدکیشان درباغ امیرزاده شاهرخ که نزدیك آن دروازه واقع است نـــزول فرمودند و شب آنجا گذرانیدند و چه شب * * نظم *

* شبِ تیره از دود دلهای زار *
* جهان گشته از وضع خود شرمسار *

* زگشتن پشیمان شده آسمان *

* شده آفتاب از خجالت نهان *

و چون آن شب تیره بآن و تیره بگذشت *

* بیت *

روز دیگر که باز چرخ بلند * پرتو مهر بر جهان افگند

حضرات عالیات و شاهزادگان با ملازمان بشهر درآمدند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان را که مرقد مقرون بناز و نعیم مخلد صاحبقران مبود آنجا بود محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا ولوله در جهان سست عهد بي وفا انداختند سرها کشاده و مویها برکنده و روها خراشیده و خود را بر خاک افگنده و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین شاهزادگان و امراء که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امراء و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجاني و امیرک دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و تمام اهالي سمرقند بازارها بسته و زبان بناله و افغان کشاده و ولوله در جهان افتاد و از بس غریو و نوحه و زاري حالتی دست داد که آسمان را بیم وصول وعده

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب در اضطراب انداخت * نظم *

* عالمی مرد و زن بماتم شاه *
* همه چون ماه در لباس سیاه *
* گاه جوشیده گه خروشیده *
* وز مصیبت سیاه پوشیده *
* گشته شهر از غریو مدهوشان *
* تعزیت خانهٔ سیه پوشان *
* شده گیتی ز دودِ آه سیاه *
* آه ازان حالت[1] و هزاران آه

آری آفتاب سپهر خلافت و جهان بانی بمغرب و مغیب ان وعد الله حق افول یافته بود نه عجب که زمین از شعار سوگواران و هوا از دودِ آه سرشک باران سیاه بود و بی نور و ماهِ اوج معدلت و عالم آرائی درعقدهٔ خسوف کل شیء هالک افتاده بود چگونه گیتی عاری نگشتی ازفروغ جمعیت و حضور * نظم *

دگرشد بآیین زمان و زمین * زفوتِ شهنشاهِ دنیا و دین
دلِ خلق شد زآتشِ غم کباب * بناءِ جهان از حوادث خراب

---

(۱) دربعض نسخه بجای - حالت و - (حال صد) است *

گریبانِ جان چاک زد صبح دم * ببرید شب زلف پر پیچ و خم
پر از رنج و آشوب شد بحر و بر * مصیبت گرفتند تاج و کمر
والحق آن واقعه هایله نه حالی بود مخصوص طایفهٔ از برایا
مصیبتی بود عام عالم و عالمیانرا * نظم *

* از سیلِ اشك بر سرِ طوفان واقعه *
* خوناب قبّهٔ قبه بشکلِ حباب شد *
* ایام سست رای و قدر سخت گیر گشت *
* اوهام کند پای و قضا تیز تاب شد *
* ماتم سرای گشت سپهرِ چهارمین *
* روح القدس بتعزیت آفتاب شد *

و مشکل آنکه درچنان بلیه جان گداز جز شکیب که یافت نمیشد تدبیري نبود و بغیراز رضا بقضا که نه بر وفق استرضاء و خاطرها بود دستگیري دست نمي داد و رو نمي نمود چه فرمان قهرمان کل من علیها فان جاری است و روان بر صغیر و کبیر و کامل و ناقص و عالي و دون انا لله و انا الیه راجعون *

تتمه داستان توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا

شاهزادگان جوان بخت امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده

ابراهیم سلطان که از علیا باد متوجه بخارا شده بودند روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بنزدیک حصار دبوس که حصنی رفیع منیع است و آب سمرقند از زیر آن میگذرد رسیدند دران محل برادر منکلی خواجه بیان تمور خازن از سمرقند آمد و از خواجه یوسف و ارغونشاه نامه بامراء آورد که مضمونش بعد از رفع تحیت و سلام آنکه ما دروازه شهر که از برای شما نکشادیم نه از جهت غدر و اندیشه یاغی گری بود مقصود ما رعایت عهد حضرت صاحب قرانی است که تغیر آن بهیچ حال روا نمی داریم و اگر امیرزاده خلیل سلطان خواهد آمد با او همین طریق خواهیم سپرد که با شما سپردیم و بران جازمیم که تخت گاه را نگاه داشته بهیچ آفریده نسپاریم تا وقتی که امیرزاده پیر محمد که ولی عهد آن حضرت است بیاید و برحسب وصیت تسلیم او کنیم صورت حال اعلام کردیم تا شما را دل ماندگی نباشد و ما را معذور دارید و در آخر مکتوب سوگند یاد کرده که بموجب نوشته عمل خواهیم کرد و ازان تجاوز نخواهیم نمود و امراء چون بر مضمون کتاب اطلاع یافتند دانستند که بران سخن اگرچه بقسم موکد نموده اند اعتمادی نیست لیکن از برای مصلحت ایشان را دران مقام داشته با فرستاده گفتند که ایشانرا از ما سلام برسان و بگوی که فکری که کردید عین صواب است و سداد * * بیت *

* ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است *

* طوبی لك ارزبان تو با دل موافق است *

و برهمین رای ثابت و جازم مي باید بود و بضبط شهر چنان که از دانستگي شما سزد قیام نمودن و برخلاف این وسوسه هیچ متنفس نشنودن که اگر شما برهمین عزم محکم باشید و شرایط وفاداري و حق گذاري مرعي داشته شهر را نگاه دارید تا بشاه زاده ولي عهد سپارید وصیت پادشاه سعید که اتمام آن برهمه فرض است بجای آورده باشید و پیش خالق و خلایق پسندیده افتد و ذکر مردانگي و نیك نامي شما بر روی روزگار بماند و چون شاهزاده مشار الیه بر سریر سلطنت استقرار یابد شما که تخت از برای او محافظت نموده باشید و تسلیم داشته هر آیینه بمزید قربت و اختصاص از دیگران ممتاز باشید و در ایام دولت او بلند پایه و سرافراز و اگر بتصوري باطل ازین بگردید و اندیشه دیگر بخاطر راه دهید عهد ولي نعمت شکسته و مرتکب غدر و خیانت شده بغیر ازانکه گم ناموسي و زشت نامي بار آورد آن را هیچ یمن نباشد و البته سرانجامش به پشیماني کشد و غالبا اینها از شما پوشیده نماند و همین سخنان را قلمی کرده و نوشته را مهر زده ببیان تمور خازن دادند و او در زمان باز گشته روي توجه بسوی سمرقند نهاد *

ذکر خبر یافتن شاهزادگان و امراء از رسیدن امیرزاده خلیل سلطان بسمرقند واطاعت نمودن امراءِ شهراورا

چون بیان تمور خازن روانه سمرقند شد امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در رکاب شاهزادگان برقرار متوجه بخارا شدند بعد دو سه روز خبرآمد که امیر زاده خلیل سلطان که با امراء و لشکریان از تاشکنت عنان عزیمت بصوب سمرقند تافته بودند و بداعیه مملکت و سلطنت شتافته چون بنزدیک رسیدند امیرخواجه یوسف با نثار و پیش کش پیش رفت و در شیراز که ازانجا تا بسمرقند چهار منار[1] است سعادتِ دست‌بوس شاهزاده دریافته رسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و اکابر و اشراف سمرقند نیز مجموع باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و چون کنار آب کوهک مضرب خیام نزول شاهزاده گشت ارغونشاه با کلید شهر و قلعه و مفاتیح خزاین و کنوز متوجه شد و دران محل بعز

---

(۱) چنین است در پنج نسخ موجوده و در یک نسخه بجای - منار - (کنار) است لیکن هردو صواب معلوم نمیشود بلکه صحیح و صواب - مناء - بفتح میم بدون رای مهمله در آخر بمعنی منازل است چنانچه از منتخب اللغات ظاهر می گردد *

بساط بوس فایز گشته تسلیم داشت و جماعتِ بد عهدان و پیمان
گسلان باتفاق کمرِ اطاعت بسته ملازم شدند و نه از کفران نعمت
و تغییرِ وصیت خداوند کار خویش باک داشتند و نه از شکستن
پیمان که یاد کرده بودند و بنوک خامهٔ پیمان نگاشته و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون امیر شیخ نورالدین
و امیرشاه ملک و دیگرخواص و مقربان که بهمگي همت دربند
امضای رضایای پادشاه سعید بودند چون این خبر استماع
نمودند زبانِ معاتبه بطعن و لعن آن نمک بحرامان برکشادند
و بایشان مکتوبات نوشتند مشتمل برفنون تعییر و توبیخ
و هرگونه نکوهش و نفرین و بدست قاصدي بآن بی باکان
فرستادند و خود بتعجیل روان شدند و رستم طغي بوغای برلاس
که اورا از پیش روانه بخارا کرده بودند که برادرش حمزه
حاکم آنجا بود باستقبال شاهزادگان مبادرت نمود و بنزدیک
بخارا بموکب همایون پیوست و چون بظاهر شهر رسیدند بمزار
متبرک ایوب پیغمبر - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام - فرموده
استمداد همت نمودند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک
و رستم برلاس بتجدید عهد بستند و بسوگند موکد کردند و ازانجا
سوار شده در رمضان سنه مذکور بقلعه بخارا درآمدند
و دران محل نزول کرده بعمارت زیادتی حصانت
و استحکام آن مشغول شدند و یراق دران دیدند که

شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر کشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بطرف بیرون دارد با نصفی دیگر از قلعه و بارو در حیطه التفات امیرزاده ابراهیم سلطان و اهتمام امیر شیخ نورالدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و اتلمش و توکل قرقرا و دیگر امراء در شهر باشند و هر یك بمحافظت دروازهٔ از دروازهای شهر و برج و بارهٔ آن قیام نمایند و برین نسق قرار یافته کاربند شدند و بتعمیر و مرمت حصار مشغول گشتند *

ذکر جلوس امیرزاده خلیل سلطان بر سریر فرمان دهی بسمرقند فردوس مانند

بر حسب اختیار مولانا بدرالدین منجم در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه (سبع و ثمانمایه) مطابق توق[1] ئیل که آفتاب در ششم درجه حمل بود امیرزاده خلیل سلطان بدارالسلطنة سمرقند درآمد و ارکِ عالی را با گنجِ عالم در حیز تصرف درآورد و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت زانو زده زبان تهنیت بدعا و ثناءِ او برکشادند و از برای

(۱) در بعض نسخه بجای - توق - (اود) است *

ملاحظه وصیت حضرت صاحب قران سعید امیرزاده محمد جهانگیر که پسر امیرزاده محمد سلطان وبرادرزاده امیرزاده پیرمحمد ولیعهد بود باسم خاني نامزد کردند واودران وقت نه ساله بود اسم اورا بالرسم[1] برصدر مناشیر واحکام ثبت میکردند وامیرزاده خلیل سلطان باستقلال متصدي امر سلطنت وضبط مملکت گشت وسکه وخطبه درماوراء النهر بنام او شد چنانچه ازمضمون * * مصراع *

* تاج زر برسرِ خلیل نهاد *

تاریخ آن مستفاد مي شود وبعد ازدو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان رفت که تربت محفوف برحمت پادشاه سعید مغفور آنجا بود وبحیازت زیارت فایزشده تعزیت ازسر گرفت ومجموع خواتین وشاهزادگان وامراء واعیان وتمامي بزرگان ومتعینان مملکت وعامه خلایق بالباس سیاه وپلاس سوگواري بگریه ونوحه وزاري درآمدند * * نظم *

دگرره بعالم درآمد خروش * فلک را زبس ناله کرگشت گوش
زاندوهِ آن ماتمِ جان کسل * روان گشته ازدیدها خونِ دل
پلاسي زتارِ بلا ساختند * جهان را بگردن درانداختند
زکامِ ذنب زهری انگیختند * مه ومهر را در گلو ریختند
بگردید عالم زآیینِ خویش * که آمد عجب مشکل سخت پیش

(۱) دربعض نسخه بجاي - رابالرسم - (ابراهیم) است *

وراستي نه رزیه[1] واقع شده بود که در امثال این مجال شرح توان داد *

* نظم *

* سدی شکسته گشت که تا دورِ روزگار *
* در گوشِ طاس چرخ بماند ازان طنین *
* شد خم گرفته پشت بزرگي بشکلِ جیم *
* شد سر برهنه شینِ شریعت بسانِ سین *
* در جانِ برق آتش و در چشمِ ابر آب *
* بر فرقِ باد خاک و در آوازِ رعد آنین *

وبعد از اقامت رسم تعزیت جهت ترویح روح بزرگوار آن حضرت ختمات قرآن مجید بتقدیم رسانیده فقراء و ضعفاء و سایر مستحقان را مستغرق صلات و صدقات گردانیدند و چند روز اسپان و گاوان متعدد و گوسفندان فراوان ذبح کرده و طبخ نموده سماطها گستردند و خوانها نهادند و الوان اطعمه گوناگون وانواع خورشهاي از حیز چند و چون بیرون کشیده اش دادند و بعد ازان کورگه خاص را بفغان و زاري درآوردند و چون زماني بغریو و افغان با دیگر مصیبت زدگان موافقت کرد پوستش پاره ساختند و از کار بینداختند و درین چند روز فضلاء عصر و شعراء روزگار مرثیها خواندند و قصیدها گذرانیدند

---

(۱) در بعض نسخه بجای - رزیه - (واقعه) و در بعض (قضیه) است *

از جمله پسر خواجه مسعود بخاري خواجه عصمت الله این ترجیع بند در سلک نظم کشید * * مرثیه *

* ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایب است *
* تخت کو برخاک بنشین چون سلیمان غایب است *
* آخر ای مردم بسانِ اختران بارید اشك *
* کز سپهر سلطنت خورشید تابان غایب است *
* شاهِ انجم را بگردون کاخ و ایوان گو مباش *
* چون سرافرازِ ملوك از کاخ و ایوان غایب است *
* چرخ را جامه کبود و علم را دفتر سیاه *
* ملك را سر ناپدید و عدل را جان غایب است *
* شد سیه گوی مه و بشکست چوگانِ هلال *
* شهسوارِ ملك و ملّت تا زمیدان غایب است *
* آنکه بودی آبروی دین و دولت شد عدم *
* و آنکه دادی انتظامِ کار دوران غایب است *
* شاید از سرگشته گردد هرطرف اسکندری *
* کاندرونِ خاکِ ظلمت آبِ حیوان غایب است *
* آفتابِ ملك و دین از اوج سلطاني نگشت *
* یوسفِ مصرِ شرف در چاه و زندان غایب است *
* مي کند زین غصه دایم نسرطایر پرو بال *
* تا همای مرغِ توقیعش ز فرمان غایب است *

* ای خزان بنیاد باغ و بوستان درهم شکن *
* کان درختِ میوه‌دار از باغ و بستان غایب است *
* خستهٔ تیغِ حوادث بر فراشِ رنج و غم *
* گو بمیر از درد نومیدی که درمان غایب است *
* مشتری کو خطبهٔ دولت بنامِ کس مخوان *
* کز سریرِ مملکت شاهِ سخندان غایب است *
* اشک بار ای دیده چون گنجِ گهر گم کردهٔ *
* روشنی جو از کواکب چون قمر گم کردهٔ *
* دوش سوی عرصهٔ افلاک می کردم نگاه *
* عرش را دیدم ز ماتم کرده پیراهن سیاه *
* تا سحر خیلِ نجوم از نالهٔ کروبیان *
* بر سپهرِ هشتم از سرگشتگی گم کرده راه *
* پاسبانِ بارگاهِ هفتمین یعنی زحل *
* پا و سر گم کرده می گشتی بگردِ بارگاه *
* مشتری از اوجِ رفعت رفته در برجِ زوال *
* چرخ هشتم گشته چون قدِ هلال از غم دوتاه *
* پنجهٔ ماتم شکسته نیزهٔ مریخ را *
* مهررا چرخِ فلک افگنده چون یوسف بچاه *
* دف شکسته زهره و تیر از کمان افتاده دور *
* قدسیان کرده سیاه آیینهٔ مه را ز آه *

* چرخ کرده کوچهٔ سیمین ز راهِ کهکشان *
* خیلِ انجم کرده در گردن نمدهای سیاه *
* صبح غرقِ خون شده هر دم گریبان میدرید *
* ماه هر ساعت زگردون برزمین میزد کلاه *
* با هزار اندیشه از پیرِ خرد کردم سوال *
* سر برآورد و بزاري کرد سوی من نگاه *
* گفت روزِ ماتمِ شاهِ سلیمان رفعت است *
* شهریارِ ملک و ملت خسروِ گردون پناه *
* آن جهان‌گیري که روزِ داوري انصاف او *
* دست بسته ظلم را دادي بدستِ دادخواه *
* شاهِ دین تیمور نویان آن سرافرازی که شد *
* عالمش زیرِ نگین بی‌منتِ خیل و سپاه *
* گاه تدبیرِ امورِ ملک داري عقل کل *
* پیش راي انورش میکرد عرضِ اشتباه *
* گردوعالم پر سپاهِ خصم بودي غم نداشت *
* کی بیفتد آنکه حفظِ ایزدش دارد نگاه *
* هیبتِ عدلش چنان کاندر بسیطِ روزگار *
* کهربا از بیم دایم پرحذر بودی ز کاه *
* توسنش گاهِ جهان‌گیري چو درسیر آمدي *
* عرصهٔ نه طارمش بودي کم از یکروزه راه *

* آن ملک خوئي که هرگز دشمنِ صد ساله را *
* مي نرفت از بيم عفوش بر زبان نامِ گناه *
* عاقبت در خاک رفت از اوج تختِ سروري *
* تا کند پيش از همه تدبير ملکِ آن سري *
* لشکر آخر گشت و گُردان باز گشتند از سفر *
* اي سپهر از شهسوارِ خود کجا يابم خبر *
* شهسواران روز و شب سرگشته در ميدانِ غم *
* در فراقِ او بجـــاي گوي مي بازند سر *
* بي فروغِ فرق ميمـون و ميـانِ نازکش *
* خاک برسرکرد تاج و حلقه شد بر خود کمر *
* تيربشکست و کمان را ماند پي بر استخوان *
* تا قيامت هر دو افتادند دور از يک ديگر *
* خنجرِ مصري ز ماتم کرده پيراهن سياه *
* مي خورد هردم بجاي آب خوناب جگر *
* بارگه ويران شد و خيمه گريبان چاک زد *
* چتر و خرگه شد زاحرامِ فلک زير و زبر *
* مو پريشان کرد توق و نيزه را بشکست بند *
* تيغ شد بي آب و تيرِ محنت آمد بر سپر *
* روز و شب در نالهٔ زارند باهم کوس و نای *
* چاکرانرا مي دهند از ماتمِ سلطان خبر *

* داشتند ارباب دولت دیده بر راهِ امید *
* کز ختا آید ز خسرو مژدهٔ فتح و ظفر *
* کي خبربودي که گردون بعد چندین انتظار *
* مي نهد از ماتمش بر هر دلی داغِ دگر *
* گر برفت آن آفتاب از اوجِ عزت زیر ابر *
* باد باقي سایهٔ شه زادگانِ نامور *

وچون صاحبقران سعید پاک اعتقاد را از صفاي نیت و صدق محبت و مودت نسبت با دودمان نبوت در خاطر شریف چنان بود که بعد از وفات مرقد او در پایین قبر مرتضی سعید مبرور سید برکه باشد بعد از چند گاه تابوت او را از اندخود نقل کرده در قُبّهٔ که معمار همت صاحب قران متصل بصفه خانقاهِ مذکور برافراشته بود دفن کردند و آن حضرت را چنانکه نیت فرموده بود در پایین او بنهادند و امیرزاده محمد سلطان را نیز بآن قبه نقل کرده در پهلوی آن حضرت مضجع ساختند - نورالله مرقدهم بقنادیل المغفرة و الرضوان و عطرها بنسایم الانس من حدایق یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان - وچون سلطنت سمرقند برامیرزاده خلیل سلطان قرار گرفت درِ خزاین وکنوز بر کشاد و امراء و ارکان دولت و لشکریان را اوکلکا داد و انعامات فرمودن اغاز نهاد ودران امر شرایط اعتدال و اقتصاد مرعي نداشت چنانچه

نقود را بطریق غله که از خرمن گاه نقل کنند بترازو و کیل بخش میشد و بخروار مي بردند * * مصراع *

* الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود *

ذکر احوال سلطنت امیرزاده خلیل سلطان وسبب زوال آن برسبیل اجمال

هوشمند صاحب خبرت منقبت ارجمند پادشاهي را سایه عظمت و جلال الٰهي داند و پایه بلند جهانباني و نافذ فرماني را پرتو انوار آثار قدرت نامتناهي شناسد اندیشه شایستگي آن منصب عالي و شغل خطیر بی سابقه عنایت رباني و معاضدت تاییدات آسماني و رفیقه[1] اختصاص نهاني بحضرت کبریاء سبحاني تصوریست دور از صواب و پنداري بی حاصل تراز فریب سراب * * مصراع *

* نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنباني *

چتر شاهي همائیست که جز بر مخصوصان بخت برحمته من یشاء بال سعادت نگسترد و قهرماني رقاب بني آدم بقوت قاهره عنقائیست که غیر از قاف قدر مقبولان الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة محل قرار وثبات نسازد بمجرد کثرت خزاین و دفاین و

---

(۱) در دو نسخه بجای - رفیقه - (دقیقه) است .

بسیاری لشکر و چاکر و غلبهٔ اعوان و انصار کار سلطنت نسق و استقرار نپذیرد *

* نظم *

* نه هرکه چهره برافروخت دلبري داند *
* نه هرکه آینـــه سازد سکنـــدري داند *
* نه هرکسی[1] که کله کج نهاد و تند نشست *
* کلاه داري و آییـــن سروري داند *

چه از اسباب شوکت و کامکاري و مقدمات ملک‌ستاني و جهان‌داري آنچه امیرزاده خلیل سلطان را بحسب اتفاق دست داد از ابتدای آفرینش باز عجب از کسی را میسر شده باشد از روی نسب و نژاد نبیرهٔ صاحب‌قران عالم ملاذ بود و هنگام وفات آنحضرت اکثر نوئینان نامدار و امراء کامکار و تمامي لشکر جرار فیروزي آثار با او در تاشکنت و از وصول خبر آن واقعه جهانسوز هول و هراس عظیم بخاطر ایشان راه یافت و مجموع در غرقاب قلق و اضطراب افتادند و چون از اولاد و اسباط آنحضرت اسن از شاهزاده مشارالیه کسی دران نزدیکي نبود از غایت دهشت و حیرت او را بپادشاهي برداشتند و آن معني را موجب حفظ دولت پایدار و صیانت خانوادهٔ بزرگوار از تقلب روزگار ناهموار پنداشتند و بتعجیل روانه سمرقند شدند و چون بنزدیک

(۱) در اکثر نسخ بجای « کسی که کله کج نهاد » (که طرف کله برشکست) است *

رسیدند و مصیبت عام بود و تحیر و خوف شامل حال تمام انام بزرگان و اعیان سمرقند نیز بتصور بهبود موکب شاهزاده را استقبال نمودند و زبانِ تهنیت بدعا و ثنا برکشودند و امراء که ضبط شهر و قلعه و محافظت گنج و خزاین در عهده اهتمام ایشان بود دروازه باز کرده بقدمِ انقیاد و اذعان پیش رفتند چنانچه سبق ذکر یافته کلید شهر و مقالید خزاین که سمت ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة داشت بسپردند و بدین گونه اتفاقات تختگاه سمرقند بحیطه حکم و تصرف امیرزاده خلیل سلطان درآمد و دران وقت مملکتی بآن معموری و شهری بآن غلبه و آیین در تمام روی زمین نبود و مردم اطراف واکناف عالم از اکابر و اماثل و علماء و افاضل و هنرمندان و پیشه وران و اهل براعت در هر صناعت و دیگر طبقات خلایق بیشتر باکوچ دران مصر جامع جمع شده بودند و متوطن گشته اما حدیث و فور خزاین و ذخایر از نقود و جواهر و اقمشه و رخوت و ظروف و نفایس که از هریک ازان خزانها مالامال بود چنانچه محاسبان ماهر از حصر و احصاء یکی ازان عاجز و قاصر آمدندی و سایر اسباب تجملات پادشاهي از صنوف اسلحه و جیبا[1] و خیمه و خرگاه و سراپرده و

---

(۱) در بعض نسخه بجای - جیبا - (جبه) است و صواب جِبَّة بمعني بکتر است چنانچه قبل ازین گفته شد فتذکر*

سایبان و بارگاه وغیر آن زیاده ازان بود که بوسیله تقریر و تحریر شرح پذیر گردد چه ذخیره و اندوخته سلاطین دوران و نقد و جنس سروران جهان و گردن کشان ایران و توران از قلماق تا باقصای روم و از هندوستان تا نهایت شام واز خوارزم و دشت قبچاق تا پایان روس و چرکس وبلغار و فرنگ با فتوحات و غنایم هردیار و بلاد مجموع بآنجا انتقال یافته بود و مدت سي و شش سال خراج و مال ربع مسکون سال بسال آورده بودند وضمیمه آن شده وبا آنکه چنان شهري با آن اسباب آماده و کثرتِ اتباع و اشیاع ازسوار و پیاده ناگهان بدست شاهزاده مشار الیه افتاد باندك زمانی بهیچ برآمد وبعرض چهار سال از مجموع آن خزاین و اموال و شوکت و جلال اثری باقي نماند وسبب سرعت زوال وانتقال آن دولت و اقبال بعد - قضاء الله الکبیـــر المتعال - آن بود که شاهزاده را چنانچه اشارتي بآن رفته باعورتی شادملك نام ازسراری امیرحاجي سیف الدین تعلق خاطري پیدا شده بود و پنهان از حضرت صاحب قران اورا بتحت نکاح در آورده و جز دزدیده بترس وبیم مجال صحبت ووصال با او نداشت والناس حریص علی مامنع و در زمان سلطنت واستقلال بحضور خاطر و فراغ بال متوجه غنج و دلال اوشد وچنان فریفته حسن و جمال اوگشت که از فرموده

شاوروهن و خالفوهن - علی قایلها الصلوة و السلام - غافل ماند و از نکته * * بیت *

* شکوهی نمـــاند دران خاندان *
* که بانگِ خروس آید از ماکیـــان *

ذاهل افتاد وزمامِ تصرف و اختیار بقبضه تسلط و اقتدار او داد * * نظم *

* زجامِ محبت چنـــان مست شـــد *
* که سر رشتهٔ کارش از دست شد *
* فرو بسته چشمِ خرد دستِ عشق *
* خرد را چه کار است با مست عشق *
* دلش بود مشغول محبوب و بس *
* نه فکرِ جهان و نـــه پروای کس *
* زمـــامِ ارادت بآن داده بود *
* کزو سوز درجانش افتاده بود *
* بکل عقد و حل بود در دست او *
* بزرگان و گردن‌کشـــان پستِ او *
* بجان بود در بندِ اذعانِ او *
* نمي زد نفس جز بفرمانِ او *

بنابران اسباب مجاري امور شاه زاده عالي قدر بلند جناب در بیشتر ابواب از نهج صواب منحرف بود و از جمله برطبق

مقتضاي حال که غلبه درحکم او را مي باشد از سرود پرده ساز وقت نواي * * بيت *

* در من يزيد عشقش دنيا چه قدر دارد *
* عشق است و داد اول برنقد جان توان داد *

بگوش جان ميرسيد و دستِ اسراف باتلاف ذخاير برکشاده مجموع نقود و اجناسِ کنوز و خزاين که بی مبالغه وهم ازحزر و تخمين آن عاجزبود باندک زمان صرف کرد بيشتربرجمعي که درآخر خرابي ملکش ازيشان شد و با آنکه دستِ همتش آن مقدار خواسته که تمام اموال حاتم بامجموع قبيله طی صد يک زکوة آن نبوده باشد بکم مدتي بهرکس وناکس داد چون از فرموده - ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا - عدول جست و سنت سنيه حکيم عليم - حيث هدی جل و علا بقوله الکريم - وان من شيء الا عندنا خزاينه وما ننزله الا بقدر معلوم - مرعي نداشت و ازحد کرم که عبارت ازدادن چيزيست که لايق باشد بکسی که سزاوار بود بدان مقدار که مناسب افتد تجاوز نمود بخششي چنان به تبذير و اسراف اتسام و اتصاف يافت * * نظم *

* چنان کرد اسراف درصرفِ مال *
* که امروز مردم بگاهِ مقال *

* چو آغاز اوصافِ او مي کنند *
* حکایت ز اسرافِ او مي کنند *

چون معظم مصارف آن وجوه مقتضیات رای و رضای همان بود که مبتلای سودای او بود بموقع و غیر موقع بي دریغ صرف میشد * * نظم *

* بران سر که خاکِ سیه بدُّ دریغ *
* بر افشاند گوهر چو باران ز میغ *
* بسا مستحقِّ عطای جزیل *
* که فایز نشد جز بحظِّ قلیل *

قضیه اتفاقیه بود شایسته دیناري قنطاري مي برد و بس مستحق صنوف نوازش بآرزوی عشر عشیر آن مي مرد مضمون ابن نفشة[1] المصدور که * * نظم *

* مي دهد دستِ فلك نعمتِ اصحاب یمین *
* بکساني که ندانند یمین را ز شمال *
* و آنکه اورا زخري توبره باید بر سر *
* فلکش لعل بدامن دهد و زر بجوال *

بے اغراق و ایغال بظهور پیوست - فسبحان من لا مانع لما اعطی و لا معطی لما منع - و ازجمله آنچه ارباب دول را اجتناب از امثال آن واجب است و شاهزاده

(۱) در بعضي نسخه بجای - نفشة - (نضیة) است *

احتراز ازان ننمود آن بود که جمعي مردم بیگانه پست پایه را بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و هریك را قارونی ساخته بمرتبه امارت و سروري رسانید و ازان معني هم خاطر امراء و سران سپاه تغیر پذیرفت و هم دماغ آن فرومایگان از بخارِ پندار و بطر مخبط گشت و بسی فساد ازان ناشي شد *

* نظم *

* یکی را چو خواهي که سازي تومه *
* بزرگیش جز پایه پایه مده *
* که گر برگزافش بزرگي دهي *
* نه قدرِ تو داند نه قدرِ مهي *

و از فاسدات تدبیر که در طی مجاری تقدیر وقوع یافت آنکه چون مالكِ تصرف در مزاج صاحب ملک نسبت با مخدرات حرم سرای پادشاه سعید مرحوم انحطاط رتبه داشت و حشمت ده (۱) روزه او بنظر اعتبار ایشان در نمي آمد شاهزاده را بفریفت که خواتین و سراری آن حضرت را هریک بامیری و بهادری مي باید داد تا از صمیم دل و جان مطیع و هواخواه گردند و از معاونت و مظاهرتِ ایشان کار ملک و جهانداري انتظام یابد و بکثرتِ وسوسه بآنجا رسانید که شاهزاده با گروهي واجب التعظیم که نسبت با او بمثابه مادر

(۱) در دو نسخه بجاي - ده - (دو) است *

بودند طریقي سپرد که هیچ دانا نه پسندد چه ایشـــان را بتکلیف و زور هریکي را بکسی داد که آن کس حد خد متکاري آستان او نداشت حور فرشتـــه نهاد را دردام کام اهرمن انداخت و همای عنقاء منش را در آشیان ازدواج جفت زغن ساخت و دردانه قیمتي را در سلک خرز کم بها کشید و یاقوت رماني را توام جزع یماني گردانید * * نظم *

چنین کارکرد و نشد شرمسار * نه از روي خلق نه از کردگار
چوفارغ بود شه زناموس وداد * بزودي دهد مملکت را بباد

لاجرم ازان حرکات ناموجه طباع کافه خلایق از رعایا و لشکري متنفر شد و خاطرها بکلي از سمت اخلاص او بگردید و امور مملکت و مصالح سلطنت بزودے از نسق و نظام بیفتاد و بزوال و انصرام انجامید * * نظم *

* یکباره چو دل بیگ طرف داد ملک *
* آباد نماند ملـــک نه شاد ملـــک *
* از خامي تدبیـــر باندك مدت *
* از دست بشد ملک و برافتاد ملك *

واصل این مفاسد مصاحبت نااهل و موانست ناجنس بود *

* نظم *

* زبد نیك را واجب است اجتناب *
* که ازبد شود کار نیـــکان خراب *

* نکوئي ز هم صحبتِ بد مجـــوی *

* ببـــد تا توانی سخن هم مگوی *

و ازوقوع این حوادث همگنان را روشن گشت که ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر که در باب قتل و افناء آن عورت مبالغه مي فرمود بي‌سري نبود ونه عجب برخاطري که مورد الهامات رباني و مهبط انوار اسرار صمداني باشد هیچ بگزاف خطور نیابد - اللهم کما جعلته في الدنیا من اعاظم الملوك و السلاطین فاحشره یوم البعث و النشور في زمرة السعداء من الشهداء و الصدیقین آمین یا رب العالمین *

خاتمه مقاله درذکر خصایصی که صاحب قران سعید دران منفرد بود و تعداد اولاد امجاد و اعقاب کامیابش که هنگام واقعه ضروري آن حضرت جهان بفر طلعتِ ایشـــان مزین و روشن بود

جلایل مناقب و مفاخرسنیه و کرایم اوصاف و اخلاق حمیـــده مرضیه که حضرت صاحب قران - انار اللـــه برهانه بتوفیق الله تبارک و تعالی سبحانه - با رتبه علیّه سلطنت و جهانداري و غایت قصوی درشوکت و قدرت و کامگاري

جمع فرموده بود از کمال دین داری و فرط معدلت و نیکوکاری که آثار آن در مجاری رعیت پروری و مکرمت گستری و امتثال فرمودهٔ ان الله یامر بالعدل و الاحسان نسبت با کافه خلایق و زیردستان بظهور می پیوست و در تضاعیف این فتح نامه شمه گزارش پذیرفته مقصود درین محل تنبیه بر فضیلتی چند است که حضرت صاحب قران مخصوص و ممتاز بوده با آن حال آنکه پدر نهم آن حضرت تومنه خان بود از نژاد بوزنجر خان که آن شعبه از قوم قیات تا بترک پسر یافث بن نوح - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام *

* بیت *

پدر بر پدر خانِ چرخ اقتدار * سلاطینِ فرمان دهِ کامگار

بوده اند لیکن چون پدر آن حضرت امیر طراغای و پدر پدرش امیر برکل[1] از رعایت جانب امارت و ایالت و قیام بضبط و پیشوائی الوس و تومان خاصه اعراض نموده بودند و آن را بابناءِ اعمام گذاشته مجدد رسوم سروری و شاهی و موسس بنیان سلطنت و پادشاهی درین دودمان همایون آنحضرت بود چه در سن بیست و پنج سالگی روی همت عالی نهمت باستحصال مراتب علیّه و استکمال مناقب سنیه آورد و نه سال متصل در طی اوضاع و احوال مختلف آنچه از بدایع

(۱) در بعض نسخه بجای - برکل - (توکل) است *

آثار و غرایب اطوار ازان موید نامدار بظهور آمد گاه در مواقف اصابت رای و حسن تدبیر و گاه در معارک شجاعت و دلاوری و مضایق دار و گیر نه همانا که عشر عشیر آن از دیگری صدور یافته باشد و طرفی ازان در اوایل مقاله بتفصیل مشروح گشته هوشمند چون آن را بنظر تامل و تدبر در آورد یقین گردد او را که در آنچه گفته شد هیچ مبالغه نیست و در سن سی و چهار سالگی بسریر خلافت صریر سلطنت و فرمان روائی برآمد و محلّ اصلی و ماوای قدیم خویش تخت گاه ساخت و در عرض سی و شش سال که بقیه مدت زندگانی و روزگار کشورستانی و جهانبانی آنحضرت بود تمام الوس چغتای خان و الوس جوجی خان و الوس هولاکو خان و معظم بلاد و ممالک ربع مسکون را چنانچه بشرح و بسط ثبت افتاده بحوزهٔ تصرف و تسخیر درآورد وسعت و بسطتِ مملکت و انتظام و التیام اسباب شوکت و سلطنت بجائی رسانید که مزیدی بران متصور نبود و مثل این از دیگری مروی نیست چه طوایف ملوک و حکام که پادشاهی در خانوادهٔ ایشان مدتی ماندهٔ صدر سلسله هر طایفه که بانی کاخِ برتری و کامرانی بوده طرحی انداخته است و بکمالی که از فضل ذوالجلال دولت آن دودمان را مقدر بوده اولاد و اعقاب او رسانیده اند چنانچه از مولفات ایمه تاریخ و اصحاب اخبار

که بنظم و نثر تازی و دری ساخته اند و پرداخته مستفاد میشود و از شواهد کمال تفوق و اقتدار آن جهاندار عالي مقدار آنکه هرجا از نزدیك و دور که پرتو التفات بر تسخیر آن انداخت از قبضه تصرف و اختیار وُلات و حکام سابق بکلي بیرون آورد و بیکی از فرزندان یا بندگان خود سپرد و چون دیگر سلاطین در فتح قلاع و بلاد بمجرد اظهار اطاعت و انقیاد والي آن و ارسال تحف و هدایا اکتفا نمي فرمود *

* نظم *

* ز یزدان درود و ز ما آفرین *
* بران شاه روشن دل و پاك دین *
* که مثلش ز شاهان فرخنده فر *
* نبود است ازین پیش و نبود دگر *

و از خصایص آنحضرت آنکه هرچند سنت سنیه مشورت مرعي داشت و رسم قورلتای و جانغي که آیین پادشاهان است بجای مي‌آورد هرگز در هیچ قضیه بنیاد کار بر رای و روئت هیچ آفریده ننهاد و در هر باب آنچه از تلقین ملهم دولت بر صحیفه خاطر خطیرش نقش بست صواب آن دانست و بهمان کار کرد و تدبیر آن موفق[1] جهانگیر در هر امر از جلیل و حقیر

(۱) در بعض نسخه بجای - موفق جهانگیر - (موافق جهانگیري) است *

بعینه گفتي نسخه تقدیر ملک قدیر است که مطلقا از وصمت خطا و تغیر سالم و بری بود چنانچه از تضاعیف این فتح نامه معلوم میشود و همچنانکه در رای و تدبیر مستقل بود بعد از تصمیم عزایم پادشاهانه در امضاء آن بنفس مبارک توجه مي فرمود و معظمات مصالح ملک و ملت و مهمات اشغال دولت و سلطنت از خیر و شر در حضر و سفر از صلح و جنگ در شتاب و درنگ مجموع بذات همایون خویش مي ساخت و بفیصل مي رسانید * * نظم *

چگویم که احوالِ آن تاجور * برون است از ادراک نوعِ بشر
زوصفِ کمالش بیان قاصراست * تعجب مکن زین خدا قادر است

و از معمار همت آن خاقان کسری معدلت چندان آثار از مدن و امصار و قُرِی و انهار و قلاع و حصار و ابواب البر از مساجد و معابد و اربطه و قناطیر و سایر عمارات از قصور و دور و بساتین و باغات و غیر آن در جمیع معموره عالم بازمانده که جز در مطولی مستقل بتفصیل شرح نتوان داد چه بغیر ازانها که در تضاعیف این تالیف اشارتي بآن رفته بسی خوانق و رباطات و زوایا در طرق و مسالک ممالک توران و ایران احداث فرموده و همواره آینده و رونده از صدقات جاریه آن بقاع انتفاع مي یابند و بر حسب فرموده اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة - علی قایله افضل

الصلوات واکمل التحیات - مثوبات آن بروح بزرگوار آن برگزیده نامدار واصل و متواصل می گردد * * بیت *

بادا یارب روان آن شاه کریم * در خلد برین بعز جاوید مقیم

و از جزایل منح و عطایای ربانی نسبت با حضرت صاحب قرانی کثرت اخلاف و اعقاب بود چه از ذکور اولاد آنچه در زمان حیات دیده امید بدیدار ایشان روشن داشت سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بودند بدین تفصیل از نسل شاه زاده سعید مرحوم جهانگیر یازده چه از نزیل رحمت رحمان و آسوده مرقد غفران محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی پنج ساله و امیر زاده پیرمحمد جهان گیر در سن بیست و نه سالگی با هفت پسر اسن از همه قید و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهان گیر و از نژاد شاهزاده سعید شهید عمر شیخ نه پسر و پسرزاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ در سن بیست و چهار سالگی با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یک ساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یک ساله احمد هژده ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه بود در سن سی و هشت سالگی با هفت پسر و نبیره ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر النگیر نه ساله عثمان حلبی چهار ساله

عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله
ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده عالي منقبت
شاهرخ در سن بیست و هشت سالگي با هفت پسر الغ بیگ
ابراهیم سلطان هرد و در سن یازده سالگي بایسنغر هشت ساله
سیورغتمش شش ساله محمد جوکي سه ساله خان اغلن دو
ساله یاروے یك ساله از نسل مبارک صاحب قران سعید
مغفور که در شمول سلطنت و جهانباني و حصول دولت و
کامراني بروفق آمال و اماني تا انقراض عالمِ فاني باقي
باد این سي و شش شاه و شاهزاده مذکور از ذکور اولاد
هنگام حلول واقعه ضروري آنحضرت موجود بودند و از اناث
هفده مخدره در تتق عفت و ابهت انحجاب داشتند از سلیل
صلب آن حضوت سلطان بخت بیگم و از شاهزاده سعید عمر
شیخ سه مخدره مانده بودند و از امیر زاده سعید محمد سلطان
سه و در حریم جلالت شاهزاده میرانشاه چهار محجوبه بودند
و ازان شاهزاده عالي منقبت شاهرخ یکی و ازان امیرزاده
پیر محمد جهان گیر سه و ازان امیرزاده ابابکر و امیرزاده
خلیل سلطان هر یك یکی و امیرزاده سلطان حسین دخترزاده
حضرت صاحب قران بود و پسر محمد بیگ بن موسی
دران وقت بیست و پنج ساله بود و چون نگاشته لوح جف
القلم بما هو کاین چنان بود که بقاءِ دولت ابد پیوند این

دودمان ارجمند بشعبه برومند شاهزاده شاهرخ باشد و اولاد امجاد آنحضرت بعد از ختم مآثر و مفاخر صاحب قران سعید مغفور شروع در مقالهٔ کرده خواهد شد که کافل بیان صادرات افعال و احوال آن شاهزاده عالي منقبت باشد - من الله العظیم المجید العون و التایید * نظم *

* شرف تا بکي قصه خواني خموش *
* زبان درکش و بازکن گوش هوش *
* مبر ظن که صاحب قران در گذشت *
* فلک نامهٔ دولتش در نوشت *
* که تا محشر این دولتِ سرمدي *
* بود حارسِ ملتِ احمدي *
* ازان ملت این دولت آمد بکار *
* وزین دولت این ملت است استوار *
* نه آن ملت ازنسخ یابد زوال *
* نه این دولت از انتقال اختلال *
* ازین توامان پایهٔ ملک و دین *
* برفعت گذشت از سپهرِ برین *
* باقبال شاهي کزو جاودان *
* بود تازه آثار صاحب قران *
* خدیوي که این نسخه زو زیب یافت *

* ز تحقیقش این ضبط و ترتیب یافت *
* پنـــاهِ سلاطیـــنِ ایران زمیـــن *
* بارثش همـه نور ملـــكِ یمیـــن *
* نظر کوتهي بین که من مي کنم *
* ز ایران و توران سخن مي کنم *
* دو عالم بمیزانِ قدرش جویست *
* ز نورِ ضمیـــرش خرد پرتویست *
* ز قصـــرِ جلالش فلـــک پایۂ *
* فریدون ز خیلش فرو مایۂ *
* براي آفتاب و ببخشش سحاب *
* بکف کام بخش و بدل کامیاب *
* بدیدار مهر و برتبت سپهـر *
* سلیمان مکان و منوچهر چهـــر *
* ملوک اقتدار و ملایك سیـــر *
* مبـارک لقـــا و همـــایون اثر *
* مغیثِ حق و ملک و دنیا و دین *
* فلک را جز این نیست نقشِ نگین *
* جهاندار ابوالفتح فیروز بخت *
* که مهرو سپهرش سزد تاج و تخت *
* بذکر لقـــب عالم افروختـــم *

* بسی دولت از کنیت اندوختم *
* ولی گوهرِ نام فرخنده فال *
* نگنجد درین بحر اندك مجال *
* دهم شرح حالی که دانا ازان *
* روان اسم عالي کند حرز جان *
* ز دیهیم سلطان شدم کامیاب *
* که وي ابر شد انسرِ آفتاب *
* ستوده سمیِّ خلیلِ الٰه *
* بسلطاني ارزاني تخت[1] و کلاه *
* برمز ار چه از نام دادم نشان *
* بوقتِ تنا مانده ام بی زبان *
* چو وصفش ز اندیشه برتر بود *
* سخن هرچه گویم نه در خور بود *
* چنین آفتابی ز اوجِ سریر *
* نتابید تا چرخ دارد مسیر *
* چنین سرو از جویبارِ ظفر *
* نبالید و مثلش نبالد دگر *
* گسسته نشد فیضِ جان آفرین *
* ولی نیست ممکن وجودی چنین *

---

(۱) در دو نسخه بجاي - تخت و کلاه - (و تخت گاه) است *

* باین دانش و داد و آیین و فر *
* گمانم نیفتد که باشد بشر *
* وزین روشنم شد که قومِ مسیح *
* کجا کرده اند آن خطاء صریح *
* ندانند کانرا که حق بر گزید *
* ازو آید آثار قدرت پدید *
* سپاس آن خدا را که در یک وجود *
* کمالاتِ عالم سراسر نمود *
* دلش بحر و در بحر موجِ کرم *
* جواهر لالیءِ سرِّ قِدم *
* کفش ابر و در ابر بارانِ جود *
* ز باران شده سبز باغِ وجود *
* ضمیرش ز الهام تلقین نیوش *
* زبان ترجمانِ پیامِ سروش *
* جبین مطلعِ آفتابِ جلال *
* بری آفتابش ز نقصِ زوال *
* لبش در سخن چشمهٔ نوش علم *
* خموشیش پیرایهٔ عفو و حلم *
* نظر عین لطف و ز لطفش روان *
* حیاتي ز نو در تنِ انس و جان *

* کمـــر کهکشـــانِ سپهـــرِ مهـــي *
* کله برج خورشیـــد فرمان دهي *
* قبایش حریمِ کمـــال و جمال *
* سراپردهٔ رحمـــتِ ذو الجـــلال *
* همه خلق و خلقش معرّا ز عیب *
* دلِ روشن آیینـــهٔ سرِّ غیـــب *
* کفش نیل و شیراز ازو رشک مصر *
* وزین رشک نیلي روان زاشک مصر *
* چو یاد آورم هرچه درعهد اوست *
* چو آثارِ عدلش سواسر نکواست *
* کمـــالي کزو یافت تیـــغ و قلم *
* ز رستـــم نیامد ز یاقوب هم *
* زکلکش چو خـــواهم که رانم کلام *
* زبانم شود شق ز هولِ مقـــام *
* زتیغش سخن چون بمـــاند سلیم *
* که از فکرش اندیشه گردد دونیم *
* باقبـــالش این توامـــانِ گزین *
* بگوهر گرفتـــه زمان و زمیـــن *
* دو دریا نشین از کفِ راد شاه *
* زموجِ فتن ملک و دین را پناه *

* یکی جان ستان و یکی دل نواز *
* یکی فتنـــه سوز و یکی چـــاره ساز *
* یکی کوثرِ ملک ازو گشتـه صاف *
* یکی حوري وحي را حله باف *
* یکی دشمنـــان را دلیـــلِ اجل *
* یکی دوستـــان را کفیـــلِ امل *
* ازان یک مبـاني شرع استـوار *
* وزین یک رسومِ هنـــر آشـــکار *
* ازان گشته بهرام را زهره آب *
* وزین نیز هست از خجالت خراب *
* چو ثعبانِ تیغش زند دم ز کین *
* شود قطع عقدِ شهور و سنین *
* چو ریحانِ کلکش خط آراي شد *
* خرد را زحیرت دل از جاي شد *
* ز لطفِ حق الحق بشرم اندرم *
* که با قهر تیغش ستـــایم بهـــم *
* ولی هرچه زان دست باشد خوش است *
* وگر قصد جان مي‌کند دل کش است *
* عجب زآهني گیتي آراستـــه *
* به نی روضهٔ وحی پیراستـــه *

* ازان آهن آثارِ نصرت عیان *
* وزین نی مزین زمین و زمان *
* نی خامهٔ این و نی نیزه را *
* ز سر چشمهٔ فتح نشو و نما *
* نهالی است در گلشنِ مملکت *
* که در سایه اش پرورد معدلت *
* چو در موسمِ کین بهار آورد *
* سرِ دشمنِ ملک بار آورد *
* نسیمِ ظفر میوه ریزد ز بار *
* نثارِ سُمِ مرکبِ شهریار *
* چه مرکب که آن تند فرخنده فر *
* در اندیشه چون بگذرد بی خبر *
* رسیدن بآن ناید از فکر من *
* بدولت سپارم عنانِ سخن *
* بدولت ز دولت توان گفت باز *
* درین معنی ازوی توان جست راز *
* سعادت مجسم شده زیر زین *
* ز فتحِ مبینش بیاضِ جبین *
* سُمش خیل اقبال را راه بر *
* خجسته پَیش رهنمای ظفر *

* ز گردِ سمش گر کشد سرمه کور *
* شب تیره بیند پی پای مور *
* ز تاب و توانش تو گوئی نه بست[1] *
* ز چستی و چالاکیش پا و دست *
* بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر *
* به پستی چو سیل و ببالا چو ابر *
* همائیست و عنقا بفر و شکوه *
* بدریا چو کشتی بهامون چو کوه *
* گهِ شیهه رعد و گهِ پویه برق *
* بیک تاختن طی کند غرب و شرق *
* ز آسیب کوش و سُمش گاه تگ *
* نشان بر رخِ ماه و پشتِ سمک *
* تشبه بنعلش چو جوید قمر *
* بماهی رود راه یک ساله خور *
* نشش جمله قوت سرش پر ز هوش *
* بتگ تیر و پیکان نشان[2] داده کوش *
* کند کوش پیکان و شیههِ صفیر *
* چو پیکان بود در روش نیش تیر *

---

(۱) در سه نسخه بجای - نه بست - (تن است) * (۲) در سه نسخه بجای - نشان - (فسان) است *

* هر آنجا که در خاطر آرد سوار *
* کند پیش از اندیشه زانجا گذار *
* بگاه جوش خوشهٔ آسمان *
* برد رشک بر کشتهٔ جو فشان *
* سئیسش چو آب آورد گاه گاه *
* گهی سطل باشد گهی دسته ماه *
* رکابش همه تن دهانست و بس *
* چوگردون که پا بوس دارد هوس *
* عنان راعجب دولتی داد دست *
* که دارد بنحرِ کرامت نشست *
* دوالی ز دولت قرینِ مراد *
* باقبال دریا نگهبان باد *
* جزین درحقِ زین ندانم صواب *
* دو پیکر که تابد درو آفتاب *
* جهان روشن از فیضِ انوار او *
* درخیر و شر صلح و پیکار او *
* ز لطفش توان شمّهٔ باز گفت *
* بتایید رحمت دری چند سفت *
* ولیکن ز قهرش چو گویم سخن *
* روان عزم رفتن کند جان ز تن *

* ز رزمش نیارم زدن هیچ دم *
* مراسم که عالم بر آید بهم *
* چو دریای هیجا در آید بشور *
* دلاور کند قصد ترتیب قور *
* ز حفظ الهي بود جوشنش *
* کند بگتری پیرهن در تنش *
* دعاء خلایق ز که تا بمه *
* زده حلقه گردش بجاي زره *
* ز نصرت کلاه و ز تایید خود *
* نگهبان خدای فراز و فرود *
* بجنگ اربود حاجت اینست ساز *
* ولي[1] خود بجنگش نیفتد نیاز *
* خلافش بود زهر و هرکس که خورد *
* نیابد زمان[2] تا بروز نبرد *
* سعادت امان کی دهد خصم را *
* که روی آورد سوی دشت وغا *
* وگر زنده ماند بفرض محال *
* محال است اورا خیال جدال *

---

(۱) دربعضی نسخه بجاي - ولي خود - (ولیکن) است * (۲) دربعض نسخه بجاي - زمان - (امان) است *

* گرفتم که باشد جهـــانی سپـــاه *
* به تنهـــا نهـــد رو بآورد گاه *
* که انجـا تواند مقـــابل شدن *
* وگر پر ز رستـــم شود انجمـــن *
* گر افراسیاب است ور اسفندیار *
* چه خوانم ورا نزد این کامگار *
* گر از روبه و شیر سازم مثل *
* خرد بر دماغم نهـد صد خلـل *
* همان به کزین رزم جویم گریز *
* که سر بازد آن کس که ورزد ستیز *
* ببـــزمش گر آیم که هنـــگام بار *
* جهانیست پر حشمت و اقتدار *
* سلاطین بخدمت کمر بر میان *
* در افگنده خود را فلک درمیان *
* فضاءِ هوا جمله تاج و کلاه *
* بسیطِ زمین پر ز خیل و سپاه *
* ز اشرافِ اطراف هر سو گروه *
* ز گردن کشان صحنِ گیتی ستوه *
* ز حکام هر مرز نزدیك و دور *
* شده بسته ره بر صبا و دبور *

* چو گردون بسی گرد عالم شتافت *
* باین ساز و آیین محلي نیافت *
* روان چشم بد را در آتش نگند *
* ثریا مهیـــا کفـي از سپنـد *
* سپندِ چنان مجلسِ دل نواز *
* دلِ اهلِ راز است و آتش نیاز *
* ملازم فنـــونِ کمـال و هنـــر *
* در آینده اقبال و فتح و ظفر *
* ندیمـانِ محـــرم حیـا و وقار *
* ز استـــادگان دولتِ پایدار *
* ز گستاخ رویان مراد و نشاط *
* سرور و فوح پای کوبِ بساط *
* سعادت مغني بشارت سرود *
* صدایش گذشتـه ز چرخِ کبـــود *
* کرم ساقي مجلس و شیره کام *
* عطایا ده امیـــد جوینـــده جام *
* ازین گونه بزمِ طرب ساخته *
* ز دولت بعشرت نپرداخته (۱) *
* چو دمساز عونِ الهي بود *

---

(۱) در بعض نسخه بجای - نپرداخته - (بپرداخته) بجای زایده است

* کجا میل سوی ملاهي بود *
* دگر زانکه سوچي بهنگام طوی *
* برای مي آماده دارد سبوی *
* بیفشـــاند از بهـــر یرغوی[1] عام *
* فلك دانهای کواکب تمـــام *
* بدرگاه عالي ظفر پرده دار *
* ز یمن وبقـــا پرده را پود و تار *
* بران در ز کمتر غلامان شرف *
* دعا تیرش و استجابت هدف *
* پرِ تیـــر اخلاص و پیـــکان یقیـن *
* کشادش بآمین روح الامین *
* الهـــي بحـــقِ دعاءِ رسول *
* بسبطین و زهرا و زوجِ بتول *
* باولاد و احفاد آن دودمان *
* به تسبیح و تقدیس کروبیان *
* که جاوید این شاه پاك اعتقاد *
* بمـــانادِ و اقبـــال بر ازدیاد *
* بعدلش جهان یك سر آراسته *
* ز کیهان رسومِ بدي کاسته *

(۱) در بعض نسخه بجای- یرغوی - (ترغوی) و در بعض (تزغوی) است

* خلایق مرفه ز احسانِ او *
* زمین و زمان تحت فرمانِ او *

در محرم سنه ۱۳۰۶ یك هزار و سه صد و شش هجري مطابق
سپتمبر سنه ۱۸۸۸ یك هزار و هشت صد و هشتاد و هشت
عیسوی تمام شد طبع کتاب - ظفرنامه - در بیان احوال
صاحبقران تیمور از تصنیفات مولانا شرف الدین علي
یزدي متوفي سنه ۸۵۰ هشت صد و پنجاه هجري
تالیف کرد آن را در شیراز بسبب حکم و
اهتمام میرزا ابراهیم سلطان ابن میرزا
شاهرخ و الحمد لله رب العالمین
و الصلوة و السلام علی سید
الانبیاء و المرسلین و آله
و اصحابه اجمعین

فهرست جلد دوم ظفرنامه

صفحه

گفتار در خواستاري صاحبقران دختر خضر خواجه خان را و جشن ازدواج امیرزاده اسکندر باشاهزاده بیکیسي سلطان ۱

ذکر احداث باغ دل‌کشای وعمارت قصر فرح افزای ... ۶

گفتار در اسباب توجه صاحبقران بصوب هندوستان ... ۱۴

گفتار در یورش صاحبقران بجانب هندوستان ... ۱۷

گفتار در توجه صاحبقران بغزو کفار کتور و سیاه پوشان ۱۹

گفتار در فرستادن صاحبقران محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده رستم و برهان اغلن و مراجعت نمودن از کتور ۲۵

گفتار در باز گردانیدن صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بهرات ۳۱

ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف و تایزی اغلن از قلماق و شیخ نورالدین از فارس ۳۳

گفتار در تعمیر قلعه ایریاب و دفع قطاع الطریق اوعاني ۳۸

گفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان و نغر ... ۴۱

گفتار در عبور صاحبقران از آب سند ۴۷

صفحه

ذکر قضیه شهاب الدین مبارک شاه تمیمي و مخالفت او ۴۸
گفتار در وصول رایت سعادت فَي بقلعه تلمي ... ۵۳
گفتار در توجه رایت جهان کشای بقصد نصرت کوکري ... ۵۶
گفتار در رسیدن شاهزاده پیر محمد جهان گیر از ملتان ۵۹
گفتار در فتح شهر بند و قلعه بطنیر و استیصال اهالي آنجا ۶۷
گفتار در توجه رایت کشورستان از بطنیر بصوب
سرسطي وغیره ۷۷
گفتار در ایلغار صاحبقران و قلع و قمع جتان مفسد ... ۸۰
گفتار در صدور فرمان بروان شدن سپاه برسم یسال ... ۸۳
گفتار در نقل رایت نصرت شعار بجانب شرقي قلعه لوني
و قتل اسیران کفار که در اردوی گیهان پوی جمع
آمده بودند ۹۰
گفتار در رزم صاحبقران با سلطان محمود والي هندوستان ۹۶
گفتار در گریختن سلطان محمود و ملوخان از شهر و فتح
دهلي ۱۱۵
گفتار در نهضت صاحبقران مظفر لوا از دهلي ... ۱۲۵
گفتار در فتح قلعه میرت ۱۲۹
گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گبران ... ۱۳۳
گفتار در ذکر سه غزوه که صاحبقران را در یکروز اتفاق افتاد ۱۳۷

صفحه

گفتار در استیصال گبران که بدره کوپله بودند و ذکر سنگی
که بر شکل گاوی واقع شده درانجا و تعظیم گمراهان هند
آن را ۱۴۵
گفتار در عزم مراجعت صاحبقران از هندوستان ... ۱۴۸
گفتار در تاخت فرمودن بکوه سوالك ۱۵۱
گفتار در مواقف غزوات که در حدی دیگر از کوه سوالك در
بیشها واقع شده ۱۵۴
گفتار در مواقف غزوات صاحبقران در نواحی جمو ... ۱۶۲
ذکر قضیه شهر لهاور و شیخه کوکر ۱۶۹
ذکر صفت کشمیر ۱۷۷
گفتار در روان شدن صاحبقران باستعجال بصوب سمرقند ۱۸۱
گفتار در گذشتن صاحب قران از جیحون و استسعاد یافتن
حضرات و فرزندان بعز ملاقات همایون ۱۸۹
گفتار در بناء مسجد جامع در سمرقند ۱۹۵
ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه صاحبقران بایران ... ۱۹۹
گفتار در نهضت صاحبقران بایران بیورش هفت ساله ۲۰۶
تتمه قصه امیر سلیمانشاه که از پیش آمده بود ... ۲۱۲
ذکر رسیدن اخبار سارّ از اطراف ۲۱۶
گفتار در نهضت صاحبقران بعزم کفـــار گوج بطرف دره

صفحه

خمشا ۲۲۲
گفتار در مراجعت از غزوه دره خمشا ۲۲۶
تتمه احوال امیرزاده رستم که از جام متوجه شیراز شده بود ۲۲۹
گفتار در قورلتای صاحبقران بعزم غزاء گرجستان ... ۲۳۵
گفتار در توجه صاحبقـــران بعزم غزو بجانب جانی بیگ
گرجي ۲۴۲
گفتار در فتح قلعه زریت و حصار سوانیت ۲۴۵
گفتار در توجه صاحبقران بجانب ایواني گرجي ... ۲۴۸
گفتار در مراجعت صاحبقران از گرجستان ۲۵۰
گفتار در موجبات توجه بجانب سیواس ۲۵۲
گفتار در نامه فرستادن صاحبقران بقیصر روم ... ۲۵۶
گفتار در توجه صاحبقران بصوب سیواس ۲۶۳
گفتار در توجه صاحبقران بجانب آبلستان ۲۷۰
گفتار در موجبات توجه صاحبقران بجانب شام ... ۲۷۳
گفتار در توجه صاحبقران بصوب مصر و شام ۲۷۹
گفتار در فتح قلعه بهستي و عنتاب ۲۸۲
گفتار در توجه بشهر حلب و فتح آن ۲۸۶
گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن ۳۰۱
گفتار در تسخیر شهر و قلعه حمي و ذکر فتح حمص ... ۳۰۶

صفحه

گفتار در فتح قلعه بعلبک ۳۰۸
گفتار در توجه صاحبقران بجانب دمشق ۳۱۰
گفتار در محاربه صاحبقران با سلطان مصر ۳۱۷
گفتار در فتح دمشق ۳۲۴
گفتار در فتح قلعه دمشق ۳۳۰
گفتار در مراجعت از دیار شام ۳۴۵
گفتار در گذشتن صاحبقران با سپاه از آب فرات ... ۳۴۹
گفتار در توجه صاحبقران بشهر ماردین ۳۵۲
گفتار در ایلغار فرستادن صاحبقران بطرف گرجستان وبغداد ۳۵۴
گفتار در توجه صاحبقران بجانب بغداد و فتح آن ... ۳۵۹
گفتار در بازگشتن صاحبقران از بغداد بجانب تبریز ... ۳۶۹
گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بصوب
ارزنجان ۳۷۲
ذکر رسیدن تومان آغا و شاهزادگان از سمرقند ... ۳۷۴
گفتار در توجه صاحبقران بجانب گرجستان و رفتن بقراباغ
ارّان ۳۷۷
گفتار در قشلاق صاحبقران در قراباغ ارّان ۳۸۰
گفتار در ایلغار فرستادن صاحبقران باطراف و جوانب ۳۸۴
گفتار در ذکر اسبابی که بتجدید موجب عزم بجانب روم شد ۳۸۹

صفحه

گفتار در حفر نهر برلاس ۳۹۴
گفتار در نهضت رایت منصور از قراباغ ارّان ... ۳۹۶
گفتار در فتح قلعه ترتوم و معاودت شاهزادگان الخ ... ۴۰۰
گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از روم ... ۴۰۳
گفتار در جیبه دیدن صاحب قران ۴۰۹
ذکر فتح قلعه هاروک ۴۱۴
گفتار در توجه رایات نصرت عطیه بصوب قیصریه و انکوریه ۴۱۶
گفتار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر ۴۲۲
گفتار در محاربه صاحبقران با قیصر روم ۴۲۹
گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را الخ ۴۳۸
گفتار در فرستادن صاحبقران لشکرها باطراف الخ ... ۴۴۶
تتمه داستان امیرزاده محمد سلطان که بطرف برسا رفته بود ۴۵۱
ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین الخ ۴۵۷
گفتار در نهضت رایت فتح آیت ازکوتاهیه ۴۵۸
گفتار در فرستادن و رسیدن ایلچیان بهرجا و از هرجا ۴۶۱
گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق ۴۶۵
گفتار در غزو ازمیر گبران و فتح آن ۴۷۰
ذکر رسیدن ایلچیان بتجدید از پیش پسران ایلدرم بایزید ۴۷۸
گفتار در مراجعت صاحب قران از ازمیر ۴۸۱

صفحه

گفتار در فتح قلعه اکری در و نسپین ۴۸۵
ذکر وفات قیصر ایلدرم بایزید و شاهزاده محمد سلطان ۴۸۹
گفتار در تعزیت و روان فرمودن نعش شاهزاده مذکور ۴۹۳
گفتار در رسیدن ایلچیان مصر ۴۹۹
گفتار در ایلغار فرمودن صاحبقران بجانب قراتاتار ... ۵۰۱
گفتار در مراجعت صاحب قران از دیار روم ... ۵۰۴
ذکر شنوانیدن وفات امیرزاده محمد سلطان بمادرش ۵۰۷
گفتار در توجه رایت گیتی ستان بجانب گرجستان ... ۵۱۲
گفتار در تفویض حکومت شیراز بامیرزاده پیرمحمد الخ ۵۱۴
گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده ابابکررا الخ ... ۵۱۵
گفتار در وصول رایت بحدود گرجستان ۵۲۱
گفتار در فتح قلعه کرتین که از قلاع گرج است ۵۲۴
ذکر اموری که در اثنای حالات گذشته وقوع یافت ... ۵۳۲
گفتار در مراجعت صاحبقران از صوب انجاز ... ۵۳۸
گفتار در عمارت شهر بیلقان و بناء حصار الخ ۵۴۳
گفتار در فرستادن صاحبقران علماء و امناء را بممالک از
براي تحقیـــق احوال زیردستان و اشاعت آثار عدل
واحسان ۵۴۶
تتمه داستان شاهزادگان که بعراق عرب رفته بودند ... ۵۵۲

صفحه

گفتار در آمدن امیرزاده عمر از سمرقند و ذکر و قایعی
که در اثناء تعمیر بیلقان و حفر نهر آن روی نموده ... ۵۵۵
گفتار در قشلاق صاحبقران بقراباغ اران و ذکر الخ ... ۵۵۷
گفتار در توجه امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان بصوب
گیلان ۵۶۱
گفتار در مراجعت صاحبقران از یورش هفت ساله ... ۵۶۷
گفتار در تفویض صاحبقران ایالت الوس هولاکوخان را
بامیرزاده عمر ۵۶۹
تتمه داستان امیرزاده رستم و امیرسلیمان شاه که بجانب
ری رفته بود ۵۷۱
گفتار در فرستادن صاحب قران امیرزاده اسکندر و
امیر شاه ملک را از پیش بجانب ری ۵۷۳
گفتار در فتح قلعه فیروزکوه ۵۷۷
گفتار در توجه صاحب قران بجانب چلاو ۵۸۱
گفتار در محاربه امیرزاده سلطان حسین با اسکندر شیخی
و ناپدید شدن اسکندر ۵۸۶
گفتار در توجه رایت نصرت شعار برسبیل ایلغار بجانب
سریر سلطنت پایدار ۵۸۹
گفتار در وصول موکب ارجمند بدارالسلطنة سمرقند ... ۵۹۴

صفحه

گفتار در قرلتاي صاحبقران از براي تزويج شاهزادگان ۶۰۰
گفتار در بيان اسباب توجه رايت گيتي كشاي بجانب
خطاي ۶۲۸
گفتار در نهضت صاحبقران بصوب خطاي ۶۳۴
ذكر قصه كه بتذكر آن احتياج خواهد افتاد ۶۳۹
گفتار در نهضت رايات فتح آيات از آقسولات ... ۶۴۴
گفتار در وفات صاحب قران ۶۴۹
ذكر بعضي حوادث كه بعد انتقال صاحبقران روى نمود ۶۶۳
گفتار در نقل نعش صاحبقران از اترار ۶۶۸
ذكر مشورت كردن امراء با خواتين و شاهزادگان در
باب يورش خطاى ۶۷۱
ذكر روان ساختن نعش ارجمند بسمرقند ۶۷۴
داستان مخالفت اميرزاده سلطان حسين ۶۷۹
ذكر مكتوب فرستادن امراء باطراف وجوانب و
خبر دادن از مخالفت سلطان حسين ۶۸۵
ذكر آمدن امير برندق از تاشكنت و آوردن جواب
مكتوب ۶۸۵
تتمه داستان امير برندق كه بتاشكنت رفته بود ... ۶۹۲
ذكر مخالفت امراء با اميرزاده خليل سلطان ... ۶۹۵

صفحه

ذکر مشورت کردن امراء با حضرات عالیات در توجه
بجانب بخارا ۷۰۰
ذکر توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا ... ۷۰۲
ذکر روان شدن حضرات عالیات بسمرقند الخ ۷۰۴
تتمه داستان توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا ... ۷۰۷
ذکر خبر یافتن شاهزادگان و امراء از رسیدن امیرزاده
خلیل سلطان بسمرقند و اطاعت نمودن امراء شهر او را ۷۱۰
ذکر جلوس امیرزاده خلیل سلطان بر سریر فرمان دهی
بسمرقند فردوس مانند ۷۱۲
ذکر احوال سلطنت امیرزاده خلیل سلطان و سبب زوال
آن بر سبیل اجمال ۷۲۰
خاتمه مقاله در ذکر خصایصی که صاحبقران سعید دران
منفرد بود و تعداد اولاد امجاد و اعقاب کامیابش
که هنگام وفات آن حضرت موجود بودند ۷۲۹

تمام گشت فهرس جلد دوم از ظفرنامه

DS
23
S48
1887
v. 2

Sharaf al-Dīn 'Alī, Yazdī
A.G. Ellis 11
14.12.05.
169

THE

ZAFARNÁMAH

BY

MAULÁNÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ

OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

BY

MAULAWÍ MUḤAMMAD ILAHDÁD.

LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL II.

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS,

1888.

UNIVERSITY OF TORONTO
3 1761 00375843 0